

# تُرجمان القرآن

تفسیر مختصر قرآن کریم

آیت اللہ العظمیٰ دکتہ محمد صادق تهرانی

صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۰۷ - الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه فارسی  
برگزیده - عنوان و نام پدیدآور: ترجمان فرقان: (خلاصه از تفسیر الفرقان) / به  
قلم محمد صادقی تهرانی. - قم: شکرانه، ۱۳۸۸. ج. ۵. - ۷۰۰۰ ریال -  
شابک: ج. ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۰۹۸-۲-۴؛ ج. ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۰۹۸-۳-۱؛ ج. ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۰۹۸-۴-۸؛ ج. ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۰۹۸-۵-۵؛ ج. ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۰۹۸-۶-۲  
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا  
یادداشت: ترجمه فشرده توسط خود مولف انجام گرفته است. - ج. ۵- (چاپ  
دوم: ۱۳۹۰) (فیبا). موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴  
رده‌بندی کنگره: BP۹۸/ص۲۳ف۴۲۱۶ ۴۰۳۸۸  
رده‌بندی دیوبند: ۲۹۷/۱۷۹ شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۱۰۳۰۱



## ترجمان فرقان (تفسیر مختصر قرآن کریم) جلد دوم

مفسر: آیت‌الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی

ناشر: انتشارات شکرانه

چاپخانه: چاپ قدس

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸ / دوم، پاییز ۱۳۹۰

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۷۷۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸۹۶۴۹۱۰۹۸۳۱

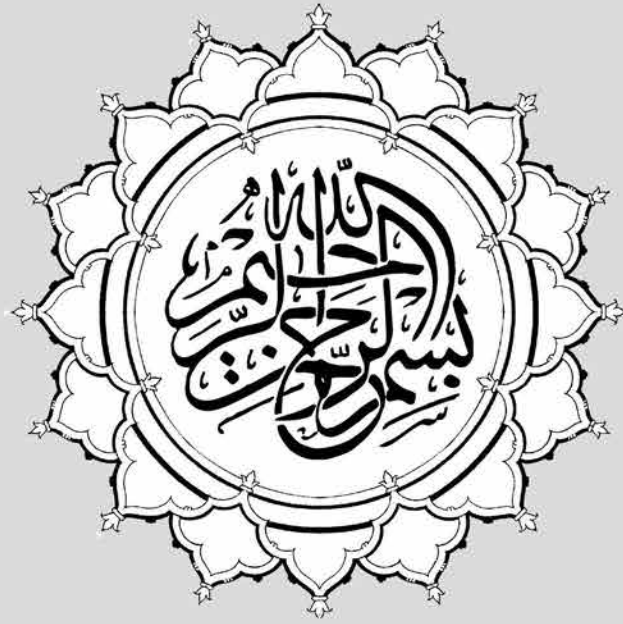
نشانی: قم، بلوار امین، کوی ۲۱، پلاک ۷

جامعه علوم القرآن، انتشارات شکرانه، تلفن: ۲۹۳۴۴۲۵ - ۲۵۱

[www.forghan.ir](http://www.forghan.ir)

[sadeghi@forghan.ir](mailto:sadeghi@forghan.ir)

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ می‌باشد.



## فهرست مطالب

٧	سورة مائده
١١٩	سورة انعام
١٧٧	سورة اعراف
٢٧١	سورة انفال
٣٠٣	سورة توبه
٣٥٧	سورة يونس
٣٨٧	سورة هود
٤٣١	سورة يوسف



## سورة مائده

سورة مائده - مانند ساير مائده‌هاى وحيانى - مائده‌اى است قرآنى، با اين امتياز كه آخرين پيام وحى و احياناً ناسخ است، و هيچگاه منسوخ نمى‌باشد، - مگر در وجهى آيه "النفس بالنفس" - كه نقلى از تورات است - بلكه كلاً مبين و مكمل آياتى است عقيدتى و احكامى.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُنْتَلَىٰ  
عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾

به نام خداى رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هان اى كسانى كه ايمان آورديد! به تمام قراردادها (ى خود و ديگران بر مبنای ايمان) وفا كنيد. براى شما تمامى حيوانات زبان‌بسته‌ى نعمت‌وار حلال گرديده، جز آنچه (حكمتش) بر شما خوانده مى‌شود؛ حال آنكه شكار را در حال احرام يا حرم حلال نشمرید. خدا هر چه را بخواهد حكم مى‌دهد. ﴿١﴾

آیه ۱ - در اینجا "الذین آمنوا" کل مؤمنان بر مبنای ایمان مأموریت یافته‌اند که به تمامی پیامهایی که بر مبنای ایمان مقرر است وفا کنند، و «العقود» - که به جمع محلا به ال است، دلالت بر استغراق و شمول صد در صد دارد، چه پیمان خدا با ما، و چه پیمانهای ما با خدا، و یا پیمانهای ما با یکدیگر، که در این مثلث وفای به عقود با تمامی درجاتش مورد امر است:

عقود ربانی با ما مکلفان نخست پیمان فطری، و سپس عقلانی و بعداً کل شریعت‌های الهی است، و پیمانهای با خدا نیز همان پاسخگویی فطرتها و عقلهاست که در جواب "ألسن بر بکم" «بلی» گویند، و نیز پاسخگویی مکلفان در برابر قرآن و سنت است که توافقی همه جانبه با فطرتها و عقلها و علوم مکلفان دارد.

و اینجا پیمان ربانی اعم است از پیمانهای اصلی توحیدی و رسالتی و معادی، و پیامد این پیمانها پیمان خلافت معصومه رسالتی پایانی، و در مرحله سوم کل پیمانهایی است که راجع به بایدها و نبایدها، واجبات و محرمات بر مکلفان مقرر گردیده است. روی این مبنا ما درباره «العقود» نسبت به یکدیگر و یا نسبت به خدا، هم مبنای سلب داریم و هم مبنای ایجاب؛ مبنای سلب بدین معنی است که پیمانهایی که بر خلاف ایمان است حرام می‌باشند، مانند پیمان ربا خواری و سایر مفتخواریها بین خودمان، و نیز نذر یا قسم یا عهد با خدا در انجام عمل حرام یا مرجوح.

مبنای ایجاب بدین معنی است که هرگونه پیمانی شرعی - چه با مسلمانان و چه با غیر مسلمانان - انجام شد، پای بند بودن به آنها واجب است، مانند عقد بیع، اجاره، مضاربه و ازدواج و... که اگر با شرایط شرعی انجام گیرد، گر چه طرف مقابل کافر هم باشد، التزام به این پیمان لازم است، چنانکه آیاتی چند در سوره براءت خصوصاً، و آیاتی دیگر عموماً این مبنا را تبیین کرده است.

"غیر محلی الصید" در اینجا أنعام را معنی کرده که فقط چهار پایان چهارگانه نیستند، زیرا آنها نوعاً مورد صید نمی‌باشند، و این "غیر محلی الصید" صید غیر دریایی را در حال احرام یا بودن در حرم حرام کرده، چه هوایی باشد و چه زمینی.

«الانعام» جمع محلی به لام جمع نعمت‌ها است، و کل حیواناتی را که برای انسان نعمت می‌باشند، اعم از هوایی، دریایی و زمینی شامل است، و در مقابل کل این

حیوانات در صورت درنده بودن نعمت و حرام هستند، البته خبیث نبودن نیز از شرایط دیگر است، که از آیاتی دیگر استفاده می‌شود، بنابراین حیواناتی - مانند خرگوش که نه مقتدرست هستند و نه خبیث - جزو انعام بوده، و بر خلاف آنچه گفته می‌شود حلال هستند، روایات نیز در مورد خرگوش دو دسته‌اند، و آن دسته که خرگوش را حرام می‌داند مخالف آیه و نیز بر خلاف روایات دسته اول است، و بنابراین مطرودند.

"و انتم حُرْمٌ" هم حالت احرام را شامل است - گرچه در غیر حرم باشید - و هم بودن در حَرَم را - گرچه مُحرَم نباشید - یا محرم و در حرم باشید - که "انتم حرم" در این مورد اخیر مسلّم‌تر و جامع‌تر است، در هر سه حال احلال صید حرام است، و این احلال به معنای وارد شدن در جریان صید است، چه از نظر فتوی و عقیده، و چه از نظر عمل، و چه کمک در صید، و چه فروختن و یا خوردن آن، حال آنکه شما مُحرَمید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا أَسْمَاءَ الْحَرَامِ وَلَا أَهْدِي  
وَلَا أَلْقَاةً وَلَا ءِآمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا  
وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ  
الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ  
وَالْعُدُوٰنِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢١﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! حرمت شعایر خدا و ماه حرام و قربانی (بی‌نشان) و قربانی‌های نشانه‌دار و راهیان بیت‌الحرام را - در حالی که فضل و خشنودی پروردگار خود را می‌طلبند - نگه دارید. و چون از احرام یا حرم بیرون آمدید (می‌توانید) شکار کنید. و هرگز مبادا کینه‌توزی گروهی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند، به تجاوزتان (بر اینان) وادارد. و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه - تأخیر اندازنده‌ی از خیر - و در دشمنی، همکاری نکنید. و از (خشم) خدا پروا نمایید که خدا همواره سخت‌کیفر است. ﴿٢١﴾



آیه ۲ - "امین البیت الحرام" که قصد کنندگان کعبه مکرمه می‌باشند، در صورت "بیتغون فضلاً من ربهم ورضواناً" که قصدشان یا زیارت خانه خداست و یا هر کاری که موجب رضای اوست، احلال اینان نیز حرام است، به معنی اذیت کردن، جلوگیری و بازداشتن آنها از این قصد، یا از زیارت کعبه مکرمه، و یا هر کاری که مانع از این قصد مبارک گردد حرام است.

«اصطادوا» امری بعد از نهی و به معنای رفع حرمت است، یعنی پس از خارج شدن از احرام و حرّم حرمت صید از شما برداشته شده، که شامل چهار حکم دیگر است. «تعاونوا» و «لا تعاونوا» اولاً همیاری و همکاری در هر نیکی و تقوی را واجب کرده، ثانیاً هرگونه همیاری و همکاری درباره گناه و دشمنی را حرام دانسته است، «واتقوا الله» نیز که در پایان آمده شامل هر دو مبنا و هر دو معناست.

اکنون باید دید مراد از برّ و تقوای چیست؟ طبعاً امر به این تعاون از طرفی، و برابری «اثم» و «عدوان» در مقابل آن از طرف دیگر، برّ و تقوای واجب را مورد امر قرار داده است، و این تعاون در نفی و اثباتش اعم است از اینکه در انجام واجبی بگونه‌ای برابر یا نابرابر شرکت کنید، و مانند آن در انجام حرامی که در هر دو تعاون مسلم است، و چه در انجام مقدماتی از کار واجب شرکت کنید، که همچون خود عمل واجب مورد امر است، و یا در انجام مقدمه‌ای برای کار حرام شرکت کنید که این هم حرام است، و در این دو مورد هر مقدمه‌ای از مقدمات مشمول - «تعاونوا» و «لا تعاونوا» می‌باشد، چه مقدمه رسا باشد که معلوم است و به اصطلاح مقدمه موصله واجب - و یا مقدمه موصله حرام است، و یا مقدمه‌ای نارسا باشد که باز مشمول این دو می‌باشد، و بالاخره هر مقدمه‌ای که - انجامش همکاری و همیاری با واجب و یا حرام باشد، واجب یا حرام خواهد بود، و اصولاً بر مبنای آیاتی چند از جمله "مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا" و "مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا" (۴:۸۵) چنانکه امری واجب، باشد مقدمه‌اش هم واجب و اگر امری حرام باشد مقدمه‌اش نیز حرام است، و این شفاعت حسنه و شفاعت سئیه نمونه روشنش همین مقدمات واجب و حرام است، چون شفاعت فی حسنة و شفاعت فی سئیه نیست، بلکه خود شفاعت و میانجیگری زیبا و نازیباست، و آیا مثلاً فروش انگور به کسی که می‌داند آنرا شراب می‌کند میانجیگری زیبایی است،

یا چنانکه معلوم است نازیبا است.  
در هر صورت "واتقوا الله" همه تعاونها و شفاعت‌های زشت و زیبا را در سلب و ایجابشان شامل است، چنانکه در "ان الله شديد العقاب" همه را با تفاوت‌هایی که دارند مورد عقوبت ربانی قرار داده است.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَمْيَتَةٌ وَأَلْدَمُ وَالْحَمُّ الْخِنْزِيرُ وَمَا أَهْلٌ لِعَبْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخِقَةُ  
وَالْمَوْقُودَةُ وَالْمُتَرَدِّيَّةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى  
الْأَنْصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَلِكَ لَكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَيسُ الَّذِينَ كَفَرُوا  
مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَأَخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ  
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ  
مُتَجَانِفٍ لِإِيْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳﴾

(اینها) بر شما حرام شده است: مردار و خون (ریخته شده) و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا فروافکننده و کشته شده و (حیوان) خفه شده و چوب خورده و از بلندی افتاده و شاخ خورده و آنچه درنده (از آن) خورده - مگر آنچه را (از اینها) زنده ای دریافت، سر ببرید - و (همچنین) آنچه روی بت‌ها سر بریده شده، و (نیز) اینکه با تیرهای قرعه (حیوانی را میان خود) بخش کنید؛ اینها فسق و نافرمانی (خدا)ست. امروز کسانی که کافر شدند از (کارشکنی در) دین شما نومید گردیدند، پس از اینان مترسید و از من بهراسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و این اسلام را برای شما (به عنوان) طاعتی (شایسته و بایسته و پیوسته) پسندیدم؛ پس هرکس (در این جریان و مانند آن) دچار تنگی و تنگنایی شود، بی آنکه به گناهی متمایل باشد، (اگر آنچه را منع شده است انجام دهد) خدا همواره پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۳﴾

آیه ۳ - همان گونه که در آیه اول گذشت «العقود» تمام پیمانها را در بردارد، و تا اینجا و

آیاتی دیگر نخست بگونه‌ای توأمان دو پیمان یاد شده، و در آخر کار پیمان سلبی و ایجابی محرمات و مباحاتی است، و در قلب این دو مورد پیمان ولایت و استمرار این رسالت آخرین است در کل اصول و فروع.

بر مبنای "أحلت لكم بهيمة الانعام" در آیه اول «حرمت» در این آیه نیز مربوط به همان بهیمه‌الانعام است، که محرمات یازده گانه در اینجا در همان ارتباط می‌باشند، و «المیته» از انعامی است که بدون ذبح، تذکیه، نحر یا صید مرده‌اند، زیرا همین موارد ذکر شده است که حیوان را پس از جان‌کندن حلال می‌کند، چنانکه در آیاتی دیگر تصریح شده، گرچه حیواناتی دریائی با مرگ در خارج آب حلال می‌باشند از «المیته» مستثنا هستند، و یا آنکه اصولاً صید دریائی اعم است از اینکه انسان خودش صید کند و یا این حیوان بگونه‌ای دیگر صید شود، یعنی خود به طریقی از آب بیرون افتاده و بمیرد.

«الدم» در این آیه - مانند دو آیه دیگر اشاره به "دماً مسفوحاً" است، که نخستین آیه از چهار آیه مربوط به حرمت خون می‌باشد "دماً مسفوحاً" در آیه انعام حرمت خون انعام را در انحصار همان خونی دانسته که بهنگام کشته شدن بگونه‌ای عادی فرو می‌ریزد و بقیه خون‌هاشان که همچنان در درونشان می‌ماند حلال می‌باشد، چه یکجا یا در جاهای گوناگون بدن، چه در عضوی حرام باشد، و یا در عضوی حلال، پس کلاً خونهای باقی مانده در درون این حیوان حلال است، و این سه آیه دیگر که از جمله «الدم» در آیه مذکور است اشاره به همان "دماً مسفوحاً" می‌باشد، و گمان اینکه «الدم» در این آیه کل خونها را بر مبنای جنس بودن (ال) دربر دارد که در اینصورت این سه آیه ناسخ "دماً مسفوحاً" باشند درست نیست، زیرا چنانکه دلالت منسوخ بایستی قطعی باشد، ناسخ نیز باید در ناسخ بودن دلالتی قطعی داشته باشد، و (ال) در سه آیه مدنی «الدم» بعد از آیه مکی "دماً مسفوحاً" نخست آشکار است که برای عهد ذکری است، و اگر هم احتمال غیر آن باشد ناسخ بودن با احتمال هرگز درست نیست.

بنابراین تنها خوردن خونی حرام است که "دماً مسفوحاً" از بهیمه‌الانعام باشد، و خونهای دیگر کلاً حلال است، چه از بهیمه‌الانعام باشد که در داخل بدنشان همچنان مانده، و چه از جماداتی باشد، و یا در دستگاههای شیمیائی ساخته گردد، و چه درون تخم مرغ که کلاً "دماً مسفوحاً" نیست و اصلاً قابلیت ریزش به برون تخم مرغ را در بر

ندارد و هم از اجزاء حساس حیوانی مرغ نمی‌باشد، روی این اصل خونهای درون تخم مرغ کلاً حلال می‌باشد، ولی خون حیوانات حرام گوشت همچون گوشتشان کلاً حرام است.

”و لحم الخنزیر“ گوشت خوک که در اینجا از بهیمه الانعام مستثنی گردیده - آنهم بین میته و سایر موارد بهیمه الانعام - خود دلیلی روشن است بر اینکه خود نیز از بهیمه الانعام است، بر خلاف آنچه گفته می‌شود که بهیمه الانعام در انحصار چهار قسم از چهارپایان است، چنانکه در جاهای دیگر به تفصیل مورد بحث قرار گرفته.

موارد زیرین تحریم شده از بهیمه الانعام دارای دو بعد می‌باشند: ۱ - آنکه با این صدمات مرده باشد که مشمول «المیته» است و ۲ - اینکه هنوز جان در بدن دارد که مشمول «الماذکیتیم» می‌باشد، و تذکیه تنها کشتن نیست بلکه تکمیل مرگ بهیمه الانعام است، که در حال جان کندن آنان فرا رسی، و آنها را ذبح یا نحر یا صید کنی، که در اینجا صرف آخرین رمق زنده بودن حیوان کافی است، که آنرا هم با کشتن شرعی تکمیل کنی.

و «تم» در «ماذکیتیم» گرچه خطاب به مسلمانان است، ولی هرگز دلالت بر انحصار این تذکیه بدست آنان را ندارد، زیرا اولاً حلال بودن گوشت این حیوانات در انحصار کسی که خود آنرا تذکیه کرده باشد نیست، و ثانیاً نوعاً مسلمان است که متعهد به تذکیه می‌باشد نه غیر مسلمان، و اگر اسلام در اینجا شرط بود. تذکیه غیر مسلمانان نیز در این میان باید به حرمت یاد می‌شد، و در آیاتی آمده که حیوانی که با نام خدا کشته شده کلاً حلال است - که اگر با شرایط اسلامی جانش تسلیم شود - کلاً حلال می‌باشد، و در حدود چهل روایت این جمله است که ”انما هو الاسم و لا یؤمن علیه الا مسلم“ که محور کشتن صحیح در بهیمه الانعام ذکر نام خداست، و مورد اطمینانش تنها مسلمان است، که این تعهد را دارد، در اینصورت اگر غیر مسلمان موحّد باشد، در کشتن حیوان نام خدا را ببرد و بقیه شرایط را نیز انجام دهد، مانند ذبح مسلمان حلال خواهد بود.

در اینجا می‌بینیم که اضافه بر اصول دهگانه محرمات بهیمه الانعام حتی خون هم که از فروع است یاد شده، در اینصورت چگونه می‌توان پذیرفت که ذبیحه غیر مسلمان هم از اصول این محرمات است، و این شرط هرگز نه در این آیه و نه در آیات مربوطه

دیگر بدان اشاره‌ای هم نشده است، بلکه چنانکه خواهد آمد بعنوان عموم "و طعام الذین اوتوا الكتاب" حلال گردیده است.

یاد کردن «الدم» هم در میان اصول محرمات دهگانه خود دلیل است بر اینکه اجزاء دیگر بهیمة الانعام حرام نیست، بر خلاف اینکه سایر فقیهان از سه تا چهارده جزء دیگر حیوان را حرام دانسته‌اند، فقط دومین حرام از اجزاء این حیوانات بر حَسَب آیه (۱۹۷) اعراف و مانندش "و یحرم علیهم الحبائت" بیان شده است، و دیگر در کل قرآن موردی از برای حرمت سایر اجزاء حیوان نیامده، روایات هم بین دو تا چهارده چیز اختلاف دارند، و ما دو چیز را می‌پذیریم که «الدم» و خبائث است، و بقیه که بر خلاف کتاب و نیز روایات دسته اول می‌باشد قابل قبول نیست.

اینجا در پاسخ این پرسش که مگر خود خون خود از خبائث نیست، پس چگونه خون باقی مانده - که مانند خون بیرون رفته - از خبائث است حلال شده، باید گفت: اولاً استثناء با نص "دماً مسفوحاً" است. که اگر هم این خون باقی مانده از خبائث باشد به نص قرآن استثناء خورده، و ثانیاً کلاً باید گفت که خبائث دارای سه بعد است، نخست از نظر انسانها بگونه‌ای عادی که انسان از نظر انسان بودن - نه در بعد افراط ایمانی و نه در بعد تفریط بی‌ایمانی - چیزی را خبیث و پلید بداند، دوم خبیث از نظر شرع که گاه از نظر انسانی هرگز خبیث نیست مانند گوشت خوک که چرب تر و بر حَسَب آنچه می‌گویند لذیذتر نیز هست، ولی به نص قرآن حرام و خبیث است که هم خبیث درونی دارد و هم خبیثی برونی، خبیث درونیش کرمهای تریشین، و برونیش زوال غیرت است، که اگر هم خبیث نخستین با وسائلی جدید از بین برود، خبیث درونی اش همچنان پابرجاست، و گذشته از این ما تابع نص هستیم، گر چه حکمت یا علت مادی و معنوی آنرا هرگز ندانیم، که فقط ندانستن است و نه دانستن اینکه از هیچ نظری اشکالی ندارد، اینجا بعکس خون باقیمانده است، که گر چه از نظر انسانی خبیث هم باشد، ولی به نص قرآن حلال است، و در بعد سوم خبیث بودن این خون عادی نیست بلکه افراطی است بر مبنای فتاوی، مانند مغز حرام که روی این مبنای حلال است، ولی بر اساس فتاوی مغز حرام نامیده شده، و نیز بیضه که بر مبنای فتاوی با تلقین در صد بالای آنها از خبائث شمرده شده ولی شما از انسانهای عادی خارج از افراط و تفریط درباره آن

سؤال کنید، می‌گویند هم بسیار لذیذ و هم داروئی نیرومند برای تقویت است، و اینکه برای پلیدی و حرمتش سخنانی از این قبیل می‌تراشند که مجموعه‌ای است از منی، این هم مجموعه‌ای است از خیال، و اصولاً اگر هم چنین باشد به چه دلیل منی کلاً حرام است، و حرمت نیز مربوط به منی برون ریخته است، و نه جایگاه اصلی اش که بیضه و صلب باشد، وانگهی مگر برة کوچک نر منی دارد تا حرمت منی حتی جایگاه اصلی آنرا هم در برگیرد، و اصولاً بدون در نظر گرفتن این تفصیلات ما تابع نص هستیم، و در کل قرآن تنها و منحصرأ دو نص است که از اجزاء بهیمة الانعام حرام شده، و آن "دماً مسفوحاً" و «خبائث» است، و اگر هم خبیثی مانند خون باقی مانده، وجود داشته باشد، به نص یا عموم آیات مربوط تحلیل شده، آری اجزائی از حیوانی که حتی خورندگان پلیدیها آنرا نمی‌خورند مانند فضله، بول، عورت حیوان، اینها از خبائث می‌باشند.

و در آخر باز تکرار می‌کنیم که ما تابع نص بوده و هرگز از فتاوی و روایاتی که توافقی با قرآن ندارند، بلکه مخالف با آن می‌باشند پیروی نمی‌کنیم.

اکنون به قلب این آیات درباره پیمانی که ضامن حفظ سایر پیمانهاست می‌رسیم: "الیوم اکملت لکم دینکم" که پیش از آن بعنوان مقدمه "الیوم یئس الذین کفروا من دینکم" آمده، و آیا این روز چه روزی است، آیا روز آغاز اسلام است و حال آنکه سوره مائده آخرین پیام وحی قرآنی است، یا روز پایان یافتن احکام اسلام است، و حال آنکه احکامی دیگر همچنان در این سوره آمده، از جمله وضوکه برای اولین بار در این سوره به آن تصریح شده، وانگهی یأس کفار از فروریختن بنیاد اسلامی نه در گرو اصول اسلامی است و نه فروع آن، زیرا بالاخره بیان رسالتی و وحیانی این اصول و فروع تنها در انحصار زمان حیات رسول الله ﷺ است که اگر این رسالت استمراری نداشته باشد، خود به خود واژگون می‌گردد، پس این یأس در ارتباط خاتمه یافتن آن احکام اصلی (توحید، نبوت و معاد) و این فرعی (بایدها و نبایدهای اسلام)، هرگز نیست، بلکه بایستی جریان دیگری در کار باشد که نگهبان همه اسلام است پس از فوت رسول الله ﷺ تا اینکه با مرگ حضرتش اسلام نمیرد، و با رفتنش اسلام هرگز از بین نرود، و این جز خلافت معصومه بنیادین و ماندنی از رسول الله ﷺ نیست، که از

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آغاز می شود و با حضرت ولی امر علیه السلام پایان می پذیرد، و در این پایان هم چنانکه در آیات مربوطه بحث خواهد شد - با رجعت عموم پیامبران الهی تمام مکلفان تا پایان زمان تکلیف و قیامت کبری آشکار می گردد، و اینجاست که "یس الذین کفروا من دینکم" و همین جاست که "الیوم اکملت لکم دینکم و اتمت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً" این چهار جریان هرگز ربطی به زیان کفار و به سود اسلام ندارد، مگر با این جریان آخرین که استمرار رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله است در میان خلفای معصومش علیهم السلام، چه حششان غصب گردد، و چه بر مبنای حق بگونه ای جهانی مانند حضرت مهدی (عج) قیام کنند، که در هر صورت با پیوند سه معصوم (قرآن و رسول و خلفای رسول)، اسلام تا پایان زمان تکلیف همچنان پایدار و استوار است، که جویندگان این شریعت آخرین بتوانند به اسلام حقیقی دست یابند.

در سوره کوثر بر خلاف گمان این کفار - که با فوت رسول الله صلی الله علیه و آله بدون پسری که دعوتش را استمرار دهد، اسلام خواهد مُرد - با "انا اعطیناک الکوثر" کثرتهای رحمتهای شایسته الهیه را نسبت به آن حضرت مستدام دانسته، که با نداشتن پسر این خلافت معصوم رسالت همچنان به وسیله دخترش پدیدار و پایدار خواهد بود.

در روایات متواتر اسلامی - اعم از شیعه و سنی هم این جریان ثابت است، که این جملات چهارگانه به اضافه آیه تبلیغ "یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک" در روز غدیر خم نازل گردیده، که در جمع بنیاد مستمر خلافت شایسته این رسالت همچنان عهده دار حفاظت کتاب و سنت اسلام در تبیین کل حقایق اسلامی است، و در این زمینه آیاتی دیگر نیز هست که خواهد آمد.

اینجا "فن اضطرّ فی خمصه" اضطرار ناخود آگاه و و ناخواه را در جریانهای جانکاه و بدون قصد گناه مستثنی کرده، چه در خوردن اضطراری و غیر عمدی محرّمات یاد شده، و چه - مهمتر و بالاتر - عدم قیام برای حفظ این خلافت معصومه، که مخمصه تنها مخمصه شکمی نیست، بلکه مهمتر مخمصه ها و گرفتاریهای دیگر است، که در هر صورت هر مخمصه ای ناخود آگاه حاصل گردد، حتی کلمه شرک یا الحاد را در ظاهر حلال شمرده، تا چه رسد قضیه رسالت و یا خلافت رسالت را.

اینجا آن مؤمنان حقیقی را که در زمینه غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلام نتوانسته اند

آنگونه که شایسته و بایسته است قیام کنند معذور دانسته، لیکن اصل این قیام در زمینه‌های مناسب بر اهلش واجب است، چنانکه قیام کل اسلامی و کل قیام اسلامی بر مبنای حفاظت و صیانت ثقل اکبر: قرآن بوده، به پیروش بر اهل حق برای صیانت ثقل اصغر واجب است، که انجام دهنده معصوم ثقل اکبرند.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ  
 مُكَلِّبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا أَسْمَ  
 اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤﴾

از تو می‌پرسند چه چیز برایشان حلال شده؟ بگو: «چیزهای پاکیزه برایتان حلال گشته، و (نیز) صید به وسیله‌ی حیوانات درنده (زمینی، دریایی و هوایی) که شما (مربیان شایسته‌ی حیوانات شکاری) از آنچه خدایتان به شما آموخته، به آنها تعلیم داده‌اید (برایتان حلال شده). پس از آنچه آنها برای شما گرفته و نگاه داشته‌اند بخورید، و نام خدا را (در حال صید) بر آنها ببرید، و خدای را پروا بدارید (که) خدا همواره زودشمار است.» ﴿۴﴾

آیه ۴ - این "ماذا احل لهم" اشاره به این است که گوئی هنوز قاعده‌ای کلی از برای چیزهای حلال در قرآن وارد نشده، گر چه در آیه‌ای مکی "یحل لهم الطيبات" (۱۵۷:۷) اشاره‌ای است به این قاعده، زیرا یحل باصطلاح مضارع است و نه ماضی، و اکنون که در سوره مائده جریان آخرین پیامهای وحیانی قرآنی تحقق می‌پذیرد، جای این پرسش است که بر حسب قاعده کلی چه چیزهایی بر مسلمانان در این زمان پایانی وحی حلال شده است؟ پاسخش این قاعده کلی است که "احل لكم الطيبات" کل علوم، افکار، عقاید، اخلاق، گفتار، خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها، لباس‌ها، ازدواج‌ها و از جمله صیدها و... که در این آیه و آیاتی بعد مطرح است همه در قاعده‌ای فراگیر حلال است، جز آنچه صریحاً استثنا می‌شود، و اصولاً طیبات چون در سوره اعراف که "یحل لهم



الطیبات و یحرم علیهم الخبائث" و نیز در جاهای دیگر در برابر خبائث آمده، تمامی مواردی که از خبائث نیستند شامل است، و در عین حالیکه بهترین طبیبات آنهاپی است که طبع انسانی بر مبنای ایمان آنرا می پذیرد و خوشایند اوست، و خبائث در کلیتش تمامی پلیدها را حرام کرده است.

"ما علمتم من الجوارح مکلبین" درباره حلال بودن صیدهای حلال است با شرایطی، و «الجوارح» ونه «الکلاب» قاعده‌ای است که هر درنده‌ای اعم از زمینی، هوایی، و دریائی - که با شرایط آینده برای شما حیوان حلال گوشتی را صید کند - آن حیوان برای شما حلال است، و آیا درست است که «الجوارح» با اینکه جمع محلی به الف و لام است، و در نتیجه دلیل بر استغراق می باشد، تنها سگهای زمینی باشند، و سایر درندگان را که در صد بسیار زیادی را تشکیل می دهند هرگز شامل نگردد، و بسی جای شگفت است که بسیاری از فقهاء «مکلبین» را که از کلب به معنای درندگی است، به معنای سگ گرفته اند، با اینکه مکلبین وصفی است از برای انسانهای صید کننده چون اسم فاعل است: و یاء و نون دلیل بر عاقل بودن این فاعلان است، و این مکلبین حال است از برای ایشان که درندگان را تعلیمی ویژه از برای صید می دهند که از جمله "تعلمونهم مما علمکم الله" است، تا شما درندگی انسانی را آنگونه که خدا به شما آموخته است تا حد امکان به این درندگان بیاموزید، که نه تماماً درندگی وحشی و وحشتناک حیوانی باشد، و نه کشتن و ذبح انسانی، بلکه میانگین این دو درندگی که حتی الامکان این درندگان با ادب و حمله‌ای شایسته تر حیوانی را بدرند، که اولاً خودشان آن حیوان را نشکند، و اگر گشتند آنرا نخورند، و اگر هم مقداری ضروری از آنرا خوردند بقیه اصلی آن را به صاحب اصلی صید بعنوان رد امانت برگردانند، در اینصورت آنچه را برای شما آوردند بخورید، و نام خدا را نیز بر آن ذکر کنید، که موقع فرستادن و یا قدر مسلم بهنگام دریدن و یا مسلمتر وقت کشتن نام خدا را بر این صید ذکر کنید، و چون احیاناً دو مرحله آخرین برای انسان صید کننده معلوم نیست، ذکر نام خدا بهنگام فرستادن حیوان صیاد واجب است، و در هر صورت "واتقوا الله" پرهیز از هرگونه حرام در فرستادن حیوان و یاد دادن آن و بسم الله گفتن و خوردن شرط است، زیرا "ان الله سریع الحساب".

در پایان اگر مکلبن از کلب به معنای سگ است و نه از کلب به معنای مطلق درندگی، آیا انسان حیوان صید کننده را سگ می‌کند یا سگ را سگ تر می‌نماید، که این خود تفسیری است غیر انسانی!

افزون بر آنچه گفته شد صید در قرآن یا وجه مطلق یا عمومی کل صیدها را شامل است و یا بوجه خصوصی مانند "غیر محلی الصيد و انتم حرم" که گذشت، و آیا این صید فقط توسط سگ است و یا کل درندگان را نیز شامل می‌باشد، صید درندگان هم در انحصار انسان نیست بلکه بوسیله حیواناتی تعلیم یافته و درنده احیاناً انجام می‌گیرد، روایاتی هم که درباره حیوان صید کننده وارد شده دو گونه است یکی همان مبنای گروهی از فقیهان می‌باشد که تنها مقصود سگ است، و دوم کل حیوانات صید کننده که دومی موافق این نص قرآنی است و اولی در صورت انحصارش مطرود و یا با این توجیه است که مراد نمونه بارز حیوانات صید کننده است.

در هر صورت حیوان صید کننده با شرایط شرعی اش که ذکر بسم الله است از فرستنده حیوان و تعلیم یافتن حیوان که آدم وار صید کند، و سوم اینکه مقدار غیر ضروری آنرا نخورد و حتی المقدور حیوان را زنده به صیاد رساند، که اگر زنده بود کل شرایط شرعی ذبح بایستی مقرر گردد، و بسم الله هم چون در فاصله ای گفته شده تکرار شود، و اگر بناچار در اثر صید حیوان این حیوان صید شده کشته شد بر حسب عموم دلایل این آیه و سایر آیات صید حلال است. و طبعاً چون تماس دهان یا پنجه‌های سگ با این حیوان آنرا متنجس کرده این مواضع را باید شست زیرا خاکمال فقط در صورت تماس زبان سگ با آب یا مایعی دیگر در ظرف است.

الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ  
 حَلَّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ  
 مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْلِفِينَ وَلَا مُتَّخِذِي  
 أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنْ

## الْخُسْرَيْنَ ﴿۵﴾

امروز چیزهای پاکیزه برایتان حلال شد، و طعام کسانی که کتاب (وحیانی) داده شدند، برایتان حلال، و طعام شما (هم) برای آنان حلال است، و (نیز ازدواج با) زنان پاکدامن باایمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده (حلال است)، هنگامی که مهریه‌هایشان را بدیشان بدهید، و (خودتان و آنان) پاکدامن و نگه‌دار (خود و همسرانتان) باشید. نه زناکاران و نه زنانی را (از روی شهوت) به دوستی برگزید. و هرکس به ایمان کافر شود، بی‌گمان عملش تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است. ﴿۵﴾

آیه ۵- در این آیه و آیه قبلی "احلّ لكم الطيبات" آمده، که مراد از «اليوم» در این آیه زمان پایان وحی قرآنی است، در اینصورت آیا طیبات پیش از این در طول زمانهای مکی و مدنی حلال نشده بود که اکنون در آخرین زمان مدنی حلال گردیده است؟ پاسخ - چنانکه گذشت - این است که در تمام آیات ۴۶ گانه‌ای که لفظ طیب یا طیبات به میان آمده فقط در این دو آیه «طیبات» به چهره جمع محلی به الف و لام که دلیل بر استغراق است آمده، و در آیات دیگر یا "من الطيبات" است و یا «طیبات» که طیباتی حلال شده و یا "و يحل لهم الطيبات" که حلال کردن کل طیبات را به آینده‌اش هم محول کرده است. و آینده تنها همین دو آیه مائده است، درست است که در گذشته ظاهراً طیباتی حرام نبوده است ولی تصریح به حلال بودن کل طیبات هم هرگز به میان نیامده است، و چون در گذشته حکم توراتی هم بعضی از طیبات بعنوان جزا و عقوبت حرام گشته و در انجیل هم بعنوان "و لاحلّ لكم بعض الذی حرّم علیکم" آمده، بدین معنی که بعضی از طیباتی را که در شریعت تورات حرام شده بود حلال کرده، روی این اصل بعضی دیگر از طیبات حرام شده همچنان به حرمت خود باقی بوده است و تا آیه مورد بحث در مائده هرگز سخنی از حلال بودن کل طیبات به میان نیامده، روی اصل سیاست گام به گام حلال کردن طیبات اکنون گام آخرین را می‌پیماید که کل طیبات بدون استثناء در شریعت قرآن و آخرین زمان تکلیف حلال گردیده، در اینصورت برای مؤمنان هر چیزی که به طبعشان خوش آید و یا بد نیاید اعم از درونی‌ها و برونی‌ها، پوشیدنی‌ها و

خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، ازدواج، سکونت‌ها و کل نعمت‌های درونی و برونی بدون هیچ استثنایی حلال گردیده و از جمله آنها در این آیه دو مورد بسیار مهم گوشزد گردیده است: ۱- «و طعام الذین اوتوا الكتاب حل لکم» غذاهای اهل کتاب کلاً - که اکثراً هم مرطوب و در سفره‌هاست - برای مؤمنان حلال گردیده، چنانکه غذاهای مؤمنان نیز بر اهل کتاب حلال گشته، و این اعم است از استمرار حلّیت این غذاها نسبت به یکدیگر و یا اینکه در گذشته حرام بوده و اکنون حلال گردیده است، بدین معنی که مثلاً در بعضی شرایع گذشته تحریم شده و یا آنکه مسلمانان بر مبنای اختلاف شریعتشان با سایر اهل کتاب بر این گمان بوده‌اند که خوردنیهای اهل کتاب هم بر آنان حرام است و این آیه هر دو بعد را سلب کرده، زیرا این طعام که اکنون برای هر دو گروه نسبت به یکدیگر حلال شده در ضمن همین «الطیبات» است که امروز بر مسلمانان حلال شده، در هر صورت این نخستین تصریحی است که در این بلندگوی قرآنی مسلمانان را با اهل کتاب با دو وسیله یاد شده نزدیکتر کرده است.

انسان در کل از نظر قرآن و سنت قطعیه از نظر جسمانی پاک است حتی اگر مشرک و یا ملحد هم باشد تا چه رسد به «الذین اوتوا الكتاب» آیاتی هم که احیاناً بدانها بر نجاست برخی از کفار مانند مشرکان استدلال می‌شود در جاهای خود آمده است که هرگز دلالتی بر نجاست بدنی‌شان ندارد. بویژه آیه انفال: «انما المشركون نجس» که بخیال گروهی بمعنای نجاست بدنی آنان است.

«اوتوا الكتاب» اعم است از اهل کتاب و کتابیین زیرا این دو تعبیر اخص است از تعبیر نخستین که اهل کتاب احیاناً نمایانگر اهلیت آنان است و کتابیین نیز شاید بگونه‌ای آشکارتر اهلیت را گوئی محکمتر دانسته ولی «اوتوا الكتاب» کسانی هستند که به آنها کتاب و حیانی داده شده است و در زمره دارندگان کتاب آسمانی هستند چه اهلیت از خود نشان دهند یا نه، و چه این اهلیت بعنوان کتابی مماس باشد و یا نه، لیکن «اوتوا الكتاب» از هر دو اعم است که اکثراً هم افکار شرک‌آمیز تثلیث یا تثنیه یا توحید الوهیت در مسیح را دارند و کمی از آنان دارای توحید واقعی می‌باشند و کلمه اوتوا الكتاب هر چهار دسته را در بر دارد.

و اینجا «طعام» - برخلاف آنچه گفته می‌شود - تنها خشکبار نیست، زیرا حلال آنها

حلال و حرامشان هم کلاً حرام است، پس نیازی به تحلیل ندارد، و چنانکه در برخی روایات وارد است از جمله این طعام سبزیجات می باشد که در عین مرطوب بودن حلال است، و منظور هم نفی ذبایح اهل کتاب می باشد، چنانکه در آیاتی دیگر تصریح شده است که از شرایط اصلی حلال بودن گوشت گفتن بسم الله است بهنگام کشتن حیوان، و چون اهل کتاب بسم الله نمی گویند گوشتهای ذبایح آنها هم حرام است، و بالاخره طعام در اینجا مطلق است و فقط استثنایی که دارد محرمانی است که در آیاتی دیگر کلاً حرام شده مانند شراب، گوشت خوک، میته و مانند اینها، ولی خوراکی های پاکیزه ای که در دست اهل کتاب است بعنوان کتابی بودن هرگز حرام نیست، گرچه مرطوب هم باشند - که بیشتر آنها نیز مرطوبند - و چون در قرآن آب هم به عنوان طعام یاد شده است "و من لم یطعمه فانه منی" (۲۴۹:۲) تا چه رسد به خوراکی های مرطوب دیگر، که از اهل کتاب برای مسلمانان حلال است، و نیز آیه (۸:۷۶) "و یطعمون الطعام علی حبه" مورد استشهاد است در بعد اختصاص و ویژگی این طعام در گندم ولی اینجا هم طعام خود گندم نیست بلکه نان جو یا گندم است که اهل بیت طهارت در عین روزه و گرسنگی آنرا به نیازمندی دادند. و اصولاً لفظ طعام که شامل همه خودرنیهاست اگر جایی بدون هیچگونه قید اختصاصی ذکر گردد. نص در اطلاق است روی این اصل اختصاصش به گندم اختصاصی بس مستهجن می باشد.

و در کل قرآن درست است که تصریحی به حرام بودن غذاهای اهل کتاب نشده، لیکن در حلال بودن آن نیز تصریح نیامده است، و اکنون با نص این آیه حلال گردیده و اینجا ضمناً طهارت اهل کتاب با این نص مسلم است و چگونه ممکن است خوردن غذاهای مرطوب اهل کتاب حلال باشد ولی خود آنها نجس العین باشند، در حالیکه غذاها بیشتر - خصوصاً در گذشته - با دست آماده می گردد. و تنها آیه ای هم که قبلاً نازل گردیده و از آن نجاست مشرکان و بلکه اهل کتاب نیز استفاده شده آیه "انما المشرکون نجس" (۲۸:۹) می باشد که درباره آن به تفصیل سخن خواهد رفت، و نتیجه بررسی کامل آن این است که این آیه دلیل بر نجاست بدنی مشرکان هم نیست تا چه رسد به اهل کتاب، و اگر هم بر نجاست مشرکان دلالت می کرد اهل کتاب از مشرکان و بت پرستان رسمی نیستند تا مشمول آن باشند، زیرا بر حسب آیاتی مانند "لم یکن الذین

كفروا من اهل الكتاب والمشرکین منفکین" (۹۸:۱) مقابله اهل کتاب با مشرکین این حقیقت را تبیین می‌کند که در کل اهل کتاب غیر مشرکانند، و مقصود از مشرک همان بت پرست رسمی است و نه انحرافی در توحید، زیرا حتی وهابیان مسلمان نیز انحرافات در توحید دارند، و در بعد عمومی شرک ریا هم بر حسب آیاتی شرک است تا چه رسد به کتابیان منحرف، ولی مشرکان در کل قرآن تنها همان بت پرستانند گرچه احياناً بموحدان کتابی و یا غیر کتابی هم نسبت انحراف شرکی داده شده است. و بالاخره اگر هم نصی بر نجاست اهل کتاب در گذشته بود این آیه ناسخ آن است، و در هر صورت بنابر این آیه نه تنها اهل کتاب پاک هستند، بلکه غذاهای آنها و نیز هم غذا شدن با آنان از نظر قرآن حلال است.

در پاسخ این پرسش که ویژگی اهل کتاب در حلیت خوردنیهایشان و طهارت بدنهایشان آیا خود دلیل بر این نیست که پس از مسلمانان تنها کتابیان پاکند و نه دیگران؟ باید گفت که نخست هرگز دلیلی بر نجاست سایر کفار در دست نیست و این ویژگی کتابیان هم در طهارتشان و ویژگی انحصاری نیست زیرا دلیلی بر این انحصار در این آیه و در سایر آیات مربوطه وجود ندارد.

و ویژگی که نسبت به اهل کتاب روشن است این است که آنان با مسلمانان نزدیکتر از دیگرانند، روی این اصل معاشرت با آنان هم بحساب جلبشان به اسلام و هم جهات اجتماعی دیگر در این آیه منظور است.

گروهی از فقیهان مانند مرحوم آقای خمینی در آخر کار به این گمانند که نجاست اهل کتاب نجاستی سیاسی است ولی باید پرسید این سیاست خود سیاست سلبی و دست رد زدن به سینه اهل کتاب است. و از طرفی هم آنان بعنوان "المولفة قلوبهم" بایستی با دادن زکات و یا وسائلی دیگر به اسلام نزدیک گردند، و روی این اصل حکم به نجاست سیاسی اینان با همان نجاست عینی برابر است. و این خود تناقضی است در جذب و دفعشان که با یک دست جذبشان کنیم و با دست دیگر آنها را از خود برانیم. وانگهی نجاست چه عینی و چه سیاسی نیازمند به دلیل است، و ما هرگز دلیلی بر هیچگونه نجاست غیر معنوی نسبت به آنان نداریم.

در هر صورت نجاست سیاسی که بمعنای ترک برخورد با آنان است جز این جریان

سلبی را که گفته شد در بر ندارد و این خود موجب پرهیز از معاشرتشان نیست زیرا نجاسات عینی بسیاری وجود دارد که دست زدن به آنها ضروری یا راجح یا جائز است پس اگر نجاست اهل کتاب سیاسی است خود مانع از معاشرت مسلمانان با آنان نیست زیرا دست تر زدن به بدنشان و مصافحه کردن با آنان و هم غذا شدن با ایشان در بعد نجاست سیاسی حَلِّش به این نیست که پس از این برخوردها خود را تطهیر کنند.

در هر صورت معاشرت اهل کتاب گاه واجب است، گاهی راجح و گاه حرام. واجب از برای دعوت آنان به اسلام و راجح برای تمایلشان به اسلام، و حرام است در صورتی که موجب گمراهی انسان گردد، چه با خوردن غذای ایشان و یا نخوردن آن بلکه معاشرت با مسلمانان منحرف مانند وهابیان و امثالشان نیز در صورت زیان عقیدتی حرام است.

در کل ما هرگز دلیلی از قرآن و سنت و عقل بر نجاست هیچ انسانی نداریم. و آیا اگر نجاست کافران افزون بر نجاست روحی، جسمی هم باشد نجاست جسمی بمعنی میکروبی است زیانبار که باید بوسیله آب و مانندش برطرف گردد، و آیا کافر حتی مشرک و ملحد با گفتن شهادتین میکروبهای جسمانیش زدوده می‌گردد که از مطهرات جسم تحولی عقیدتی است؟!

از نظر روایات هم حکم اهل کتاب دو گونه است:

۱- طهارت ذاتی آنان و یا نجاست ذاتی شان که طبعاً دسته اول بحساب موافقت با قرآن پذیرفته است.

۲- دسته دوم نیز در مواردی بسیار قابل این توجیه است که چون اینان از نجاسات پرهیزی ندارند شما هم از آنان پرهیز کنید مانند صحیحه ابراهیم ابی محمد که به حضرت رضا علیه السلام گفتم: کنیزی است نصرانی که خادمه شماست و شما می‌دانید او نصرانی است نه خود را از نجاسات تطهیر می‌کند و نه غسل جنابت می‌نماید. فرمود: اشکالی ندارد او دستهای خود را می‌شوید.

کافران بویژه اهل کتاب با طهارت ذاتیشان در دو حکم با مسلمانان فرق دارند:

۱- اگر مسلمانی خود را متنجس کرد و سپس ادعا کرد که خود را تطهیر کرده از او پذیرفته است چون قول و عمل مسلمان مورد تصدیق است، لیکن اگر کتابی چنان

ادعائی کند پذیرفته نیست مگر در صورتی که علم به گفته او داشته باشیم.  
۲- اگر مسلمانی نمازگزار متنجس بود و به اندازه انجام نمازی از شما پنهان شد و پس از گذشتن وقت نماز او را دیدید بدون پرسش محکوم به طهارت است، و لیکن کتابی چنان نیست.

در روایاتی هم اینگونه تصریح گشته که چون اهل کتاب از نجاسات پرهیز ندارند محکوم به نجاست ظاهری می‌باشند.

اینجا در مورد نجاست یا طهارت ظاهری کفار ابعادی چند است: قبلاً طاهر بوده و سپس محتمل است که خود را نجس کرده اینجا جای استصحاب طهارت است، و در عکسش محکوم به نجاست است، و اگر هم خود را هم متنجس کرده و هم پاک نموده و تقدم و تاخر این دو معلوم نیست با تعارض این دو استصحاب و تساقط آنها بر مبنای قاعده طهارت محکوم به طهارتند.

۲- "والمحضات من المؤمنات" چنانکه در بخشی از احکام سیاست گام به گام از نظر قرآن محقق است درباره ازدواج نیز چنان است که آن را در سراسر قرآن چند مرحله‌ای می‌بینیم:

۱- جواز تمامی ازدواجها با کل شرائط عادلانه به استثنای شرط ایمان و احصان که از عهد مکی چنان بوده است. و در شرایع گذشته نیز احیاناً می‌بینیم که ازدواج مؤمن با زن مشرک - مانند ازدواج نوح و لوط با همسران مشرکشان، و همینطور ازدواج زن مؤمن با مرد مشرک یا ملحد مانند زن فرعون که با او ازدواج کرد - جایز بوده است. البته نمی‌گوئیم که این نقش جواز کلیت داشته زیرا در اثبات و سلب این کلیت دلیلی و حیانی نداریم.

سپس برای نخستین بار در عهد مدنی در آیه دوم سوره نور ازدواج پاکان با ناپاکان تحریم گشته ولی هنوز ازدواج مسلمانان زناکار با مشرکان در جواز خود باقی بوده است، سپس در این آیات مورد اشاره کلاً در مردان هم احصان و عفاف شرط است و هم ایمان اسلامی

اینجا بحث آزادی ازدواج است که ازدواج مردان مسلمان چنانکه با زنان مسلمان جایز است با زنان کتابی هم حلال است، البته بشرط احصان آنها، بدین معنی که زناکار



نباشند. راجع به ازدواج مرد مسلمان با زن غیر مسلمان نیز سیاست گام به گامی در آیات مدنی ممتحنه، نور، بقره و مائده می‌بینیم، در آیه ممتحنه "و لا تمسکوا بعصم الکوافر" همانگونه که استمرار زناشویی با زنان کافر را حرام کرده به طریق اولی ازدواج ابتدایی را هم با آنان حرام دانسته، و لفظ «الکوافر» اعم است از زنان ملحد، مشرک و کتابی، و اگر مقصود تنها مشرکات بودند باید همان لفظ مشرکات می‌آمد. و با آنکه در مکه کتابیانی هم نبوده‌اند حرمت نسبت به غیر مشرکات که شامل کتابیات هم می‌باشد آمده است.

در آیه بقره که پس از ممتحنه نازل گردیده تنها "و لا تنکحوا المشرکات" آمده و می‌بینیم که بجای «الکوافر» - در ممتحنه - اینجا حرمت در اختصاص مشرکات قرار گرفته، بدین معنی که از نظر مفهوم کتابیات حرام نیستند، و بالاتر اینکه از "حتی یؤمن" پس از "و لا تنکحوا المشرکات" می‌فهمیم که اگر پس از شرک ایمانی آوردند و موحد شدند ازدواج با آنها حلال است، زیرا ایمان پس از شرک تنها اسلام نیست، بلکه اعم است از توحید غیر کتابی و توحید کتابی که نه تنها از آیه بقره حلیت ازدواج با زنان کتابی را می‌فهمیم بلکه ازدواج با زنان موحد غیر کتابی هم که مشمول "حتی یؤمن" می‌باشند حلال خواهد بود. گرچه "حتی یؤمنوا" درباره مردان مشرک ایمان اسلامی است چنانکه آیاتی بر آن دلالت دارد.

این گام دومین برای اشاره‌ای بس لطیف است نسبت به حلیت زناشویی بازنهای کتابی، و در سومین گام آیه مائده تصریح می‌کند که ازدواج با زنان کتابی هم مانند زنان مسلمان حلال است، البته به شرط احصان، یعنی هم مرد با این ازدواج خود را از زنا نگه می‌دارد و هم زن بدین نکبت مبتلا نگردد، که «المحصنات» هم نسبت به مؤمنات است و هم نسبت به کتابیات، و اینجا در پی آیه نور که ازدواج مردان پاک را با زنان ناپاک - و بالعکس - حرام دانسته می‌بینیم که گامی فراتر است، بدین معنی که بایستی پاک بودن زن برای زناشویی محرز باشد چنانکه پاک بودن مرد هم در آیه نور برای زناشویی شرط بوده است و آیا این پاک بودن به معنای احراز عفت است - که بسی مشکل است - یا تنها عدم احراز زناکاری کافی است؟ چون اصولاً زنان و مردان در حکم ظاهری بایستی پاک و پاکیزه دانسته شوند، اینجا زنانی که ناپاک بودنشان محرز

نیست جزو محصاتند، پس اگر یقین به انحراف جنسی زن یا مردی نداری ازدواج با او نیز حلال است، گرچه در صورت تهمت این ازدواج مرجوح می‌باشد ولی حرام نیست، و بالاتر اینکه این زن یا مرد مورد تهمت نباشند، و آثار ظاهری انحراف هم در آنان هویدا نباشد، که در اینصورت مرجوح هم نیست.

و چنانکه بر حَسَب آیه نور زن زناکار بر مرد پاک و به عکس حرام بوده، اینجا هم بگونه‌ای والاتر و روشنتر حرام است، و آیا چنانکه زن زناکار و یا مشرک بر مرد زناکار یا مشرک و به عکس حلال بوده هنوز هم در آخرین پیام وحی حلال است؟ پاسخ این است که آیه بقره: "و لا تنکحوا المشرکات" ازدواج هر مسلمانی را - گرچه زانی - باز زن مشرکه حرام کرده و برعکس آن نیز طبق آیه "و لا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا" (۲: ۲۲۱) حرام گشته، و در آیه مائده هم مرد و زن زناکار را حتی نسبت به یکدیگر هم حرام دانسته، زیرا "محصنین غیر مسافحین" بوجه عموم شامل این مورد نیز هست، «محصنین» شامل دو بعد نگرهبانی مرد و زن از زنا در این ازدواج است و "غیر مسافحین" ازدواج زناکار را حتی با زناکار حرام دانسته، و بالاخره اگر مردی می‌خواهد ازدواج کند باید نسبت به خود و طرف مقابل حالت نگرهبانی از زنا را داشته باشد، و اگر مرد پاک و زن ناپاک بود و در حالت توبه هم نبود، این ازدواج گرچه مرد را از زنا رسمی بازداشته ولی هرگز بازدارنده زن از زنا نبوده است، بلکه او را در استمرار این بی‌عفتی تشویق هم کرده، زیرا اضافه بر مردان ناپاک، مردان پاک و مؤمن نیز به خیال ازدواج با او همبستر می‌شوند، وانگهی "غیر مسافحین" در تأکید این جریان سفاح و زنا را بکلی ممنوع و منکوب دانسته که اگر زانی با زانیه حتی بعنوان ازدواج هم با هم درآمیزند هر دو در حالت سفاح و زناکاری می‌باشند، مگر اینکه هر دو از اعمال گذشته خود توبه کنند. وانگهی در بعد و جوب نهی از منکر باید مرد و زن زناکار نسبت به یکدیگر تناهی داشته باشند که "کانوا لایتنهون عن منکر فعلوه لبئس ماکانوا یفعلون" (۵: ۷۹) نهی متقابل از منکر را بر طرفین واجب دانسته و از مراحل این نهی از منکر این است که طرفین یکدیگر را از زناکاری منع کنند، و یا دست کم برای منع از زناکاری با هم ازدواج نکنند، زیرا از مراحل پایانی نهی از منکر فاصله گرفتن از عامل منکر است، و آیا ازدواج که اتصال کامل دو فرد است با انفصال و جدایی سازش دارد؟! هرگز، ولی اگر بوسیله این

ازدواج هر دو از زناکاری دست بردارند. آنگاه از باب نهی از منکر این ازدواج واجب خواهد بود، چنانکه در آیه نور انشاءالله بیان خواهد شد.

اینجا سه بعد از برای ازدواج مسلمان با زن مسلمان یا کتابی پس از پرداخت مهریه آنان مقرر شده است:

۱- «محصنین» که این ازدواج خود پاکسازی طرفین است و نه اینکه ناپاکان را در ناپاکیشان استمرار دهد، چه هر دو ناپاک باشند یا یکی پاک و دیگری ناپاک.

۲- «غیر مسافحین» تأکیدی است بر این جریان.

۳- «و لا متخذی اخذان» که دوستی با زنان نامحرم را بکلی حرام دانسته که مثلاً پسر و دختری که تصمیم به ازدواج با هم دارند با هم رفت و آمدی بعنوان دوستی پیش از ازدواج داشته باشند. آری، تنها به یکی از دو صورت ذیل دیدن درست برای پسندیدن درست زناشویی جایز است: اول برخورد آغازین که پس از تصمیم ازدواج از جهات دیگر است که چهره یکدیگر را به مقدار لازم بررسی کنند و نه آنکه در میان دختران غوطه‌ور شوند و هر که را پسندیدند گزینش نمایند، و دوم عقدی موقت است، البته بشرطی که منتهی به عمل جنسی نگردد، زیرا در عقد موقت میان پسر و دختر باکره جریان جنسی سفاهتی است در ازدواج، بلکه باید در چنین عقد موقتی که مقدمه‌ای برای ازدواج دائم است این شرط نیز - چنانکه در واقع هست - نیز تصریح شود، و بلکه ارتباطاتی هم که جریان جنسی را تحریک و نزدیک می‌کند ممنوع است، و تنها ارتباطاتی با این عقد موقت ویژه جایز می‌شود که این دو بخوبی همدیگر را بشناسند. «و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله» کفر و کفران ر انسبت به هر یک از جریانات گذشته باعث سقوط اعمال ایمانی می‌داند.

در اینجا «المحصنات» در مؤمنات و کتابیات یکسان یاد شده‌اند، بنابراین هم احصان‌شان و هم خودشان بطور یکسان مد نظر می‌باشند و چون اجر و مهریه در کار است مقصود کنیزان بدون ازدواج نیستند ولی شامل هر سه بعد ازدواج در این میان می‌باشد:

۱- ازدواج با کنیز مؤمن یا کتابی که در گذشته به شرط اضطرار حلال بود، چنانکه در (۲۰:۴) این شرط که «لم یستطع منکم طولاً» است یاد شده، و اینجا بگونه مطلق

«المحصنات» اینان را در بر می‌گیرد چه ازدواج دائم و چه منقطع.

۲- ازدواج منقطع با زن آزاد مؤمن و کتابی.

۳- ازدواج دائم با زن مؤمن یا کتابی، بنابراین حلیت ازدواج با زن کتابی در انحصار عقد منقطع نیست، زیرا آیه نسبت به هر دو ازدواج در مورد مؤمن و کتابی اطلاق دارد، علاوه بر اینکه ازدواج دائم روشنترین افراد ازدواج می‌باشد، که باصطلاح مطلق، در ازدواج دائم نص و در ازواج منقطع ظاهر است.

نکته دیگر اینکه احصان درباب ازدواج مردان و زنان تنها پاکدامنی جنسی نیست، بلکه پاکی در کل جهات زناشویی است که عمدهٔ پاکی جنسی را در بر دارد، روی این اصل چنانکه در آیه بقره علت عدم ازدواج با مشرکان "اولئک یدعون الی النار" (۲:۲۲۱) یاد شده، اینجا هم احصان شامل سایر جهات نگهبانی در ازداواج است، که حداقلش تعهدی عقیدتی، اخلاقی یا مالی در زندگی زناشویی است، و بطور کلی نشوز که نسبت به مردان و زنان از موانع استمرار زوجیت است، در آغاز نیز عدم نشوز شرط صحت ازدواج می‌باشد، پس نشوز بطور کلی در مقابل احصان است و احصان نداشتن نشوز است و روی این اصل شرط احصان و نگهبانی در این آیه تنها اختصاص به پاکدامنی جنسی ندارد، مثلاً اگر زنی مسلمان که انحراف جنسی هم ندارد ولی انحرافات عقیدتی، اخلاقی یا مالی دارد که باعث خوف در زندگی زناشویی است و چاره‌ای هم برای اصلاحش نیست، ازدواج با او حرام است، ولی اگر زن کتابیه و یا حتی مشرکه‌ای این نشوز را ندارد، بلکه نگهبان زندگی زناشویی است و حداقل عامل فروپاشی این زندگی نیست، ازدواج با او اصولاً حلال است، چنانکه در آیه بقره به تفصیل گذشت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ

وَأَيُّدِكُمْ مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ  
وَلِيُنِزِلَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون به نماز برخاستید، صورت و دست‌هایتان را تا آرنج‌هاتان بشویید و بخشی از سرهایتان و (تمام روی) پاهایتان را تا دو برآمدگی (نخستین) مسح کنید. و اگر جنب بودید، خود را (سر تا پا هرگونه بخواهید) پاک نمایید [غسل کنید] و اگر بیمار یا در سفری بودید یا یکی از شما از موضع قضای حاجت آمد یا با زنان نزدیکی کردید، پس آبی نیافتید، در این صورت بلندای پاکیزه‌ای را بجویید، و از آن به بخشی از صورت و (بخشی از) دست‌هایتان بکشید. خدا نمی‌خواهد بر شما هیچ تنگی بگیرد، ولی می‌خواهد شما را پاک کند، و نعمتش را بر شما تمام گرداند، شاید سپاس گزارید. ﴿٦﴾

آیه ۶- این آیه در باب وضو در کل قرآن منحصر به فرد است، و اینکه پیش از آن وضوی مسلمانان چگونه بوده است مطلبی روشن در دست نداریم، جز اینکه می‌دانیم وضویی برای نماز و مانند آن داشته‌اند، زیرا آیاتی از تورات دلیل بر اصل طهارت پیش از نماز وجود دارد و بر مبنای استمرار حکم تورات در اسلام و نیز روایاتی اسلامی که کیفیت وضوی قبل از این آیه را بدین گونه بیان داشته که سر و پاها را می‌شسته‌اند، روی این اصول وضوی مائده به استثنای این دو، ظاهراً استمرار وضوی گذشته است. "الذین آمنوا" که در این آیه مخاطب می‌باشند شامل منافقان نیز هست، زیرا مطلق ایمان در اینجا شرط شده که ایمان با زبان را که ابتدائی‌ترین ایمان است نیز شامل است، و منافقان حداقل ایمان را که ایمان لفظی و زبانی است دارند، گرچه مراحل بعدی و والاتر ایمان، ایمان قلبی و عملی است و محور نیز همان ایمان قلبی است. و چرا این تکلیف در اختصاص مؤمنان قرار گرفته، با اینکه کافران نیز همانگونه که مکلف به اصول اسلامی هستند به فروع آن نیز مأمور و مکلفند؟ زیرا این مؤمن است که ملتزم به وضو، غسل یا تیمم و در هر صورت نماز است، ولی کافر بر مبنای کفر هرگز چنین التزامی ندارد، بلکه او نخست مأمور به ایمان است و سپس مشمول تکالیف ایمانی می‌باشد.

اینجا "قتم الى الصلاة" نه "قتم في الصلاة" يا «للصلاة»، وضوء، غسل یا تیمم را پیش از وقت نماز نیز مورد امر قرار داده است، اگر "في الصلاة" بود انجام طهارت نیز در حال نماز بود، و اگر «للصلاة» بود تنها برخواستن بدون فاصله برای نماز را شامل بود، ولكن "الى الصلاة" که برخواستن بسوی نماز است، چه با فاصله و چه بی فاصله، شامل قبل از وقت نماز نیز هست، چون چنین برخواستنی انحصار به اول وقت نماز ندارد، بلکه اگر انسان بخواهد در اول وقت نمازش را بجا آورد طبعاً طهارتش قبل از وقت نماز خواهد بود، روی این اصل این آیه نص است بر صحت و بلکه وجوب یا رجحان طهارت و وضوء - و یا طهاراتی دیگر - قبل و از وقت نماز، درست است که خود نماز در اول وقت واجب نیست ولكن استجابش ثابت است، و بنابراین اگر شخص محدث بخواهد در اول وقت نماز بخواند واجب است پیش از وقت طهارتش را نیز انجام دهد، گرچه ساعاتی هم پیش از اول وقت نماز باشد. و «قتم» تمامی قیام‌ها را برای نماز در بر دارد، چه از خواب و سایر حدث‌های کوچک و بزرگ، و چه از کل پلیدهای درونی و برونی. و چنانکه "أقم الصلاة" نماز بپا داشته‌ای را می‌طلبد که شایسته حضور در محضر اقدس الهی است "قتم إلى الصلاة" هم تمامی قیام‌های مقدماتی نماز را در بر دارد، که کل ناپاکی‌های درونی و برونی را بایستی زدود، و در جمع قیام «الى الصلاة» برای "قیام للصلاة" و "في الصلاة" است.

و این قیام إلى الصلاة خود مقدمه‌ای است غیر مماس برای مقدمه مماس نماز که طهارت از حدث‌های کوچک و بزرگ است. و در جمع سه قیام پیاپی می‌باشد، و قاعده این مثلث خود نمازی است که آن را بپا می‌دارید.

و چون نماز عمود دین و عماد یقین است، مقدمات آن هم عمود و عماد مقدمات سایر واجبات - به ویژه نماز - است.

"فاغسلوا وجوهکم" نخست شستن صورت را واجب کرده و نه بیش از آن، مانند داخل چشم و بینی و دهان که درونی است، و یا مانند گوشها و میان صورت و گوش که خارج از صورت است، و نیز با توجه به «فاغسلوا» باید گفت که کیفیت خاصی در شستن صورت وجود ندارد، چه ارتماسی و چه ترتیبی و چه از بالای صورت به پایین و یا از هر جای دیگر صورت بشوئید کافی است. و بنابر اساس اطلاق آیه هیچ گونه

ترتیبی در شستن صورت وجود ندارد.

”وایدیکم الی المرافق“ «الی» در اینجا متعلق به کائن مقدر است بدین معنی که دستها تا حد مرفقها است باید شسته شود، چه از مرفقها و چه از سر انگشتان و چه بگونه‌ای دیگر، ولی اگر «الی» متعلق به «اغسلوا» بود شستن دستها باید از سر انگشتان باشد و این احتمال به دلائلی چند هرگز درست نیست:

۱- روی اصل اینکه عطف خصوصیات معطوف علییه را برای معطوف تکرار می‌کند، معنی آیه چنین می‌شود که صورتها را تا مرفقها و دستها را نیز تا مرفقها بشوئید! وانگهی در ”الی الکعبین“ هم همه می‌دانند که «الی» متعلق به «وامسحوا» نیست، بلکه اینجا نیز متعلق به کائن مقدر است، بدین معنی که پاهایتان را که تا نخستین حد برآمدگیهایش می‌باشند مسح کنید، چه از سر انگشتان و چه از بالا، چنانکه کل روایات شیعه و سنی نیز بر این معنی گواه است، وانگهی در جمع این آیه هرگز هیچگونه کیفیتی را در مورد از بالا یا پایین شستن و یا مسح کردن به میان نیاورده، در عین حالیکه همین آیه در بیان وضو منحصر به فرد است، و اگر کیفیتی در وضو شرط بود بیان می‌کرد. روایات هم هرگز نمی‌توانند این اطلاق آیه را تخصیص بزنند، زیرا اینگونه تخصیص نیز خود نسخ است و سنت نمی‌تواند کتاب را نسخ کند، و در ثانی اختلافی هم در خود این روایات موجود است از این رو هم برخی از بزرگان فقیهان کیفیت خاصی را در شستن دستها شرط نمی‌دانند.<sup>۱</sup>

«المرافق» دلیل است بر اینکه کل مرفقهای هر دو دست باید شسته شود، زیرا جمع است و هر دستی هم دارای سه مرفق و مرفق به معنای تکیه گاه است. و تکیه گاه آرنج هم سه بعدی می‌باشد. و چون دستها معمولاً یکجا شسته نمی‌شوند ترتیب سنتی قطعی در جلو انداختن دست را پذیرفته‌ایم و منافاتی هم با اطلاق آیه ندارد.

۲- با صرف نظر از دلایل نخستین، کائن مقدر که نزدیکتر است به ”الی المرافق“ شایسته و بایسته‌تر است که متعلق این ظرف باشد و اگر گفته شود متعلق مذکور که

۱. مانند سید مرتضی، ابن ادریس، سعید، صاحب معالم، شیخ بهایی، صاحب مدارک، صاحب ذخیره و گروهی از متأخران و متأخر متأخران چنانکه صاحب معالم در اثنی عشر به آنان نسبت داده است و اینجا گروهی از فقها نیز چنان گفته‌اند. و در شرایع نیز آمده که شستن از مرفق ظاهرتر است و بالاخره کیفیتی خاص در شستن دستها از ضرورت‌های فقهی اسلامی نیست.

«اغسلوا» است بر متعلق محذوف که کائن است از نظر تعلق ظرف مقدم است. پاسخ این است که ظرفی همچون کائن که بطور مداوم محذوف است همچون مذکور می باشد و هرگز از آن دست کمی ندارد. و روی این اصل اگر کائن ظاهر بود تعلق الی المرافق هم به آن حتمی بود، اکنون نیز چنان است.

و در پاسخ این پرسش که اگر شستن دست ها از نظر کیفیت مطلق است پس چرا اینجا الی المرافق گفته شده، باید گفت که چون صدق دست از انگشتان آغاز می کند تا آخر کتف، بنابراین مصداق نزدیکتر دست از سر انگشتان است، که اگر می فرمود من المرافق آغاز از مرفقا تا کتف ها بود، و در صورت الی المرافق شستن بعکس اول است، و چون چنانکه گفته شد مصداق نخستین ید همان سر انگشتان است و الی المرافق که بر حسب آنچه گفتیم متعلق به کائن است حد فیما بین شستن را که میان انگشتان تا مرافق است تبیین و تعیین کرده است، و این شستن هر گونه هم که باشد مصداق اطلاق الی المرافق است و بالاخره در صورتیکه شستن دستان بین این دو حد کیفیت خاصی ندارد جمله ای زیباتر و وافی تر و مختصرتر از الی المرافق نداریم.

و آیا «ایدیکم» که مطلق است با تقدم دست راست بر دست چپ بر حسب سنت منافات ندارد، پاسخ این است که دو دست با هم نوعاً شسته نمی شوند. و در تقدم و تأخرشان هم نسبت به یکدیگر ظهوری در اطلاق «ایدیکم» نیست، بر این مبنا تبیین سنت قطعیه قابل قبول است.

اصولاً قرآن در بیان عقاید و احکام درست است که روشن بیان است، و با اختصار ویژه ای که دارد مرادات ربّانی بخوبی معلوم می گردد، و اگر آنچه را که با تفکری شایسته می توان از بیان قرآنی فهمید به گونه ای مفصل باشد که زمینه ای هم برای تفکر نماند این خود ناچیز گرفتن کوشش ها و کاوش ها و تدبیرات قرآنی است، این تذکرات و نظرهای شایسته ای بدست آوردن تنها روی همین مبنی است.

در آیات مقدسات قرآن هر اندازه تدبری معصومانه و بدون پیش فرض و تحمیل غیر معصوم داشته باشیم نه تنها مرادات صریح و ظاهر این آیات برای ما بخوبی آشکار می گردد بلکه پس از مرحله لفظی به اشارات و سپس لطائف هم نائل می گردیم. از ویژگیهای معصومان این است که نخست نظراتی سطحی در آیات قرآن که بدون



بررسی و کاوشی شایسته نوعاً انجام می‌گردد، با استنادی عمیق به خود آیات این غبارها را بر طرف می‌سازند، و چهره درخشان آنها را نمایان می‌سازند، و در ثانی اشارات و لطائف این آیات که برای هر کسی میسر نیست و باز اگر هم میسر است عصمت ندارد و صددرصد نمی‌باشد، این معصومان بزرگوار بیانگر آنها می‌باشند.

درست است که معصومان دارای مقامات ویژه‌ای نسبت به غیر معصومان می‌باشند که از جمله حاکمیت‌های معصومانه ایشان است و نیز نقل سنت قطعیه رسول گرامی ﷺ بویژه در مواردی که نه قرآن آنرا نفی کرده و نه اثبات نموده است، و نیز حقایق قرآنی که از مرحله لفظ چه نص و چه ظاهرش و از نظر اشاره و لطیفه هم برون است، و اینها در اختصاص مقام عصمت رسولی و یا رسالتی است، این هم ویژه این بزرگواران است. که در این بُعد تبیینی لزوماً بُعد آخرینش و رجحاناً بُعد نخستین را عهده دارند.

"وامسحوا برؤسکم" مسح فعل متعدی است که طبعاً مفعولش بی واسطه اش رؤسکم است، بنابراین «باء» در اینجا برای تعدیه نیست، بلکه طبعاً برای تبعیض است، بدین معنی که مسح در انحصار بخشی از سر است نه کل آن، تا چه رسد به شستن سراسری آن، ولی «ارجلکم» منصوب دلیل است بر اینکه روی پاها باید کلاً تا برآمدگی‌های نخستین مسح شود، که در اینجا کل فتاوای شیعه و سنی بر خلاف صریح این آیه است. اهل سنت چنانکه بر خلاف "وامسحوا برؤسکم" شستن تمامی سر را واجب می‌دانند، در «ارجلکم» نیز شستن زیر و روی پاها را واجب می‌دانند، بدین توجیه که «وارجلکم» را عطف می‌کنند به «ایدیکم» بدین صورت که "فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم و ارجلکم الی المرافق" و مرفق که در انحصار دست است، صورت و پا هم مرفق ندارند تا این عطف درست باشد، وانگهی با وجود دو فعل که برای هر یک دو مفعول هست چگونه می‌شود مفعول دوم فعل دوم را به مفعول اول برگرداند، و این نه تنها فصیح نیست، بلکه صحیح هم نیست مانند اینکه گوئی تقی و جواد آمدند و حسن و محمد مردند که محمد را عطف کنیم به آمدند، و در کل این عطفی بی عاطفه و مرده است. فقهای شیعه نوعاً مسح روی پا را حتی به اندازه یک انگشت یا نیمه انگشت کافی می‌دانند، با این اختلاف که آیا این مسح تا برآمدگی اول است یا تا برآمدگی آخرین.

اما از نظر قرآن «ارجلکم» که عطف است به مجموع «برؤسکم» نتیجه اش «وامسحوا ارجلکم» می باشد، بدین معنی که کل روی پاها باید مسح گردد، و اگر «الی الکعبین» در کار نبود، این مسح زیر و روی پاها را تا بیخ ران شامل بود، ولی «الی الکعبین» تا برآمدگی نخستین هر دو پا را شامل است، زیرا هر پا کلاً دارای پنج یا هفت برآمدگی است که اینجا حد مسح پا برآمدگی اول است که تنها روی پا می باشد، بنابراین مسح نیز در انحصار کل روی پا تا برآمدگی اول است، و اینکه در پا «کعبین» فرمود و در دست «مرافق» دلیل است بر اینکه در هر یک از دو دست باید کل مرفقها شسته شود ولی در هر پا تا برآمدگی اول مورد مسح است.

اهل سنت می گویند اگر ما سر و پا را کلاً بشوئیم هم آنها را شسته ایم و هم مسح کرده ایم، و این خود - اضافه بر احتیاط جمعی - است بین کتاب و سنت، ولی نخست باید گفت که شستن بر خلاف نص کتاب می باشد، آری سنت قبل از آیه مائده شستن پا بوده، چنانکه در حدود چهل روایت شیعی نیز وارد است، ولی با نص «امسحوا» در این آیه هر چهل حدیث نسخ گردیده، وانگهی شستن جمع بین مسح و غسل نیست، بلکه مسح مسح است و غسل غسل، در صورتی که ما امر به مسح شده ایم و نه غسل، جمع میان غسل و مسح خود بدعت است، زیرا اضافه ای است بر برنامه مسح، مانند نماز صبح که تنها دو رکعت است، آیا می شود آنرا بیش از دو رکعت خواند و گفت که بیش از دو رکعت هم دو رکعت است و هم افزون بر آن؟!!

«وان کنتم جنباً فاطهروا» «جُنُب» در این جا به معنای دور و ممنوع از نماز و مانند آن است، خواه در اثر عمل جنسی یا خروج منی باشد، و یا در اثر حیض یا نفاس یا استحاضه و مس میت و ...، مثلاً «الجار الجُنُب» در مقابل «الصاحب بالجُنُب» به معنای همسایه ای دور است، پس اصولاً جُنُب یعنی دور است، جز آن که جنب نسبت به نماز دور از نماز است، نه دور زمانی و مکانی، بلکه بدین معنی که در حالتی خاص حق خواندن نماز را ندارد، البته این جنابت در بعد اصلی و معمولی اش بر حسب قرآن جنابت جنسی است ولی جنابت حیض و نفاس نیز بر حسب سنت قطعیه مشمول است.

و «فاطهروا» اینجا چون تطهیر همه جانبه مکلف بگونه مطلق است نه مانند وضو که

دو غَسَل و دو مسح بود، بلکه کل غَسَل و غَسَل کل است، روی این اصل برای رفع جنابت غَسَل و شستن کل بدن لازم است و چنانکه غَسَل صورت و دستها همانگونه که بیان شد مطلق است که در ترتیبی اش هم ترتیبی شرط نیست، در غَسَل نیز چنان است که همانگونه که در ارتماسی اش ترتیبی نیست، در - باصطلاح - غَسَل تربیتی نیز هرگز ترتیبی چه سه گانه و چه دوگانه شرط نیست، سه گانه اش شستن سر و گردن سپس طرف راست و آنگاه طرف چپ، و دوگانه اش مقدم داشتن سر و گردن بر کل پیکر است چه طرف راست بر طرف چپ مقدم باشد و یا برعکس و یا هر دو یکجا شسته شوند. روایات هم در این باره سه دسته است که دسته مطلق آنها را بر مبنای موافقت با این آیه می پذیریم، و بقیه محمول بر استحباب خواهند بود.

و اینجا "ان کنتم مرضی" تا «الغائط» بیانی است برای دو جریان، نخست عُذْر از استعمال آب برای وضو یا غَسَل است، اعم از اینکه زیان آور باشد که بیمار بوده و یا بیمار شود. و یا اینکه در سفر باشد و به آب دسترسی پیدا نکند. و در ثانی بیان اکثریت موارد از حدث اصغر و حدث اکبر است، از حدث اصغر به بازگشت از «غائط» گودی و دستشویی تعبیر شده که طبعاً ادرار و مدفوع را شامل است، و در ضمن بیرون شدن باد هم هست، ولی اگر تنها خونی از جایگاه مدفوع انسان بریزد ظاهراً مشمول حدث اصغر نیست، و نسبت به خواب که سراسر حواس انسان را بگیرد از آیه "اذ یغشیکم النعاس أمنة منه" (۸:۱۱) استفاده می کنیم، زیرا پوشش همگانی خواب، همان خواب مطلق است.

و این پوشش سراسری دارای سه بعد است: ۱ - پوشش خواب مطلق. ۲ - پوشش مستی مطلق. ۳ - هرگونه پوششی مطلق با هر وسیله دیگر.

سپس "لامستم النساء" که عمل جنسی با زنان است و «لمستم» نیست تا صرف لمس با آنان باشد، که به قول معروف اهل سنت وضو را باطل کند، بلکه «لامستم» به معنی لمس طرفینی است که تعبیری مؤدبانه از عمل جنسی است، و دست کم این «لامستم» عمل جنسی را شامل است و نسبت به غیر آن دست بالا مشکوک می باشد، این بُعد نخستین جنابت است و ابعاد دیگرش مانند بیرون آمدن منی، و حیض و نفاس و ... و مشمول "ان کنتم جنباً" می باشد چنانکه اشاره شد.

در هر صورت "فلم تجدوا ماءً" دست نیافتن به آب را - و نه تنها نیافتن آن را - موجب تیمم دانسته، زیرا بیمار در عین وجود آب از نظر بهداشتی دسترسی به آب ندارد، ولی مسافر - چنانکه در گذشته چنین بوده - اصلاً در سفر آب نمی‌یافته تا طهارتی انجام دهد، روی این اصل «لم تجدوا» اینجا هر دو گونه نیافتن آب را شامل است، بنابراین در این صورت باید تیمم کند، و چون در تکالیف سه حال وجود دارد (ئیسر، حرج و عُسر) در صورت عُسر قطعاً مشمول نیافتن آب می‌باشد مانند اینکه آب هست و زیان دارد، یا آب نیست و برای یافتن آن دچار عسر و ضرر می‌شود، و میانگین این دو جریان که حَرَج باشد یعنی باید نیروهای خود را صددرصد برای یافتن آن مصرف کند، و یا هیچکدام، در صورت سوم واجب است که برای یافتن آب کوشش کند و مسافت یک یا دو تیر در روایت هرگز قابل قبول نیست، زیرا احیاناً در همین مسافتها - و یا کم‌تر از این‌ها - عُسر یا حرج است، و احیاناً در چندین برابر آنها هم هرگز عسر و حرجی نیست، و نیز در موردی که آبی به اندازه کافی در دسترس دارد ولی مربوط به شخص دیگری است که با منت می‌توان حتی بگونه مجانی از او گرفت، باز وضو و غسل واجب نیست، بلکه حرام است، زیرا بر خلاف عزت و مناعت طبع مؤمن می‌باشد، ولی اگر با پولی مناسب بهای آب و بدون منت آنرا خریداری کند باز واجب است وضو بگیرد یا غسل کند، اما اگر با پولی باشد بیش از بهای آب که معامله‌اش اسراف و سفیهانه است، اینجا نیز حرام است، در هر صورت قاعده کلی یافتن معقول و مشروع بدون عسر و حرج نسبت به اندازه کافی آب کلیت دارد. مگر حرجی که خود موجب آن شده که اینجا هم وضو یا غسل حرجی واجب است.

"فتیمموا صعيداً طيباً" چنانکه "لم تجدوا ماءً" یافتن آب که به معنای کوشش و کاوشی معمولی نسبت به آب است، طهارت با آب را واجب دانسته. «فتیمموا» نیز پی جوئی معمولی بدون عسر و حرج را نسبت به "صعيداً طيباً" واجب دانسته.

تیمم از «يَم» به معنای دریاست؛ و تَفَعَّلَ که به معنای کوشش و کاوش است اینجا بجای وضو یا غسل مکلفان مأموریت دارند خود را برای یافتن صعيد طيب به دریا زنند، و چرا به دریا؟ حال آنکه صعيد طيب در دریا نیست، اینجا دو چیز منظور است: ۱- سعی و کوشش همچون شناور که تمام سعیش برای عبور از آب است بدون آنکه

غرق گردد. ۲- نظر به پاکیزگی آب است، و روی این دو مبنا تیمم بر مبنای تیمم بر صعید طیب از این روست که بگونه شناوری در آب به جستجوی صعید باشد، و طیبش بر همان مبنای دوم شناوری در آب است، روی این اصل تیمم صرف قصد کردن صعید طیب نیست، زیرا قصد تنها در رابطه با صعید طیب نه اثر صعید دارد و نه اثر طیب، روی این اصل شروط اصلی دست‌ها را به جای وضو و غسل به چیزی زدن با همین لفظ تیمم نمودار کرده است. صعید هر بلندی را گویند و طیب به معنای پاکیزه است - و نه تنها پاک - و علت اینکه صعید آمده این است که بلندی‌ها نوعاً پاک و پاکیزه هستند و اگر هم آلودگی یابند بر اثر ریزش باران پاکیزه می‌شوند، و اگر چنین جریانی نسبت به بلندی‌ها پیش نیامده باشد «طیباً» آنرا جبران می‌کند، روی این اصل بلند بودن مورد تیمم هرگز شرط نیست، زیرا تنها اشاره به پاک‌ی و پاکیزگی است، بنابراین خاک، سنگ، گیاه و هر جنس معدنی - غیر از جواهرات - یا غیر معدنی در صورت پاک و پاکیزه بودن از موارد تیمم است، که اگر پاک باشد ولی پاکیزه نباشد مورد تیمم نیست، مانند خاکی چرکین و آلوده که در بلندی هم قرار دارد و نجس هم نیست که حتی اگر هم منحصر به فرد باشد باز تیمم بر آن واجب نیست، بلکه بعنوان خبیث بودن حرام هم هست، و مکلف بعنوان فاقد الطهورین باید نمازش را بدون غسل و وضو و تیمم بخواند گرچه فتاوی بر خلاف این نص است.

و چنانکه پاکیزه باشد ولی پاک نباشد مانند پوست دباغی شده میته، اینجا درست است که این نجس پاکیزه است ولی در بُعد ایمانی پاکیزه نیست، روی این اصل این «طیباً» و پاکیزگی دارای دو بُعد است: ۱- بُعد بشری که پاکیزگی است. ۲- بُعد ایمانی که عدم نجاست است.

و این دو تنوین در صعیداً و طیباً خود تعمیمی است نسبت به جسم پاکیزه‌ای که مورد تیمم است که هرگز انحصار به خاک و یا مانند آن ندارد. و تیمم - چنانکه گذشت - تنها قصد کردن بسوی صعیداً طیباً نیست که اولاً این قصد به تنهایی کاری نیست تا طهارتی به جای طهارت با آب باشد، در ثانی تفعل خود کاری باکوشش و کاوش است و قصد به تنهایی زحمتی ندارد و بالاخره «منه» مسح صورت و دست را پی‌آمدی برای این تیمم می‌داند.

و سپس طریقه تیمم؟ «بوجوهکم» دلیل است بر اینکه بخشی از صورت مورد تیمم است که بر حسب سنت قطعیه پیشانی می‌باشد و چون آغازگر صورت پیشانی است اینهم توافقی بین کتاب و سنت است، و همان پیشانی در تبیعض و جوهکم کافی است و سنت قطعیه آنرا تأیید می‌کند.

«ایدیکم» نیز بر مبنای عطف بخشی از آغاز دست است که پشت دست‌ها از سر انگشتان تا مچ می‌باشد، و اینجا نیز همانند وضو فرقی نیست که از بالا به پایین باشد یا بر عکس و یا از چپ به راست و برعکس، گرچه از بالا به پایین مستحب است، چنانکه گروهی از علمای شیعه و سنی قائلند.

و در تیمم فرقی بین جنابت و غیر جنابت نیست، زیرا کلاً «فامسحوا» در صورت‌ها و دست‌ها تنها یک بار دست به صعید زدن را کافی دانسته، و روایاتی هم که درباره تیمم بدل از غسل دوبار آنرا واجب کرده اولاً با روایاتی دیگر که یک بار را کافی دانسته معارض است، و ثانیاً بر خلاف اطلاق آیه است، و روی این اصل دوبار را حمل بر استحباب می‌کنیم.

«منه» در اینجا بدین معنی نیست که حتماً با زدن دستها بر صعید طیب غباری هم از آن بر دست بماند، زیرا هر صعیدی غبار ندارد، بلکه تنها دلیل است بر تماس کف دستها با صعید طیب، بدین معنی که تنها بر مبنای «تیمموا» اگر مراد قصد باشد قصد و کوشش برای یافتن صعید کافی نیست، بلکه باید دستها را هم بر آن بزند تا با این جریان مسح صورت و دستها تحقق یابد، و «منه» نیز این قصد را تحقق خارجی می‌دهد.

در آخرین آیه با لفظ «من حرج» همه گونه فعالیت‌های طاقت فرسا را در این طهارت‌ها سلب کرده، و با توجه به «لیجعل» اینجا تنها وجوب طهارت حرجی مرتفع و استجابتش بر مبنای آیاتی دیگر باقی است، سپس «لیطهرکم» برای طهارت بدنی و روحی است در طهارت با آب، و تنها معنویش در تیمم خاکساری می‌باشد که آن را تثبیت فرموده است.

وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاتَّقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا

وَأَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۷﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا

قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا  
 أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾

و نعمتی را که خدا بر شما (ارزانی) داشته و (نیز) پیوندش را - که با شما پیوندی پایدار بسته - به یاد آورید، چون گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» و خدای را پروا بدارید که خدا به (راز) ذاتی سینه‌ها بسی داناست. ﴿۷﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! برای خدا بسیار به فضیلت پایدار، ارج‌گذار و استوار باشید، در حالی که به تقسیم کردن (عادلانته) شهادت دهنده‌اید، و هرگز نباید دشمنی گروهی شما را بر آن وادارد که عدالت نکنید. عدالت کنید (که) آن به تقوا نزدیکتر است، و خدا را پروا بدارید. به راستی خدا به آنچه انجام می‌دهید بسی آگاه است. ﴿۸﴾

آیه ۸- اینجا "قوامین لله شهداء بالقسط" شهادت عادلانه را بر مبنای قیام الله نمونه‌ای بارز از آن برشمرد که بگونه‌ای مطلق مؤمنان بایستی در تلقی و القاء شهادت پای‌برجا باشند، و تفصیلش با مقدم داشتن "شهداء بالقسط" بر "قوامین لله" در (۴: ۱۳۵) گذشت که از نمونه‌های بارز این شهادت گواهی علیه خود یا پدران و مادران و سایر نزدیکتران می‌باشد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ ؕ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۹﴾

خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی ایمان کردند، برایشان پوشش و پاداشی بزرگ وعده داده است. ﴿۹﴾

آیه ۹- این آیه انجام اعمال شایسته‌ی ایمان را موجب بخششی نسبت به گناهان و اجری بزرگ مقرر داشته.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ؕ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۱۰﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
 ءَامَنُوا أذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ ۭ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ

فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۰﴾ وَلَقَدْ أَخَذَ  
 اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ  
 لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ  
 اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ  
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱۱﴾

و کسانی که کافر شدند و با آیات ما (همان‌ها و ما را) دروغ انگاشتند، اینان  
 دوزخیانند. ﴿۱۰﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! نعمت خدا را بر (سر و سامان) خودتان  
 یاد کنید. چون قومی آهنگ (آن) نمودند (که) سویتان دست یازند، پس (خدا) دستشان را  
 از شما بازداشت، و خدا را پروا بدارید. و مؤمنان باید بی‌گمان تنها بر خدا توکل  
 کنند. ﴿۱۱﴾ و خدا از فرزندان اسرائیل همواره پیمان گرفت، و از آنان دوازده (سر کرده‌ی)  
 پیگیر کارگشا (درباره‌ی آنان) برانگیختیم و خدا فرمود: «من حتماً با شما هستم، اگر نماز  
 را بر پا بدارید، و زکات را بدهید، و به فرستادگانم ایمان بیاورید. و با گرامی‌داشتن  
 یاریشان کنید، و وام نیکویی به خدا دهید. بی‌گمان گناهانتان را از شما می‌زدایم، و شما را  
 همواره به راستی در - باغ‌هایی که از زیر (درختان) شان نهرها روان است - در می‌آورم.  
 پس هر کس از شما بعد از این کافر شود، به راستی راه راست را گم کرده است.» ﴿۱۱﴾

آیه ۱۲ - و اینجا دوازده نقیب را بعنوان پاسدارانی عمیق و کاوشگر از افکار و اعمال  
 آنان دانسته، و شاید این نقیبان تالی تلو رسولان و جانشینان آنان بوده‌اند، زیرا اولاً  
 رسولان بنی اسرائیل بیش از صد هزار بوده‌اند، و انگهی لفظ نقیب غیر از لفظ رسول  
 است، روی این اصل نقیبان نمایندگان برگزیده از سوی رسولانی بوده‌اند که در بعد  
 دوم در این خلافت شایسته رسالت‌هاشان را در کل جهان تحقق بخشند.  
 و احتمالی برتر درباره‌ی این نقیبان این است که ایشان برگزیدگانی از کل پیامبران  
 بنی اسرائیل بوده‌اند که از اولوالعزم پنجگانه، مانند موسی عليه السلام و عیسی عليه السلام فروتر و از  
 پیامبرانی دیگر مانند یوسف، زکریا، یحیی عليه السلام و مانندشان فراتر بوده، و برجستگی  
 بودند که نقابت‌های آنان سرآمد کل نقابت‌های این رسولان در طول و عرض جهان تکلیف



بوده است، و «بعثنا» نیز اشاره‌ای است به این رسالت ممتاز، و در هر صورت این رسولان در میان کل رسولان بنی اسرائیل نقش نقابتی بزرگ با درجات گوناگون داشته‌اند، که نه تنها پیامبران گروهی خاص یا زمانی معین باشند، بلکه می‌توان گفت ایشان همان صاحبان کتابهای آسمانی **تورات** و **انجیل** و در حاشیه این دو کتاب مانند زبور داود و مزامیر سلیمان، کتاب اشعیاء و سایر کتابهای متعدد انبیاء بنی اسرائیل بوده است، زیرا از میان رسولان اسرائیلی درصد بسیار اندکی از آنان صاحب کتاب وحی بوده‌اند.

فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَتَنسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلُعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾

پس به (سزای) پیمان شکستنشان لعنتشان کردیم، و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم، در حالی که کلمات (و حیانی) را از جاهایشان جابه‌جا می‌کنند (و) بخشی از آنچه را بدان یادآور شده بودند به فراموشی سپردند. و تو بی‌وقفه بر خیانتی بزرگ از آنان آگاه می‌شوی؛ مگر اندکی از ایشان (که خیانتکار نیستند). پس از آنان درگذر و روی بگردان که خدا نیکوکاران را همی دوست می‌دارد. ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - "يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا" که تصریحی است بر تحریفهای بنی اسرائیل در کلمات وحی هر سه بعد تحریف را شامل است، نخست کم و زیاد کردن این کلمات که اینجا تحریف از موضع، جای وحی را خالی گذاشتن و بجایش سخنی دیگر گذاردن است، و نیز جابجا کردن آیات وحی که در نتیجه معانی آنها نیز جابجا و خالی از محتوای مورد نظر شود، سوم تحریف معنوی که اهل کتاب با گروهی از شرع‌مداران مسلمان در این تحریف شرکتی وسیع دارند.

در مورد این خیانتها "فاعف عنهم واصفح" دستور بخشش و نادیده گرفتن آنان در این اعمال نه بدین معنی است که بدون هیچگونه شرطی گناهانشان بخشوده شود، بلکه

نخست این جریان موقتی است، وانگهی بر حسب آیاتی چند مانند "لَتَبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ" (۴۴:۱۶) بسیاری از تحریفات مهمشان در قرآن بیان شده است، و این عفو موقت به حساب امید ایمان آنان است، چنانکه در آیه (۳۸:۸) به این مطلب تصریح شده که به منظور راهیابی اینان به ایمان نسبت به آنچه کرده‌اند بر آنان خورده‌گیری نشود و غیر این موارد عفو و چشم‌پوشی از چنین گناهان بزرگی خود از گناهان بزرگ می‌باشد، که بعبارت دیگر ترک نهی از منکری خانمان برانداز است، و در ذیل آیه "ان الله يحب المحسنين" این عفو را نسبت به این گناهکاران احسان دانسته و در غیر این موارد شایسته، این عفو هرگز به آنان و دیگران احسان نیست، بلکه نسبت به همگان و شرایع الهیه و بویژه شریعت قرآن اسائه و نابکاری بزرگی است.<sup>۱</sup>

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرَىٰ أَخَذْنَا مِيثَقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ  
فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا  
كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾

و برخی از کسانی که گفتند: «ما نصرانیانیم» از ایشان (نیز) پیمانشان را گرفتیم. پس بهره‌ای بس شایسته از آنچه را بدان یادآوری شده بودند به فراموشی سپردند. پس ما (هم) تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه‌توزی را درآمیختیم، و به زودی خدا آنان را از آنچه می‌ساخته‌اند خبری بزرگ خواهد داد. ﴿۱۴﴾

آیه ۱۴ - «أُغْرَبْنَا» در این آیه و «القیینا» در آیه (۶۴) هر دو بمعنای افکندن دشمنی است، جز اینکه القاء شدیدتر از اغراء است، که در این آیه دشمنی میان نصرانیان و در آیه (۶۴) بیشترینش میان یهودیان تا آخرین روز تکلیف است، در اینصورت این دو گروه تا آن روز همچنان برقرارند. و اما اینکه چگونه حکومت عدل اسلامی جهانشمول ولی امر (صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه) بر حسب اشاراتی در آیات و تصریحاتی در روایات با باقیماندن

۱. در دائرة المعارف فرانسوی است که غلطها و تحریف‌های تورات و انجیل و ملحقاتشان میان یکصد هزار تا یک میلیون است.

اهل کتاب در عین عداوتهای داخلی شان مناسب است؟ پاسخ این است که در آن هنگامه عظیم قدرت سیاسی و شرعمداری در کل جهان تکلیف در انحصار آن حضرت و سایر امامان و پیامبران و مؤمنان در زمانهای گوناگون با مراتبشان تا پایان تکلیف خواهد بود، و اگر عده‌ای یهود و نصاری هم باقی هستند همگی تحت الشعاع حکومت جهانی اسلامی می‌باشند، علاوه بر اینکه انحرافات اصلی شان با بیعت با مسیح علیه السلام از بین خواهد رفت، چنانکه تفضیل این مطلب در آیات آخر سوره نساء گذشت و در آیاتی دیگر نیز خواهد آمد.

«يَبَيِّنُهُمْ» انبء و اخبار اعمال آن هاست که چهره‌های اعمالشان و ملکوت و حقیقت آتشین این اعمال به روز جزا آشکار می‌گردد.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ  
الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿۱۵﴾

هان ای اهل کتاب! پیامبر (بسیار برجسته‌ی) ما به راستی سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب (آسمانی خود) را که پوشیده می‌داشته‌اید، برای شما بیان می‌کند، و از بسیاری (هم در بیان و حیانی ویژه‌اش) چشم‌پوشی می‌نماید بی‌گمان برایتان از جانب پروردگار (تان) نور و کتابی روشنگر آمده است. ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - «رسولنا» اینجا بیان کننده کل رسالت‌های ربانی است در شخص شخیص حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و چنین تعبیری نسبت به هیچیک از پیامبران الهی در کل قرآن نیامده است، چنانکه وحی بر سایر پیامبران اولوالعزم در مقابل وحی قرآنی در (۱۳:۴۲) بنام وصیت آمده و در (۸۱:۳) حضرتش را رسولی بر کل پیامبران خوانده که ایمان آنان را به حضرتش از شرایط اصلی نزول آیات و حیانی بر آنان دانسته است. این «بین لکم» بیان محمدی صلی الله علیه و آله نیست بلکه بیان رسالتی آن حضرت است که در نخستین و مهمترین بعدش بیان قرآنی است، روی این اصل بیان حضرتش نسبت به بسیاری از پنهان‌گری‌ها و تحریفات اهل کتاب در اصل همان نصوص قرآنی و فرعش سنت است، و نه آنکه حضرتش بیانی روشنتر از بیان قرآن داشته باشد، مانند آنکه گفته

شود: کسی با در دست داشتن نورافکن فضائی تاریک را روشن کند که روشن کننده همان نورافکن است و دارنده نورافکن تنها وسیله‌ای است برای روشنگری توسط نورافکن.

اینجا "نور و کتاب مبین" نور خود آن حضرت و کتاب همان قرآن است که «واو» دلیل بر این دو مرحله از رحمت الهی است، نور بودن پیامبر در دو بُعد عصمت درونی ربانی با بدست داشتن کتاب و نیز عصمت برونی اش با همان وحی کتاب است که بعبارتی دیگر پیامبر نور است و کتاب، و کتاب هم پیامبر است و هم نور، و البته کمال نور پیامبر ﷺ در نشانه مبین و آشکارکننده ربانی می‌باشند، و اینجا مبین که صفت کتاب است خود دلیل است بر اینکه کتاب اضافه بر اینکه بیانگر و حیانی بودن خودش می‌باشد نشانگر رسالت رسولش نیز هست، که این رسول خود در بُعد رسالت نوری است و کتاب بیانگری است افزون بر نورانیت او که "نور علی نور" در پیامبر ﷺ تحقق دارد. "و یعف عن کثیر" به معنای بخشودن از تحریفات یهودی و نصرانی نسبت به تورات و انجیل نیست، بلکه بدین معنی است که تنها قرآن بیانگر اصولی بسیاری از تحریفات آنان است و در پی آن سنت رسالتی بیانگر سایر تحریفات می‌باشد، زیرا اصولاً عفو ربانی به معنی بخشایش کلی تحریفات خود ستم و ضلالت است.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾

خدا هر کس را که خشنودیش را پیروی کند، به وسیله‌ی آن (کتاب) به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود، و به اذن خویش، آنان را از تاریکی‌ها سوی روشنایی برون می‌برد و به راهی راست رهبریشان می‌کند. ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - اینجا «به» که ضمیر مفرد است محمد ﷺ و قرآن را یک واحد دانسته که از یکدیگر هیچگونه جدائی ندارند، روی این اصل هدایت کامل همگانی مکلفان بر این دو محور یگانه است، با این تفاوت که نور محمد ﷺ در ظاهر خاموش شدنی است ولی نور قرآن که همان حقیقت رسالت محمدیه ﷺ است تا آخرین زمان تکلیف

پیوسته روشن است، گرچه در حاشیه این نور، نور سنت قطعیه محمدیه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که آن نیز - یا موافقت رموز قرآنی - تا قیامت روشن است.

بین ثقلین اکبر و اعظم و اتم و اکمل و اطول و ادومش بر حسب قرآن و روایات متواتره کتاب الله است، و ثقل اصغرش که مادون این مرجع ممتاز است رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سایر معصومان محمدی می باشند، با این امتیاز که ثقل اکبر نه در لفظ و نه در معنایش مردنی و خاموش شدنی نیست، و لکن ثقل اصغر از نظر کونی جسمانی اش مُردنی است و از نظر کیان و امتیاز روحانی اش که روایات است در بعد سنت قطعیه اش همچنان در پرتو قرآن ماندنی است، لیکن بسیاری از روایات جعلی و یا بر مبنای تقیه و یا منسوخ به نص یا ظاهر قرآنی نیز تاریک و خاموش است، و روی همین اصل هم در ضمیر «به» همان وحدت فراتر و فراگیر قرآنی منظور شده که نور و کتاب در همان قرآن موجود است.

”سُبُلُ السَّلَامِ“ راههای نخستین سلامتی می باشد که نتیجه پیروی از رضای خداست، و پیامد آن صراط مستقیم می باشد که کثرت به وحدت می گراید، و صراط مستقیم در عین وحدت همه راهیان حقیقت را به خود متوجه می سازد. سبیل - که جمع سبیل و به معنی راهی سرازیر و راهوار است - یا سبیلی راهوار بسوی پرتگاه است که سُبُل غیر سلام می باشد، و یا سبیلی است بسوی راه و طراط مستقیم که سبیل السلام است، و جمع سُبُلُ السَّلَامِ از نظر جمعیت گوناگون راه یافتگان بسوی صراط مستقیم است که اینجا هم مطلق سبیل نیست بلکه سبیل سلام و راه یافتگان سلام به سوی صراط مستقیم مرادند، و گرچه خود صراط مستقیم هم دارای مراتبی است که برترینش ”علی صراط مستقیم“ و سپس ”لِلصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ“ و کمترینش و میانگینش ”الی الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ“ است که هر صراط را شامل است، ولی این سه مرحله با اختلاف درجاتشان خود مقصد و نتیجه سبیل السلام می باشند که این سبیل السلام همچون درجاتشان در صراط مستقیم راهی بودن: فطری، عقلی، فکری، علمی، لَبّی و صدر و قلب و فؤاد است در درون، و اعمالی شایسته روی همین مبانی در برون است، و این ”صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ“ که تنوینش در لفظ تنوین تنکیر است در معنا تنوین تعظیم فراگیر مثلث صراط مستقیم می باشد.

و در کل «باذنه» که از راه سبیل السلام برای رسیدن به صراط مستقیم میانگینی است

درخشان بدین معنی است که اگر اذن رحمانی و رحیمی حضرت اقدس رب العالمین ﷺ در کار نباشد سبیل غیر سلام و راههای بیراهه و دعوت کنندگان درونی و برونی شیطانی باندازه‌ای زیادند که هر اندزاه هم انسان با پای خود و تنها خود بخواهد راه سبیل السلام را به صراط مستقیم بپیمايد بی پایه خواهد بود. درست است که تا مکلف جويا و پویای راه خدا نباشد خدا هم او را در این راه تأیید نمی‌کند، لیکن اینجا و مانند تمامی کارهای تکلیفی امر بین امرین است، نه جبر است و نه تفویض، که کلاً پیمودن راه خدا با توکل بر خدا و تأیید او میسر است، آری، نور و کتاب مبین از کل ظلمات مکلفان را به در می‌برد، اما «باذنه» به صراط مستقیم هم رهبری می‌کند.

و می‌بینیم که در این جا افعالی پیاپی و پیامد یکدیگر است: ۱ - "بهدی به الله" با شرط "من اتبع رضوانه". ۲ - جریان آغازین هدایت که برطرف ساختن پرده ظلمات است. ۳- این همه تنها با علم اوست پس از اختیاری شایسته از مکلفان. ۴ - "و یهدیهم الی صراط مستقیم".

و اینجا "لا اله": ظلمات و "إلا الله"، "سبیل السلام" نتیجه "اتبع رضوانه" آمده، و «نور» و "صراط مستقیم" هم تبلور "سبیل السلام" است.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا  
 إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ، وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ  
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
 قَدِيرٌ ﴿٧﴾

بی‌گمان کسانی که گفتند: «خدا (هم) او مسیح پسر مریم است» (که توحیدشان در خدایی مسیح است) بی‌چون کافر شدند. بگو: «اگر (خدا) اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که در زمین است جملگی را به هلاکت رساند، پس چه کس از سوی خدا چیزی را (در دفاع از اینان) اختیار دارد؟ حال آنکه فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است تنها از آن خداست؛ هر چه خواهد می‌آفریند و خدا بر هر چیزی بسی

تواناست» ﴿۱۷﴾

آیه ۱۷ - این آیه نظر پایانی در انحراف مسیحیان را نسبت به شناخت حضرتش بیانگر است، که بر حسب آیاتی دیگر اینان قائل به اقامیم و خدای سه بُعدی بوده‌اند (خدا و فرزندش و روح القدس که میانگین این دو می‌باشد)، چنانکه "لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً" (۱۷۱:۴) و نیز مسیحیان که مسیح و مریم را دو خدا پنداشته‌اند و در آیه (۱۱۶) همین سوره خواهد آمد، و در آیه مورد بحث از دو خدا هم به یک خدا رسیده‌اند بدین معنی که خدا از لاهوت الوهیت بوسیله روح القدس به ناسوت رَحِمِ مریم نزول کرده و چنانکه در آن الوهیت سه گانه دیگر روح القدس جا ندارد، خدا هم هرگز جدائی از مسیح ندارد که به تعبیر این گروه بسیار افراطی از آنان، مسیح در روحش خدا و در جسمش انسان است که مجموعه‌ای از خدا و انسان است. این پندار در واقع بیانگر قوس نزولی خداست به رَحِمِ مریم که خدا مسیح شد "ان الله هوالمسیح" و نه قوس صعودی مسیح به الله، زیرا تعبیرش بعکس است: "المسیح هو الله". چنانکه این سه نوع انحراف در برابر توحید حقیقی الله در اناجیل به تفصیل آمده است، گرچه گروه موحدان انجیلی بسیار در اقلیت بوده و هستند، ولیکن ثلوث منحوس سه گانه انحراف مسیحیت همچنان به کثرت بوده و هست، که در حقیقت اینان دارای دو ثلوثند؛ یکی سه گانه بودن، و ثلوث، دوم سه و دو و یک بودنش، به همین معنی که خدا مسیح است می‌باشد.

اخیراً مانند گذشته مسیحیت احیاناً کسانی مانند استاد حداد بیروتی رئیس مطرانهای خاورمیانه در ۱۴ کتابش به خیال رد بر قرآن راجع به ثلوث چنین می‌گوید که توحید آغازین عرب توحید جاهلانه‌ای و یا میانگینی از توحید بوده است، ولیکن توحید ثلوث توحیدی عاقلانه و حقیقی است گرچه در عقل نمی‌گنجد و فوق عقل است، زیرا جاهلیت عرب که مادون عاقلان بوده‌اند همان توحید گذشته برایشان کافی بوده، لیکن توحید تثلیث در انجیل فوق عقل است؟

در پاسخ باید گفت که اصولاً به میزان عقل حتی در فروترین درجاتش هرگز سه یک، و یک سه نخواهد بود، و این سخن که، فوق عقل است اگر به معنای ضد عقل است مادون و تحت عقل خواهد بود و عقل آنرا همچنان انکار می‌کند، و اگر به این معناست که نه مادون عقل است و نه برابر با عقل بلکه عقل اصلش را می‌پذیرد ولی حقیقتش را

نمی فهمد، این خود بر خلاف حقیقت است، زیرا عقل محال بودن متناقضات ذاتی را به خوبی می داند، روی این اصل توحید تثلیث نه برابر عقل است و نه مافوق عقل، بلکه مادون و ماتحت عقل می باشد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّوهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ  
بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ  
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

و یهودیان و نصرانیان گفتند: «ما پسران و دوستان خداییم.» بگو: «پس چرا خدا شما را به (کیفر) گناهانتان عذابتان می کند؟ (نه)، بلکه شما (هم) بشری هستی از جمله ی آفریدگان.» (خدا) برای هر که بخواهد می پوشاند و هر که را بخواهد عذاب می کند و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است تنها از خداست، و بازگشت (همه) تنها سوی اوست. ﴿۱۸﴾

آیه ۱۸ - اینجا «أحبَّوهُ» بیانگر معنی «ابناء الله» است به ادعای یهود و نصاری، اکنون اگر اینان دوستان خدایند پس چرا خدا در آیاتی از کتب آسمانی گنه کارانشان را وعده عذاب داده، عذاب هرگز با دوستی خدا که در عقیده و عمل آشکار است مناسبتی ندارد.

يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُوْلُنَا يَبِيْنُ لَكُمْ عَلٰۤى فِتْرَةٍ مِّنَ الرَّسْلِ اَنْ  
تَقُوْلُوْا مَا جَآءَنَا مِنْ بَشِيْرٍ وَّلَا نَذِيْرٍ فَقَدْ جَآءَكُمْ بَشِيْرٌ وَّنَذِيْرٌ وَّاللّٰهُ عَلٰۤى كُلِّ  
شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿١٩﴾

هان ای اهل کتاب! بی گمان پیامبرمان سویتان آمده که در حالت فترت رسولان (تمامی حقایق را) برایتان شما بیان می کند. تا مبادا بگویند: «برای ما هیچ بشارتگر و هشدار دهنده ای نیامد.» پس همانا برای شما بشارتگر و هشدار دهنده ای آمده. و خدا بر هر



چیزی تواناست. ﴿۱۹﴾

آیه ۱۹ - "فترة من الرسل" آیه‌ای منحصر به فرد در کل قرآن است که فاصله‌ای را میان بعثت پیامبر آخرین و سایر پیامبران نمودار کرده، زیرا بر حسب آیاتی چند مانند "ثم ارسلنا رسلنا تترى" (۴۴:۲۳) کل رسولان پیش از رسول اسلام از پی یکدیگر و مماس با هم آمده‌اند و اینجا هم «فترة» بین رسولان است و نه فترة در رسالتشان که رسالت عیسی عليه السلام تا زمان حضرت محمد صلى الله عليه وسلم همچنان باقی بوده است که مبشران غیر رسالتی از شر عمداران مسیحیت همچنان «تترى» و در پی یکدیگر بوده‌اند که در حقیقت این حجت الهی که حجت رسالت است هرگز کلاً سُستی نپذیرفته و در آن فترتی حاصل نشده است، بلکه فترت در حجت دیگر که خود رسولان است می‌باشد، البته در این فترت رسولی و نه رسالتی مصلحتیابی هم بوده است، از جمله ایجاد حالت نگرانی مکلفان که در منجلاهای تحریفات تورات و انجیل بسر می‌برده‌اند، که این نگرانی در بُعد نخست آنان را به کوششها و کاوشهایی بیشتر برای بدست آوردن وحیهای ربانی توراتی و انجیلی برگمارد، و در ثانی آمادگی برای وحی خالص و بی‌شائبه در آنها حاصل گردد که این بُعد نخستین است، و بُعد دوم بشارتهای متعدد تورات و انجیل است برای آمدن چنان پیامبر و کتابی که هرگز تحریف پذیر نیست، و اینجا "أن تقولوا ما جاءنا من بشيرٍ ولا نذيرٍ" علت فرارسیدن رسول آخرین را بیان کرده که اگر وی نمی‌آمد و این فترت بیشتر بطول می‌انجامید حجت ربانی بس ضعیف می‌شد و حجت مکلفان قوی می‌گردید، وانگهی «رسولنا» در این آیه که با جمعش کل رسالت ویژه و حیانی پروردگار در اختصاص پیامبر اسلام صلى الله عليه وسلم آمده بیانگر این است که این رسالت به تنهایی جبران‌کننده فترت گذشته و رسالتهای پیشین بوده است، و در هر صورت - چنانکه اشاره شد - در این فترت برای مکلفان رحمتیابی بوده که از جمله: ۱ - امتحان و ابتلای بیشتر بر اثر نبودن خود رسولان و ۲ - ایجاد حالت آمادگی و پی‌جوئی از رسالتی جبران‌کننده و بدون هیچ تحریفی در میان مکلفان بوده است.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَتَّقُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ

## وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَاَتَاكُمْ مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿۲۰﴾

و چون موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید، آن‌گاه که در میانتان پیامبرانی برجسته قرارداد، و شما را مالکان خود ساخت (از بندگی فرعون نجاتان داد) و آنچه را که به هیچ کس از جهانیان نداده بود به شما داد.» ﴿۲۰﴾

آیه ۲۰ در این آیه نقشی زیبا و دلربا از تحقق بخشیدن "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" بعنوان نعمتی بزرگ بر بنی اسرائیل پیدا است که شما را از بندگی فرعونیان نجات داد، "الَّا اللَّهُ" همان "اذ جعل فیکم انبیاء" است که این پیامبران حامل و عامل ندای توحید بوده اند و "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" همان "جعلکم ملوکاً" می باشد، با توجه به این نکته که ملوک به معنای پادشاهان نیست، زیرا پادشاهان بنی اسرائیل بسیار کم بوده اند مانند یوسف، داوود، سلیمان و اشعیاء، و دیگر پادشاهانی رسالتی در این میان نمی بینم مگر طالوت که طبق آیه (۲۴۷:۲) پادشاه و مبعوث ربانی بوده ولی رسول نبوده است، و خلاصه اینکه پادشاهان بنی اسرائیل بسیار انگشت شمارند، و این چهار پیامبر هم در واقع نبوت را در دو بُعد شرعی و سیاسی دارا بوده اند، بنابراین «ملوکاً» غیر رسالتی - به معنای پادشان - در انحصار طالوت یا افرادی دیگر که ما آنها را نمی شناسیم بوده است. و می بینیم که از پیامبران بنی اسرائیل که بیش از صد هزار نفر بوده اند اینجا بعنوان "جعل فیکم انبیاء" یاد شده و لکن "جعلکم ملوکاً" درباره کل بنی اسرائیل تصریح دارد، بنابراین ملوکیت در اینجا بمعنای نجات دادن خدا ایشان را از شر عبودیت فرعون است که همواره نسبت به افکار، عقاید و اعمالشان مالک خود باشند نه مملوک فرعونیان. کما اینکه «و آتاکم» نیز این ملوکیت جمعی را تأیید می کند، زیرا این رسالت اسرائیلی کل بنی اسرائیل را در بر داشته است.

اینجا "مالم یؤت احداً من العالمین" به معنای کل جهانیان در مثلث زمانی نیست بلکه مقصود مکلفان پیش از بنی اسرائیل هستند که از آغاز تا این زمان هرگز شریعتی مانند تورات و این همه پیامبر نیامده است که هم حجت رسولی رسولان و هم حجت رسالتی تورات فراتر از کل حجت های گذشته بوده است، و خود «لم یات» ماضی برای این اختصاص کافی است، افزون بر آیاتی قرآنی.

يَقُومِ ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلٰى  
 اَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خٰسِرِيْنَ ﴿۲۱﴾ قَالُوْا يٰمُوسٰى اِنَّ فِيْهَا قَوْمًا جَبّٰرِيْنَ وَاِنَّا لَنْ  
 نَدْخُلَهَا حَتّٰى يَخْرُجُوْا مِنْهَا فَاِنْ يَخْرُجُوْا مِنْهَا فَاِنَّا دٰخِلُوْنَ ﴿۲۲﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ  
 الَّذِيْنَ يَخٰفُوْنَ اللّٰهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوْا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَاِذَا دَخَلْتُمُوْهُ فَاِنَّكُمْ  
 عَلٰى بُوْنٍ وَعَلٰى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوْا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿۲۳﴾

«ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خدا برایتان مقرر داشته درآیید، و برگزیده هاتان بازنگردید که (این خود) بازگشتی زیان بار است.» ﴿۲۱﴾ گفتند: «ای موسی! در آنجا مردمی زورمند ستم پیشه‌اند، و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز داخل آن نمی‌شویم. پس اگر آنان از آنجا بیرون روند ما (هم) بی‌چون (به آنجا) وارد می‌شویم.» ﴿۲۲﴾ دو مرد از (زمره‌ی) کسانی که (از خدا) می‌هراسند (و خدا به آنان نعمت [ویژه] داده بود گفتند: «از آن دروازه (ناگهان) بر ایشان درآیید، که اگر از آن داخل شدید، بی‌گمان پیروزمند خواهید شد. و اگر مؤمن بوده‌اید پس بر خدا توکل کنید.» ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - اینجا در زمینه ترس بنی اسرائیل از ورود در بیت المقدس به حساب اینکه ساکنانی بسیار جبار و توانمند داشته و بنی اسرائیل به همین دلیل از ورود به شهر قدس ترسان بوده‌اند، به عنوان تاکتیکی بسیار جالب این دو مرد که بس خدا ترس بوده‌اند و خدا نعمت ایمان کامل را برایشان ارزانی داشته بود به یهودیان ترسو گفتند با توکل بر خدا و ایمان کامل یکسره "ادخلوا علیهم الباب" از در بیت المقدس یکجا و با تهور و شدت بر سر و سامان آنان بریزید که در اینصورت حتماً غالب خواهید شد، و این برای اهل حق در برابر اهل باطل تاکتیکی بسیار ارزنده است، زیرا هجوم یکباره و با قدرت روحیه طرف مقابل را تضعیف می‌کند، گرچه قدرت و جمعیت بیشتری هم داشته باشد، و این جریان نه تنها در مورد نبردهای نظامی بلکه در مورد نبردهای علمی، عقیدتی و فرهنگی نیز چنان است، شما که دارای این قدرت‌های و حیانی می‌باشید اگر با توکل بر خدا بر دشمنان یکباره هجوم علمی برید، آنها هر چقدر قدرتمند باشند مغلوب می‌گردند، البته بشرطی که اصول اولیه این معاندان را بخوبی درهم کوبید که

فروعش نیز در پی آن منهدم خواهد شد. و این مسئله امروز نیز تکلیفی بسیار حساس بر اهل حق است که با تمام نیروهای خود بر تمامی نیروهای اهل باطل هجوم برند، گرچه اهل حق همیشه در اقلیت بوده‌اند و لکن "کم من فئته قليلة غلبت فئته كثيرة باذن الله" (۲: ۲۴۹) و این فئته کل گروههای رزمنده در راه حق را در کل ابعاد رزمی را شامل است.

قَالُوا يَمْوَسِيٰٓ اِنَّا لَن نَّدْخُلَهَاۢ اَبَدًا مَّا دَامُوا۟ فِيهَا فَاذْهَبِ اَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا  
 اِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ اِنِّي لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِي وَاٰخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا  
 وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ ﴿٢٥﴾

گفتند: «ای موسی! تا هنگامی که آنان در آن (شهر) هستند ما بی‌گمان هرگز پای در آن ننهیم، پس تو و پروردگارت بروید، پس با آنها جنگ کنید، ما همواره همین جا نشسته ایم.» ﴿۲۴﴾ (موسی) گفت: «پروردگارم! من جز اختیار شخص خود و برادرم را (در رسالت) ندارم، پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بيفکن.» ﴿۲۵﴾

آیه ۲۵ «لا املک» در این آیه بمعنای سرپرستی کامل رسالت وحی است، زیرا این خود در اختصاص هارون می‌باشد که او هم در بُعد دوم صاحب وحی است یعنی پذیرای کل وحی موسوی است، چه از نظر علمی و چه عملی، و لکن دیگران أحياناً مانند همین افرادی هستند که در داخل شدن در بیت المقدس از نظر معرفت و عمل کمال بی‌معرفتی و سرپیچی را داشته‌اند، مگر آن دو مرد که گرچه - پیرو هارون - مملوک وحی موسوی بوده‌اند لیکن مملوکیت مطلق وحی در هر دو بُعدش ویژه مقام رسالت است، که نه قصور دارد و نه تقصیر، اما غیر معصوم هر که باشد بالاخره قصور و حتی تقصیری أحياناً دارد، درست است که گروهی از بنی اسرائیل خود از شایستگان بوده‌اند جز آنکه در زمان موسی و هارون عليه السلام احدی از آنان بجز اینان معصوم نبوده‌اند و روی این اصل چنانکه اشاره شد مملوک معصومانه موسی عليه السلام هم نبوده‌اند و انحصار اخیر هم در اینجا به معنای ملک انحصاری است، چنانکه "الأ نفسی و اخی" که تنها مالکیت عصمت است نیز این مالکیت را نسبت به برادرش تأیید می‌کند.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيمُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ  
الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾ وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ  
أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾

(خدا به موسی) فرمود: «پس (ورود به) آن سرزمین بی‌گمان چهل سال بر ایشان حرام  
گشت (و) از آن محرومند حال آنکه در زمین (شان) سرگردان خواهند بود. پس تو بر  
گروه نافرمانان اندوه مخور.» ﴿۲۶﴾ و خبر دو پسر آدم را به تمامی حقیقت بر ایشان  
بخوان. چون (هر یک از آن دو) قربانی‌ای پیشکش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته  
شد، و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: «بی‌چون و بی‌امان تو را خواهم کشت.»  
(هابیل) گفت: «خدا بی‌گمان تنها از تقوایندگان می‌پذیرد؛» ﴿۲۷﴾

آیه ۲۷ - این دو قربانی دو فرزند آدم به منظور درخواست از حضرت حق ﷻ بوده که  
یکی پذیرفته شد چون حقیقت داشت و دیگری چون خالی از حقیقت بود پذیرفته  
نشد.

«لَأَقْتُلَنَّكَ» که تهدیدی است برای کشتن برادرش، در حقیقت تهدیدی است علیه  
مقام ربانیت چون عدم قبول از او بوده و ربطی به دیگری ندارد، بنابراین این تهدید در  
حکم ارتداد است.

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ  
اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾

«اگر ناگزیر دستت را سوی من دراز کنی - تا مرا بکشی - من دستم را سوی تو درازکننده  
نیستم تا تو را بکشم. من به راستی از خدا - پروردگار جهانیان - می‌هراسم.» ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - و این "ماأنا بباسط" که هابیل به قابیل گفت، بدین معنی نیست که من از برای

دفاع هم دست به روی تو دراز نمی‌کنم، زیرا دفاع واجب و ترک آن ظلم است، و چنانکه ظالم معذب است، مظلومی هم که در صورت توان از خود دفاع نکند در حاشیة او معذب خواهد بود، بلکه به قرینه «لَأَقْتُلَنَّكَ» این معنی مقصود است که من در صورت هجوم تو - که مرا بکشی - برای کشتنت دست دراز نمی‌کنم و نه اینکه دفاع هم نمی‌نمایم. و این خود عدالت است که اگر ناکسی به کسی بی‌جا هجوم کرد، قصد کشتن او در دفاع از جان خود جایز نیست، بلکه تنها دفاع است که حتی الامکان بر مظلوم واجب می‌باشد و اگر ناخودآگاه در ضمن این دفاع مشروع ظالم کشته شد خونش هدر است، و اینجا یا قبیل هابیل ناگهان هابیل را کشته که دفاعی هم در کار نبوده، و یا آشکارا بر او هجوم نموده ولی دفاع هابیل اثری نبخشیده و کشته شده است، و در هر صورت دست دراز نکردن هابیل تنها به قصد کشتن قبایل درست است و نه برای دفاع.

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ  
الظَّالِمِينَ ﴿۲۹﴾

«من همی خواهم که تو با گناه من و گناه خودت (سوی خدا) بازگردی؛ پس از همدمان  
آتش باشی، و همین است سزای ستمگران.» ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - «ایمئی» شاید گناهی باشد برای هابیل که در اثر مظلومیتش در این جریان بعهده  
قبایل می‌افتد، و یا گناه کشتن اوست که به ضمیمه گناهان دیگر قبایل بر عهده خود  
قبایل می‌باشد، و این مثلث گناه تنها بعهده قبایل است، که گناه سومش تهدید به این  
قتل است که احیاناً از خود قتل هم بدتر است، زیرا در مرز ارتداد می‌باشد، و «انی ارید»  
که اراده هابیل را بر تحقق این سه گناه در قبایل بیان می‌کند حداقل دفاعی در مقابل  
ظالم و فریادگری و مفتضح کردن اوست، که اصولاً مظلوم باید علیه ظالم تا سر حد  
امکان دفاعی داشته باشد و این «فتکون من اصحاب النار» تأییدی دوم است بر اینکه  
این گناه، گناهی کفرآمیز بوده.

اینجا جای این سؤال است که نخست پیامبریش در آن حال ثابت نیست اگر «ایمئی»  
احیاناً گناهی از هابیل را در برگیرد چگونه می‌توان پذیرفت درحالیکه هابیل از پیامبران

الهی بوده است. پاسخ این است که اگر هم حضرتش پیامبر بوده در حاشیة موقت رسالت آدم علیه السلام بوده است، «اثم» هم کلاً گناه نیست، بلکه شامل قصور هم می شود چنانکه معصومان محمدی صلی الله علیه و آله همین «اثم» را به خود نسبت می دهند که از روی خضوع در برابر حضرت حق اصولاً کون و کیان خود را گوئی گناه می پندارند، وانگهی انسان که استعداداً در راه تکامل است حالت گذشته و فعلی اش نسبت به آینده اش کمتر است و استغفار از اثم تقاضای برتری بر این دو حالت است، و این خود افزون بر احتمالات گذشته ساحت قدس هابیل را از گناه تبرئه می کند.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِينَ ﴿٣٠﴾ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سُوءَ أَخِيهِ قَالَ يَسُوءُ لِقَاءَ أَعْرَضْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُورِي سُوءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٣١﴾ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿٣٢﴾

پس نفس (آماره) اش برایش قتل برادرش را هموار و راهوار و (او را) وادار کرد؛ پس او را کشت، و در نتیجه از زبانکاران شد. ﴿۳۰﴾ پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. (قابیل) گفت: «وای بر من! آیا عاجز بودم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟» پس از (زمره‌ی) پشیمانان گردید. ﴿۳۱﴾ برای همین (هم) بر فرزندان اسرائیل نوشتیم که هر کس کسی را - جز به (جزای کشتن) کسی، یا فساد در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه‌ی مردم را کشته، و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمامی مردمان را زنده داشته. و همواره پیامبران ما تمامی روشنایی‌ها (ی حق) را برایشان آوردند، سپس بسیاری از

ایشان همواره در زمین بی‌گمان زیاده‌رو می‌باشند. ﴿۳۲﴾

آیه ۳۲ - "نفساً بغير نفس" اجمالی است از جریان کشتن به ناحق که در آیه (۱۷۸:۲) "الانثى بالانثى" توضیح داده شد، که در شریعت قرآن جان زن و مرد یکسان نیست، و در شریعت تورات هم ظاهراً چنین است زیرا احتمال اجمال و کلی گوئی در این آیه نسبت به شریعت تورات وجود دارد، چنانکه "النفس بالنفس" هم همینگونه است، و درست است که سوره مائده آخرین سوره قرآنی و احیاناً نسخ کننده برخی احکام از سایر سوره‌هاست، لیکن این دو آیه یعنی "نفساً بغير نفس" و "النفس بالنفس" بیانگر حکم توراتی است ولی آیه بقره که با تصریح "الانثى بالانثى" اختلاف خونبها و قصاص مردان و زنان را بیان کرده حکم قرآنی است و طبعاً این حکم قرآنی نسخ آن حکم توراتی است، البته در صورتیکه بعنوان مطلق گوئی نباشد، ولی در صورت مطلق گوئی و اجمالش که حقیقت هم همین است، آیه قرآنی بقره بیانگر آن اجمال می‌باشد.

و این کشتن و زنده کردن که به مثابه کشتن و زنده کردن همه مردم است از چند جهت می‌باشد:

۱- کشتن انسانی بدون جرم، کشتن انسانیت است، چه یک انسان را بکشد و یا چند انسان و یا همه انسان‌ها را، چنانکه جلوگیری از کشتن ظالمانه یک انسان، زنده کردن انسانیت است.

۲- اگر انسان نخستین کشته شود نسل انسانیت کشته شده و اگر همین انسان پایدار بماند نسل انسانیت تضمین گردیده است، روی این دو جهت در این آیه «کأنما» آمده و نه «انما».

۳- بُعد سوم این است که "الناس جميعاً" کل انسانها نباشند بلکه جمعی از انسانها که از نسل یک انسان پدید می‌آیند که امکان تناسل افراد بسیاری از تک تک انسانها موجود است.

این کشتن و زنده کردن شامل کشتن روح و زنده کردن آن نیز می‌باشد، و بلکه برتر است که اگر در هر سه بُعد از ابعاد گذشته کسی را هدایت کنی، هدایت‌گر گروهی بسیار می‌باشی و اگر هم گمراه کنی، آن گروه دیگر را نیز گمراه کرده‌ای مانند شیطان که گمراه کننده بسیاری است، و زنده کردن ارواح همچون رسول بزرگوار اسلام ﷺ که همچنان



هدایت کننده بسیاری از مکلفان می باشد.

اینجا جای این پرسش است که پس از شریعت آدم علیه السلام دو شریعت نوح و ابراهیم علیه السلام پیش از شریعت اسرائیلی در کار است، پس چرا کتابت این قصاص از بنی اسرائیل آغاز گردیده که گوئی در آن دو شریعت قصاصی نبوده است؟ پاسخ این است که نخست کتابت این قصاص در شریعت اسرائیلی آنرا از دو شریعت گذشته نفی نمی کند، چنانکه آیاتی از قرآن قصاص را کلاً حق صاحبان دم دانسته است، وانگهی شریعت اسرائیل در میان شرایع پنجگانه ولایت عزم از نظر اهمیت - پس از قرآن - نخستین شریعت دامنه دار و وسیع الهی است، و روی همین جهت هم بعنوان شریعت آغازین برای این حکم قصاص معرفی گشته. وانگهی «کتبنا» اینجا موردش تمامی احکام یاد شده درین آیه است که اگر هم انحصاری نسبت به شریعت نوح و ابراهیم در تورات است در جمع این احکام است و نه در خصوص این حکم.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدَرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٤﴾

سزای کسانی که با (ربانیت) خدا و (با رسالت) پیامبرش می جنگند، و در زمین به افساد می کوشند، جز این نیست که پیایی کشته شوند، یا بر دار آویخته گردند، یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود، یا از سرزمین افساد(شان به گونه ای متناسب با گناهشان) رانده شوند. این رسوایی برایشان در دنیاست و برایشان در آخرت عذابی بزرگ است. ﴿۳۳﴾ مگر کسانی که پیش از آنکه بتوانید بر ایشان دست یابید توبه کرده باشند. پس بدانید که (در این صورت) خدا پوشنده رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿۳۴﴾

آیه ۳۳ و ۳۴ - «الذین» در این آیه در انحصار کفار نیست، بلکه مسلمانانی را نیز که کافر گونه عمل می کنند شامل است، در هر صورت جنگ با خدا، جنگ با ربانیت و وحدت

و شریعت اوست که مکلفان را در این ابعاد منحرف کنند، و جنگ با رسول قیام بر ضد رسالت اوست چه عقیدتی که مهم‌تر است و چه خونین، و در مرحله سوم "یسعون فی الارض فساداً" که در هر صورت در افساد مکلفان کوششی داشته باشند اعم از افساد عقلی، عقیدتی، جانی، عرضی و مالی که فساد در این نوامیس خمسه ام‌الفساد است، و چون آن دو محاربه و این افساد مراتبی دارند جزای آنها نیز بگونه مناسب دارای مراتبی است، که نخست کشتن آنهاست به هر شکل مناسب و سپس به دار آویختن آنها، و این دو مربوط به جنگ با خدا و رسول است که بدترین ارتداد می‌باشد، آنگاه در بُعد سعی در فسادهای دیگر: نخست بُریدن دست‌ها و پاهایشان "من خلاف" است یعنی یک دست از طرفی و یک پا از طرف دیگر بریده شود، و این هم بر حسب سنت قطعی دربارۀ سارقان مسلح است که هتکی دوگانه دارند: یکی ترساندن جانها و دیگری دزدیدن اموال، در حالیکه کشتاری در کار نباشد، زیرا در اینصورت مورد قصاص نیز می‌باشند. این بعد نخستین از "یسعون فی الارض" است، ابعاد دیگری نیز هست که "او ینفوا من الارض" بیانگر است کلی نسبت به تمامی آنها، زیرا ارض یا کل زمین و زمینه زندگی است که این هم به معنی اعدام است و در خبر است که در اینصورت به دریا افکنده می‌شوند، و یا جریاناتی دیگر مانند آن که از زمین افساد به زمین دیگر تبعید گردند. که بدین وسیله از فسادشان جلوگیری شود، و یا از اداره یا محل کسب یا جایگاههای کارهای دیگرش که در آنها فسادگر است بجائی دیگر منتقل شوند، و یا از زمین و زمینه آزاد بودن به اسارت و زندان درآیند و یا جریاناتی دیگر که بر حسب مناسبات و مراتب سعی در فساد تنها از فسادش جلوگیری به عمل آید، که این عقوبت‌ها بعنوان انتقام نیست، بلکه تنها بعنوان جلوگیری از تکرار جریمه است.

آیه (۳۴) هم بیانگر همین حقیقت است، که توبه واقعی، پیش از امکان دستگیری را در مورد جزای دنیا و آخرت پذیرفته دانسته، و چنانکه اشاره شد در این گناهان هرگز قتل عمدی وجود ندارد، زیرا در اینصورت جزای دنیوی قابل بخشش نیست مگر اینکه ولی دم آنرا ببخشد، ولی در جرائم یاد شده در این آیه توبه پیش از دست یافتن به مجرم بطور قطع موجب نفی عقوبت است، و این "من قبل أن تقدروا علیهم" تنها بمعنای دست یافتن فعلی و زندانی بودن آنان نیست، بلکه قبل از زندان هم اگر امکان

دستگیری آنان درکار باشد در حکم زندانی بودن آنان است، زیرا پس از دست یافتن به آنان اگر توبه کنند حقیقتی برای توبه آنان وجود ندارد، چون طبعاً این توبه از ترس است و اثبات توبه حقیقی قبل از دست یافتن به آنان به این است که بدون هیچگونه ترسی با حضور گواهان عادل توبه خود را ابراز دارند، و این گواهان جریان را نزد حاکم شرع مربوطه گواهی دهند، که در اینصورت کل تأدیب‌های یاد شده حتی کشتن، به دار آویختن و بریدن دست و پا اضافه بر عذابهای اخروی - بر طرف خواهد شد، و تنها راجع به سارق مسلح که مالی بسرقت برده باید آن مال را از او گرفت و حدش طبعاً ساقط است.

چنانکه دیدیم بزرگترین گناهان که در حد الحاد و شرک و سایر کفرها و اعمال کفرآمیز است که در صورت توبه واقعی بخشودنی است، پس بطریق اولی گناهان دیگر نیز چنین است مانند گناهان جنسی و یا ناجنسی‌های دیگر که کلاً پیش از دست‌یابی به گناهکار و توبه حقیقی و شرعی اش توبه‌اش بخشوده است، و این بخشش در هر دو بُعد عذابهای دنیوی و اخروی می‌باشد. روی این اصل بسی آشکار است که در غیر تعدی جانی و مالی تمام جرمها با شرط توبه واقعی بخشوده است.

روی این مبنا که این جریانات تنها بازدارنده از این جرائم است، اگر جزائی غیر از سه گونه نخستین درکار باشد، در صورتی که توبه قطعی حاصل شود نفی من الارض نیز که دور شدن از زمین افساد بوده است برطرف می‌شود، و زندانیها و تبعیدیها و ماندشان در اینصورت بشرط عدم بازگشت به جرائمشان آزاد می‌گردند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۵﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید، و به سوی او از (آن) وسیله‌ای که خشنود است) جستجو کنید، و در راهش جهاد نمایید، شاید (خود و دیگران را) رستگار

کنید. ﴿۳۵﴾

**آیه ۳۵** - در این آیه نقشی از (لا اله الا الله) بازگو شده که پس از ایمان: "اتقوا الله" لا اله است و مابقی آیه نقش (الا الله) را دارد و این "اتقوا الله" که بین ایمان و سایر جریانات ایجابی واقع شده، هم در سلب نقش دارد و هم در ایجاب، و «الوسیله» در اینجا کل وسائلی را که بر مبنای ایمان و تقوی الله وسیله سلوک الی الله و شناخت و طاعت و عبادت الله است شامل می‌گردد. «وسیله» نیست که بتوان به هر وسیله‌ای توسل جست و احیاناً راه خدا را با وسیله‌ای ناشایسته پیمود، بلکه این وسائل - اعم از دورنی‌ها و برونی‌هایش - تنها وسائلی است که بر مبنای ایمان و تقوی باشد که علم، عقیده، اخلاق و عمل در بعد خودی و درونی و اشخاص و چیزهای دیگر در بعد برونی در صورتی می‌توانند وسیله الی الله در هر بُعدی از ابعاد باشند که بر خلاف رضا و دستور الهی نباشند و چنانکه در "ایاک نستعین" مفصلاً گذشت کمک گرفتن خدا به هر وسیله‌ای از وسائل در راه عبادت و اطاعت اوست، روی این اصل علوم و عقاید و اعمالی که ناپاکند یا مطلق نیستند وسیله الی الله نیز نمی‌باشند، و نیز کسانی که رهبریشان در بُعد معرفتی کامل قرآن از نظر علم و عمل نباشد هرگز وسیله هدایت نیستند و کسانی هم که در شفاعت ربانی مأذون نمی‌باشند وسیله شفاعت نیستند. اینجا از نتایجی که می‌گیریم این است که کار حرام هرگز نمی‌تواند مقدمه کار واجب باشد - تا چه رسد به کار غیر واجب - بلکه تنها این کارهای واجب یا جایز هستند که می‌توانند بر مبنای "و ابتغوا الیه الوسیله" از وسائل الی الله باشند، به استثنای موارد برخورد اهم و مهم.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِيَ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٣٦﴾  
 مِنْ النَّارِ وَمَا لَهُمْ بِخُرُوجِهَا مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٧﴾

بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند، اگر تمامی آنچه در زمین است برای آنان باشد، و مثل آن را (نیز) با آن (داشته باشند) تا بدان وسیله خود را از عذاب روز رستاخیز بازخرید کنند از ایشان پذیرفته نشود، و برایشان عذابی پردرد است. ﴿٣٦﴾ می‌خواهند که از آتش برون

آیند، در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار است. ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷ - اینجا "وما هم بخارجین منها" تنها بدین معنی دلالت دارد که هر کس خلود کلی در آتش دوزخ داشته باشد هرگز با وجود آتش از آن بیرون رفتنی نیست، زیرا بیرون از آتش یا دخول در بهشت است و یا هیچ و اینها که شایستگی بهشت ندارند بیرون رفتنشان از آتش در حالیکه آتش هنوز موجود است اولاً کم کردن عذاب آنهاست بدون جهت، و ثانیاً بیرون آتش جایی برای ماندن هرگز برایشان نیست، روی این اصل بر خلاف آنچه گمان می شود این آیه دلالت بر خلود بی نهایت در آتش را ندارد، بلکه تنها آنان از آتش بیرون نمی روند و به مقتضای عدالت ربانی بالاخره این جهنمیان با جهنم یا پیش از آن نابود خواهند شد، و این هم بیرون رفتن از آتش نیست، بلکه بیرون رفتن هر دو از هستی شان می باشد. یا "ولهم عذاب مقیم" که تا آتش هست و آنها هم استحقاق عذاب دارند و همچنان با معیت یکدیگر تا زمان معین باقی خواهند ماند.

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ

عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۳۸﴾

و مرد و زن دزد را - به (سزای) آنچه به دست آورده اند - دست هایشان را به کیفری از

جانب خدا قطع کنید. و خدا عزیزی حکیم است. ﴿۳۸﴾

آیه ۳۸ - سرقت در لغت زُبُودن چیزی است بگونه ای پنهانی، چه مال باشد یا حق و یا شخص، و سرقت شخص از سرقت مال و حق مهمتر است، چنانکه "انکم لسارقون" که ندای یوسف عليه السلام علیه برادرانش بود، دلیل بر همین مسئله است، و قطع دستهای سارقان تنها به معنای این دستهایشان نیست، گرچه در مورد سرقت فعلی مالی معین چهار انگشت دست راست قطع می گردد، لکن «فاقطعوا» در زمینه مطلق سرقتها، مطلق قطع است که نخست با مراقبت شایسته در دولت اسلامی باید دستها، کوششها و وسائل سرقت نابود گردد که زمینه ای برای هیچگونه سرقتی هرگز نماند، و اگر دزدی مال در حالت اضطرار باشد تعذیب و تأدیبی هم وجود ندارد.

در اینجا «ایدیهما» چنانکه اشاره شد تمام دستها و توانهای کل دزدها را شامل است،

و چنانکه در دزدی مال با شرائطش حد شرعی جاری است، در دزدی شخص نیز چنین است بدین معنی که آدم ربائی از دزدی مال بدتر است و حدش لااقل کمتر از آن نیست و اگر جمع بین سرقت و قتل شود دو حد جاری است، و در هر صورت چون حد سرقت تنها از باب "نکالاً من الله" است که بمعنای تعذیب و تأدیب دزد می باشد، اولاً باید بگونه ای عادی انگشتان قطع گردد و نه آنکه بوسیله بی حس کردن دست بدون درد بریده شود، و سپس اگر امکان اتصال دوباره دست در کار باشد نه تنها جایز است، بلکه واجب نیز می باشد که از باب "ولا تلقوا بأيديكم الى التهلكة" (۱۹۵:۲) بر عهده سارق است که دست بریده خود را در صورت امکان بازگرداند، زیرا بالاخره "نکالاً من الله" تحقق یافته و عذاب دوم که پس از قطع دست استمرارش نکال دومی است که بر مبنای وحدت "نکالاً من الله" تنها حد بریدن دست است و نه اینکه در صورت امکان مجدد وصل هم نگردد، مگر در صورت عدم امکان که چاره ای جز استمرار نکال اول وجود ندارد.

اگر گفته شود نکال تنها به معنای عذاب نیست، بلکه عذابی است بازدارنده و این بازدارندگی از دزدی به صرف بریدن انگشتان نیست، بلکه استمرار آن، دزد و دیگران را از دزدی همچنان باز می دارد؟ پاسخ این است که اولاً «نکالاً» قدر مسلمش همان تعذیب است و تنوین تنکیر هم دلالتی بر وحدت این تعذیب دارد که مصداق یقینی و کافی اش همان بریدن نخستین است و استمرارش نکالی مستمر می باشد که آنرا از وحدت برون می برد، وانگهی «جزاء» خود دلیلی است پیشین بر وحدت جزا که «نکالاً» هم به دنبال آن با حفظ همان وحدت تنها یک تعذیب را شامل است، وانگهی اگر استمرار بریدگی دست مقصود بود بایستی بدان تصریح می نمود، و از نظر حکمت برونی هم اگر این دزد که دستش بریده شده کلاً توبه کرد و از عادلانی بسیار شایسته شد خود این استمرار بریدگی دست توبه اش را واژگون می کند، زیرا خود نمایانگر دزدی است، روی این اصول چنانکه گفتیم نه تنها پیوند انگشتان جایز است، بلکه از باب حفظ سلامتی و آبروی توبه کنندگان واجب نیز هست.

آیه سرقت با همان لفظ "السارق والسارقة" بیانگر حد دزدی است که باید بگونه ای پنهان باشد زیرا تصرف نابجا در مال دیگران بگونه ای آشکار اگرچه غصب و حرام

است لکن سرقت نیست، و آیا این تصرف پنهانی مطلق است که هیچکس آنرا نفهمد، پس چگونه ثابت می‌شود؟ پاسخ این است که برای اثباتش دست کم دیدن دو نفر عادل لازم است چنانکه در روایاتی این شهادت محقق است.

و در پاسخ این پرسش که وجود دو شاهد عادل در سرقت که بگونه‌ای پنهانی است ناچیز و بسیار کم است؟ باید گفت که اینجا دو مطلب است: نخست تصرف غاصبانه مالی از دیگری است، و در ثانی وقاحت این تصرف بدین گونه که در عین سری بودن این جریان که هم مال پنهان است و هم در پنهانی ربوده می‌گردد شخص دزد با کمال وقاحت به این مال دست‌برد زند، اینجاست که سرقت تحقق می‌یابد و با شرایط شرعی اصل دزدی و شهادت بر آن تحقق می‌یابد، و اگر هم این جریان بسیار نادر باشد مانند شهادت بر اعمال جنسی این حد هم تنها برای جلوگیری از دزدی نیست، بلکه برای جلوگیری از این بعد وقاحت است که در میانگین علنی بودنش و پنهانی‌اش از جایگاهی پنهان و محفوظ از دستبرد چنان دزدی حاصل گردد.

اصولاً جامعه اسلامی بایستی با همپایی و کمک مسلمانان جامعه‌ای نظیف و از هر گونه بی‌بند و باری مبرا باشد و در عین حال حدود الهی بویژه در امور جنسی و دزدی در انحصار همین موارد بسیار کم است و گرنه بسیاری از نابکاران بایستی همچنان با دستهای بریده در میان مسلمانان جولان کنند و این فضیحتی است نوعی.

و این آیه درست است که مطلق است و هرگونه سرقت نسبت به هر مقدار مالی را شامل است جز آنکه نه نص است در اطلاق و نه ظاهر در آن، بلکه این قاعده‌ای است کلی که در سرقتی لااقل مورد اعتنا چنان حدی هم هست که قطعاً مواردی از خود سرقت هم معمولی است و هم مورد حد نیست که مثلاً بریدن انگشتان بخاطر سرقت مقدار اندکی مال هرگز قابل پذیرش هیچ عاقلی نیست.

و در پاسخ این پرسش که دزدانی بگونه‌ای پیاپی با وسائلی پیشرفته و سری دزدی‌های کلان می‌کنند و اگر اینجا حدی در کار نباشد چون شاهدان عادل هم در کار نیست روی این اصل اجتماع مسلمانان اجتماعی ناهنجار خواهند بود! باید گفت چنانکه این تکرار و اصرار از مصادیق سعی در افساد اقتصادی باشد با وسائلی شایسته حتماً بایستی جلوگیری شود، البته با شهادت حد زده می‌شود و گرنه این اموال بکلی باز

پس گرفته می شود و وسایل این گونه دزدی ها بکلی جلوگیری می گردد.

فَن تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ ﴿۳۹﴾

پس هر کس پس از ستمش توبه و اصلاح کند، خدا به راستی بر او بازگشت می کند. خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۳۹﴾

آیه ۳۹ - در این آیه توبه پس از سرقت و اصلاح را موجب برداشتن جزا بطور کلی دانسته، و چنانکه پس از مرگ عذابی ندارد حد دنیوی نیز در اینصورت بخشوده است. اصلاح بعد از توبه اولاً به معنای توبه نصوح است، بدین معنی که هرگز این عمل را تکرار نکند، و ثانیاً اصلاح مالی این است که آنچه را دزدیده باز پس دهد. و نیز اصلاح سوم باید محقق گردد ولی دو اصلاح نخستین در هر صورت حتمی است، اکنون اگر این توبه بعد از حد است مقصود از بخشش، عفو پس از مرگ می باشد، و در دنیا هم این است که دیگر او را به دیده دزد ننگرند، ولی اگر این توبه و اصلاح قبل از حد است سقوط این حد به دلیل "قبل من أن تقدروا علیهم" در صورتی است که پیش از دست یابی به او تحقق یابد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۴۰﴾ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ



يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾ سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾ وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾

آیا ندانستی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها از آن خداست؛ هر که را بخواهد عذاب می‌کند و برای هر که بخواهد (گناهش را) می‌پوشاند، و خدا بر هر چیزی بسی تواناست. ﴿۴۰﴾ هان ای پیامبر! کسانی که در کفر (شان) شتاب می‌ورزند، تو را غمگین نسازند؛ آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم» و حال آنکه دل‌هایشان ایمان نیاورده. و برخی از یهودیان بسیار به سخنان گزاف گوش می‌سپارند، و برای گروهی دیگر که نزد تو نیامده‌اند، گوش فرا می‌دارند، و کلمات (خدا) را از جاهای خود دگرگون می‌گردانند (و) می‌گویند: «اگر این (حکم) به شما داده شد، آن را بپذیرید، و اگر آن به شما داده نشد، (از آن) دوری کنید.» و هر که را خدا به فتنه: آزمونی آتشین، درافکند، پس هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی‌آید. اینانند که خدا نخواستسته دل‌هایشان را پاک گرداند. در دنیا برایشان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ است. ﴿۴۱﴾ بسی شنوایان دوم پذیرای دروغند (و) بسیار حرام‌خوارند. پس اگر نزد تو آیند میانشان داوری کن یا از ایشان روی بگردان، و اگر از آنان روی برتابی هرگز زیانی به تو نتواند رسانید، و اگر داوری کنی، به عدالت در میانشان داوری کن (که) خدا دادگران را همی

دوست می‌دارد. ﴿۴۲﴾ و چگونه تو را داور قرار می‌دهند حال آنکه نزدشان تورات است (که) در آن حکم خداست؟ سپس بعد از این (طلب داوری) پشت می‌کنند، و ایشان (از) مؤمنان نیستند. ﴿۴۳﴾ ما تورات را - که در آن رهنمود و نوری است - به‌راستی نازل کردیم (و) پیامبران برجسته که تسلیم (فرمان خدا) بودند به موجب آن برای یهودیان داوری می‌کردند؛ و (همچنین) دانشمندان ربانی یهود و دانشمندان تارک دنیای (ربانی) نصرانی با آنچه از کتاب خدا بدان نگاهی شایسته شدند، حال آنکه بر آن گواه بودند. پس از مردم نترسید و از من به‌راسید و با آیات من بهای ناچیزی را نخرید [معامله نکنید]. و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند، آنان خودشان کافراند. ﴿۴۴﴾

آیه ۴۴ - "هدی و نور" در این آیه گواهی است بر هدایت و نورانیت نسبی در تورات که این دو تا پایان شریعت تورات‌اند، زیرا هدایت و نور مطلق در انحصار شریعت مطلقه یعنی قرآن است که شامل تمامی زمانها می‌باشد، اینجا "هدی و نور" آمده که خود تنوین دلیل است بر اینکه هدایت و نور توراتی مطلق نیستند، لیکن همین هدایت و نور نسبت به قرآن یا صریحاً و یا با قرائنی در جای جای قرآن مطلق است.

اینجا حاکمیت پیامبران تورات و نیز شرعمداران توراتی: «ربانیون» و شرعمداران انجیلی: «أخبار» تنها بر مبنای شریعت تورات است، زیرا انجیل کتاب شریعت نیست بلکه بر اساس واقعیت و نصوصی که دارد خود استمرار شریعت تورات است، و تنها امتیازی که دارد بُعد عمیق اخلاقی آن است برای زدودن خشونت‌های اسرائیلی و نیز "ولا حل لکم بعض الذی حرم علیکم" (۵۰:۳) حلال کردن برخی از محرّمات توراتی است که موقتاً بر مبنای عقوبت تخلفات آنان بوده است.

این سه حاکمیت "بما استحفظوا من کتاب الله" است که حالت این پیامبران و شرعمداران توراتی و انجیلی حالت استحفاظی توراتی می‌باشد که نگرهان بودن آنان بر مبنای تورات خود به دستور الهی و نیز تأیید ربانی بوده است، و اینجا پیدا است که تورات در عین موقت بودنش که محور اصلی حاکمیت شرعی است، قرآن که بسی برتر از تورات و کل کتابهای آسمانی است، و حوزه استحفاظی و حاکمیتش نیز برتر و دائمی‌تر است، و روی این اصل شرعمداران مسلمان که با قرآن تماسی شایسته و محوری ندارند، هرگز شرعمداران اسلامی نیستند، بلکه از شرعمدارانی توراتی و

انجیلی که بر مبنای تورات حاکمیت دارند نیز فروترند. ذیل همین آیه کسانی را که به وحی خدا حکم نکنند از کافران به شمار آورده است. شرعمداران سه دسته‌اند: نخست کسانی که علومی به اصطلاح شرعی در اختیار دارند و لکن معرفت شایسته قرآنی ندارند و احکام آنان طبعاً و احیاناً بر خلاف "ما انزل الله" است، دسته دوم کسانی هستند که احکامی قرآنی را طبق نص یا ظاهر می‌دانند ولی از بیان آن ساکتند و یا بدتر بر خلاف آن حکم می‌کنند، و دسته سوم همان شرعمداران واقعی هستند که هم احکام قرآنی را می‌دانند و هم بدان فتوی می‌دهند، در این آیه و آیه چهل و پنج و چهل و هفت، کفر، ظلم، و فسق را به شرعمدارانی که در عین صلاحیت استنباط از قرآن از آن استنباط نمی‌کنند و یا استنباط می‌کنند ولی از آن ساکتند یا در عین همین استنباط بر خلاف آن حکم می‌کنند نسبت داده است که سکوت از حکم به ما انزل الله کفر و ظلم و فسق است، و روی این اصل حکم به غیر ما انزل الله از کفر و ظلم و فسق بدتر است.

وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ  
وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ  
كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾

و در آن [تورات] بر آنان نبشتیم که بی‌امان جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان است، و زخم‌ها (نیز به همان ترتیب) قصاص [پیگیری] دارند. پس هر کس از آن (قصاص در صورت مصلحت) درگذرد کفاره‌ای برای اوست، و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود ستمگراند. ﴿٤٥﴾

آیه ۴۵ - چنانکه گذشت "النفس بالنفس" در این آیه که این حکم توراتی را بیان می‌کند ظاهراً مطلق است و بیانگرش آیه بقره می‌باشد که در شریعت قرآن زنان با مردان - در این حد - یکسان نیستند و نسبت به "الجروح قصاص" بر مبنای حکم قرآنی: "الانثی بالانثی" که خون‌بهای زن و مرد را نابرابر دانسته همانطوریکه مردان در کل دو برابر زنان

خون بها دارند جروحشان نیز چنان است که اعضای زنان کلاً نصف بهای اعضای مردان است، و این سخن که انگشتان زنان تا سه انگشت دیده‌اش مردانه است و از چهار انگشت به بعد دیده‌اش زنانه می‌شود هم برخلاف "المجروح قصاص" است که جراحتهای مادون قتل نفس هر یک از مردان و زنان به نسبت خود اوست، و هم برخلاف عقل و حس است که چگونه می‌توان پذیرفت سه انگشت زن سیصد دینار ارزش داشته باشد ولی چهار انگشتش دویست دینار، آیا چهار از نظر عدد و ارزش برابر با دو و کمتر از سه است؟! آیا در کدام حسابی چنین جریانی می‌تواند واقعیت داشته باشد؟! روی این اصل روایات متعارضه در این باب بر مبنای کتاب و عقل وضعش روشن می‌شود.

و اینجا برای نخستین بار باید گفت که اصولاً انتقال به دیه در نابرابری قاتل و مقتول مانند اینکه مردی زنی را بکشد، چون در گذشته امکان نصف قصاص از مرد نبوده انتقال به دیه زن ضرورت داشته، ولی امروز با پیشرفت عمل جراحی نصف قصاص بجز نیمه روح امکان‌پذیر است که با حفظ جان مرد نیمی از بدن او را فلج کردن و یا از بین بردن است که این خود در صد بالائی از قصاص است، می‌ماند جان مرد که این هم با چنان بلای عضوی که بر او وارد شده دست کمی از نتیجه‌مردن نیست، وانگهی خود بازدارنده‌ی وی و دیگران است از کشتن عمدی زنان، و توان گفت که در این بعد سلبی همانند قتل مرد است، و مخارج فلج کردن نیز بر عهده‌ی جانی و در صورت عدم امکان با بیت‌المال است. و اصولاً چون نیمی از بدن مرد جانی مربوط به وارثان زن مقتوله است اعضائی از این نیمه بدن که طبعاً بایستی جدا و یا بی‌حس گردد آنچه جدا می‌شود مانند کلیه بایستی به نفع صاحبان دم به فروش رسد و در کل این خود اعتدایی به مثل است که همان نیمی از بدن قاتل قصاص می‌شود و خون هم خریداری نیست که در مقابل نیم بهای دیگر مرد قاتل کشته شود که خود تعدی بر قاتل است.

و اگر صاحبان دم راضی به گرفتن خون بها شدند، درست است که خون بهای رسمی زن نصف خون بهای مرد است لیکن اگر بیش از آن و یا چند برابرش را بجای قصاص از مرد مطالبه کنند واجب است مرد جانی در صورت توان آنرا پردازد، زیرا "و لا تلقوا بایدکم الی التهلكه" حفظ جان و سلامت را در حد امکان واجب دانسته.

و اگر صاحبان دم بعنوان قصاصی جزئی مطالبه مثلاً یکی از دو کلیه مرد را کردند در

صورت عدم خطر مرگ این یک کلیه در اختیارشان قرار می‌گیرد و نسبت به بقیه نیمه تن تصمیمی که خواستند می‌گیرند.

در هر صورت چنانکه اشاره شد نیمه بدن مرد در کل منهای خطر جانی اصلاً و قیمتاً مربوط به وارثان دم است.

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ  
 وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ  
 وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَيُحْكُمُ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ  
 يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ  
 مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ  
 وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا  
 وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا  
 الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان [: پیامبران اسرائیلی] آوردیم، در حالی که تورات را - که در برابرش بود - تصدیق کرد، انجیل را بدو دادیم، حال آنکه در آن هدایتی و نوری و تصدیق کننده‌ی تورات است (که) پیش روی خود اوست، و برای پرهیزگاران رهنمودی و اندرزی است. ﴿۴۶﴾ و انجیلیان باید به آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند، و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، پس آنان خودشان فاسق اند. ﴿۴۷﴾ و ما این کتاب [:قرآن] را به تمامی حقّ سوی تو فرو فرستادیم، حال آنکه تصدیق کننده‌ی کتاب‌های پیشین (در) برابرش و حاکم و محیط و نگهبان بر آنهاست. پس میان آنان به آنچه خدا نازل کرده حکم کن و هواهایشان را - با تجاوز از حقّی که سوی تو آمده - پیروی مکن. برای هر یک از شما (امت‌های ولایت عزم) شریعت و راهی روشنگر قرار دادیم. و اگر خدا می‌خواست شما را (در تکوین و شرع) همواره امت واحدی قرار می‌داد، ولی برای

اینکه شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بجوئید. بازگشت همهی شما سوی خداست؛ پس درباره‌ی آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اید به خوبی خبری مهم خواهد داد. ﴿۴۸﴾

آیه ۴۸ - در این آیه قرآن بعنوان «الکتاب» یاد شده که خود بیانگر جامعیت و حیاتی قرآن نسبت به کل کتابهای آسمانی و افزون بر آنهاست، و به دنبالش «بالحق» و نه «بحق» تمام حقایق گفتنی را در آن وانمود ساخته و سپس «مهیمناً علیه» اضافه بر حقانیت و وحی مطلق آنرا نسبت به کتابهای آسمانی گذشته نگهبان خوانده که در سه بعد این نگهبانی قرآنی مقرر است: ۱ - حقایق پایدار آن کتابها ۲ - افزون کردن بر آن حقایق ۳ - نمایان ساختن تحریفاتی در این کتابها.

«لکل جعلنا منکم» دارای دو بعد است: ۱ - تک تک مکلفان ۲ - تک تک گروههای پنجگانه رسالتی، در هر دو بعد شریعت و راهنمای شریعت نسبت به افراد مقرر شده گرچه در هر زمان شریعتی ویژه مقرر است اما در عملکرد به خود شریعت و نیز منهای راهنمای آن شریعت گوناگونند، که نخست توانها، تقوی‌ها، برداشت‌ها از لحاظ تقلیدها و اجتهادهای صحیح گرچه کلاً در صراط مستقیم شریعت باشند اما بر حسب استعدادها و زمینه‌ها و فاعلیت‌ها و فعالیت‌ها گوناگون می‌باشند.

در بعد دوم که مقصود از «منکم» پیروان شرایع پنجگانه‌اند، شرعاً و راه بسوی دین و طاعت ربانی را که یگانه است چندگونه مقرر کرده که در چهره ظاهری از نظر بعضی از احکام فرعی گوناگونند. «ولو شاء الله» اگر خدا بر فرض محال می‌خواست همگان را در هر دو بعد یکسان قرار می‌داد یعنی مراتب هر شریعت و نمایانگرش را و نیز کل شرایع را یکسان مقرر می‌فرمود، لیکن این دو گونه گوناگونی در شرعاً و منهای شریعت برای امتحان مکلفان است، بویژه در بعد پنج شریعت که انتقال از شریعت گذشته - که با آن خوی گرفتند - به شریعت بعدی بسیار مشکل است، و اگر اینجا جریان امتحان در کار نبود همگان از نظر استعداد و کاربرد شریعت و نیز یکسان بودن شریعت همگام بودند، پس این گمان بسی ناروا و بیجاست که تکامل شریعت‌های پنجگانه بر مبنای تکامل انسانهاست، زیرا اولاً این تکامل تا آخر زمان تکلیف همچنان ادامه دارد پس باید هرگز وقفه‌ای در شرایع ربانی حاصل نگردد. و این خود مسئله خاتمیت رازیر

سؤال می‌برد، بویژه آنکه تکامل مکلفان پس از حدود چهارده قرن چندین برابر کمال مکلفان در زمان نزول قرآن بوده و می‌باشد، و ثانیاً چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبران قبل و نیز لقمان‌ها و ارسطوها و سایر بزرگان استعدادشان کمتر از مردم زمان نزول قرآن بوده است، بویژه عربهای بی‌سواد و نادان که محور و آغازگر این شریعت آخرین بوده‌اند.

”فاستبقوا الخیرات“ هم شامل هر دو سبقت در کل خیرات معرفتی و عملی برای مکلفان در خصوص هر شریعتی و برای آنان نسبت به شریعت بعدی می‌باشد، که اصولاً این سبقت جوئی در کل خیرات وظیفه حتمی مکلفان جهان است.

در باره «لو» که مشیت الهی را نسبت به وحدت امت تکلیفی محال دانسته این استحاله نخست به معنای اجبار است و در ثانی اختیار و الایش مربوط به پیش از زمان دولت آخرین است چنانکه در آیه (۱۱۸:۱۱) می‌فرماید اگر پرودگارت می‌خواست مردمان را بی‌گمان امتی یگانه قرار می‌داد و همیشه اینان در اختلافند مگر کسانی را که خدایشان رحم کند و برای همین رحم - وحدت - هم آنها را آفریده است، از این آیه بخوبی پیداست که امت واحده بودن مکلفان کلاً محال نیست بلکه بر مبنای اختیار خود غرض اصلی از خلقتشان می‌باشد و تحقق چنان وحدتی در امت ربانی با اختیار و بدون اجبار تنها در دولت جهانشمول ولی امر ﷺ محقق است که آن زمان همگان موحد خواهند بود و اگر هم گروهی کم از یهود و نصاری بر حسب آیاتی باقی بمانند از انحرافات اصلی توحیدی و رسالتی به دورند.

و این «لیبلوکم» هم درونی است و هم برونی، درونی‌اش در خود هر شریعت و برونی‌اش نسبت به شرایع گذشته و آینده، و در هر صورت این ابتلاء در تغییر بعضی احکام مطلق نیست بلکه در شریعت آخرین مرحله پایانی را پیموده، در عین آنکه در همین شریعت آخرین در زمان غیبت کبرای ولی امر ﷺ ابتلائی منهای تغییر احکام همچنان مستمر است.

و کلاً مراتب ابتلاءات مختلف است که سخت‌ترینش زمان فترت بوده و هر چند ابتلاآت سخت‌تر و دسترسی به حقیقت مشکل‌تر باشد ثواب علم و عمل به حق بیشتر و گناه ترکش هم کمتر است که ”افضل الاعمال احمضا“.

وَأَن آحْكُم بَيْنَهُمْ مِمَّا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَحْذَرَهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِن كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾

و (دیگر) اینکه میان اینان به (موجب) آنچه خدا نازل کرده داوری کن و از هواهای شان پیروی مکن و از آنان برحذر باش، مبدا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه در اندازند. پس اگر پشت کردند، بدان که خدا همی خواهد با پاره‌ای از گناهان شان گزند بدیشان رساند. و بی‌گمان بسیاری از مردمان بسی نافرمان‌اند. ﴿٤٩﴾

آیه ۴۹ - این "یصیبهم ببعض ذنوبهم" که کل ذنوب را شامل نیست تنها مربوط به عالم تکلیف است، زیرا ذنوب در صورت عدم جبران و غفران کلاً پس از مرگ مورد مؤاخذه‌اند و این عالم تکلیف است که بعضی از ذنوب که بسیار تجاوزگرانه است مانند قتل و زنا و دزدی، اینجا مورد حد است، و چون عالم تکلیف عالم جزای کلی نیست، این جزای کلی مربوط به پس از مرگ است ولی بعضی از آنها برای تنظیمی در زندگی تکلیف لازم است، چنانکه آیه، (۴۰:۵۳) مساعی مکلفان را در سه بعد ترسیم کرده که کمترش عالم تکلیف است.

أَفْحَكُمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

پس آیا حکم جاهلیت را می‌جویند (که ببینند)؟ و برای مردمی که یقین می‌آورند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟ ﴿٥٠﴾

آیه ۵۰ - حکم جاهلیت که در این آیه بسیار مطرود و منکوب گشته و در برابر حکم خدا ناچیز خوانده شده تنها احکام غیر ربانی و وحیانی نیست، بلکه شریعت گذشته با آنکه الهی است در زمان شریعت بعدی حکم فعلی ربانی نیست، روی این اصل در ضمن حکم جاهلیت می‌باشد، و نیز اگر شرعمدارانی بر خلاف حکم خدا نظر دهند و یا از آن سکوت کنند و یا هرگز به دنبال آن نروند این خود حکم جاهلیت است و هر اندازه شریعت ربانی والاتر باشد این سه مرحله از ترک حکم و حیاتی ابعاد گسترده‌تری از



جاهلیت را دارا است، روی این اصل شرعمدارانی اسلامی در این سه جریان که حکم قرآنی را بر ملا نمی‌کنند بدترین شرعمداران کل جاهلیت‌ها می‌باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾  
 فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! یهودیان و نصرانیان را اولیاء [دوستان و سرپرستان خود] مگیرید. بعضی از آنان اولیای بعضی دیگرند (و) هرکس از شما آنان را به ولایت برگیرد، بی‌گمان (خود) از آنان است. خدا بی‌چون‌گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. ﴿۵۱﴾ پس می‌بینی کسانی که در دل‌هایشان بیماری‌ای است، در (رابطه‌ی با) آنان شتاب می‌ورزند. گویند: «می‌ترسیم (در غیر این صورت) حادثه‌ی ناگواری گریبان‌گیرمان شود.» امید است خدا فتح یا امر دیگری را (به ویژگی) از جانب خویش پیش آورد، پس (در نتیجه آنان) از آنچه در (دل‌های) خودشان پنهان داشته‌اند پشیمان گردند. ﴿۵۲﴾ و کسانی که ایمان آوردند گویند: «آیا ایشان کسانی‌اند که به خدا سوگندهای سختشان را می‌خوردند (که) بی‌گمان با شما یند؟» اعمالشان تباه شد؛ پس ناگهان زیانکار گردیدند. ﴿۵۳﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! هرکس از شما از دین خود برگردد خدا - در آینده - گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (اینان) بر مؤمنان، فروتن (و) بر کافران، سرفراز و فراتن اند، در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی ترسند؛ این فضل خداست، آن را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگری بسیار داناست. ﴿۵۴﴾

آیه ۵۴- در این آیه تهدیدی شدید است نسبت به مرتدانی از مؤمنان که یا کلاً و یا بعضاً ارتدادی عقیدتی، علمی، و یا عملی از دین اسلام خواهند داشت که در حقیقت ظلم و ظلمت حتی در میان مؤمنان نقشی عمومی به خود گیرد، اینجاست که در پایان کار تحولی عظیم رخ خواهد داد و با برپا شدن حکومت عدل جهانی حضرت مهدی علیه السلام تمامی این ارتدادات ناچیز می گردد و "قوم یجهم و یجونه" که هم خدا آنان را دوست دارد و هم آنان دوستدار خدایند و "اذلة علی المؤمنین" که از «ذلل» به معنای تواضع است و نه «ذلل»، که نسبت به مؤمنان خاضع و متواضعند و نسبت به کافران سخت و چیره، و زندگی شان در بعد ایجابی جهاد فی سبیل الله است و در بعد سلبی اش نهراسیدن از سرزنش کنندهای شما که در راه خدایید و این همه فضیلت و رحمت الهی که در دولت آخرین پدید خواهد آمد بجای کل رذالتها در طول تاریخ خواهد بود. که این خود فرمان پایانی عالم تکلیف است چنانکه آیاتی دیگر نیز با تصریحاتی یا اشاراتی این حقیقت را بازگو کرده اند

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ  
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿۵۵﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ  
حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿۵۶﴾

ولّی شما تنها خدا و پیامبرش و کسانی اند که ایمان آوردند (همان) کسانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. ﴿۵۵﴾ و هر کس خدا و پیامبرش و کسانی را که ایمان آوردند ولّی خود برگیرد (پیروزمند است). پس حزب خدا بی گمان همانا

## پیروزمندانند. ﴿۵۶﴾

آیات ۵۵ و ۵۶- در این دو آیه بحثی مختصر و رَسا پیرامون ولایت مطلقه است، نخست ولایت الله که هر دو بعد تکوین و تشریح در انحصار اوست، سپس بعد رسالتی ولایت شرعی است که بر مبنای وحی ویژه پیامبر اکرم ﷺ است، سپس بعد رسالتی دوم که در انحصار راویان معصوم از حضرتش می باشد، و آنگاه کل ولایت هایی که مؤمنان نسبت به یکدیگر دارند مانند ولایت مرجعیت تقلید، امر به معروف و نهی از منکر، و ولایت در نوامس خمس و ولایت مؤمنان نسبت به خودهاشان می باشد چنانکه "النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم" این ولایت آخرین را برای مؤمنان نسبت به خودهاشان ثابت کرده، چنانکه رسول ﷺ بر اینان از خودشان در ولایت مقدم است، زیرا طبعاً مقام عصمت بر مادون عصمت برتر است، و کلاً ولایت در والی به معنای دنباله روی تکمیلی و یا تکاملی است نسبت به دیگران که هر کس در هر بُعدی از ابعاد نوامیس خمس و غیر آنها بر دیگری برتری دارد، در همین بعد نسبت به او ولایت و رهبری دارد که باید راهنمای او باشد. بنابراین ولایت به معنای زورگویی و استبداد جاهلانه نیست، بلکه مصلحت برتر را نسبت به دیگران ارائه دادن و راهنمایی کردن آنان است.

در این میان ولایت مطلقه و بی حد و مرز در انحصار الله است در کل ربوبیت هایش، و سپس ولایت مطلقه شرعی در انحصار رسول الله ﷺ و سپس در حاشیه اش جانشینان معصوم حضرتش ﷺ می باشد، و دیگر هرگز برای احدی در کل تاریخ اسلامی ولایت مطلق شرعی وجود ندارد، زیرا پس از این بزرگواران عصمتی هم وجود ندارد، و ایشان چون عصمت مطلقه داشتند ولایت مطلقه شرعی نیز از سوی پروردگار داشته اند، ولی دیگران که هرگز خود مطلق نیستند چگونه ممکن است ولایت مطلقه داشته باشند؟! «کم» در «ولیکم» کل مؤمنان به رسالت آخرینند، روی این اصل این سه بعد ولایت برای غیر مخاطبین این آیه است و قبولش بر مخاطبین واجب است، الله و رسولش که معلوم است از جرگه این مؤمنان خارج هستند، و بعد سومش یعنی "الذین آمنوا" نیز چنین است که مقصود از ایشان که ولایت بر کل این مؤمنان دارند افرادی غیر از این مؤمنان هستند، زیرا از «ولیکم» بدست می آید که «کم» کل مومنانند و "الذین آمنوا" اشاره ای است بس لطیف به برگزیدگان ویژه از میان آنان که در ولایت شرعی بر مؤمنان

جانشینان رسولند و این "الذین آمنوا" عنوانی مشیر است که اشاره به شخص یا گروهی ویژه دارد، و از جمله ادله قرآنی آن اضافه بر آیاتی دیگر مانند آیه (۵۹/۴) است که اطاعت خدا و رسول و اولی الامر را بر همگان واجب کرده است.

در آیه مورد بحث این اشاره به: "الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون" می باشد، و بر پا داشتن نماز و دادن زکات مربوط به کل مؤمنان است و در این آیه ولایت مؤمنان بر خودشان مطرح نیست بلکه مثلی از ولایت بر کل مؤمنان مراد است و اینجا "و هم راکعون" که بپا داشتن نماز و دادن زکات را به حالت رکوع تخصیص داده طبعاً مقصود از این مؤمنان کسی است که چنان جریانی برای او در زمان نزول وحی اتفاق افتاده و او بر حسب روایات متواتر شیعه و سنی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که به هنگام رکوع انگشتی خویش را برون آورد و به سائلی عطا فرمود، و آیا زکات در حال رکوع دادن کلاً امتیازی بر دادن زکات در سایر حالات دارد، و حال آنکه حال سجود والاتر از رکوع است، پس زکات در حالت سجود برتر است؟! روی این اصل ایجا مقصود برتری زکات دادن در حالت رکوع نیست بلکه چنانکه گفتیم این خود عنوانی مشیر است. و مشاؤالیه هم اینجا با داشتن شرایط ولایت مطلقه شرعیه پس از رسول الله صلی الله علیه و آله همان علی علیه السلام است در بعد نخستین، و یازده امام از صلب حضرتش در ابعادی دیگر، و در روایاتی از برادران اهل سنت هست که عمر چون این جریان را دید و شنید بیست و پنج مرتبه در حالت رکوع زکات داد ولی هرگز در آیه ای قرآنی اشاره ای هم به او نشد، و از آنچه یاد شد بخوبی پیداست که زکات در حال رکوع هرگز ولایت آور نیست وگرنه اگر کل مؤمنان در حال رکوع زکات دهند بر کل مؤمنان ولایت دارند و حال آنکه والیان چنانکه گفتیم بر مبنای مثلث ولایت غیر کسانانی هستند که ولایت این بزرگواران بر آنها محقق است، آری هر مؤمنی در بعد نخستین بر خود ولایت دارد، اما ولایت بر دیگران آن هم ولایت مطلقه و بزرگی خاصی دارد.

و اگر گفته شود که مقام عصمت بویژه در حال نماز مقتضی توجه صد در صد به حضرت احدیت است پس چگونه علی علیه السلام صدای سائل را شنید و انگشتش را به او عطا کرد، پاسخ این است که این خود مقام جمع الجمع است که معصوم در اصل همیشه صد در صد متوجه خداست و در حاشیه بندگان خدا را به امر خدا منظور نظر

دارد، پس این شنیدن و عطا کردن زکات منافاتی با کمال اخلاص در برابر حق ندارد، بلکه اگر چنان نمی‌کرد کوتاهی در معرفه الله و مقام جمع الجمع بود. در آیه (۵۶) نیز به دنبال آیه گذشته «تولی» و به ولایت گرفتن این مثلث را خود حق ایمان در حزب الهی دانسته که اگر کسانی تنها به ولایت الله و یا افزون بر آن به ولایت رسول الله بسنده کنند حزب الله کامل نمی‌باشند گرچه این دو ولایت اخیر فرع و به دنباله ولایت الله است.

و در پاسخ این پرسش که اگر مراد از الذین آمنو تنها علی علیه السلام است پس این ضمائر جمع برای چیست؟ باید گفت که مراد در این ضمیرهای جمع هم مفرد است و هم جمع و چنانکه اشاره شد این خود اشاره به این فرد است چنانکه در جای جای قرآن با لفظ جمع معنای مفرد آمده مانند، «الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم» که ناس اول یک فرد است. و نیز جمع است، که جمع معصومان با حضرت علی علیه السلام می‌باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ  
 أَوْتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُم مَّوْمِنِينَ ﴿٥٧﴾  
 وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! کسانی را که دین شما را به مسخره و بازی گرفته‌اند (چه) از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و (چه از) کافران (دیگر، اینان را) اولیایی (برای خودتان) بر مگیرید، و اگر مؤمن بوده‌اید از خدا پروا بدارید ﴿۵۷﴾ و هنگامی که (با اذان و اقامه مردمان را) به نماز می‌خوانید آن را به مسخره و بازی می‌گیرند، از آن روی که آنان بی‌گمان گروهی هستند (که) خردورزی نمی‌کنند. ﴿۵۸﴾

آیه ۵۸ - ندای برای نماز از نظر اسلامی مربوط به نمازهای پنجگانه و در انحصار اذان و اقامه است، و تنها در نماز میت الصلاة الصلاة می‌باشد و چون در اینجا «الصلاة» بگونه مطلق آمده است قطعاً مقصود از این ندا هم در قدر متیقن نمازهای روزانه است، و از این آیه تنها سنت استحبابی اذان و اقامه را می‌فهمیم و نه وجوب آنرا. و چنانکه «اذا

نودی للصلاة من يوم الجمعة "همین اذان و اقامه را برای نماز جمعه در بر دارد و نه خود نماز جمعه را.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا  
 أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ﴿۵۹﴾ قُلْ هَلْ أُتَيْتُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً  
 عِنْدَ اللَّهِ مَن لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ  
 الطَّاغُوتَ أُوَلِّيكَ شَرًّا مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿۶۰﴾ وَإِذَا جَاءَوكُمْ  
 قَالُوا ءَامَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِي وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا  
 يَكْتُمُونَ ﴿۶۱﴾ وَتَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْأَيْمِ وَالْعُدُوانِ وَأَكْلِهِمْ  
 السُّخْتِ لَبِيسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۶۲﴾ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّيُّونَ وَالْأَحْبَابُ عَن  
 قَوْلِهِمُ الْأَيْمِ وَأَكْلِهِمُ السُّخْتِ لَبِيسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۶۳﴾

بگو: «هان ای اهل کتاب! آیا جز برای این از ما انکار و انکار و پیگیری دارید که ما به خدا و آنچه سوی ما نازل شده و به آنچه پیش از این فرود آمده است، ایمان آوردیم، و اینکه بی گمان بیشترتان فاسقید؟» ﴿۵۹﴾ بگو: «آیا شما را به بدتر از (گرفتاران به) این کیفر در پیشگاه خدا خبری مهم از جهت ثوابشان نزد خدا بدهم؟ کسانی که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان قرار داده. و (آنان که) طاغوت را پرستش کردند ایستادند که از نظر جایگاه، بدتر و از راه راست (از همگان) گمراه ترند.» ﴿۶۰﴾ و هنگامی که نزد شما آیند گویند: «ایمان آوردیم.» در حالی که بی چون با کفر وارد شده و بی گمان با (آن) بیرون رفتند، و خدا به آنچه پنهان می داشته اند دانایتر است. ﴿۶۱﴾ و بسیاری از آنان را می بینی که در گناه پیگیر و دشمنی و حرام خواری هلاکت بارشان شتاب می کنند؛ همواره چه کارهای بدی انجام می داده اند. ﴿۶۲﴾ چرا ربانیان آنان را از گفتار گناه آلودشان و (از) حرام خواری هلاکت بارشان باز نمی دارند؟ به راستی چه بد است آنچه می ساخته اند. ﴿۶۳﴾

آیه ۶۳ - از مذمت شدیدی که نسبت به ترک نهی از منکر شرعمداران یهود و نصاری آمده دو جریان را برداشت می‌کنیم، نخست وجوب نهی از منکر و دوم اینکه این وجوب بر عهده شرعمداران و نیز هر که شرایط شرعی نهی از منکر را داشته باشد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ  
مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ  
طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا  
نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ  
الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾

و یهودیان گفتند: «دست خدا بسته است.» دست‌های خودشان بسته است، و به سبب آنچه گفتند از رحمت خدا دورند. بلکه (خدا) هر دو دستش گشاده است، هرگونه بخواهد می‌بخشد، و همانا آنچه از جانب پروردگارت سوی تو فرود آمده، بی‌گمان بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود، و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنیم. هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش کرد و (آنان) در زمین به افساد می‌کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد. ﴿۶۴﴾

آیه ۶۴ - "ید الله مغلوله" را که یهودیان نسبت به خدا داده‌اند، محدود بودن قدرت و رحمت الهی را معنی می‌دهد و یا سخش این است که خودشان عاجزند، و به این سخن نیز لعنت شده‌اند، و از جمله این لعنت بخل مالی و بقای انحراف است که دو دست مادی و معنوی آنها را بسته، و در مقابل "بل یداه مسوطتان" دو دست خدا یعنی دست رحمت و غضب، و کل قدرتها و رحمتها و کل ربوبیت‌های خدا در بعد ید سلب و ید ایجاب باز است، و در اینجا "ینفق کیف یشاء" اشاره‌ای است به همان "یدالله" که مقصود یهود این بود که دست انفاق خدا بسته است، زیرا به مسلمانان انفاقی نمی‌کند، که بیشتر آنان فقیرند و ما هستیم که ثروت‌های بسیار داریم، ولی "غلت ایدیهم" که از پاسخهای آنان است، دست‌های انفاق آنها را با وجود ثروت بسته خوانده و این بدتر از

فقر است که انسان ثروت داشته باشد و در فقر نسبت به خود و دیگران زندگی کند. و از جمله لعنت‌هایی که نسبت به آنها دوام دارد عداوت و بعضاء الی یوم‌القیامة است، چنانکه از پیش هم گذشت.

"الی یوم‌القیامة" دلیل است بر وجود یهودیان تا روز رستاخیز چنانکه آیه (۱۴:۵) نیز دلیل بر وجود نصرانیان است، جُز آنکه در دولت جهانشمول حضرت مهدی علیه السلام در عین اختلافات مستمره داخلی‌شان در برابر این حکومت جهانی ربانی، بسیار ناچیز و ناتوان و خاضع خواهند بود.

در پاسخ اینکه این سخنان غلط و اعمال ناروا درباره یهودیان گذشته بوده، پس یهودیان زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و زمان‌های قبل و بعد تا حضرت مهدی علیه السلام چرا باید به عذاب آنان گرفتار شوند؟ باید گفت اولاً اینان به اعمال آنان راضی بوده‌اند و ثانیاً در دولت مهدوی علیه السلام تمام ستمکاران دسته اول رجعت می‌کنند و عذاب دنیوی‌شان را خواهند چشید، و در هر صورت این ذلت و لعنت درباره کل یهودیانی است که شایسته اینگونه عذابند و مؤمنانشان بر حسب آیاتی همچون مؤمنان نصرانیان نه تنها عذاب و لعنتی در دنیا ندارند، بلکه پس از مرگ هم از اهل نجات می‌باشند.

و از جمله این آیات آیه شصت و پنج است که اهل کتاب را به شرط ایمان و تقوای کتابی مودر مغفرت قرار داده و بر مبنای آیه شصت و شش اگر اضافه بر این ایمان کتابی، قرآن را نیز بر پا دارند رحمت‌های دنیوی نیز بر سر و سامانشان ریزش کند، و همچنین بطریق اولی اگر مسلمانان قرآن را بپا دارند رحمت‌های وافر الهی شامل حالشان می‌گردد همچنانکه امروز به دلیل بپا نداشتن قرآن دچار بحرانه‌های شدید اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و عقیدتی هستند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ  
جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ  
رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ  
سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ



فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

### الْكَافِرِينَ ﴿۶۷﴾

و اگر اهل کتاب ایمان آورند و پرهیزگاری کنند، از ایشان گناهانشان را بی‌گمان می‌زداییم، و به راستی آنان را به بوستان‌های سر در هم پر نعمت درمی‌آوریم. ﴿۶۵﴾ و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از جانب پروردگارشان سويشان نازل شده است بر پا دارند، بی‌چون از بالای سرشان (: برکاتی آسمانی) و از زیر پاهایشان (: برکاتی زمینی) خورده و برخوردار می‌شوند (تا چه رسد به مسلمانان!)؛ از میان آنان گروهی میانه‌رو هستند و بسیاری از ایشان چه بد عمل می‌کنند. ﴿۶۶﴾ هان ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت سوی تو نازل شده، تبلیغ کن و اگر نکنی پیام (سرنوشت‌ساز) رسالتش را نرسانده‌ای، و خدا تو را از (گزند) مردمان نگاه می‌دارد. خدا گروه کافران را بی‌گمان هدایت نمی‌کند. ﴿۶۷﴾

آیه ۶۷ - تبلیغ در این آیه که در آخرین روزهای حیات رسول الله ﷺ نازل گردیده طبعاً نه مربوط به اصول دین است که در طول عهد مکی و مدنی بارها و بارها تکرار شده، و نه مربوط به فروع دین که تا این زمان کلاً بیان گردیده و در سوره مائده احکام جدیدی هم چندان پیدانیست، جز حالت نسخ یا حالت تکامل نسبت به برخی احکام گذشته، و این سوره حالت مهر و امضای آخرین است نسبت به آخرین پیام و حیانی ربانی، پس آنچه را کل مسلمانان از اصل و فرع اسلام می‌دانند تاکنون بیان گردیده و نمی‌تواند در این آیه مورد امری جدید باشد، آنهم بدین گونه که اگر این امر و تبلیغ انجام نگردهد گوئی پیامبرکاری هم نکرده و با اضافه اینکه پیامبر ﷺ حتی در عهد مکی که بسیار خطرناک بود هرگز تقیه‌ای آن هم از غیر مسلمان در تبلیغ احکام اصلی یا فرعی نداشته است، تا چه رسد به مدینه که جو خالص اسلامی بوده است، آنهم در آخرین مرحله عمر شریفش و پس از فتح مکه دیگر چه مانده است که از تبلیغ آن هراسی از دیگران داشته باشد، مگر آنچه که هم خارج از این اصول و فروع است و هم از نظر داخلی مورد اختلاف و هجوم زیاد است، روی این اصل این امر تنها با این خصوصیات جریان استمرار معصوم این رسالت است که همان خلافت معصومان می‌باشد، سرآغازش

اعلام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است در روز غدیر خم بهنگام برگشت از مکه چنانکه روایات فریقین گواهی روشن بر این قضیه است، و در پاسخ اینکه تبلیغ خلافت با این اهمیت مگر در طول رسالت هرگز نبوده است که اینجا برای اولین و آخرین بار مورد امر واقع شده؟ باید گفت چنان تبلیغی جسته و گریخته در طول رسالت در جای جای قرآن و سنت بوده ولی اکنون که زمان رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله فرا رسیده این جریان باید در برابر عموم مسلمانان آشکار گردد، چنانکه این آیه و آیه پیشین - که درباره تکمیل دین است و هر دو بر حسب روایات متواتره در غدیر خم نازل گشته - این مطلب را وانمود ساخته که این تبلیغ آخرین خود اتمام نعمت و تکمیل دین بوده است، و چنانکه قبلاً هم اشاره شد مقصود تکمیل فعلی دین نبوده است، بلکه نظر به استمرار این رسالت معصومه در بعد خلافت معصومان می باشد و در آیه مورد بحث "والله يعصمك من الناس" تضمینی ربانی است که آن حضرت از تبلیغ این رسالت ویژه هرگز از مخالفان نهراسد.

در پاسخ این پرسش که آیا این دو آیه با هم نازل شده اند و یا یکی پس از دیگری، با فاصله و یا بدون فاصله، می توان گفت که آیه مورد بحث که حضرتش را مأمور به تبلیغ این استمرار رسالتی کرده طبعاً پیش از نتیجه این تبلیغ است که تحقق اکمال دین و اتمام نعمت می باشد، اکنون چه آیه تکمیل بلافاصله پس از انجام این تبلیغ نازل شده و یا با فاصله، در جمع معلوم است که پس از آن نازل گشته که خود پیامی است آخرین نسبت به رسالت پایانی رسول بزرگوار پس از تحقق تبلیغ ولایت عصمت در غدیر خم. و چرا این آیه تبلیغ که پیش از آیه تکمیل نازل گردیده در تألیف قرآنی با فاصله شصت و سه آیه پس از آن قرار گرفته است؟ پاسخ همان است که به مناسباتی در جای جای این تفسیر تکرار گشته که: ترتیب نزول با ترتیب تألیف فرقی ندارد و اینجا هم از همان موارد است و علت این هم که آیه تکمیل پیش از آیه تبلیغ تألیف گردیده مناسبت زمینه این بحث است که تکمیل دین از جمله موارد مهمه "أوفوا بالعقود" است یعنی چنانکه وفای به عقود عقیدتی و احکامی واجب است وفای به عقد ولایت در پی این دو برای تکامل هر دو لازمتر است و این «ما انزل» خود دلیل است بر اینکه جریان تبلیغ این رسالت در گذشته بوده چنانکه در جای جای قرآن و سنت مشاهده

می‌گردد که به مناسباتی جزئی و یا احیاناً کلی بیان گشته، ولی صراحت و عمومیت این تبلیغ در اجتماع عظیم اسلامی غدیر خم بوده که از نظر موقعیت در ابعادی چند از سایر موقعیتها برتر بوده است.<sup>۱</sup>

در پاسخ این پرسش که اگر نامهای خلفای معصوم رسول الله ﷺ در قرآن به میان می‌آید، این خود حل اختلافی مهم در میان مسلمانان بود؟ باید گفت که ذکر نامهای این بزرگواران در قرآن خود موجب رکود و شکست اسلام در میان مسلمانان بود که هنوز ایمان درستی هم به اصل اسلام نداشته‌اند تا چه رسد که خلافت معصومانی را هم به دنبال آن بپذیرند، وانگهی در دو بعد این بزرگواران تثبیت شده‌اند نخست در جای جای قرآن هم استمرار رسالت و هم حاملان این استمرار با شرایط و خصوصیتی صد در صد تبیین گشته و به پیوند آن در سنت قطعیه تک تک بانام و نشانشان یاد شده‌اند. افزون بر اینکه نام قابل تطبیق بر دیگران است، ولی شرایط یاد شده صاحبانش را به نام و نشان بخوبی معرفی کرده است.

و در پاسخ این پرسش هم که این تکمیل دین بگونه‌ای شایسته هنوز تحقق نیافته است باید گفت هم خود رسالت و هم استمرارش دارای دو بعد است: اول بعد اصلی و دوم بعد کلی استمراری، همانگونه که رسالت حضرتش تا پیش از قیام جهانشمول مهدوی همگانی و جهانشمول نیست قضیه استمرار این رسالت نیز در خلافت معصومان چنان است، و بعد دوم و آخرین این هر دو در پایان جهان تکلیف یعنی حکومت جهانشمول مهدوی تحقق خواهد یافت که تکمیل دین و اتمام نعمت به تمام و کمالش نمودار خواهد گردید.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا  
 أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَّا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكَ طُعِينًا  
 وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۶۸﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا

۱. در کتاب علی و الحاکمون تفسیر موضوعی بین‌الکتاب و السنة بعنوان «خلفاء الرسول بین‌الکتاب و السنة» در دو جلد جریان خلافت معصومان به تفصیل تبیین گردیده.

## وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصْرِيُّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٩﴾

بگو: «هان ای اهل کتاب! بر هیچ (آیین حقی) نیستید تا (هنگامی که) تورات و انجیل و آنچه [قرآن] را (که) از جانب پروردگارتان سویتان نازل شده است بر پا بدارید.» و همواره آنچه از جانب پروردگارت سوی تو نازل شده، همانا بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. پس بر گروه کافران اندوه مدار. ﴿٦٩﴾ بی گمان کسانی که ایمان آورده و کسانی (هم) که یهودی شده و (یا) صابیی [التقاطی] و (یا) نصرانی اند، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند، نه بیمی بر ایشان است و نه ایشان اندوهگین می شوند. ﴿٦٩﴾

آیه ۶۹- در این آیه یهودیان و التقاطیان و نصرانیان در ردیف مؤمنان قرار گرفته اند و پس از این هم بگونه ای عمومی ایمان به خدا و روز رستاخیز و عمل شایسته ایمان چه درباره یادشدگان و یا دیگران موجب پاداش شایسته قرار گرفته است، صابئین کسانی هستند که نه صد در صد به شرایع سابقه پای بندند و نه بی کتابند بلکه در عین موحد و کتابی بودن بخشی از وحی انسانی را به وحی ربانی کتابی افزوده اند و اصولاً صَبَأُ بمعنای انحرافی التقاطی است، در هر صورت اینان کلاً در دو صورت قصور، یا تقصیر از روی بی حالی و عدم عناد در بعد مثلث ایمانشان به خدا و رستاخیز و اعمال مناسب با همان ایمانشان مأجورند و این تنها ملحدان، مشرکان و معاندان با حق هستند که هرگز پس از مرگ نجاتی ندارند، چنان که در آیه (۱۷:۲۲) که مشرکان با اینان یاد شده اند نجاتی هم برای آنان به میان نیامده است، بلکه با جمله "ان الله يفصل بينهم يوم القيامة" فاصله ای بین این مشرکان و دیگران مقرر شده است.

از جمله صابئین زرتشتیان هستند که کتاب شریعتشان (گاتها) آمیخته ای از صُحُفِ ابراهیم عليه السلام و مطالبی دیگر است. که این افزوده ها هم هرگز بر خلاف توحید نیست، جز اینکه برای آتش احترامی بیشتر از چیزهای دیگر قائلند، و نه آنکه آن را پرستند، و این جریان راجع به کل مراحل ایمان است تا چه رسد به ایمان اسلامی که خالی از عناد باشد مانند ایمان اهل سنت، چنانکه در طول هجرت دو ساله مکی از نزدیک و هابیان

را مشاهده کردیم و در آنها عنادی نیافتیم مگر در برخی از شرعمداران مصلحتی آنان.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَآزَّيْلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا كَلِّمًا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿۷۰﴾ وَحَسِبُوا أَنَّا لَنَكُونَ فَتْنَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۷۱﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿۷۲﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۳﴾

ما به راستی از فرزندان اسراییل پیمانی سخت گرفتیم، و سویشان پیامبرانی روانه کردیم. هر بار پیامبری چیزی برخلاف هواهایشان برایشان آورد، گروهی را تکذیب کردند و گروهی را می‌کشند. ﴿۷۰﴾ و پنداشتند که آزمایشی آتشین در کار نیست. پس کور و کر شدند. سپس خدا بر ایشان بازگشت (تا سویس بازگردند). سپس بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آنچه انجام می‌دهند بسی بیناست. ﴿۷۱﴾ کسانی که گفتند: «خدا همان مسیح پسر مریم است» بی‌چون و بی‌امان کافر شدند. حال آنکه مسیح گفت: «ای فرزندان اسراییل! خدا پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید. بی‌شک هرکس به خدا شرک آورد، همانا خدا بهشت را همواره بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است، و برای ستمکاران هیچ (گونه) یاورانی نیستند.» ﴿۷۲﴾ کسانی که (به تثلیث قایل شده و) گفتند: «خدا سومین (شخص از) سه (شخص یا سه اقنوم) است» بی‌شک و بی‌چون کافر شدند. حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست، و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند، به کسانی از ایشان که کافر شدند بی‌چون و بی‌امان عذابی دردناک خواهد رسید. ﴿۷۳﴾

**آیات ۷۲ و ۷۳** - در این دو آیه چنانکه گذشت گروهی از مسیحیان مسیح را خدا دانسته‌اند. که آیه هفتاد و دو تنها بیانگر خدا شدن مسیح است! آیه هفتاد و سه کیفیت این خدائی را بیان کرده که خدا همان سوومی از سه تا است، و در جمع خدا، روح القدس و مسیح می‌باشند که در هر دو صورت دیگر خدائی جدای از مسیح در کار نیست زیرا در او حلول کرده و نیازی هم به روح القدس نیست زیرا وساطتش تمام شده و بر مبنای شرکت مریم علیها السلام در این الوهیت که چهارمین خداست به او هم پس از ولادت مسیح مورد نیازی در بُعد خدائی نیست، پس در نتیجه این چند خدا تبدیل خدای آخرین شده‌اند و این کفری عمیق در گروهی از مسیحیان است.

اینجا "ان الله هو المسيح" است نه "ان المسيح هو الله" بدین معنی که سیر الوهیت نزولی است و نه صعودی یعنی مسیح خدا نشده بلکه خدا از لاهوت الوهیت در ناسوت رحم مریم در جسم مسیح حلول کرده، روی این اصل خدایان دیگر چه در تثنیه و چه در تثلیثش در کار نیستند زیرا روح القدس که خدای واسطه‌ای بود و مریم نیز که مکان نزول خدایی بود پس از ولادت مسیح دیگر جائی از الوهیت ندارد. خدای اصل هم که در پسرش مسیح حلول کرده پس "ان الله هو المسيح" و آیه هفتاد و سه نیز که "ان الله ثالث ثلثه" این سیر نزولی الوهیت را بخیال گروهی از مسیحیان تأیید می‌کند.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٤﴾ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْهُ كَيْفَ نَبِّينُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾

پس آیا (از این گناه) سوی خدا برگشت نمی‌کنند، و پوشش نمی‌خواهند؟ و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۷۴﴾ مسیح پسر مریم جز پیامبری نیست که پیش از او (نیز) پیامبرانی گذشتند، و مادرش زنی بسیار راستا بود. هر دو غذا می‌خوردند. بنگر چگونه آیات (خود) را برای آنان به روشنی جداسازی می‌کنیم؛ سپس بنگر کجا و کی به دروغ (از حقیقت) دور افکنده می‌شوند. ﴿۷۵﴾

آیه ۷۵ - در این آیه با جمله "کانا یا کلان الطعام" خدائی آنان را در ابعادی نفی کرده، نخست اینکه خدا نیازی به طعام ندارد، دوم اینکه در صورت نیاز به طعام نتیجه‌اش مدفوع است و چنانکه مسیح در انجیل به این منحرفان صریحاً هشداد داده که «آیا نمی‌بینید و نمی‌فهمید که آن چه از بالا درون شکم می‌رود از پایین هم به چهره مدفوع برون می‌آید» (انجیل متی ۱۷/۵) و من چنین هستم، آیا باز هم من خدا هستم.

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ  
الْعَلِيمُ ﴿۷۶﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ  
قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿۷۷﴾

بگو: «آیا غیر از خدا - چیزی را که اختیار زیان و سودتان را ندارد - می‌پرستید؟ حال آنکه خدا - (هم) او - بسیار شنوای داناست.» ﴿۷۶﴾ بگو: «هان ای اهل کتاب! در دین خود غلو و تجاوز غیر حق نکنید و از هوس‌های گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری (از مردم) را گمراه کردند و (خود) از راه راست منحرف شدند، پیروی مکنید.» ﴿۷۷﴾

آیه ۷۷ - "لا تغلوا فی دینکم" به طور مفصل در تفسیر آیه (۴: ۱۷۱) بحثش گذشت، غلو نسبت به حق یا افراطی است و یا تفریطی که میانگینش همان حق است، افراطی‌اش نسبت به مسیح «الله» است که او را بالاتر از رسالتش خدا دانسته‌اند و تفریطی‌اش این است که گروهی از یهودیان این رسول ربانی را ولد الزنا و ملعون پنداشته‌اند، و در این آیه که مخاطب کل اهل کتاب اعم از یهودیان و نصرانیان می‌باشند هر دو غلو نسبت به مسیح و بخشی دیگر از حقایق جاری است چنانکه نسبت به خود حضرت اقدس الهی ﷺ و رسالت‌های ربانی این دو گونه غلو افراطی و تفریطی از یهودیان و نصرانیان فراوان است.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ  
ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ

## مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾

از میان فرزندان اسراییل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی پسر مریم لعنت شدند. این (کیفر) به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و (از فرمان خدا) تجاوز می‌کرده‌اند. ﴿۷۸﴾ از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند، یکدیگر را باز نمی‌داشتند. راستی چه بد بود آنچه می‌کرده‌اند. ﴿۷۹﴾

آیه ۷۹ - تناهی از منکر آخرین مرحله از مراحل نهی از منکر است که اگر نفراتی آلوده به منکراتی باشند باید یکدیگر را از این منکرات نهی کنند و البته در صورتیکه استهزائی در کار نباشد، بلکه با تصمیم اصلاح خود و دیگران دست به اینگونه بازداری بزنند، و این خود جریانی افزون است بر نهی کسانی که خود عامل این منکرات نیستند و یا چه بهتر که عادلند.

تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ  
سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿۸۰﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ  
وَالْيَوْمِ وَالْآخِرِ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا لَهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿۸۱﴾  
لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدُوًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ  
أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ  
قِسِيَّيْنِ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۸۲﴾

بسیاری از آنان را می‌بینی که با کسانی که کفر ورزیدند پیوند تنگاتنگ ولایت دارند. راستی چه زشت است آنچه ایشان برای خودشان پیش فرستادند که (در نتیجه) خدا برایشان خشم گرفت و (هم) ایشان در عذاب ماندگارند. ﴿۸۰﴾ و اگر به خدا و پیامبر برجسته و آنچه که سوی او فرود آمده ایمان می‌آوردند، آنان را به ولایت بر نمی‌گرفتند. لیکن بسیاری از ایشان فاسق اند. ﴿۸۱﴾ همواره یهودیان و کسانی را که شرک آورده‌اند، دشمن‌ترین مردمان نسبت به مؤمنان می‌یابی، و کسانی را که گفتند: «ما نصرانی هستیم»،



همواره به‌راستی نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان می‌یابی، زیرا برخی از آنان کشیشان و تارکان دنیا می‌باشند و به‌راستی آنان تکبر نمی‌ورزند. ﴿۸۲﴾

آیه ۸۲ - در این آیه دشمن‌ترین کفار را نسبت به مؤمنان نخست یهودیان و سپس مشرکان برشمرده و این بیانگر عناد بیشتر یهودیان است علیه مؤمنان نسبت به مشرکان، و در برابر این عناد دوگانه برای نصرانیان محبتی نسبت به مؤمنان بر مبنای تواضع و عدم استکبار قسیسان و رهبانانشان وانمود کرده که در جمع نوعیت عناد یهود و محبت نصاری را وانمود ساخته، البته اینان گروهی ویژه از نصرانیان هستند که نه تنها عنادی با حق ندارند بلکه فراروی حقیقت اسلام بسوی آن روان هستند، چنانکه آیه هشتاد و سه بیانگر این حقیقت است که به هنگام شنیدن قرآن چشمانشان اشک باران است، روی این اصل مسیحیان دیگر که یا با اسلام عناد دارند و یا گوش شنوای وحی قرآنی را ندارند از این توصیف برونند. چنان که یهودیانی که عنادی یا مسلمانان ندارند بلکه به آنان محبت می‌ورزند جایگزین مسیحیانی معاندند، و در این دو توصیف حالت فعلی زمان رسول ﷺ و حالت اکثری زمان‌های بعد منظور شده است.

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا  
 مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَأَمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ  
 وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٤﴾  
 فَأَنْبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ  
 جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ  
 الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ  
 وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا  
 وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِي مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ

وَلَكِنْ يُوَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمْ الْأَيْمَانَ فَكَفَرْتُمْ تَهُوَ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ  
 أَوْسَطِ مَا تَطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ  
 ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفْرَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَأَخْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ  
 اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٨٩﴾

و هنگامی که آنچه را سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند، اشک از چشم‌هایشان می‌جوشد (و) گویند: «پروردگاران! ما ایمان آوردیم، پس ما را در زمره‌ی گواهان (حق) بنویس.» ﴿٨٧﴾ «و برای ما چیست [چه عذری است] که به خدا و آنچه از حق به ما رسیده ایمان نیاوریم، و با این حال طمع داریم پروردگاران ما را با گروه شایستگان درآورد.» ﴿٨٤﴾ پس به (پاس) آنچه گفتند، خدا به آنان باغستان‌هایی پاداش داد که از زیر (درختان) شان نهرها روان است، حال آنکه در آنها جاودانند و این پاداش نیکوکاران است. ﴿٨٥﴾ و کسانی که کفر ورزیدند و با آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، آنان همدمان آتشند. ﴿٨٦﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای (استفاده‌ی) شما حلال کرده، حرام مشمارید و (از حکم خدا) تجاوز نکنید، که خدا تجاوزکنندگان را بی‌گمان دوست نمی‌دارد. ﴿٨٧﴾ و از آنچه خدا روزیتان گردانیده، حلالی پاکیزه را بخورید، و خدایی را که شما به او ایمان دارید پروا بدارید. ﴿٨٨﴾ خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان (بدون پیمان در آن) مؤاخذه نمی‌کند، ولی به سوگندهایی که از روی پیمان می‌خورید (و می‌شکنید) شما را مؤاخذه می‌کند. پس کفاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست - از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید - یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن در بندی. پس کسی که (هیچ‌یک از این‌ها را) نیابد (باید) سه روز روزه بدارد. این است کفاره‌ی سوگندهای شما که از روی پیمان خوردید. و نگهبان سوگندهای خود باشید. این‌گونه خدا آیات خود را برایتان بیان می‌کند، شاید شما سپاسگزاری کنید. ﴿٨٩﴾

آیه ۸۹ - مسئول نبودن و مؤاخذه نشدن از الغای قسَم‌های بیجا در برابر خود این قسَم‌ها بمعنای این است که اصل این‌گونه قسَم‌ها باطل است مانند قسم بر فعل مرجوح یا

حرام و یا ترک واجب یا مستحب که حتماً باید نقض گردد و کفاره نقضش در عین واجب بودن این نقض، همان مراحل سه گانه است که در این آیه یاد شده، و لغو فی الایمان هم دارای دو بعد است: حرام و واجب، حرامش قسمی است بیجا مانند قسم خوردن بر فعل حرام و یا ترک واجب، و واجبش نقض این قسم است که هرگز نباید پایبند آن بود بلکه واجب همیشه واجب است و حرام هم همیشه حرام، و این «لایؤخذکم» در بعد لغو کردن و ناچیز دانستن این قسم لغو نه تنها مورد مؤاخذه نیست بلکه واجب هم هست و در مورد لغو نخستین که قسمی است بیجا گرچه این قسم خود حرام است ولی حرام تر از آن تأثیر ناشایسته‌ای است که در دلها دارد که اگر تأثیری نداشته و این قسم لغو از روی جهالت بوده و یا تأثیری داشته ولی از آن توبه کرده در این صورت مورد مؤاخذه هم نیست و حتی اگر تأثیری داشته و از آن توبه هم نکرده مؤاخذه اصلی مربوط به آن اثری است که در دلها می‌گذارد که اینجا نفی مؤاخذه‌ای در این لغو دلیل بر عدم حرمت آن نیست بلکه در برابر انحرافی که در دلها ایجاد کرده گوئی این حرام است ولیکن خود قسم لغو اینگونه حرام نیست و این سه بعد مشمول «لایؤخذکم» می‌باشد.

ولکن "یؤخذکم بما عقدتم الایمان" در صورتی است که به این قسم لهُو پایبند باشید که این خود دو گناه است، نخست گناه قسمی نادرست و سپس پایبند بودن به همین نادرست، مثلاً شخصی قسم خورده که نماز نخواند، و نسبت به هر دوی قسم و ترک نماز پایبند باشد، این نه تنها قلب را سیاه می‌کند بلکه اعمال انسان را نیز تباہ می‌سازد. "و احفظوا ایمانکم" نیز ناظر به حفاظت دو جانبی است نسبت به قسم‌ها و سپس به این قسمهای درست پایبند باشید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحُمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ  
 عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩١﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ  
 بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْحُمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ  
 الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿٩٢﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! شراب و کار آسانگر گناه [ : محرماتی مانند قمار] و بت‌ها و تیرهای قرعه، پلیدی(هایی) از عمل شیطانند، پس از آنها دوری گزینید؛ شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. ﴿۹۱﴾ جز این نیست (که) شیطان همی خواهد با شراب و کار آسانگر گناه، میان شما دشمنی و کینه‌توزی افکند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. پس آیا شما (از این‌ها) دست بردارید؟ ﴿۹۱﴾

**آیات ۹۰ و ۹۱ - «خمر»** در این آیه بمعنای کل آشامیدنی‌ها، خوراکی‌ها و کلاً کارهایی است که انسان را مست می‌کند، و از عقل انسانی و ایمانی او می‌کاهد و یا آنرا نابود و یا سست می‌سازد، و عقل که سر سلسله نوامیس خمسۀ انسانی است - زیرا نگهبان خود و عقیده و جان و مال و عرض می‌باشد - مهمترین عطیۀ ربانی است که در سه بُعد کم کردن و توقف دادن و افزودنش دارای سه حکم است: توقفش حرام و کم کردنش حرامتر و ترقی و تکاملش واجب است و جملائی مانند "أفلا تعقلون" گواه بر این است که باید عقلهای انسانها مورد بهره برداری قرار گیرد که تکامل آن ضامن این بهره‌هاست و توقفش بی عقلی است.

از آشامیدنی‌هایی که حرام است همان شراب و آب جو است که بر حسب سنت قطعیه حتی یک قطره از آنها هم حرام است، زیرا اصولاً برای خمر دو مرحله است، مرحله فعلی که مقدار معمولیش مست کننده است و مرحله شأنی که کمتر از آن مست نمی‌کند ولی با افزودن بر آن به مقدار معمولیش مست کننده است، و در کل گذشته از زیانهای بهداشتی زیانهای عقلی نیز دارد و صرف نظر از این جهات، سنت قطعیه بیانگر حرمت این جریان شأنی است.

این پنجمین و آخرین آیه سیاسیت گام به گام در تحریم خمر و میسر است ولی تحریم انصاب و ازلام خود از دعوت‌های کامل آغازین توحید می‌باشد و این آیه شدیدترین لحن در تحریم این چهار جریان دارد.

و در کل آنچه موجب پوشش عقل می‌باشد چه کم و چه زیادش حرام است که حتی از یکی از دو بعد فعلی یا شأنی خمر برون است، حتی اگر هم که زیادش شراب نیست اما کار شراب می‌کند مانند اینکه در هوای گرم انگور و چربی فراوانی بخورید و در برابر آفتاب بیارمید که این خود احیاناً موجب مستی است و البته هر چند مستی و کاهش

عقل بیشتر باشد حرمت و نجاست این عمل افزونتر است.

«المسیر» که در لغت وسیله و جایگاه و پایگاه میسر و آسانی است و در انحصار قمار نمی باشد، بلکه هر کاری که گناه را یا ترک واجب را آسان نماید میسر است، زیرا اصولاً مقدمه حرام حرام، و مقدمه واجب واجب است، چنانکه آیاتی چند بیانگر این حقیقت می باشد، روی این اصل میسر که کلاً وسائل آسانی فعل حرام و ترک واجب باشد حرام است، چه در نهایت موجب ترک واجب و یا فعل حرام گردد یا نه، و اصولاً چنانکه واجبات خود واجب اند و محرمات هم خود حرام اند بایستی حالت مؤمن حالت آمادگی همیشگی برای فعل واجب و ترک حرام باشد، و نه حتی میانگین تا چه رسد وسیله آسانی در ترک واجب و فعل حرام باشد، مثلاً قمار که حرام را آسان می کند. نخست تصرفی ظالمانه در مال دیگران است که به آسانی آنرا در اختیار برنده قرار می دهد، و دیگری دشمنی هایی که در این میان پدیده می آید.

و از جمله بدترین قمارها و میسرها شطرنج است، و اصولاً برد و باخت مالی در میسر شرط نیست، که اگر اضافه بر لهو بودن و ایجاد دشمنی کردن برد و باختی هم در کار باشد قمار و حرامی است سه بعدی، و اگر بدون برد و باخت مالی باشد میسر و حرامی است دو بعدی و اگر هم تنها برد و باخت مالی و یا عداوت یا لهو باشد در این سه صورت حرام تک بعدی است.

و خصوص شطرنج کلاً حرام است گرچه همه ابعاد حرمت را نداشته باشد ولی دست کم وقت گذرانی غیر عاقلانه و موجب دشمنی است، روایاتی از طریق فریقین راجع به حرمت شطرنج داریم لذا کلاً از مهمترین محرمات و میسرهاست، وانگهی بعضی از محرمات اجتماعی معلل هم هست که در موارد استثنایی هم که آن علت وجود ندارد ولی در حساب مصلحت و پیشگیری کلی حرام است، مانند نظر افکندن مردی جوان به زنی عریان که بر مبنای ادعای عدم شهوت از طرفین هم حرام است زیرا اگر اینگونه استثنائات در اجتماعات اسلامی جائی داشته باشند نخست ادعاهای نابجای فراوان از ناکسانی به ادعای ایمان و اسلام آن را تجویز می کند، و نیز در دیگران هم اثر می گذارد، روی این اصل محرماتی اینچنین حرمتی کلی و همگانی دارند، و این هم که احیاناً گفته می شود که شطرنج بدون لهو و محرمات خود ورزشی است فکری

پذیرفته نیست زیرا نخست ورزش فکری در انحصار شطرنج نیست بلکه وسائلی فراوان دارد وانگهی در بازی شطرنج منهای برد و باخت مالی و لهُو طبعاً دشمنی در این میان خواهد بود، چنانکه در مسابقه‌های فوتبال و والیبال هم چنان است که احیاناً موجب زد و خوردها و کشتارهایی می‌باشند.

آری برد و باخت در مواردی هم جائز بلکه راجح و واجب است که موجب تقویت جریان‌های راجح یا واجب باشد، مانند برد و باخت در وسایل جنگی همچون دویدن، شناکردن، اسب سواری و تیر اندازی که در هر زمان به مناسبت نیازهای جنگی اش این برد و باخت برای تشویق در پیشبرد نیروهای جنگی واجب است، و اکنون که زمان سلاحهای پیشرفته و اتوماتیکی است این سلاحها جایگزین همان چهار مورد است که مسابقه با خودروهایی زمینی دریایی و هوایی و نیز شناوری یا باقایق و کشتی و یا با وسائل دیگر و نیز مسابقه در استعمال سلاحهای جنگی همه و همه از این موارد است، و در هر صورت با مراعات اهم در برابر مهم جریان اهم راجح و یا واجب خواهد بود. پس این گمان که اگر قماری بدون برد و باخت باشد چون قمار نیست، حرام هم نیست مخدوش است، زیرا میسر اعم از این قمار است و چنانکه گفتیم در اصل لهُو و آسان کننده فعل حرام و ترک واجب می‌باشد، و این خود مهمتر از برد و باخت مالی است، در قرآن هم هرگز لفظ قمار نیامده، بلکه اینجا میسر و جاهای دیگر لهُو، لغو، وسیله حرام و یا ترک واجب و از این قبیل تعبیرات عمومی است، و اگر گفته شود که شطرنج خالی از هر دو جهت روی این مبنا حلال است، پاسخ اولش این است که کاری که نوعاً انسان را به حرام می‌کشاند بر حسب نصوصی قرآنی کلاً حرام است، و دوم اینکه بر حسب سنت قطعیه اسلامی شطرنج از سرآمد محرمات در جریان لهُو و قمار و مسیر قرار دارد، بنابراین حلال دانستن شطرنج بر این مبنا مانند حلال دانستن گوشت خوک است در صورتی که کرم ترشین آن گرفته شود.

و اینجا "رجس من عمل الشیطان" بمعنای نجاستی جسمانی نیست، زیرا میسر در هر صورت کاری ناپسند است و نجاست این کار هرگز در بعد جسمانی نمی‌باشد که آلت قمار و یا دیگر میسرها نجس نیست، بلکه حالت نجسی است روی این اصل خمر هم دارای حالتی نجاست بار می‌باشد و بر حسب بیش از بیست روایت خمر جسماً

پاک است و ظواهر روایاتی کمتر آنرا نجس می‌داند که طبعاً در برابر این نص و دلالت قرآنی - و روایاتی موافق آن - مراد از این نجاست، همان نجاست آشامیدن و کارهای ایجابی دیگری است که نسبت به خمر انجام می‌گیرد مانند تهیه، فروش و حتی کاشتن درخت انگور و خرما به نیت بدست آوردن شراب حرام است که در روایات ما بالغ بر ده مورد نمودار می‌باشد. و چنانکه در خبر است در پاسخ این پرسش از معصوم که من لباسم آلوده به خمر است، آیا با آن می‌توانم نماز بخوانم، فرمود: لباس که مست نمی‌شود بر این مبنا جسم خمر نجس نیست.

وانگهی "من عمل الشیطان" دلیل دیگری است بر اینکه خود خمر نجس ظاهری نیست، بلکه آماده کردن و ... و خوردنش می‌باشد که از عمل شیطان است، و این شیطان نبوده که کیفیت درست کردن خمر را به انسانها نشان داده، بلکه خود انسانها هستند که این عمل شیطانی را انجام می‌دهند و در آخر کار «فاجتنبوه» اجتناب از جسم خمر و میسر و انصاب و ازلام نیست، بلکه اجتناب و دوری از کاربرد آنهاست و آیه بعدی که عداوت و بغضاء و جلوگیری از یاد خدا و نماز را از آثار و کاربردهای این موارد قرار داده بخوبی تأیید می‌کند که اینجا تنها برد و باخت مالی نیست اگر چه این را هم شامل است، لکن مهمترش خطرهای حالی است، مثلاً دست زدن به اینها اینگونه پیامدها را هرگز ندارد، خصوصاً در صورتیکه برای نابود کردن آنها ست که کاری واجب می‌باشد، پس چگونه من عمل الشیطان است و چگونه ایجاد عداوت و بغضاء و ترک یاد خداست و حال آنکه دست زدن به اینها از برای نابودیشان خود از بین برنده این پیامدهای خطرناک است.

در آیه بقره این بحث به میان آمده و اصولاً خمر و بقیه این مذکورات در کل ادیان الهی حرام بوده، و چگونه می‌توان پذیرفت که خمر با اینکه از بین برنده عقل است در شریعتی از شرایع الهیه حلال باشد، زیرا اصولاً پذیرش شریعت الهی بر مبنای عقل است و چگونه قابل قبول است که شریعتی الهی و یا عقلانی غیر الهی اساس پذیرش خود را که عقل است با تجویز مستی از میان ببرد، لذا در تورات چهارده آیه و در انجیل چهار آیه و در قرآن پنج آیه از برای حرمت خمر وارد است. گرچه کتب و حیانی تحریف

شده بر خلاف این نصوص ساختن و خوردن آن را به پیامبرانی هم نسبت داده است.<sup>۱</sup> اینجا احیاناً گفته می‌شود که لفظ حرمت در هیچیک از آیات تحریم خمر وجود ندارد و مخصوصاً آیه مورد بحث که مهمترین و آخرین آیات تحریم آن می‌باشد، پاسخ این است که: اولاً خود «فاجتنبوه» دوری از آنرا واجب دانسته، آنهم واجبی بس مهم، چنانکه علل حرمت خمر و بقیه موارد مذکوره را پیامد بدترین محرمان دانسته، در ثانی «اثم» که به معنای پیامد بد می‌باشد در چهل و هشت آیه قرآن حرام شده، از جمله «انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن الاثم و البغی بغیر الحق» (۳۳:۷) این در اثم معمولی است که اینجا حرام شده تا چه رسد به اثم کبیر، چنانکه در آیه بقره خمر و میسر را اثم کبیر دانسته (۲۱۹:۲) بنابراین نه تنها خمر میسر حرام می‌باشند، بلکه حرامی بزرگ‌اند. و این حرمت باندازه‌ای بزرگ است که نماز یعنی بزرگترین رکن از فروع دین که هرگز نباید ترک گردد در حال مستی حرام شده (۴۳:۴) پس حرمت خمر چند برابر حرمت محرماتی دیگر است، بلکه خود بر حسب برخی روایات کلید دربهای بسته کل محرمات است.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلَىٰ  
رَسُولِنَا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ ﴿٩٢﴾ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا  
وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٣﴾

و خدا را اطاعت کنید و پیامبر را (نیز) اطاعت کنید، و (از مخالفت با آنان) برحذر باشید. پس اگر روی گردانید، بدانید که برعهده‌ی پیامبرمان فقط پیام‌رسانی روشن‌گر (ربّانی) است. ﴿۹۲﴾ بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند گناهی در آنچه خورده‌اند نیست، در حالی که تقوا پیشه کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته‌ی (ایمان) نمودند؛ سپس تقوا پیشه کردند و ایمان آوردند؛ پس آن‌گاه تقوا پیشه کردند و (در



تقوا و ایمان و عمل صالحشان) بهترین (راه را) انتخاب کردند. خدا نیکوکاران را همی

دوست می‌دارد. ﴿۹۳﴾

**آیه ۹۳ -** در اینجا برای سلب گناه نسبت به خوردنی‌های مؤمنان ده گام طی شده، سه مرتبه ایمان، سه مرتبه تقوی، دو مرتبه عمل به صالحات و دو مرتبه احسان یاد شده است، گام نخستین ایمان و عمل به صالحات است، و در گام دوم تقوی هم بر آن افزوده گشته، سپس تقوی و ایمان و احسان و در آخر کار بگونه‌ای فراگیر "والله یحب المحسنین" آمده و این تکرار بر مبنای تکامل در ایمان و اعمال شایسته‌ای که جنبه ایجابی دارند می‌باشد، و تقوی جنبه سلبی است و شامل ایجابی نیز می‌باشد، و احسان، احسان در ایمان و عمل شایسته و تقوی را در بر می‌گیرد، و در هر صورت تکامل این مراحل چهارگانه با تکرارهای موجود نشانگر این است که از مهمترین جریانات زندگی طعام است که یا حرام است و یا حلال یا مشتبّه و برای اینکه هرگز به حرام و مشتبّه آلوده نشوید و تنها غذای صد در صد حلال را مصرف کنید این گامهای استوار بگونه تکرار و تکامل لازم است، و چون ضروری‌ترین نیازهای زندگی که باید همیشه بدست آورد طعام است "لیس ... جناح" بر این مبانی چهارگانه پرهیز مؤمنان را از طعام واجب ندانسته و مصرف کردن آنرا حرام نمی‌داند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيُبْلُوَنَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيدِيكُمْ  
وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ

الِيمٌ ﴿۹۴﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا همواره شما را به چیزی از شکار - که در دسترس شما و نیزه‌هایتان باشد - بی‌چون می‌آزماید تا نشانه گذارد کسی را که در نهان از او می‌هراسد؛ پس هرکس پس (از آن) تجاوز کند برایش عذابی دردناک است. ﴿۹۴﴾

**آیه ۹۴ -** صید در این آیه ظاهراً مطلق صید است که اصولاً حرام می‌باشد مگر در صورت نیاز و در غیر این صورت بازی کردن با جان حیوانات حرام است که بر حسب

روایاتی صید لهُو نامیده می‌شود، اصولاً زیان رسانی تا چه رسد تصرف در جان هر حیوانی بدون جهتی ملزم جایز نیست، زیرا تعدی بر غیر اعم از انسان و حیوان حتی بر درختان هم حرام است، اکنون در صید مانند کشتن حیواناتی حلال گوشت بدون صید تنها زمینه‌ نیاز مستمر انسانها مستثنی است وگرنه هرگز حلال نیست که با جان حیوان بازی کردن و از گوشت او هم چندان استفاده‌ای نکردن، مانند قربانی‌هایی در مُنی که در روز عید قربان همچنان هدر می‌رود که هم ایجاد تعفن در فضا می‌کند و هم به زیر خاک می‌رود که این خود گناهی چند بعدی است، نخست زیان رسانی بدون جهت به جان این حیوانات، سپس زیان رسانی به بینوایان که باید مورد بهره‌برداری از این حیوانات باشند، و سپس با چند ریالی ناچیز حق آنان را اینگونه به ناحق پرداختن که این مثلث حرمت در قربانی‌های مُنی بدین گونه تحقق دارد، و ما در آیات حج<sup>۱</sup> چاره عاقلانه و شرعی آنها را تبیین کرده‌ایم، و چنانکه صید در حال احرام بدون انجام شرایط معمولی ذبحش که تنها با صید حیوان کشته شود حرام و گوشت این صید میته است، همینگونه هم صید لهُو که تنها بعنوان بازی کردن با جان حیوانات است و نه از برای مصرف دیگر، اینهم در هر دو جهت حرام است، که گوشتش مانند گوشت صید در حال احرام میته می‌باشد.

«لیعلم» در اینجا مانند ده جای دیگر قرآن از عِلْم است بمعنای نشانه و نه از عِلْم، چنانکه مفرد بودن مفعولش نیز گواه بر این معناست که خدا می‌خواهد بر مؤمنان نشانه نهد، گرچه صید بالهُو گناهِش خفیف‌تر از صید در حال احرام است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا  
فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ  
أَوْ كَفْرَةً طَعَامٍ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكِ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ  
عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿۱۵﴾

۱. در کتاب اسرار - مناسک و ادله حج.

هان ای کسانی که ایمان آوردید! در حالی که مُحْرِمید یا در حرمید، صید را مکشید و هرکس از شما عمداً آن را بکشد، باید نظیر آنچه کشته است کفاره‌ای از آنعام [نعمت‌های حیوانی] بدهد (که) بر آن دو تن عادل از میان شما حکم کنند - در حالی که (این) هدیه‌ای است که به کعبه می‌رسد - یا با کفاره‌ای مستمندانی را خوراک بدهد، یا معادلش روزه بدارد، تا سزای زشتکاری خود را بچشد. خدا از آنچه گذشته عفو کرده است، و هرکس (آن را) تکرار کند، خدا از او انتقام می‌گیرد. خدا عزیزی صاحب انتقام است. ﴿۹۵﴾

آیه ۹۵ - "و انتم حُرْمٌ" حالت احرام چه در حَرَم و چه در غیر حرم را و نیز بودن در حرم چه در حالت احرام و چه غیر احرام را شامل است و در صورتیکه مُحْرِم و داخل حَرَم باشد حرمت صید مضاعف است.

أُجِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۹۶﴾

صید دریا و خوراکیش برای شما حلال گشته، حال آنکه برایتان و برای راهبان بهره‌ای است، و صید بیابان - مادامی که مُحْرِم (یا) در حرم می‌باشید - بر شما حرام گردیده است. از خدایی که سویش محشور می‌شوید پروا بدارید. ﴿۹۶﴾

آیه ۹۶ - در این آیه تنها صید خشکی در حال احرام حرام گشته و در مقابل صید دریایی در هر صورت حلال است چه محرم باشی و چه نباشی، با این فرق که صید خشکی در غیر حالت احرام فقط در صورت نیاز جایز است، ولی صید دریایی حتی در حالت احرام حلال است و اگر هم صید لهوی باشد گرچه حرام است ولی زیانی به حالت احرام نمی‌زند و میته هم نمی‌شود.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهُدَى

وَالْقَلِيدَ ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ  
 اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۹۷﴾

خدا کعبه - بیت الحرام - را (وسیله‌ی) قیام [به پاخاستن] مردمان قرار داده و ماه  
 حرام و قربانی‌های نشان‌دار را (نیز به همین منظور مقرر فرموده). این برای آن است تا  
 بدانید خدا بی‌گمان آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است می‌داند، و همواره خدا  
 بر هر چیزی بسیار داناست. ﴿۹۷﴾

آیه ۹۷ - "قیاماً للناس" در زیارت کعبه مشرفه بر حسب جعل الهی شامل کل قیام‌های  
 اجتماعی اسلامی است در ابعاد عقیدتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... از باب  
 نمونه در شهر حرام که رجب، شوال، ذیقعد و محرم است قیام برای صلح که در این  
 ماهها اگر جنگی هم از پیش بوده بایستی به صلح انجامد، مگر در صورت ضرورت، و  
 قیام اقتصادی بوسیله هدی و قلاید سیر کردن گرسنگان است، در اینجا فرق بین هدی  
 و قلائد این است، هدی قربانی معمولی است که در حج تمتع می‌باشد و قلائد قربانی  
 ویژه‌ای است در حج قران بدین معنی که کفشهای خود را بر حیوان آویخته و به طرف  
 قربانگاه روان می‌شوی، اشاره به اینکه من در راه انجام قربانی از کفشهای خود نیز  
 صرف نظر می‌کنم و اگر جایز بود خود را هم فدا می‌کردم، لیکن این قربانی چه در قلائد  
 و چه در هدی از نظر معنوی نشانگر نهایت فداکاری و از نظر اقتصادی فداکاری  
 اقتصادی است. که اینجا هم قیام معنوی است و هم قیام مادی، چنانکه در باب قربانی  
 مفصلاً خواهد آمد.

أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۹۸﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا  
 أَنْ يَبْلُغَ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿۹۹﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ  
 وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ  
 تُفْلِحُونَ ﴿۱۰۰﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن شَيْءٍ إِن تُبَدَلْ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ

وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُلذَّتْ لَكُمْ عَنَّا اللَّهُ عَمَّا وَاللَّهُ غَفُورٌ  
 حَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿١٠٢﴾ مَا جَعَلَ اللَّهُ  
 مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَا كِنٍّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُفْتَرُونَ  
 عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ  
 اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ  
 لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسُكُمْ  
 لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ  
 تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

بدانید که خدا سخت پی جوی کیفر است، و خدا بی گمان بسی پوشنده ای رحمت گر بر  
 ویزگان است. ﴿۹۸﴾ بر پیامبر (خدا و طیفه ای) جز ابلاغ رسای رسالت) نیست. و خدا  
 آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می کنید می داند. ﴿۹۹﴾ بگو: «پاک و پلید یکسان نیستند،  
 هر چند کثرت پلید تو را به شگفت آورد. پس ای اندیشمندان از خدا پروا کنید، شاید  
 (خود و دیگران را) رستگار نماید.» ﴿۱۰۰﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! از چیزهایی  
 میرسید که اگر برایتان آشکار شود، بدآیندتان است، و اگر هنگامی که قرآن نازل می شود  
 درباره ی آنها پرسید برایتان آشکار می شود. خدا از آنها [پرسش های بیجا] درگذشت.  
 و خدا بسی پوشنده ی بردبار است. ﴿۱۰۱﴾ گروهی پیش از شما (نیز) بی چون از این (گونه)  
 پرسش ها کردند، سپس به سبب آنها (از) کافران یا کفران کنندگان شدند. ﴿۱۰۲﴾ خدا  
 (چیزهای ممنوعی از قبیل) بحیره، سایبه و صیله و حام را (حرام) قرار نداده است، ولی  
 کسانی که کفر ورزیدند، بر خدا دروغ می بندند و بیشترشان خردورزی نمی کنند. ﴿۱۰۳﴾ و  
 هنگامی که به آنان گفته شود: «سوی آنچه خدا نازل کرده و سوی پیامبر (ش) بسایید»  
 گویند: «آنچه پدرانمان را بر آن یافته ایم ما را بس است.» آیا و هر چند (که) پدرانشان  
 چیزی نمی دانند و راهی نمی یابند؟ ﴿۱۰۴﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! بر (عهده ی)  
 شماست (که) به خودتان بپردازید هرگاه هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به

شما زبانی نمی رساند. بازگشت همه‌ی شما سوی خداست، پس شما را از آنچه انجام می‌داده‌اید آگاهی مهمی می‌دهد. ﴿۱۰۵﴾

آیه ۱۰۵ - "علیکم انفسکم" مؤمن از نظر ایمانی در مثلثی از عمل به صالحات و ترک محرمات بایستی غوطه‌ور باشد: نخست خودسازی که اینجا "علیکم انفسکم" و در جای دیگر "قوا انفسکم" و مانند آن است، و این خودسازی برای دو جهت اصلی و فرعی است. اصلی‌اش وظیفه شخصی خود اوست و فرعی‌اش برای اصلاح دیگران. دوم اصلاح نزدیکان که پس از قوا «انفسکم»، «اهلیکم» آمده و نیز "اندر عشیرتک الاقربین". ضلع سومش سازماندهی ایمانی نسبت به دیگران چه مسلمان و چه غیر مسلمان البته هر چه نزدیکتر واجبتر است و روی این اصل «اهلیکم» که پس از «علیکم انفسکم» آمده و سپس "لا یضرکم من ضل" اینها در صورتی که هدایت دو بعدی در انسان محقق باشد که اگر دیگران چه نزدیکان و چه غیر نزدیکان در اثر ترک دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر شما در گمراهی‌شان همچنان بمانند چنانکه آنان زیان کرده‌اند که در راه صحیح از روی تقصیر قدم ننهادند شما هم در گمراهی آنان زیان برده‌اید که وظیفه سازندگی ایمانی را نسبت به آنان انجام نداده‌اید ولی در صورتی که وظیفه خود را نسبت به آنان پس از سازماندهی خودتان انجام دادید و اثری نکرد اینجا است که "لا یضرکم من ضل اذا اهدیتم". برای شما - در این صورت - زبانی نیست هنگامی که خود هدایت شدید.

بالاخره هدایت دارای دو بعد است که شخص مؤمن باید در هر صورت نگهبان ایمان و سایر نوامیس ایمانی باشد، بعد اول نگهبانی خودی است که با تمام کوششها و کاوشهایش در کل زندگی باید در انجام شایستگی‌های درونی و برونی خود در تمامی وظایفش کوشا باشد و در کل شایستگی‌ها در میدان شایستگان تا سرحد امکان گوی سبقت را بر باید و لحظه‌ای از تکامل دادن نوامیس پنجگانه خود غافل نشود، این اجمالی از بعد فردی است. در مرتبه دوم که صلاحیت ساختن دیگران را دارد در تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر آنان باید همچنان کوشا باشد، و اینجا «اهتدیتم» شامل هر دو بعد است که با انجام این دو بعد از راهیابی اصلی خودی و فرعی غیری اگر کسانی دیگر گمراه شدند بر عهده شما نیست، زیرا دعوت الی الله و امر به معروف و

نهی از منکر احیاناً کارساز است که در طرف تأثیر دارد، یا کارساز نیست که شما وظیفه خود را انجام داده‌اید، در صورت دوم گناه این گمراهان که تحت تأثیر شما قرار نگرفته‌اند بر عهده شما نیست، آری اگر شما در راه هدایت دیگران گمراه شوید این زیانی برای شماست، زیرا در این آیه "اذا هتدیتم" محوری اصلی است از برای معذور بودن شما در گمراهی دیگران، اما اگر خود در راه هدایت دیگران گمراه شوید یا خوف گمراهی داشته باشید این حرامی است مضاعف که نخست گمراه شدن شماست و دوم این که ترک نهی از منکری که موجب گمراهی شماست در باب نهی از منکر واجب است.

حتی در صورتی هم که شما خود را در بعد اول ساخته‌اید ولی احیاناً امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنید اینجا است که ترک واجب کرده‌اید، اگر در ترک وظیفه خودتان نسبت به دعوت و امر و نهی دیگران آنان همچنان در گمراهی‌شان باقی بمانند، درست است که آنان خود در صورت تقصیرشان گناهکارند ولی شما هم در ترک دعوتشان گناهکارید، چنانکه دیگران هم نسبت به شما چنانند.

و اگر هم خود را اینگونه سازمان ایمانی نداده‌اید که ساختن دیگران برای آنان جائز باشد و در این صورت هم آنان همچنان در گمراهی‌شان باقی بمانند اینجا شما دو گناه مرتکب شده‌اید: نخست سازمان ندادن ایمانی نسبت به خودتان و سپس در اثر ترک این سازماندهی ترک دعوت دیگران.

در هر صورت ایمان در کل ابعادش در اختصاص فرد فرد مسلمانان نیست بلکه چنانکه در آغاز سخن اشاره شد شخص مؤمن باید به ترتیب خودی و نزدیکان و دیگران را در حد توانش به کار سازماندهی ایمانی فردی و اجتماعی بپردازد.

اصولاً اصل ایمانی دو بعد است: فردی و اجتماعی که فردی‌اش بر اجتماعی مقدم می‌باشد و این آیه بیانگر تمام این وظایف فردی و اجتماعی است.

اینجا مکلفانی که قاصرند و در اثر عدم دعوت و امر و نهی همچنان به قصور خود باقی‌اند اینان خود در ترک تکلیف قصوری‌شان گناهکار نیستند بلکه این شماست که آنان را آگاه نکرده‌اید و تنها شما زیان کرده‌اید.

ولی اگر اینان قصوری ندارند بلکه در پی جوئی نکردن از حق از روی تقصیر گمراه

مانده‌اند که شما اگر آنان را دعوت به خیر می‌کردید مؤثر بود؛ در این ترک دعوت هم شما مقصرید و هم آنان.

و بالاخره ترک وظیفه از هر کس و در هر بعد از روی تقصیرش اگر زبانی از ترک دعوت و امر به معروف و نهی از منکر نسبت به او باشد اینجا هر دو زیانکارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهِدَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ  
 أَثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ ءَاخِرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ  
 فَأَصَبْتُمْ مَّصِيبَةَ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ  
 أَرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ  
 الْآثِمِينَ ﴿١٠٦﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! گواهی میانتان در وقت وصیت، هنگامی که یکی از شما را (نشانه‌ی) مرگ در رسد، دو مرد عادل از شماست. یا اگر راهی راهی دشوار شدید، و مصیبت مرگ شما را فرا رسید (و شاهد مسلمانی هم نبود) دو تن از غیر (همکیشان) خود را (به شهادت بطلبید) و اگر (در صداقت آنان) شک کردید، پس از نماز (شان) آن دو را نگهدارید، آن گاه به خدا سوگند یاد کنند که: «ما این (حق) را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم، هر چند (پای) خویشاوند نزدیکترمان (در کار) باشد، و شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم و بی‌گمان (اگر حق را کتمان کنیم) در این صورت از گناهکاران خواهیم بود.» ﴿١٠٦﴾

آیه ١٠٦ - این دومین آیه و جوب وصیت است که اولینش در سوره بقره آیه (١٨٠) وصیت را با شرط وجود مالی افزون بر نیاز وراثت به هنگام مرگ مقرر کرده و اینجا هم «الوصیه» در «حین الوصیه» همان وصیت با دو شرط مذکورش می‌باشد.

افزون بر این که برای تثبیت آن گواهانی واجب است که بر حسب نص این آیه دو گواه عادل مسلمان و یا اهل کتاب، و بر مبنای لزوم اثبات وصیت خط و امضای مسلم وصیت کننده نیز کافی است که اگر هم گواهان و یا خط و امضا برای اثبات این وصیت



کافی نبودند با جمع هر دو جریان وصیت تثبیت می شود و روی این اصل این گواهان خود نمونه ای بارز از وسایل اطمینان بخش اثبات وصیت می باشند.

و چون گهگاهی گرچه وصیت کننده در هنگامه مرگ است ولی عمرش طولانی تر از گواهان می شود روی این اصل این گواهان برای اثبات این وصیت کافی نیستند که خط و امضای وی مقدم است و گاهی هم گواهان خط و امضای وصیت آنرا به گونه ای روشن تر ثابت می کنند و گهگاهی همچنانکه گفتیم پیوند هر دو لازم است و بالاخره در این مثلث وصیت باید مسلم باشد تا عمل به آن با شرائطش واجب گردد.

در این آیه شهادت دو عادل در زمینه وصیت به منظور حفظ وصیت شرطی اصلی است، و چنانچه به جای شهادت عادلان که هم امکان انحراف و فراموشی در آنها هست و هم ممکن است پیش از مرگ وصیت کننده بمیرند، نوشته ای ثابت که قابل انکار نباشد با امضای وصیت کننده و شاهدان جایگزین گردد بسیار بهتر است، که در حقیقت شاهدان بدون امضا شهادتشان ناقص است، پس در هر صورت نوشته ثابتی باید باشد. و اینکه در این آیه جریان نوشتن یاد نشده بدین جهت است که در اینجا وصیت در حال سفر است و در زمان نزول آیه با سواد بسیار کم بوده که بجای نوشتن، شهادت جایگزین آن می شده، ولی در غیر مفروض سفر یا مسافرتها امروزی که نوشتن وصیت امکان دارد باید بطور معمول هم خط و امضای وصیت کننده در کار باشد و هم امضای شاهدان و در صورتی هم که وصیت کننده توان نوشتن را ندارد چنانکه در آیه دین به تفصیل گذشت باید اشخاص عادل گفته او را بنویسند و آیه دین هم وصیت مالی را شامل است و در آیه مورد بحث این شهادت در حال سفر حداقل وصیت می باشد، چنانکه دو شاهد در آیه دین دو مرد عادل یا یک مرد و دوزن عادل مقرر شده، اینجا هم "ذوا عدل منکم" شامل هر دو گونه شهادت است.

و "أو آخرا من غیرکم": و اگر در اینگونه سفرها دو شاهد عادل مسلمان یافت نشد، دو شاهد عادل اهل کتاب جایگزینشان می شوند، البته عدالت در مورد آنها، عدالت در بُعد کتابی است و باید بعد از انجام نمازشان که خود دلیلی این بر عدالت است قسم یاد کنند که هرگز تخلفی در ادای شهادت نکنند و اولین شهادت را هرگز پنهان نسازند.

فَإِنْ عُرِّ عَلَىٰ أُمَّهٖمَا أَسْتَحَقَّ إِثْمًا فَآخِرَانِ يُقَوْمَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ  
 أَسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَدَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَدَتَيْهِمَا وَمَا  
 أَعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۷﴾

و اگر دریافته شد که آن دو دستخوش گناهی پیگیر شدند، پس دو تن دیگر که بر آنان ستم  
 رفته است و هر دو (به میّت) سزاوارترند به جای آن دو (شاهد پیشین) قیام کنند. پس به  
 خدا سوگند یاد می‌کنند که: «گواهی ما همواره از گواهی آن دو شایسته‌تر است، و (از  
 حق) تجاوز نکرده‌ایم، اگر چنان کنیم از ستمکاران خواهیم بود.» ﴿۱۰۷﴾

آیه ۱۰۷ - این آیه مرحله سوم شهادت است که اگر آن دو شاهد، چه مسلمان و چه اهل  
 کتاب، معلوم شود که انحرافی در گرفتن و یا انجام شهادت دارند، دو نفر دیگر جایگزین  
 آنها می‌شوند، چه دو مسلمان عادل بجای دو مسلمان قبلی و چه دو کتابی عادل  
 بجایشان البته این دو که در آخر کار برگزیده می‌شوند در صورت امکان باید «أولیان»  
 باشند یعنی کسانی باشند که به این وصیت اولویت دارند که از نزدیکترین افراد به  
 وصیت کننده و خود نیز مورد وصیتند که شهادت ایشان به نفع خودشان و سایر موارد  
 وصیت است.

ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ يَّاتُوْا بِالشَّهَادَةِ عَلٰى وَّجْهَيْهَا اَوْ يَخَافُوْا اَنْ تُرَدَّ اَيْمٰنٌ بَعْدَ  
 اَيْمٰنِهِمْ وَاتَّقُوْا اللّٰهَ وَاَسْمِعُوْا وَاَللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ ﴿۱۰۸﴾

این (روش) - برای اینکه شهادت را به صورت درستش ادا کنند یا بترسند که بعد از  
 سوگند خوردنشان، سوگندهایی (به وارثان میّت) برگردانده شود - (به صواب) نزدیکتر  
 است. و از خدا پروا بدارید و (این پندها را) بشنوید. و خدا گروه فاسقان را هدایت  
 نمی‌کند. ﴿۱۰۸﴾

آیه ۱۰۸ - این آیه چنانکه در آغاز سخن گذشت اصالت علم به شهادت را در این میان  
 تثبیت می‌کند.

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَمُ

### الْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾

روزی که خدا پیامبران را گرد می آورد، پس فرماید: «چه پاسخی به شما داده شد؟»

گویند: «ما هیچ نمی دانیم، همواره این تویی تو بسیار دانای رازهای نهان.» ﴿١٠٩﴾

آیه ۱۰۹ - اینجا "لا علم لنا" در پاسخ "ماذا أُجِبْتُمْ" به چه معناست؟ آیا این بزرگواران به هنگام دعوتشان پاسخ مثبت و یا منفی مکلفان را نشنیده اند، که این خود نقصانی در رسالت است! بلکه در هر دعوتی معمولاً پاسخ نفی یا اثبات برای دعوت کننده ای روشن است تا چه رسد به رسولان!

این پاسخ مکلفان پس از وفات رسولان جزو "لا علم لنا" است و حتی در زمان زنده بودن آن بزرگواران و غیاب گروهی از مکلفان نیز "لا علم لنا" صدق می کند و "انک انت علام الغیوب" در جمع علم کل غیوب را در انحصار خدا می داند.

درست است که پیامبران الهی بر حسب آیاتی چند گواهان اعمال امتهای خودشان می باشند و رسول گرامی اسلام در دو بعد گواه است: ۱- بر مکلفان پیش از اسلام چه رسولان نشان و چه امتها و ۲- بر کل مکلفان زمان خودش تا روز قیامت، ولی لازمه این گواهی صرف اطلاع بر اعمال مکلفان است چه در عالم تکلف و چه در برزخ و قیامت، روی این اصل نفی آگاهی این بزرگواران با اثباتش در زمینه شهادتشان هرگز منافاتی ندارد که سلبش در زمان تکلیف و برزخ و رستاخیز است و ایجابش - که از امتیازات ربانی برای این بزرگواران - خدا اینان را بر کل اعمال مکلفان آگاه می کند تا با فرشتگان و نیز اعضای مکلفان و زمین در چهار بعد همپا و یکسان شهادت دهند و این شهادت مربع برای اثبات اعمال درست و نادرست مکلفان نیست زیرا شهادت خدا در هر صورت کافی است. لیکن هم برای تکریم فرشتگان و سایر معصومان عليهم السلام و افزون بر این برای تثبیت جریانهای گذشته نسبت به مکلفان این چهار شهادت لازم است.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وُلَدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ

بُرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ  
وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا  
فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي  
وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ  
إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٠﴾

چون خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم! نعمتم را بر خود و بر مادرت به یاد آور: چون تو را با روح القدس تأیید کردم (که) در گهواره و (اینک) در میان سالی با مردم سخن (و حیانی) می‌گویی؛ و چون تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم؛ و چون به اذن من از گِل، (چیزی) شکل پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی و به اذن من پرنده‌ای می‌شد؛ و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می‌دادی؛ و آن‌گاه که مردگان را به اذن من (زنده از قبر) برون می‌آوردی؛ و چون (آسیب) بنی‌اسرائیل را - هنگامی که برای آنان حاجت‌های آشکار آورده بودی - از تو بازداشتیم، پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند این (ها چیزی) جز افسونی آشکارگر نیست.» ﴿١١٠﴾

آیه ۱۱۰ - اینجا سخن و حیانی عیسی علیه السلام در گهواره و میان سالی دلیل است بر اینکه در این میان هرگز سخن و حیانی نداشته، زیرا در این آیه "فی المهد و کَهْلًا" است و نه «فی المهد الی الکهل» روی این اصل وحی در گهواره تا میان سالی اش استمرار نداشته است و کل جریانات تعلیم کتاب و حکمت و تورات و انجیل و گِل را تبدیل به پرنده زنده کردن و دیگر جریانات معجزه آسا تنها در مرحله دوم که میان سالی و رسالت رسمی حضرتش بوده است می‌باشد.

وحی در گهواره دارای دو بعد است، نخست مبرّا کردن مادر معصومه‌اش از تهمت ناروای زنا و سپس بشارت به نبوت آینده‌اش در میان سالی، و این خود از مسلمات دعوت حضرت مسیح علیه السلام است که از سن سی سالگی آغاز دعوت کرد و پیش از آن حضرت یحیی علیه السلام نوید دهنده و فریادگری از برای رسالت آینده او بود که ای مردم! شخصیتی در میان شماست که پیامبری بزرگوار خواهد شد و اکنون او را نمی‌شناسید.

چنانکه در انجیل مکرراً یاد شده است.

"و اذا تخلق من الطين" به معنای ساختن مجسمه پرنده‌ای است که خود دلیلی است بر اینکه مجسمه‌سازی حتی برای پیامبران جایز است، چنانکه پیش از وی سلیمان علیه السلام نیز دستور مجسمه‌سازی به جنیان داده بود که "يعملون له ما يشاء من محاريب و تماثيل" (۱۳:۳۴) نمونه بارز تمثال همان مجسمه است، آنها مجسمه انسان و حیوان چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام پرسید: "ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون" (۵۲:۲۱) که دلیل است بر اینکه مراد از تماثيل همان مجسمه‌های انسانها و حیوانات است.

و اصولاً چنانکه در آیه سیزدهم سوره سبا درباره حضرت سلیمان خواهد آمد برخلاف آنچه در روایاتی برای حکمت تحریم مجسمه‌سازی آمده، که به روز رستاخیز خدا مجسمه‌سازان را وادار می‌کند که روحی انسانی و یا حیوانی در آنها بدمند و چون توان این کار را ندارند به شدیدترین عذاب مبتلا خواهند شد! و این خود جعلی است جاهلانه که نسبت به معصومان علیهم السلام داده شده است زیرا نخست مجسمه‌ساز برای تشبیه به خالق مجسمه نمی‌سازد گرچه مشرک هم باشد تا چه رسد به مسلمان که مجسمه‌سازیش به منظور تداوم یادواره‌ای نیکان است. وانگهی اگر ساختن مجسمه از این جهت حرام باشد که تشبیهی به خداست این تشبیه در صورتی کامل است که مجسمه‌ساز روحی هم در آن بیافریند و نیز در ساختن مجسمه درختان هم همین علت علیل موجود است که به روز رستاخیز چنانکه به سازندگان مجسمه انسانها و حیوانات چنان گفته شود همچنین نسبت به سازندگان مجسمه درختان باید گفته شود، که روح نباتی در آنها بدمید و چون توان این کار را ندارند بایستی مانند آنان عذاب شوند.

کار عیسی علیه السلام فقط ساختن مجسمه پرنده‌ای بود که بعداً به اذن خدا و دمیدن عیسی علیه السلام دو مرحله بعدی را نیز پیمود که بدن گلی تبدیل به بدن پرنده و پرنده بی جان نیز زنده شد، پس تنها کار عیسی علیه السلام ساختن مجسمه گلی و دمیدن در آن بود و اذن خدا هم بدین معنی نیست که خدا به عیسی علیه السلام ولایت تکوینی - که مخصوص خودش می‌باشد - در این جریان داده، زیرا اذن در اینجا مستقیماً مربوط به متحول شدن پرنده گلی است به پرنده‌ای زنده و نه آنکه خدا قدرت زنده کردن را به عیسی علیه السلام عطا کرده باشد و اذن غیر از اعطاء و وکالت است. اعطا بخششی است درونی و اذن اجازه‌ای

است برونی، وانگهی اصولاً ولایت تکوینی و تشریحی از اختصاصات ربوبیت است و ربوبیت قابل اعطا نیست نه ذاتش و نه صفاتش و نه افعالش و چنانکه در آیات متعدده‌ای تصریح شده که حتی رسول اسلام ﷺ که دارای بالاترین مقامات عصمت است هرگز ولایت تکوینی و تشریحی نداشته مثلاً "انما الآيات عند الله" (۱۰۹:۶) نشانه‌های رسالت و معجزات را از نظر علم و قدرت منحصر به خدا دانسته است. و بر فرض آن‌که «اذنی» افزون بر آنچه گفتیم این احتمال را هم داشته باشد که حضرت مسیح با این اذن قدرت نیابتی خالقیت یافت این احتمال از دو جهت عقلانی و وحیانی چنانکه گفتیم نایب‌جاست که "ولا یشرك فی حکمه احداً".

و این تعبیر «تَخَلَّقُ» تعبیری است مجازی زیرا آیاتی از قبیل "هل من خالق غیر الله" خالقیت حقیقی را در انحصار خدا دانسته، آری خالقیت و آفرینش مجازی برای ما مجازیها بر حسب توانها و استعداداتمان امکان‌پذیر است که صرف تحول دادن چیزی به چیزی دیگر است و ساختن هیکل گلین پرنده در همین بعد خالقیتی است مجازی با این امتیاز که همپای آن خدا دو اذن دیگر از برای دو تحول اصیل مقرر فرموده که این پرنده گلین بدن پرنده واقعی گردد و سپس روح حیوانی هم در او دمیده شود، و این هر دو به تحول نخستین که به وسیله دمیدن مسیحایی انجام شد اعتباری معجزه‌آسا داد گرچه کسانی هم باشند که مجسمه‌هایی جسمانی برتر و زیباتر از حضرتش بسازند ولی عاری از این دو امتیاز هستند. روی این اصل کار مسیح کاری عادی و بشری بوده و کار حضرت اقدس الهی در این دو بعد کار ویژه ربانی است که نتیجه این مثلث خود پرنده‌ای زنده شد.

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَأَمَنَّا وَآشْهَدُ بِأَنَّنَا

مُسْلِمُونَ ﴿۱۱۱﴾

«و چون سوی حواریون وحی (غیر رسالتی) کردم که به من و فرستاده‌ام ایمان آورید،

گفتند: ایمان آوردیم، گواه باش به اینکه ما به‌راستی (از) تسلیم‌کنندگان (خود)یم.» ﴿۱۱۱﴾

آیه ۱۱۱ - اینجا وحی خدا به حواریین که شاگردان دوازده گانه ویژه حضرت مسیح علیه السلام بوده اند، وحی رسالتی نبوده، بلکه مادون وحی به مادر موسی علیه السلام بوده است که "و اوحینا الی امّ موسی" (۷:۲۸) بلکه حواریین پیش از این وحی هنوز ایمان شایسته‌ای به خدا و پیامبرش نیاورده بودند ولی مادر موسی علیه السلام در حالی به او وحی شد که هر دو ایمان را داشت روی این اصل و آنچه در آیات ذیل بدان اشاره رفته حواریین در جمع ایمانی درست هم نداشتند و پس از جریان درخواست مائده که خود از ادله بی ایمانیشان بوده گروهی از آنان پس از مائده آسمانی ایمان آوردند و گروهی همچنان بر بی ایمانی خود باقی ماندند. روی این اصل توان گفت که این امر و حیانی نسبت به حواریین همچون وحی به زنبور عسل بوده است. که مأمور به این ایمان شدند، روی این اصل وحی خود الهامی است ربانی برای ایمان یا تکامل ایمان ایشان. و اصولاً وحی رسالت در زمینه‌ای است که شخص مورد وحی دارای عصمت بشری در بعد ایمان به خدا و رسالت الهی باشد، و ایشان که هنوز ایمان درستی ندارند، بلکه بر مبنای آیه (۱۱۲) از قدرت خدا پرسشی دارند که «هل یستطیع ربک» در خطاب به حضرت مسیح علیه السلام می‌گویند: آیا خدای تو توان آن را دارد که مائده‌ای از آسمان بر ما فرو فرستد که این خود دو بعد دیگر از بی ایمانی و یا عدم کمال ایمان آنان است، بویژه لفظ «ربک» و نه «رب العالمین» یا «ربنا».

چهارم و پنجمین بعد از بعد اینان از ایمان شایسته "تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقنا" است که دلها مان آرام گیرد و بدانیم تو به ما راست گفتی. ششمین مرحله در آیه (۱۱۵) "فمن یکفر" است که اگر کسی از شما بعد از این مائده آسمانی کافر گردد او را عذاب شدیدی خواهیم کرد و این عذاب شدید دست کم در دو بعد تحقق یافت یکی نسبت به یهودای اسخر یوطی که بر مبنای کفرش و بجرم تحویل دادن حضرت مسیح علیه السلام به یهودیان به اراده الهی شکل و شمایل مسیح بر او افکنده شد و بجای او به دار آویخته گشت و دیگری یا دیگرانی هم بر حسب آیه (۶۰) همین سوره که "من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر" این مسخ شدن به بوزینگان مربوط به گروهی از یهودیان بود که روز شنبه در جریان صید ماهی حيله کردند، و اما مسخ به خنازیر هرگز در یهودیان نبوده و بلکه در کس یا کسانی از حواریون مسیح علیه السلام بوده که با نزول مائده

آسمانی بجای افزون شدن ایمانشان بر کفرشان افزون گردید.  
در هر صورت حضرت مسیح علیه السلام بر حسب خواسته این حواریین - و نه بر مبنای آنچه گفته بودند - که آرامش دل و تصدیق رسالت باشد، بلکه بر مبنای عید بودن نزول این مائده برای اول و آخرشان و نشانه‌ای افزون بر نشانه‌های دیگر این رسالت و همچنین تبرک به این مائده آسمانی آن را درخواست کرده خدا هم با تهدیدی شدید نسبت به آن درخواست کنندگان از مسیح علیه السلام را اجابت فرمود.

إِذْ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١٤﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَرْهُمًا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَّ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾

چون حواریون گفتند: «ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگارت می‌تواند از آسمان، خوانی بر ما فرود آورد؟» (عیسی) گفت: «اگر مؤمن بوده‌اید از خدا پروا بدارید.» ﴿۱۱۲﴾ گفتند: «می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌هایمان (بدان) آرامش یابد، و بدانیم که به ما راست گفته‌ای و بر آن از گواهان باشیم.» ﴿۱۱۳﴾ عیسی پسر مریم گفت: «بار خدایا! پروردگاران! از آسمان خوانی برایمان فرو فرست تا عیدی برای اول و آخرمان باشد و (نیز) نشانه‌ای



از جانب تو (برای حواریان) و ما را روزی ده، حال آنکه تو بهترین روزی دهنده‌گانی.» ﴿۱۱۴﴾  
 خدا فرمود: «من آن را بر شما فرو فرستنده‌ام، پس هرکس از شما بعد (از آن) انکار ورزد، بی‌گمان وی را (چنان) عذابی کنم که هیچ‌یک از جهانیان را (آن چنان) عذاب نکنم.» ﴿۱۱۵﴾  
 و چون خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی: "من و مادرم را (همچون) دو خدا به جای خدا(ی یکتا) بپرستید؟" گفت: «منزه‌ی تو، مرا نسزد که (درباره‌ی خویشتن) چیزی را که حقّ من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم بی‌گمان (هم) آن را می‌دانستی. آنچه در ذات من است تو می‌دانی و آنچه در ذات توست من نمی‌دانم. به‌راستی تو خود بسی دانای رازهای نهان هستی.» ﴿۱۱۶﴾

آیه ۱۱۶ - اینجا الوهیت عیسی و مریم به میان آمده که یا باید گفت اینان دو پرستانی از مسیحیان بوده‌اند که مسیح و مریم را می‌پرستیدند، زیرا روح القدس که از اقاییم سه‌گانه و بخشهای ربانی بوده! اینجا با آوردن خدا در رحم مریم کار الوهیتش به پایان رسیده، این حذف نخستین الوهیت، خدا هم که به این وسیله در رحم مریم به جسم مسیح ﷺ پیوسته، اینهم حذف خدای اصل که سیر نزولی کرده، بنابراین دو خدای باقی مانده که مسیح و مادرش می‌باشند برای گروهی از مسیحیان مورد پرستش هستند، مسیح هم که متولد گردید مریم نیز استثنا شد تا سومی از سه خدا و یا چهارمی از چهار خدا شد، و چنانکه گذشت "لا تقولوا ثلاثه" در بعد اول و "ان الله هو المسيح بن مریم" در بعد دوم این چهار یا سه یا دو در شخص مسیح انحصار یافت. و در انجیل هم این جریان سه‌گانه ثالوث در نخستین بار و تثنیه که دو پرستی است در بار دوم و یکتا پرستی عیسوی برای آخرین بار یاد شده است.

بدین معنا که پس از کنار رفتن روح القدس و مریم و پس از حلول لاهوت الوهیت در ناسوت جسم مسیح تنها خدا یکی است و او همان مسیح است که "لا تقولوا ثالثه" نیز اشاره به این توحید مسیحی است.

در "تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک" پس از انکار دو پرستی از حضرت مسیح ﷺ دو نفس به میان آمده، نفس مسیح و نفس خدا که این هر دو به معنای خود است، به ویژه خود الوهیت که به اصطلاح ادبی اضافه چیزی به خود اوست با دو تفاوت در این میان که «نفسی» یعنی خودم که مسیح است و «نفسک» یعنی خودت که

خداست.

نفس در سراسر قرآن هم بدین معنا آمده است که در بعد خلقی طبعاً مرکب از روح و جسم است و در بعد خالقی نه روح است و نه جسم بلکه ذات اقدس مجرد از جمیع جهات حضرت اقدس الوهیت است.

نتیجتاً این «نفسک» نسبت به خدا تنها دارای یک معنای مجرد یگانه است، اما همین «نفسی» یا «نفسک» نسبت به آفریدگان گاه شامل هر دوی جسم و روح می‌باشد و گاه هم با قرینه‌ای مقصود جسم است و گاهی هم روح انسانی است. گرچه بخشهایی دیگر مانند فطرت، عقل، لب، صدر، قلب و فؤاد که بخشهای پیاپی روح انسانی است نیز در جمع یا یکایک مقصودند.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ  
شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ  
شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱۱۷﴾

«جز آنچه مرا بدان فرمان دادی (چیزی) به آنان نگفتم که: "خدا پروردگار من و پروردگار خودتان را عبادت کنید." و تا هنگامی که در میانشان بودم بر آنان گواه بودم. پس چون مرا برگرفتی تو خود بر آنان دیده‌بان بودی و تو بر هر چیزی گواهی.» ﴿۱۱۷﴾

آیه ۱۱۷ - این آیه مانند آیاتی دیگر کل این خرافات را که مسیحیان به حضرت مسیح صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند به زبان حضرتش نفی کرده که سخنش تنها "ان اعبدوا الله ربی و ربکم" بوده چنانکه در هشتاد جای اناجیل چهارگانه حضرتش به این معنی تصریح فرموده است.

در این آیه حضور علمی حضرت مسیح صلی الله علیه و آله را از هنگام صعود به آسمان از وی سلب کرده و حال آنکه در آیاتی چند از جمله "و یوم نبعث من کل و امة شهیداً علی انفسهم و جئنا بک شهیداً علی هؤلاء" (۸۹:۱۶) کل پیامبران و بویژه اولوالعزم و مخصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را گواهانی بر کل اعمال مکلفان خوانده است، در این صورت آیا حضرت

مسیح علیه السلام از این شهادت مستثنی است، زیرا القای شهادت پس از دریافت آن می باشد و در صورتیکه حضرت مسیح علیه السلام نخست حضور علمی به اعمال این مسیحیان پس از صعودش به آسمان نداشته چگونه می تواند روز رستاخیز بر اعمالشان گواهی دهد؟ پاسخ این است که حضور علمی این شاهدان پیش از حساب کافی است که خداکل این شاهدان را به اعمال کل مکلفان آگاه می کند، و بر مبنای همین آگاهی با تصدیق گواهان سه گانه دیگر که اعضای مکلفان و جوّ تکلیف و فرشتگان هستند، این شهادت تثبیت می گردد.

ولی اینجا برای حضرت اقدس رسول خاتم این تلقی شهادت در مثلث زمان بر حسب آیات و روایاتی مسلم است، نخست پیش از رحلتشان چه حضور بدنی هم داشته باشند یا نه، سپس حضور علمیشان پس از رحلتشان در برزخ، پس آنگاه به روز رستاخیز، و این خود امتیازی در بعد شهادت معصومان محمدی است، پس ایشان بر کل شاهدان - چنانکه در فضایی دیگر - بر اینان برترها دارند.

"فلما توفیتنی" این «توفیتی» که فعل ماضی است گمان شده است که به معنای رحلت حضرت مسیح درگذشته است لیکن توفی اعم است از میراندن و دارای ابعاد زیرین می باشد که همه این ابعاد در معنای گرفتن به گونه ای وافی در عین درجاتش شرکت دارند، نخست توفی خواب که "الله یتوفی الانفس حین موتها و التي لم تمت فی منامها" (۴۲:۳۹) که توفی خواب پس از توفی مرگ به میان آمده، در ثانی توفی مرگ که آغازگر همین آیه است. توفی کاملتر و برتر از خواب و مرگ که انسانی را از محیط خطر نجات بخشیدن و به جایگاهی امن انتقال دادن است و این توفی بر حسب آیاتی چند به معنای «توفیتی» نسبت به حضرت مسیح علیه السلام است که او را از جمع مرگبار یهودیان و آنانکه وی را تسلیم به ایشان کردند خدا به کره ای دیگر انتقال داد که "بل رفعه الله الیه" و آیه (۱۵۹) سوره نساء که "وان من اهل الکتاب الا لیومننّ به قبل موته" خود دلیلی است قطعی بر این که حضرتش تاکنون در همان جایگاه رفیع آسمان زنده است. و این سؤال و جواب در همان مکان و مکان آسمانی بوده که خدا آن را در این پیام جهانی قرآنی برای تثبیت حق آورده است.

و این استفهام استفهامی است برای تکریم مسیح علیه السلام و آگاهی دیگران، نه برای

توبیخ مسیح و یا استعلام از حضرتش چنانکه خود پاسخهای مسیح بر این حقیقت دلیلی روشن است.

﴿۱۱۸﴾ **إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**

«اگر عذابشان کنی، پس آنان بندگان تو هستند، و اگر برایشان ببوشانی، پس همواره تو

خود توانای حکیم هستی.» ﴿۱۱۸﴾

آیه ۱۱۸ - اینجا تقاضایی با استرحام از مسیح در محضر اقدس ربانی به میان آمده که اگر این دو پرستان را عذاب کنی اینان بندگان توآند و اگر گناهشان را ببوشانی تو خود کانون عزت و حکمتی، ولی جای این پرسش است که حضرت مسیح ﷺ چگونه برای این مشرکان نخست طلب پوشش و بخشش کرده است حال آنکه آیاتی از قبیل "ان الله لا يغفر ان يشرك به" تمام دربهای غفران را به روی مشرکان بسته است. پاسخ این است که مقصود از این مشرکان منحرفان در توحید ربانی اند که مثلاً وهابیان که خدا را جسم پنداشته اند و یاریکاران، سپس این دو پرستی یا از روی قصور یا تقصیر و یا عناد است اینجا طبعاً از روی عناد نیست، زیرا معاند در هر صورت معذب است، بلکه میان قصور و تقصیر است چه قصور از روی تقصیر و چه تقصیر از روی قصور که در جمع عناد نیست، و آیاتی دیگر هم مانند همین آیه چنان جریانی را احیاناً از موارد غفران دانسته.

﴿۱۱۹﴾ **قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ**

﴿۱۱۹﴾ **الْعَظِيمُ**

خدا فرمود: «این روزی است که راستان را راستیشان سود بخشد؛ برایشان باغهایی است که از زیر (درختان)شان نهرها روان است، حال آنکه در آن جاودانند. خدا از آنان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنودند. این است رستگاری بی‌رنج بزرگ.» ﴿۱۱۹﴾

آیه ۱۱۹ - ابدیت بهشتیان ابدیت ربانی رحیمی است که پایانی هم ندارد ولی ابدیت گروهی از جهنمیان - چنانکه بارها گذشت و خواهد آمد - ابدیت خلقی و محدود است آن هم مادون استحقاقشان.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۲۰﴾

فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست تنها از آن خداست و او بر هر چیزی

تواناست ﴿۱۲۰﴾

## سوره انعام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ  
الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

(تمامی) ستایش‌ها خدایی را سزاست که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و تاریکی‌ها و  
روشنایی را نهاد، سپس کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند، (غیر او را) با او برابر و  
همسان می‌شمرند. ﴿١﴾

آیه ۱ - «یعدلون» در این آیه همپایگی و همانندی سایر موجودات را با خدا کلاً نفی  
می‌کند که حضرتش هرگز همانندی و حتی مادونی در بُعد ربانیت برایش نیست، زیرا  
«یعدلون» از (عدل) است و نه (عدل)، و «بربهم» است نه «فی ربهم» که دلیلی دیگر  
است بر این معنا، و نیز اشاره و تأییدی است برای تفسیر گذشته «فی» که اگر جهان مکان  
ذات اقداس الهی باشد، خود عدل قرار دادن او با سایر موجودات جهان است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ

مَمْتُورُونَ ﴿۲﴾

اوست کسی که شما را (در آغاز) از گل آفرید، سپس مدتی را مقرر داشت و آجلی (حتمی) نامیده شده نزد اوست. سپس (همین) شما (در ربوبیت او) شکی بدون مستند

دارید. ﴿۲﴾

آیه ۲ - آری بر خلاف خیالاتی دیگر که آدم نخستین از میمون و یا حیوانی دیگر در اثر تکاملش پدید آمده است یا متولد شده از انسانی دیگر است چنانکه بعضی از معاصران چنان گفته‌اند، و از جمله دلیل‌هایشان آیه (۳: ۳۳) "ان الله اصطفى آدم" می‌باشد که برگزیدن آدم از گروه آدمیان است! و روی این اصل این آدم تولد یافته از برخی از آنان می‌باشد.

پاسخ این است که در برگزیدن کافی است تعدادی از مکلفان وجود داشته باشند و اینجا دست کم آدم و حوا و افزون بر این دو تمامی جنیان مکلفند که در هر دو صورت گزینش معنی می‌دهد. و اما این پاسخ که در گزینش کافی است که آدم و حیواناتی در جمع مورد این گزینش باشند روی این اصل گزینش آدم از میان کل حیوانات است! ولی اگر پاسخی هم از سؤال نخست نمی‌داشتیم سکوت بسی بهتر از این پاسخ بود.

اجل که پایان زندگی است یا مسمی است و یا معلق، اجل مسمی به معنی اجل محقق و معین عندالله است که از آن بیشتر هرگز ممکن نیست.

ولیکن اجل معلق پیش از مسمی است که اگر کسی خودآگاه یا ناخودآگاه پیش از اجل مسمايش به هلاکت افتد این اجل معلق است و این که مَبْرَات و صدقاتی اجل معلق را به تأخیر می‌افکند به همین معنی است که خدا از اجل‌های غیر حتمی با این گونه و سایل جلوگیری می‌کند، ولیکن اجل مسمی هرگز جلوگیری ندارد بلکه حتمی است، که این دو اجل احیاناً همگامند مانند شهادت معصومان علیهم‌السلام که اجل مسمی و معلقشان همزمان است زیرا مثلاً اگر اجل مسمای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیش از شصت و سه سال بود نگهداشت حضرتش بر مبنای ربانیت الهی مقتضی بود که جلوی هرگونه اجل معلق را که پیش از مسمی است با اراده ربانی گرفته شود، روی این مبنا حضرتش چه

به هنگام نماز صبح به مسجد می‌رفت یا نمی‌رفت مرگ گریبانگیرش بود. و فضیلت شهادت معصومان و ماندنشان در این تقارن است که اجل حتمی پروردگار با اراده عادلانه‌اش توأم است با وسیله‌ای ظالمانه از دیگران. "خلقکم من طین" - که بیانگر مرحله آغازین آفرینش انسان است - او را آفریده از گِل می‌داند، چه در آغاز کار که آدم بدون هیچگونه واسطه‌ای از گِل آفریده شد - چنانکه آیاتی دیگر نیز بر این مطلب تصریح دارد - و چه در مراحل بعدی که مبدأ اصلی انسان در کل تناسلهای گِل است، و سپس نطفه و سایر مراحلش، پس این آدم نخست از آدمی دیگر و یا حیوانی غیرانسانی متولد نیست. و "ثم انتم تمترون" بدین معنی است که پس از تبیین این حقایق نورانی شما مکلفان باز دچار شک و تردید هستید البته جز کسانی که سالکان الی الله هستند که خدا آنان را همچنان کمک می‌کند.

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا

تَكْسِبُونَ ﴿۳﴾

و اوست خدا در آسمان‌ها و در زمین. نهانتان و آشکارتان را می‌داند. و آنچه را به دست

می‌آورید می‌داند. ﴿۳﴾

آیه ۳ - «فی» در این آیه بدین معنی نیست که زمین و آسمان مکان خداست، بلکه به معنای مکانت علم، قدرت، رحمت و تمامی ربانیت‌های الهی است که تمام جهان هستی را در پرتو عنایت خویش دارد، و با جمله‌ای دیگر ربانی بودنش نه در ذات بلکه در صفات فعلی و افعالش که همه در ضمن جهان امکانند، مورد سيطرة الهی‌اند و اینجا «الله» است نه رب، ولی ربوبیت که لازمه الوهیت است چنان است، «الله» بودنش هم که حاکی از ذات اوست در کل جهان هستی منحصر به خود اوست و در اینصورت «فی» وجود «الله» است در ظرف حقانیت وجودیش، و نه ظرف جهان امکان.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿۴﴾ فَقَدْ



كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾

و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان برایشان نمی‌آید، مگر آنکه (آنان) اعراض‌کنندگان از آن بوده‌اند. ﴿٥﴾ پس همانا هنگامی که (حق) سوبشان آمد با حق (همان را) تکذیب کردند. پس در آینده (حقیقت) خبرهای مهم آنچه را که به مسخره می‌گرفته‌اند، به آنان خواهد رسید. ﴿٥﴾

آیه ۵- اینجا "انباء ما کانو به یستهزتون" «انباء» خبرهای مهم است و این خود دارای سه بعد می‌باشد: ۱- در عالم تکلیف که نوعاً از دیگران پنهان است ۲- عالم جزا که صداها و سیمای این اعمال در محشر نمودار است و ۳- انتقال این اعمال به ملکوت و حقیقتشان که خود جزای این اعمال است، و اینجا "سوف یأتیم" مربوط به نبأ دوم و سوم است، زیرا نبأ نخستین در عالم تکلیف برای هر کسی نمودار نیست.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِمَّنْ كَانُوا فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمْكِنْ لَكُمْ  
وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِيًا مِنْ تَحْتِهِمْ  
فَأَهْلَكْنَاهُمْ يَذُوبُهُمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾

آیا ندیدند - در روزگاری پیش از آنان - چه بسیار نسل‌هایی (از مردمان) را هلاک کردیم؟ در حالی که آنان را (به گونه‌ای) در زمین تمکن و امکاناتی دادیم که برای شما آن تمکن و امکانات را ندادیم، و (باران‌ها و برف‌ها و بادهای) آسمان را پی‌درپی بر آنان فرو فرستادیم، و رودبارها را از زیر (جایگاه‌ها) شان روان ساختیم. پس ایشان را به (همان) گناهانشان هلاک کردیم، و پس از آنان نسل‌های دیگری پدید آوردیم. ﴿٦﴾

آیه ۶- قرن به معنای دوران معمولی عمر انسانی است، که در هر صده بعدی کسانی که در صده پیشین بوده‌اند بجز اندکی مرده‌اند.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ

هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۷﴾ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ  
الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿۸﴾

و اگر نوشته‌ای در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم، پس آنان (هم) آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، کسانی که کفر ورزیدند همانا می‌گفتند: «این جز سحری آشکارگر نیست.» ﴿۷﴾ و گفتند: «چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده؟» و اگر فرشته‌ای فرود می‌آوردیم، همواره کار(شان) تمام می‌شد؛ و پس از آن مهلت داده نمی‌شوند. ﴿۸﴾

آیه ۸ - "لقدی الامر" بعد از "لو انزلنا ملكاً" دلیلی روشن است بر اینکه فرود آمدن فرشتگان با همان چهره فرشته بر غیر رسولان در عالم تکلیف از نظر حکمت ربانی محال است، مگر بهنگام مرگ و رستاخیز که در این دو جا فرود آمدن فرشتگان برای گرفتن جان انسانها و سپس برای کارگزاری حساب مکلفان در قیامت خواهد بود.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ ﴿۹﴾

و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، بی‌گمان وی را (به صورت) مردی در می‌آوردیم و (همانا او را) بر آنان مشتبه می‌ساختیم، چنان که (خودشان هم) آن را مشتبه می‌دارند. ﴿۹﴾

آیه ۹ - این آیه گوشزد می‌کند که اگر هم در عالم تکلیف فرشته‌ای بر غیر رسولان فرود آید هرگز به چهره فرشته نخواهد بود، بلکه به چهره مردی است همانند رسول الله ﷺ و دیگر مردان که در این زمینه باز هم در پرسش و اشتباه خود غوطه ور خواهند بود.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۱۰﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ  
الْمُكْذِبِينَ ﴿۱۱﴾

و بی‌گمان پیش از تو همانا پیامبرانی به مسخره گرفته شدند. پس آنچه را مسخره می‌کردند، همان گریبان‌گیر کسانی شد که آنان را استهزا می‌کرده‌اند. ﴿۱۰﴾ بگو: «در زمین بگردید، سپس بنگرید (که) فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.» ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - در این آیه سیر و کاوش در زمین برای بدست آوردن عاقبت تکذیب کنندگان رسالتها در دو بُعد سیر تاریخی و جغرافیایی است، که هم عرض زمین برای دیدن پیامدهای باقی مانده از این مکذبان است، و هم با بررسی سرگذشت آنان در طول تاریخ چنان جریانی معلوم می‌شود.

قُلْ لِمَن مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ  
لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ  
لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۲﴾

بگو: «آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن کیست؟» بگو: «از آن خداست.» رحمت را بر خودش مقرر گردانیده است، (که) بی‌گمان شما را به سوی روز قیامت - که در آن هیچ شک مستندی نیست - به‌راستی - بدون برگشت‌گرد خواهد آورد. کسانی که خودشان را باخته (و) زیان کرده‌اند، پس (هم) آنان ایمان نمی‌آورند. ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - "کتب علی نفسه الرحمة" که بگونه مطلق آمده رحمت ربانی را جهانشمول دانسته که حتی نسبت به معذبین که هرگز شایسته هیچگونه رحمتی نیستند رحمت را بر خود واجب دانسته و آنان را کمتر از استحقاقشان عذاب می‌کند، البته تا آنجا که خلاف عدالتش نباشد، چنانکه: "قال عذابی أصیب به من أشاء و رحمتی وسعت کلّ شیء" (۱۵۶:۷) فرمود: عذاب من به هر کس بخواهم می‌رسد و رحمتم شامل همه چیز است.

معذبان که مانند دیگران «شیء» می‌باشند همچنان در حالت عذاب هم مورد رحمتی از جانب پروردگار می‌باشند، گرچه رحمت ربانی نسبت به سعادت‌مندان بسی نهایت است ولی نسبت به معذبان محدود به حدی است که این رحمت موجب

زحمت و بی‌عدالتی نسبت به دیگران نشود.

و در هر صورت «لیجمعنکم» که اینجا بعنوان بخشی از رحمت پروردگار آمده، باز هم نظر به این رحمت‌هایی دارد که هم گردآوری کل مکلفان در روز رستاخیز مقتضای رحمت است، و هم رحمت بر بهشتیان که بی‌نهایت است، و هم عذاب جهنمیان که نسبت به بهشتیان نیز رحمت است، و نسبت به خودشان نیز که کمتر از استحقاق عذابشان می‌باشد هم رحمت است که این مثلث رحمت با درجاتش نسبت به تمامی مکلفان محقق خواهد بود.

### وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳﴾

و آنچه در شب و روز سکنی و سکونت دارد، تنها از آن اوست. و او شنوای بسیار

دانا است. ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - «سَكَنَ» نسبت به ساکنان در شب و روز هم سکونت و جای‌گزیدن است، و هم آرامش، گرچه برخی سکونت بی‌آرامش دارند، و برخی هم آرامش بی‌سکونت، و برخی هر دو را یکجا دارند، در هر سه صورت سکونت و آرامش با درجات گوناگونش در کار است، ولی در هر سه حال عمقاً و در ذاتشان سکونت بمعنای بی‌حرکتی نیست، زیرا کل جهان چه پیدا و چه نهان در حال حرکتند، چه حرکتشان نمودار باشد یا نه، زیر اصولاً ماده و نیروی آن ذاتاً در حال حرکتند. و باز ایستادنشان کلاً از حرکت همان نابودیشان می‌باشد. چنانکه در آیه (۴۹:۵۱) از این حرکت همگانی و همیشگی به تفصیل سخن رفته است.

### قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ

### قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۴﴾

بگو: «آیا جز خدا را - (که) پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین بر مبنای فطرت توحیدی است، به سرپرستی برگزینم؟ حال آنکه او خوراک می‌دهد و خوراک داده نمی‌شود.»

بگو: «من به راستی مأمور شدم نخستین کسی باشم که خود را تسلیم (خدا) کرده و (نیز به من فرمان داده شده که): "هرگز از مشرکان مباش"» ﴿۱۴﴾

آیه ۱۴ - "فاطر السماوات و الارض" دارای این ویژگی است که لفظ خالق آن را تفهیم نمی‌کند، زیرا خالق تنها آفریدگار است، و فاطر آفریدگاری است که همه آفریدگان را بر فطرت توحید شکوفا کرده است، چنانکه "ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم" (۴۴:۱۷) بدین حقیقت گواه است که تمامی کائنات از روی شعور تسبیح گوی خدایند که بر فطرت خداشناسی و خداخواهی و خدا راهی همچنان گام می‌نهند، البته با اختلاف درجاتشان، و در آیه مورد بحث "السماوات و الارض" عبارتی دیگر از کل جهان امکان است.

در همین آیه "اول من اسلم" که رتبه اول اسلام را در انحصار رسول الله ﷺ قرار داده بمعنای اول بودن زمانی نیست، بلکه مراد درجه اسلام آن حضرت است در برابر خدا که بر تمامی انبیای قبل از خود مقدم بوده و در بالاترین قله درجات عصمت است که زمان و مکان نمی‌شناسد. و در مثلث زمان در هر مکانی بر کل خلائق پیشی جسته است.

"ولا تکنون من المشرکین" تمام شرکها را با تأکیدهای فراوان از رسول الله ﷺ سلب کرده است، که بهترین موحد در کل دورانها در تحقق بخشیدن کل درجات توحیدی "لااله الا الله" است.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۵﴾ مَن يُضَرَفْ عَنْهُ  
 يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا  
 كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بَخِيرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۷﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ  
 فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿۱۸﴾ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ  
 شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَسَنُّكُمْ  
 لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَحْدٌ وَإِنِّي

### بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۱۹﴾

بگو: «اگر به پروردگارم عصیان ورزم، بی‌گمان از عذاب روزی بزرگ هراسانم.» ﴿۱۵﴾ در چنان روزی، کسی که عذاب از او برگردانده شود، همانا خدا به او رحم کرده و این همان رستگاری بی‌زیان روشنگر است. ﴿۱۶﴾ و اگر خدا به تو زیانی رساند، پس هیچ کس جز او برطرف کننده‌ی آن (زیان) نیست، و اگر خیری به تو رساند (نیز همین‌گونه است). پس او بر هر چیزی بسیار تواناست. ﴿۱۷﴾ و اوست که بر (سر و سامان) بندگانش چیره است و اوست بسی فرزانه‌ی آگاه. ﴿۱۸﴾ بگو: «گواهی چه چیزی (از همه چیز) بزرگ‌تر است؟» بگو: «خدا میان من و شما گواهی (بزرگ) است. و این قرآن به سوی من وحی شد تا به وسیله‌ی آن شما و هر کس را که بالغ شده و (قرآن) به او رسیده هشدار دهم؛ آیا به درستی و بی‌گمان شما گواهی می‌دهید که با خدا خدایان دیگری هستند؟» بگو: «من گواهی نمی‌دهم.» بگو: «تنها او خدایی یگانه است و من همانا از آنچه (به او) شرک می‌ورزید بیزارم.» ﴿۱۹﴾

آیه ۱۹ - این آیه شهادت الهی است بر وحیانی بودن قرآن و رسول قرآن، و پیش از آن هم شهادت بر وحدت ذاتی و ربانی خداست، و این شهادت بدین معنی نیست که ذات خدا در دیده‌گاه مکلفان نمایان است بلکه این قرآن است که در پرتو بررسی شایسته‌اش این شهادت ربانی صددرصد در آن نمایان است، که اگر هم بر فرض محال خدا را با چشم سر می‌دیدند و وحیش را می‌شنیدند آن شهادت بیش از شهادت قرآنی نبود.

«هذا القرآن» همین وحی آخرین است در برابر وحی‌های دیگر که آنها هم به وجه عمومی قرآن و خواندی و حیانی هستند، ولی این گواهی در شایسته‌ترین درجاتش ویژه همین قرآن آخرین است، که شامل تمامی قرآن‌ها و وحیهای ممکن در عرض زمین و طول زمان برای کل مکلفان بایسته و شایسته است.

«وَمَنْ بَلَغَ» جمله‌ای انحصاری است در کل ابعاد بلوغ سراسری قرآن، و این «بَلَغَ» هم فعل لازم است و هم فعل متعدی، لازم است بمعنای رسایی که تمام کسانی که عقلشان نسبت به دین ربّانی بلوغ و رسائی دارد مکلفند، که در این صورت «کُم» در

«لَا تُذْرِكُمْ» مکلفان زمان نزول قرآنند و «مَنْ بَلَغَ» کل مکلفان را تا پایان زمان تکلیف در بر دارد، و متعدی است به معنای مَنْ بَلَغَهُ که افزون بر بلوغ نخستین که خود رسائی عقلانی خودی است، بلوغ دومین را نیز در بر دارد، بدین معنا که کسانی که این قرآن به آنان برسد، روی این اصل تنها بلوغ عقلانی در معنای نخستینش برای مکلف بودن به تکالیف قرآنی کافی نیست، بلکه هر دو بلوغ همپا و همراه یکدیگر تکلیف قرآنی را ثابت می‌کند، در بلوغ نخستین که رسائی اولین عقلانی است شخص عاقل بر مبنای عقلیش بایستی با کوششها و کاوشهای پیاپی در حد امکان راههای جستن شریعت قرآنی را بییماید، و برای تحقق دادن بلوغ دوم اضافه بر این کوشش و کاوش شرعمداران قرآنی بایستی معارف آنرا به اندازه‌ای امکان در کل جهان تکلیف منتشر سازند، که تقصیر در هر یک از دو بُعدش گناهی بزرگ است، تقصیر اول درباره بالغان نخستین است که با وجود عقل راههای عقلانی جستن قرآن را نمی‌یمایند، و تقصیر دوم مربوط به شرعمدارانی است که معارف قرآن را آنگونه که شاید و باید به این راهیان حق نمی‌رسانند، و در جمع گاه هر دو مقصردند و گاه یکی از این دو که در بلوغ لازم و یا متعدیش تقصیر کارند، آری این نه تنها سایر بالغانند که بایستی در راه بدست آوردن حجت قرآنی همچنان جويا و پویا باشند بلکه مبلغان و شرعمداران قرآنی نیز باید کوششهای پی‌گیر و شایسته برای رساندن این کتاب بالغ به بالغان داشته باشند که هندسه بلوغ در همین مثلث مختصر می‌شود، بالغ نخستین که سایر عاقلانند و بالغ دومین که مبلغانند، و در این میان بالغ محوری که قرآن است، و پس از این بلوغ و تبلیغ «لَا تُذْرِكُمْ» در بُعد وسیع جهانی و همه‌گانی اش هشدار با قرآن تحقق‌پذیر است.

و اکنون پژوهشی در اصل بلوغ: این بلوغ و رسائی در نقطه اولین یا عقلانی است که خود پایه نخستین بلوغ می‌باشد و یا اضافه بر این بلوغ و رسائی در بنیه جسمانی است که مرحله دوم بلوغ است، و یا بلوغ جنسی، اقتصادی و سایر مراحل بلوغ است، بلوغ نخستین - که عقلانی است - در پسر و دختر یکسان و در حد معمولی سن ده سالگی است که عباداتی عقلانی را بر آنان واجب می‌کند، مانند نماز که بر پسر و دختر در این سن واجب است که نه این وجوب از سن نه سالگی دختر است و نه پانزده سالگی پسر، البته مواردی استثنائی هم وجود دارد که در بُعد اول مانند علامه حلی رحمته الله علیه که در سن

هشت سالگی مجتهد شد که نه تنها در این سن، بلکه در سنینی کمتر آن هنگام که بلوغی عقلانی یافته بود نماز هم بر او واجب بوده است، و نمونه بسیار مهمترش حضرت ولی امر علیه السلام اند که در سن پنج سالگی صاحب مقام امامت شدند و آیا حضرتشان در همین سن مکلف به نماز نبوده‌اند! و در مقابل کسانی هم هستند که حتی در بالاتر از ده سالگی و بیشتر هم بلوغ عقلانی ندارند و در نتیجه مکلف به نماز هم نمی‌باشند.

سپس نوبت به بلوغ بنیه جسمانی می‌رسد که اینجا روزه مطرح است و باید پرسید که آیا بنیه دختر در نه سالگی با بنیه پسر در پانزده سالگی برابر است؟ هرگز! و اگر دختر ناتوانتر از پسر نباشد دست کم با او برابر است، پس چرا دختر باید شش سال زودتر از پسر روزه بگیرد؟! بلکه چنانکه در روایاتی نیز آمده - و وضع عادی هم اکثراً چنین است - روزه هر دو در سن سیزده سالگی آغاز می‌گردد، مگر دختر یا پسری که پیش از این توان روزه را داشته باشند و یا به عکس که حتی در این سن هم توان روزه را نداشته باشند. که در صورت اول واجب و در صورت دوم اگر روزه حرجی باشد واجب نیست و اگر عسراً و زیان‌بار باشد حرام است.

سپس مراحل دیگر بلوغ است مانند رسیدن به حالت ازدواج که در پسر و دختر یکسان نیست، زیرا آمادگی دختر در زناشویی معمولاً پیش از پسر است چنان که تکلیف حجابش نیز بر همین اساس پیش از تکلیف پسر در حرمت نظر به دختر است و سپس بلوغ اقتصادی که در آن پسر معمولاً مقدم بر دختر است و آنگاه بلوغ در امر به معروف و نهی از منکر و جهاد که باز نوعاً پسر بر دختر مقدم است، اینها و مانندشان مراحل از بلوغند - که چنانکه گفته شد - اولین مرحله‌اش بلوغ عقلانی برای نماز است که معمولاً سن ده سالگی است، و آنگاه سایر مراحل بلوغ بر حسب اختلاف مراتب عقلی، جسمی، جنسی، اقتصادی و....

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا  
 أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ



بِآيَاتِهِ ۚ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢١﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ  
 أَشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتِنَتِهِمْ إِلَّا آءَان  
 قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ وَصَلَّ  
 عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً  
 أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا لِلَّهِ لَآ يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا  
 جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾  
 وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْعَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

کسانی که کتاب (وحیانی) به آنان داده‌ایم، همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند او [ پیامبر و کتابش ] را (هم) می‌شناسند. پس کسانی که خودشان را (باخته و) زیان کرده‌اند، (هم) آنان ایمان نمی‌آورند. ﴿٢٠﴾ و کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغی بست، یا با نشانه‌های (ربانی) او (همو و فرستادگانش را) تکذیب کرد؟ بی‌گمان، ستمکاران (خودشان و دیگران را) رستگار نمی‌کنند. ﴿٢١﴾ و روزی همه‌ی آنان را گرد (هم) می‌آوریم، سپس به کسانی که شرک آوردند می‌گوییم: « کجا ایند شریکانتان که می‌پنداشسته‌اید (شریکان خدایند)؟ » ﴿٢٢﴾ سپس آشوب آتشبارشان (:آشوبگریشان) جز این نبوده است که گفتند: « به خدا - پروردگارمان - سوگند که ما مشرک نبوده‌ایم. » ﴿٢٣﴾ بنگر، چگونه بر زیان خودشان دروغ گفتند، و آنچه به گراف (به خدا) نسبت می‌داده‌اند از ایشان گم شد. ﴿٢٤﴾ و برخی از آنان سوی تو گوش فرا می‌دارند، در حالی که ما بر دل‌هایشان پرده‌هایی افکندیم، تا آن را نفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی (قرار داده‌ایم) و اگر هر (گونه) نشانه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند، تا هنگامی که نزد تو می‌آیند با تو جدال می‌کنند. کسانی که کفر ورزیدند، گویند: « این (کتاب) چیزی جز افسانه‌ها، نوشته‌ها و بافته‌های پیشینیان نیست. » ﴿٢٥﴾ حال آنکه آنان (مکلفان را) از آن باز می‌دارند، و (خود نیز) از آن دوری می‌کنند، و جز خویشان را به هلاکت نمی‌افکنند و باریک‌بینی نمی‌کنند. ﴿٢٦﴾

آیه ۲۶ - اینجا "وهم ینهون عنه و ینئون عنه" که به معنی بازدارای مردمان از قرآن و دوری از آن است گرچه موردش گروهی از کفار رسمی می‌باشند، که از روی عناد چنین و چنان می‌کنند، ولی گروهی از مسلمانان هم جاهلانه دست به این دو جریان می‌زنند، کفار به حساب مخالفت و این مسلمانان به گمان احترام که ما فهممان کمتر از آن است که قرآن را بفهمیم، پس بجای آن باید به روایات مراجعه کنیم و این جریان در عمقش بسیار حُقم است، زیرا قرآن خود را نور، بیان، تبیان و برهان برای همگان معرفی کرده، و خدا با ساده‌ترین تعبیر که مفهوم هر عربی است با ما سخن گفته و از جمله درجات اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت ممتاز آن است، و آیا فصاحت و بلاغت دیگران از قرآن بیشتر است که در نتیجه بیان آنان از بیان خدا بالاتر باشد؟! این کفری است به ادعای ایمان و گمراهی بسیار ژرف است به گمان هدایت که در پایان آیه این قبیل مردمان را هلاک کننده خود و از بی شعوران معرفی کرده است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْوُقُوفَ عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا  
وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۷﴾ بَلْ بَدَأَهُم مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا  
لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۲۸﴾ وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا  
نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿۲۹﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْوُقُوفَ عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا  
بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۳۰﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا  
بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرْتَنَّا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا  
وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ﴿۳۱﴾ وَمَا الْحَيَاةُ  
الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهُوَ وَلِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۳۲﴾ قَدْ  
نَعَلِمَ إِنَّهُ لِيَخْزُنكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ  
بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿۳۳﴾ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا

كُذِّبُوا وَأَوْذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾ وَإِنْ كَانَ كَبَرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾

و کاش اینان را - هنگامی که بر آتش بازداشت شدند - ببینی. پس گویند: «کاش ما (به دنیا) بازگردانده می شدیم، و (تا دیگر) با آیات پروردگاران (همان ها و او را) تکذیب نکنیم و از مؤمنان باشیم.» ﴿۳۷﴾ بلکه آنچه را پیش از آن نمان می داشته اند، برایشان آشکار شد، و اگر (هم) بازگردانده شوند، حتماً به آنچه از آن منع شده بودند بر می گردند، و بی گمان آنان همانا دروغگویند. ﴿۳۸﴾ و گفتند: «(زندگی) جز زندگی دنیای ما نیست، و ما (از) برانگیخته شوندگان نیستیم.» ﴿۳۹﴾ و کاش بنگری چون برابر پروردگارشان بازداشت شدند، و (خدا) فرمود: «آیا این حق نیست؟» گفتند: «آری، سوگند به پروردگاران.» گفت: «پس به (سزای) آنچه کفر می ورزیدید، (این) عذاب را بچشید.» ﴿۴۰﴾ کسانی که به لقای الهی تکذیب کردند، همواره زیان دیدند، تا آن گاه که ساعت [قیامت] ناگهان آنان را در رسد، گویند: «دریغا بر ما، بر آنچه (درباره اش) کوتاهی کردیم.» حال آنکه آنان بار سنگین گناهانشان را بر پشت هایشان می کشند؛ هان! چه بد است باری که می کشند. ﴿۴۱﴾ و (این) پست ترین و نزدیکترین زندگی [دنیا] جز بازیچه و بازدارنده ای (از حق) نیست، و سرای واپسین همواره برای کسانی که پرهیزگاری می کنند بهتر است. آیا پس خردورزی نمی کنید؟ ﴿۴۲﴾ به راستی، می دانیم که آنچه می گویند همانا تو را بسی سخت غمگین می کند. پس در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند، ولی (این) ستمکاران با آیات خدا (همان ها و او را) انکار می کنند. ﴿۴۳﴾ و بی گمان پیش از تو نیز پیامبرانی بسی تکذیب شدند، پس بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند، تا یاری ما به آنان در رسید. و برای کلمات خدا هیچ تبدیل کننده ای نیست و همانا برخی از اخبار مهم پیامبران به راستی به تو رسیده است. ﴿۴۴﴾ و گرچه اعراض کردن آنان بر تو گران است، پس اگر بتوانی رخنه ای در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی، تا نشانه ای برایشان بیاوری

(پس چنان کن!)، و اگر خدا می‌خواست حتماً آنان را بر هدایت گرد می‌آورد؛ پس هرگز از نادانان مباش. ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵ - در این آیه نشانه‌ها و معجزات ربانی را در عمق زمین و آسمان معرفی کرده که "نفقاً فی الارض او سلماً فی السماء" این دو را جایگاه همان نشانه‌های ربانی خوانده، جز آنکه بیرون آوردن آنها را از زمین و آسمان در انحصار خدا دانسته است، روی این اصل ایجاد معجزات ربانی آفرینشی جدا از همین آسمان و زمین ندارند و در انحصار پروردگارند.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿۳۶﴾  
 وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً  
 وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۷﴾

تنها کسانی (دعوت تو را) اجابت می‌کنند، که (سخن حق را) می‌شنوند. و (اما) مردگان را خدا (در قیامت) بر خواهد انگيخت، سپس تنها سوی او باز گردانیده می‌شوند. ﴿۳۶﴾ و گفتند: «چرا نشانه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است؟» بگو: «بی‌تردید، خدا تواناست بر اینکه نشانه‌ای فرو فرستد.» ولی بیشترشان نمی‌دانند. ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷ - در این آیه "آیه من ربه" که مورد درخواست کافران قرار گرفته تنها مقصودشان نشانه‌های مادی و دیدنی است و در پاسخ آنها فرموده که خدا در فرستادن هرگونه نشانه‌ای توانا است جز آنکه نشانه و حیانی آخرین باید همیشگی باشد، زیرا شریعت قرآن همیشگی است. و این ابدیت شریعت لازمه‌اش ابدیت و حیانی بودن قرآن است. که آنها در خود کتاب شریعت قرآن بخوبی نمودار است، زیرا معجزات جسمانی گذشتگان دوران گذشته و هرگز برای آیندگان باقی ماندنی نیست.

وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿۳۸﴾

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، مگر آنکه (آنها نیز) امت‌هایی مانند شمایند. ما هیچ چیزی را در کتاب (تکوین و تشریح) فروگذار نکردیم. سپس (همه‌ی این جنبندگان) سوی پروردگارشان ناگزیر (و ناگزیر) گردآورده خواهند شد. ﴿۳۸﴾

آیه ۳۸ - «أَمْ أَمْثَلُكُمْ» در این آیه بمعنی گروههای همانند یکدیگر است، که همانندی مطلق و همگانی را میان کُل جنبندگان - از جمله انسان - بیان کرده و سپس "ثم الی ربهم یحشرون" که دلیل برگرد آوردن همگان در روز رستاخیز است - و طبعاً برای پاداش اعمال آنان می‌باشد - تمامی آنان را با درجات گوناگون نشان مکلف دانسته، و آیاتی مانند "إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ" (۲۴:۳۵) هم گواهی دیگر بر مکلف بودن همگان است، زیرا بر حَسَب آیه مورد بحث همه جنبندگان اُمتهایی هستند، روی این اصل رسولانی هم در میان آنان وجود دارد. درست است که رسولان و تکالیف جن و انس برترین رسولان و والاترین تکالیف است. ولی این منافاتی با اصل رسالت و تکلیف برای دیگران ندارد، و بعنوان مثال می‌بینیم که هر جنبنده‌ای از ظلم دیگران نگران است و از آن هم فرار می‌کند، و در ضمن بر حسب آیه "أَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغْ بِمُجْدَى لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِغَهُمْ" (۴۴:۱۷) کل موجودات جهان حتی جمادات خدا را می‌شناسند و تسبیح گوی او هستند، و این انسان است که بر حَسَب استعداد و کار آمدیش و وسایل ترقی اش که خدا برای او مقرر داشته می‌تواند در بالاترین درجات قرار گیرد و اگر تخلف کند به پست‌ترین درجات سقوط می‌کند که "لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ". ثم ردناه اسفل سافلین" (۵:۹۵) و چون این اسفل سافلین در مقابل "أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ" ویژه انسان است در سوره احزاب هم چنین آمده که "أَنْه كَانْ ظَلُومًا جَهْلًا" و این پس از عرض و نمایش امانت تکلیف است به کل موجودات جهان که همگان آنرا با درجات گوناگون نشان به حضرت حق باز می‌گردانند، ولی "و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً" (۷۲:۳۳) زیرا حمل امانت به معنای بر دوش گرفتن آن و بازپس ندادن آن است، و این خیانتی بس بزرگ است، و ظلوم جهول بمعنای معدن ظلم و جهالت می‌باشد.

امانت تکلیف که بر مبنای شعور است امانت را دو بُعدی مقرر کرده: بُعد نخست شعور و شناخت خدا است که بر حسب آیه اسراء بیان گشته، و روی همین مبنا کل

دارندگان شعور و معرفت خدا تکالیفی دارند، ولی سرپیچی گروهی از انسانها از امانت شعور و عقل و تکلیف بیشتر از دیگران است، پس "اسفل سافلین" به معنای پست‌ترین موجودات هستند، که ظلوم و جهول می‌باشند.

در هر صورت چنانکه برای انسان و دیگر عاقلان معاد وجود دارد برای کل جانداران نیز معادی هست، گرچه این معاد بر پایه درجاتشان دارای درجاتی است، و این خود بر مبنای عدل و فضل ربانی است که هر جنبنده‌ای باید پاداشی به بیند، مثلاً انسانی به حیوانی ستم کرده و یا از او ستم دیده و در عالم تکلیف این ستم‌ها جبران نشده مقتضای عدل و فضل الهی جزایی است پس از مرگشان، و یا حیواناتی حلال گوشت مورد مصرف انسان بوده که بایستی پس از کشته شدنشان این جریان جبران گردد گرچه حیوانات، بهشت و جهنمی همچون انسان ندارند ولی در حاشیه انسان عذاب و ثواب موقت خواهند داشت.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَاءِ اللَّهُ يَضِلُّهُ وَمَن يَشَاءُ يَجْعَلُهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنِ اتَّكُمُ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَّكُمُ السَّاعَةُ أَغَيَّرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِى فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾

و کسانی که با آیات ما (همان‌ها و ما را) دروغ پنداشتند، در تاریکی‌های (کفر) کران و لالاند. هر که را خدا بخواهد گمراهش می‌کند، و هر که را بخواهد بر راهی راست قرارش می‌دهد. ﴿۳۹﴾ بگو: «آیا خودتان را دیدید، اگر عذاب خدا شما را در رسد، یا ساعت

[قیامت] شما را فرا رسد؟ در آن هنگام اگر (از) راستان بوده‌اید، آیا (باز هم) غیر خدا را می‌خوانید؟ ﴿۴۰﴾ (نه!) بلکه تنها او را می‌خوانید. پس اگر بخواهد (بطلان) آنچه (خود و مردمان را) به سوی آن فرا می‌خواندید آشکار می‌سازد. حال آنکه آنچه را شریک (او) می‌گردانید فراموش می‌کنید. ﴿۴۱﴾ و ما به راستی سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند همواره (پیامبرانی) فرستادیم. پس آنان را به تنگنایی و زیان‌باری دچار ساختیم، شاید ایشان به (خاکساری و) زاری درآیند. ﴿۴۲﴾ پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تضرع نکردند؟ ولی (حقیقت این است که) دل‌هایشان سخت شده و شیطان آنچه را انجام می‌دهد برایشان آراسته است. ﴿۴۳﴾ پس چون آنچه را که بدان تذکر داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی (از نعمت‌های ظاهری) را بر آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شدند شاد گردیدند. ناگهان (گریبان) آنان را گرفتیم، پس آن‌گاه آنان (از شدت گرفتاری) غم‌زده و نومیداند. ﴿۴۴﴾

آیات ۳۹ و ۴۴ - اینجا گمراه کردن، و هدایت نمودن به صراط مستقیم از طرف پروردگار بدون مقدمه نیست، بلکه بر مبنای گمراهی و هدایت نخستین است که مکلفان در خودشان آماده می‌سازند که "فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ" (۵:۶۱) آن هنگام که منحرف شدند خدا نیز در پیامد همین انحراف پاداشی بر دوام انحرافشان به آنها داد که از جمله آیه ۴۴ و مانندش بیانگر آن است که بهنگام ناچیز گرفتن و فراموش کردن تذکرات ربانی خدا نیز راه‌های همه نعمتها را برویشان گشود تا به آن خوشحال شوند و مستمراً به سوی گناهان در حرکت باشند.

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۵﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ  
 إِنِ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ  
 بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْأَيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿۴۶﴾ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ  
 عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ ﴿۴۷﴾ وَمَا نُرْسِلُ  
 الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا

هُم يَحْزَنُونَ ﴿۴۸﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۴۹﴾  
 قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي  
 مَلَكٌ إِنِ اتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ  
 أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿۵۰﴾

پس ریشه‌ی آن گروهی که ستم کردند برکنده شد. و هر ستایشی برای خدا - پروردگار  
 جهانیان - است. ﴿۴۵﴾ بگو: «آیا دیدید، اگر خدا شنوایی‌تان و دیدگانتان را (از شما) بگیرد،  
 و بر دل‌هایتان مهر نهد، آیا غیر از خدا کدام معبودی است که آنها را برایتان بازپس  
 آورد؟» بنگر چگونه آیات (خود) را گوناگون (بیان) می‌کنیم، سپس (هم) آنان به شدت  
 رویگردانند. ﴿۴۶﴾ بگو: «آیا خود را دیدید (که) اگر عذاب خدا ناگهان یا آشکارا به شما در  
 رسد، آیا جز گروه ستمگران (کسی) هلاک خواهد شد؟» ﴿۴۷﴾ و ما پیامبران (خود) را جز  
 بشارتگر و هشداردهنده نمی‌فرستیم. پس هر کس که ایمان آورد و اصلاح کند بیمی بر  
 آنان نیست و نه ایشان اندوهگین می‌شوند. ﴿۴۸﴾ و کسانی که با آیاتمان (همان‌ها و ما را)  
 تکذیب کردند، به (سبب) آنکه نافرمانی می‌کرده‌اند، عذاب به آنان خواهد رسید. ﴿۴۹﴾  
 بگو: «به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است، و غیب (هم) نمی‌دانم و به شما  
 نمی‌گویم من به راستی فرشته‌ام. (من) جز آنچه را که به سویم وحی می‌شود پیروی  
 نمی‌کنم.» بگو: «آیا نابینا و بینا یکسانند؟ پس آیا تفکر نمی‌کنید؟» ﴿۵۰﴾

آیه ۵۰ - این آیه سه چیز را از پیامبر اسلام ﷺ سلب کرده: که خزائن رحمت پروردگار  
 نزد او باشد تا هر چه خواهد به هر که بخواهد بدهد، و نیز علم غیب کلی و مطلق را که  
 در اختصاص پروردگار است دارد باشد. و اینکه او فرشته‌ای از فرشتگان باشد، گرچه  
 حضرتش از کل فرشتگان برتر است، ولی بگمان مشرکان فرشتگان بر انسان برتری  
 دارند، در هر صورت در دو بُعد ویژگیهای ربانی را از پیامبر ﷺ سلب کرده، و در بُعد  
 سوم انسان بودن او را ثابت نموده است، و شخصیت حضرتش را پس از این سه مرحله  
 در انحصار پیروی از وحی ربّانی دانسته که پیامبر بزرگوار ﷺ هرگز کار تکوین و یا تشریح  
 را - که در انحصار خداست - ندارد، بلکه تنها نامه رسان وحی است!



وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِي وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۵۱﴾ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَمَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۲﴾ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿۵۳﴾ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهَا وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۵۴﴾

و با این (قرآن) - کسانی را که بیم دارند سوی پروردگارشان محشور شوند - هشدار ده (چرا که) غیر از او برای آنها ولی و شفیع نیست؛ شاید پروا کنند. ﴿۵۱﴾ و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند - در حالی که چهره‌ی (خشنودی و شناخت) او را می خواهند - (از خود) مران. از حساب آنان چیزی بر عهده‌ی تو نیست، و از حساب تو (نیز) چیزی بر عهده‌ی آنان نیست، تا ایشان را برانی؛ پس از ستمکاران باشی. ﴿۵۲﴾ و بدین‌گونه ما برخی از آنان را با برخی دیگر آزمونی آتشین کردیم تا گویند: «آیا (هم) اینانند از میان ما (که) خدا بر ایشان منت نهاده است؟» آیا خدا به (حال) شاکران داناتر (از دیگران) نیست؟ ﴿۵۳﴾ و هنگامی که کسانی به آیات ما ایمان می آورند نزدت آیند، بگو: «درود بر شما؛ پروردگارتان تمامی رحمت را بر خود همی نبسته، که هر کس از شما همانا به نادانی کار بدی کند، سپس به توبه و اصلاح گراید، پس (از آن) خدا بی‌گمان بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است.» ﴿۵۴﴾

آیه ۵۴ - "سلام علیکم" درباره کفاری است که در راه رسیدن به ایمانند و این خود تصریحی است بر جواز و بلکه احیاناً و جوب سلام بر اینان که در واقع تشویقی است در راه ایمان، و بر حسب آیاتی دیگر اصولاً سلام کردن بر غیر مؤمنان گرچه مشرک باشند

به امید ایمان آورد نشان کاری شایسته است، همچون ابراهیم علیه السلام که بر آزر بر مبنای امید به ایمانش سلام کرد، آری اگر اینان معاند باشند یا این سلام بر عنادشان بیافزاید هرگز سلام کردن به آنها جایز نیست، زیرا اولاً این کار احترام معاند است، و ثانیاً سلام به معنای استغفار و طلب سلامتی برای این معاندان به نص قرآن حرام است، چنانکه سلام بر مسلمان فاسق اگر بر فسقش بیافزاید یا او را در فسق استوار سازد حرام است، که دست کمش ترک پاسخ گفتن به سلام آنان است.

و اینکه خدا رحمت را در زمینه بخشش توبه کاران بر خود واجب دانسته ویژه گناهی از روی جهالت است که پس از آن گناه توبه کند، نه گناه از روی علم و عمد که تا زمان مرگ استمرار داشته باشد و آنگاه توبه کند که هرگز در اینصورت - به نص قرآن - توبه پذیرفته نیست، آری میانگین این جریان که در هر صورت توبه از روی حقیقت باشد - و نه ترس و ناچاری - اینجا گرچه پذیرش توبه بر خدا واجب نیست ولی در صورت شایسته پذیرش این توبه رجحان دارد زیرا رحمت در پذیرش توبه سه گونه است: واجب که "کتب علی نفسه الرحمة" و حرام مانند آنانکه هرگز توبه حقیقی نکرده اند و در این میان توبه میانگین است.

### وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۵۵﴾

و این گونه، آیات (خود) را بیان می‌کنیم، و برای اینکه راه و رسم مجرمان به خوبی روشن

شود. ﴿۵۵﴾

آیه ۵۵ - «و» در «ولتستبین» از نظر ادبی عطفی است به محذوفی که از «نفصل الایات» پیدا است، زیرا تفصیل و توضیح آیات و نشانه‌های ربانی برای مؤمنان - و کسانی هم که در راه ایمانند - نشانه‌های ربانی است و نیز راه مؤمنان را برای دیگران آشکار می‌کند که در آخر کار "ولتستبین سبیل المجرمین" است یعنی راه مجرمان و برخوردارهاشان و دیگران آشکار می‌گردد.

قُلْ إِنِّي مُهَيِّتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا اتَّبِعُ أَهْوَاءَ كُمْ قَدْ

ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿۵۶﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْأَفْصَلِينَ ﴿۵۷﴾

بگو: «من همواره نهی شده‌ام کسانی را که شما غیر از خدا می‌خوانید بیرستم!» بگو: «من هوس‌هایتان را پیروی نمی‌کنم. (زیرا اگر چنین کنم) در این هنگام (و هنگامه) همواره گمراه شده‌ام و از راه‌یافتگان نیستم.» ﴿۵۶﴾ بگو: «من به‌راستی از جانب پروردگارم (مسلط) بر دلیلی آشکار هستم، حال آنکه شما با آن (همان و او را) تکذیب کردید. آنچه را (شما) به شتاب خواستارید نزد من نیست. فرمان جز برای خدا نیست (که او) حق را بازگو می‌کند. و او بهترین فیصله‌دهندگان است.» ﴿۵۷﴾

آیه ۵۷- "عَلَىٰ بَيِّنَةٍ" در این - آیه که بمعنای نشانه روشن و بیانگر حقایق است - چنانکه در قرآن محمد ﷺ نمودار می‌باشد در محمد قرآن نیز پیداست که ایندو در حقیقت یک بیینه ممتاز ربانی می‌باشند، گرچه محور و ثقل اکبرش قرآن و در حاشیه آن ثقل اصغرش محمد ﷺ و محمد بین‌اند و "کذبتهم به" نه «کذبتموه» بیانگر مزید این کفر است که بوسیله همان بیینه رسالتی خدا را تکذیب کردند.

"ان الحكم الا لله" کل حاکمیت‌های ربانی را در تکوین و تشریح منحصر به خدا دانسته، بنابراین پیامبر بزرگوار باکمال عظمتش هرگز دخالتی در تکوین و تشریح ربانی ندارد که نه معجزات کار خود اوست و نه هیچ حکمی را می‌تواند نشریح کند.

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿۵۸﴾

بگو: «اگر آنچه را با شتاب خواستارید نزد من بود، بی‌گمان میان من و شما کار به پایان رسیده بود، و خدا به (حال) ستمکاران داناتر (از دیگران) است.» ﴿۵۸﴾

آیه ۵۸ - اینجا "لقضی الامر" - که بمعنای پایان یافتن کار رسالت و تکلیف است - در

ارتباط با عذاب نابودکننده الهی قرار گرفته که در نتیجه درخواست این عذاب از طرف کفار در برابر پیامبر درخواست پایان تکلیف است که دیگر زمینه‌ای هم نه برای رسالت باقی مانده و نه برای تکلیف.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ  
مِنَ رَقَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا  
فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۵۹﴾

و درب‌های غیب، تنها نزد اوست، (و) جز او (کسی) آنها را نمی‌داند، و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند، و هیچ برگ‌ی فرو نمی‌افتد مگر (اینکه) آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای (نهفته) در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن‌گر (ثبت) است. ﴿۵۹﴾

آیه ۵۹- در این آیه تمامی درب‌های کل غیوب ربانی در انحصار خدا خوانده شده، که یافتن آنها هم در بُعد دانستن و شناختن در انحصار خداست تا چه رسد به کار بستن آنها، و اینکه هیچ برگ‌ی از هیچ درختی فرو نمی‌افتد مگر آنکه خدا می‌داند، چنانکه علمش را در انحصار خدا دانسته فرو افتادش را نیز به علم او می‌داند، و بالاخره هر تر و خشکی را - که به معنای هرگونه موجودی است - در پرتو علم و قدرت ربانی دانسته که هر دوی کتاب تکوین و تشریح را شامل است، و اینجا «مبین» که بمعنای بیانگر است تشریحش را تنها بوسیله وحی و تکوینش را مستقیماً باراده الهی دانسته و در هر دو صورت این کتاب که در نزد خداست نسبت به هر دو بیانگر است.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ  
أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۶۰﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ  
فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ

### رُسُلْنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾

و اوست کسی که شبانگاه، (روح انسانی) شما را (به هنگام خواب) برمی‌گیرد، حال آنکه آنچه را در روز (جریحه‌ای) انجام داده‌اید می‌داند. سپس شما را در آن برمی‌انگیزد، تا مدتی نام برده (: مشخص) به سرآید. پس (آن‌گاه) بازگشت شما تنها سوی اوست. سپس شما را به آنچه می‌کرده‌اید آگاهی بزرگی خواهد داد. ﴿٦٠﴾ و تنها اوست که بر (سر و سامان) بندگانش قاهر (و غالب) است، و نگهبانانی بر (سر و سامان) تان می‌فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (آن‌گاه) فرشتگان ما او را (از این جهان) کامل و بی‌کم و کاست بستانند، در حالی که (هرگز) کوتاهی نمی‌کنند. ﴿٦١﴾

آیات ۶۰ و ۶۱ - «یتوفاکم» از توفی بمعنای گرفتن کامل است. که اگر این توفی برای خواب باشد تنها بمعنای گرفتن روح انسانی در خواب است، و چنانکه خود این روح توفی شده یعنی بی‌کم و کاست گرفته شده است و در حفاظت ربانی تا هنگام بیداری همچنان پایدار است، جسم انسان نیز با دو روح حیوانی و نباتی مانند روح انسانی اش متوفاست جز آنکه ایندو توفی و گرفتن از یکدیگر جداست تا خواب تحقق یابد، که قبل از آن توفی ربانی نسبت به روح و جسم بانضمام یکدیگر است گرچه بالفظ توفی نیست بلکه بعبارت دیگر "یرسل علیکم حفظة" که در آیه بعدی است می‌باشد که نگهبانانی از مانند فرشتگان او را به امر خدا تا حدودی زیاد از صدماتی فراوان نگهبانند.

"ما جرحتم بالنهار" جرح اولاً بمعنای آسیب رساندن است چه درونی که آسیب فکری، علمی و عقیدتی است، و چه برونی که آسیب عملی است و «بالنهار» هم - چون در مقابل «باللیل» است - به معنای بیداری چه روز باشد که معمولی است، و چه شب که غیر معمولی است، و چه در هر دو میانگین بیداری است، در هر صورت "ثم یبعثکم فیه" اینجا بمعنای بیدار کردن از خواب است، و تا اینجا توفی به معنی خواباندن بود، و در آیه (۶۱) به معنای میراندن است که فرقی با خواب این است که در خواب روح انسانی که بیرون از بدن است دوباره به هنگام بیدار شدن به بدن برمی‌گردد ولی در توفی دوم روح حیوانی نیز به روح انسانی متصل شده و هرگز عموماً تا روز رستاخیز

به بدن باز نمی‌گردند، و روح نباتی نیز با جدا شدن این دو روح از بدن نابود می‌شود، و عبارت دیگر روح انسانی و روح حیوانی - که شاید همان بدن برزخی باشد - از بدن انسانی - که دیگر هیچگونه روحی ندارد - جدا شده و تا برانگیختن بعدی چه در رجعت و یا قیامت این جدائی باقی است.

ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰىهُمْ الْحَقِّ اَلَا لَهٗ الْحُكْمُ وَهُوَ اَسْرَعُ الْحٰسِبِيْنَ ﴿٦٢﴾ قُلْ  
 مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِّنْ ظُلْمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُوْنَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لِّسِنٍ  
 اُنْجِنَا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ ﴿٦٣﴾ قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيْكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ  
 كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُوْنَ ﴿٦٤﴾ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰٓى اَنْ يَّبْعَثَ عَلَيْنَكُمْ عَذَابًا  
 مِّنْ فَوْقِكُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ اَوْ يَلْبَسَكُمْ سِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ  
 بَعْضٍ اَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْاٰيٰتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُوْنَ ﴿٦٥﴾

سپس سوی خدا - مولای بحق‌شان - برگردانیده شوند. حال آنکه حکم (تکوین و تشریح) تنها برای اوست، و او سریع‌ترین حسابگران است. ﴿۶۲﴾ بگو: «چه کسی شما را از تاریکی‌های خشکی و دریا می‌رهاند؟ در حالی که او را به زاری و در نهدان می‌خوانید: "اگر به‌راستی ما را از این (مهلکه) برهاند، بی‌چون (و) بی‌گمان از سپاسگزاران خواهیم بود." ﴿۶۳﴾ بگو: «خداست که شما را از آن (تاریکی‌ها) و از هر گونه نگرانی و نابسامانی می‌رهاند، سپس (همین) شما (باز هم) شرک می‌ورزید.» ﴿۶۴﴾ بگو: «(هم) او تواناست بر اینکه از بالای (سر)تان، یا از زیر پاهایتان عذابی بر (سر و سامان)تان بفرستد، یا شما را لباس تفرقه ببوشاند (و گروه گروه به جان هم اندازد) و گرفتاری بعضی از شما را به بعضی (دیگر) بچشاند.» بنگر (که) چگونه آیات (خود) را گوناگون باز (و ممتاز) بیان می‌کنیم، شاید آنان دریابند. ﴿۶۵﴾

آیة ۶۵ - "عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم" تمامی عذابهای ربانی و غیرربانی: - آسمانی و زمینی و دریائی - را شامل می‌باشد، و اینجا اشاره‌ای است به جنگهای

خانمانسوز امروزی و آینده چنانکه در بُعد سوم "او یلبسکم شیعاً" اختلافات فراگیر بین مکلفان را نیز شامل است.

وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَنْسُتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦٦﴾ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَفَرٍّ  
وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾

و قوم تو با آن [قرآن] (همان را) تکذیب کردند، در حالی که آن تمامی حق (وحیانی) است. بگو: «من بر شما نگهبانی نیستم.» ﴿۶۶﴾ برای هر خبری مهم قرارگاهی است، و در آینده‌ای دور خواهید دانست. ﴿۶۷﴾

آیه ۶۷- این آیه برای تمامی خبرهای مهم ربانی زمان و جایگاه و پایگاه استواری بیان کرده که "سوف تعلمون" بدین معنی که پس از این همه را خواهید دانست که در مثلث رجعت برزخ و قیامت یا حتی پیش از آنها معلوم خواهد شد.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي  
حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِنَّمَا يُنْسِيكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ  
الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾

و هنگامی که ببینی کسانی (به قصد تخطئه) در ژرفای مشکلاتی در آیات ما غرقه می شوند، از ایشان روی برتاب، تا در سخنی دیگر فرو روند. و اگر شیطان پس از یادواره(ات) تو را (در این باره) بی چون به فراموشی اندازد، پس بعد از یادواره(ات) با ستمکاران منشین. ﴿۶۸﴾

آیه ۶۸- این نهی از مصاحبت با ستمکاران تمام مراتب ستمکاری را در بر دارد و در آیه (۱۴۰:۴) در جمع شرکت در مجلس ظالمان را کلاً حرام دانسته مگر بر اساس نهی از منکر که چنین شرکتی واجب است، ولی اگر اثر نکرد فوراً باید از آن مجلس برخاست، زیرا ماندن در چنین مجلسی در صورت استمرار ظلم خود کمکی به ظالم است،

وانگهی در نظر کسانی که چنان منظره‌ای را می‌نگرند شما نیز مانند آنان ستمکارید و نیز اگر عذابی یا گرفتاری دیگری بر این ستمکاران وارد شود گریبان شما را هم می‌گیرد.

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ  
يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾

و چیزی از حساب آنان [ستمکاران] بر عهده‌ی کسانی که (از خدا) پروا دارند نیست، لیکن یادواره‌ای است، شاید (از این هم‌نشینان بپرهیزند و از خدا) پروا بدارند. ﴿۶۹﴾

آیه ۶۹ - این آیه حساب تقوی پیشه‌گان را از بی‌تقوایان و ستمکاران جدا دانسته که در صورت شرکتشان در مجالس بی‌تقوایان بدون لزوم و بی‌آنکه با آنان در ستم شرکت کنند، ستمهای آن بی‌تقوایان را بر عهده این متقیان نگذاشته، جز اینکه اینجا تذکری است برای شرکت نکردنشان در مجالس آنان مگر برای نهی از منکر.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَهَوًّا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرَ بِهِ أَنْ  
تُبَسَّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَّلَ كُلٌّ  
عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ  
وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾ قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا  
وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ  
فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُمْ أَصْحَابٌ يُدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ اثْبَتْنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ  
هُوَ الْهُدَىٰ وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُ  
وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ  
وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عِلْمٌ



## الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿۷۳﴾

و کسانی را که دین خود را به بازی و انحراف بر گرفتند و (این) نزدیک‌ترین و پست‌ترین زندگی آنان را فریفته است (اینان را) رها کن و (مردم را) با این (قرآن) اندرز ده، مبادا کسی با دستاوردش به هلاکت افتد، در حالی که برای او از غیر خدا نه سرپرستی باشد و نه شفاعت‌گری. و اگر (برای رهایی خود) هرگونه جایگزینی (هم‌سنگ خود) بدهد، از او گرفته نشود. اینانند که با آنچه به دست آورده‌اند به هلاکت افتادند، و به (سبب) آنچه کفر می‌ورزیدند، آشامیدنی‌ای از آب جوشان و عذابی دردناک خواهند داشت. ﴿۷۳﴾ بگو: «آیا پس از خدا چیزی را (به خدایی) بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زبانی می‌دهد و پس از اینکه خدا ما را هدایت کرده از عقیده‌ی خود به گذشته‌های (تاریک) مان باز گردیم؟ مانند کسی که شیطان‌ها او را در زمین از راه به در بردند، حال آنکه حیران (بر جای مانده) است؟» برای او یارانی است که وی را سوی راه راست می‌خوانند (که): «سوی ما بیا.» بگو: «هدایتِ خداست که به‌راستی تمام هدایت (راستین) است و (ما) دستور یافته‌ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.» ﴿۷۴﴾ و اینکه نماز بر پا بدارید و از او بهراسید و (هم) اوست که تنها به سوی (ناگزیر و) ناگزیر گرد آورده خواهید شد. ﴿۷۴﴾ و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید، و روزی که (به چیزی) گوید «شو» پس می‌شود. سخنش تمامی حق است. روزی که در صور شیپور (: جهان با صدایی رعدآسا) دمیده شود، فرمانروایی تنها از آن اوست (تنها او) داننده‌ی غیب و شهود است، و او حکیم بسیار آگاه است. ﴿۷۴﴾

آیه ۷۳- این "کُنْ فیکون" در مورد بازسازی جهان خلقت به روز رستاخیز پس از ویران شدنش می‌باشد، که همانگونه که خدا در آغاز جهان را آفرید پس از ویران کردنش نیز به روز رستاخیز آنرا آباد می‌سازد که هم مردگان را زنده می‌کند و هم جهان هستی را همانند چهره نخست آباد می‌سازد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ إِذْ رَأَى أَنَّهُ أَخَذَ أُصْنَامًا ءِالِهَةً إِنِّي أَرَأَيْتَكَ وَقَوْمَكَ فِي

ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۷۵﴾

و چون ابراهیم به پدر (تربیتی) خود - آزر - گفت: «آیا بتان را معبودان (خود و دیگران) می‌گیری؟ من همانا تو و گروهت را در (ژرفای) گمراهی آشکارگری می‌بینم.» ﴿۷۴﴾

آیه ۷۴ - «آیه آزر»، آزر - چنانکه بارها تکرار شده و می‌شود - پدر صلیبی ابراهیم علیه السلام نبوده، بلکه ناپدری او بوده که در بُعد پرورش ابراهیم یتیم علیه السلام جایگزین پدرش بوده است، و معرفت توحیدی ابراهیم علیه السلام از آغاز کودکی به اندازه‌ای قوی بوده که در برابر آزر بت پرست و بت‌ساز همچنان ایستادگی می‌کرده است.

وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلِكًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿۷۵﴾

و بدین‌سان، ملکوت و حقیقت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم (در حد توانش) می‌نمایانیم، و برای اینکه از یقین‌کنندگان (به حقیقت و واقعیت ملکوتی جهان آفرینش) باشد. ﴿۷۵﴾

آیه ۷۵ - «واو» در «و لیکون من الموقنین» معطوفی محذوف دارد که نشان دهنده استدلالی است که در جریان زیرین با بت‌پرستان داشته، و در ضمن بر مرتبه یقین او در این کوشش و کاوش رسالتی‌اش افزوده است، و نه آنکه بر یقینش نسبت به توحید ربانی افزوده. و یا پس از شک یقین حاصل کرده باشد، و این «هذا ربی» در سه مورد زیر بر مبنای اصل مناظره و گفتگوی با بت‌پرستان گوناگون بوده است، که نخست در چهره ظاهر این درخشانی ستاره، ماه و آفتاب را مطابق نظر پرستندگان آنان گوئی خدا دانسته، و سپس با غروب آنان آنچه را در ظاهر پذیرفته تکذیب کرده است، و با جمله «إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَشْرِكُونَ» خطوط سیاه شرک را کلاً در سراسر زندگی خود سلب کرده است. زیرا «بری» بیانگر حالت و عقیدت کلی ابراهیم است.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ

الْأَفْلِينَ ﴿۷۶﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَسِنِّي لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿۷۷﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَنْقُومِ إِلَيَّ بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۷۸﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّى فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۷۹﴾ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحْجُونَنِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِي وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۸۰﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۱﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿۸۲﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا ءَاتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۸۳﴾

پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید (و) گفت: «این پروردگار من است!» آن‌گاه که غروب کرد، گفت: «غروب‌کنندگان را دوست نمی‌دارم.» ﴿۷۶﴾ پس چون ماه را در حال برآمدنی فراگیر دید، گفت: «این پروردگار من است!» پس چون ناپدید شد گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکند بی‌گمان همواره از گروه گمراهان خواهم بود.» ﴿۷۷﴾ پس چون خورشید را بر آمده و فراگیر (تر) دید، گفت: «این پروردگار من است! این بزرگ‌تر است!» و هنگامی که (آن هم) پنهان شد، گفت: «ای گروه من! من از آنچه (برای خدا) شریک می‌سازید بسی بیزارم.» ﴿۷۸﴾ «من از روی اخلاص، پاکدلانه چهره‌ی (فطرت و عقلانیت) خود را سوی کسی گردانیده‌ام که آسمان‌ها و زمین را به فطرت توحیدی پدید آورد و (من) از مشرکان نیستم.» ﴿۷۹﴾ و (چون) گروهش با او به ستیزه پرداختند، گفت: «آیا با من درباره‌ی خدا محاجه می‌کنید؟ حال آنکه همواره او مرا راهنمایی کرده است. و من از آنچه شریک او می‌سازید بی‌می‌دارم، مگر آنکه پروردگارم چیزی بخواهد. علم

پروردگارم بر هر چیزی فراگیر است. آیا پس (از این همه برهان) متذکر نمی‌شوید؟ ﴿۸۰﴾  
 «و چگونه از آنچه شریک (خدا) پنداشته‌اید بترسم، حال آنکه شما خود از اینکه چیزی  
 را شریک خدا ساخته‌اید - که (خدا) دلیلی سلطه‌گر درباره‌ی آن بر شما فرو نفرستاده  
 است - نمی‌هراسید؟ پس اگر می‌دانسته‌اید، کدام یک از (ما) دو دسته به ایمنی سزاوارتر  
 است؟» ﴿۸۱﴾ کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به ستم نپوشیدند، ایشان برایشان  
 تمامی آرامش است و (هم) اینان راه یافته‌اند. ﴿۸۲﴾ و آن (برهان بسی روشن) حجت  
 ماست که به ابراهیم علیه قومش دادیم. (و ما) هر کس را بخواهیم (به) درجاتی فرا(تر)  
 می‌بریم. همواره پروردگارت حکیمی بس داناست. ﴿۸۳﴾

آیه ۸۳ - در این آیه هم این حجت را برای یقین آوردن ابراهیم علیه السلام یاد نکرده، بلکه به  
 دلیل "علی قومه" تنها نسبت به مشرکان نمودار است.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ  
 دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي  
 الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۴﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلِيَّاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۵﴾

و برای او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم (و همه را (به) راه راست و حیوانی) هدایت  
 کردیم، و نوح را از پیش راه نمودیم، و از فرزندان او: داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و  
 موسی و هارون را (نیز) [هدایتی رسالتی کردیم] و این‌گونه، نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.  
 ﴿۸۴﴾ و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را (که) همه‌ی آنان از شایستگانند. ﴿۸۵﴾

آیه ۸۵ - در این آیه عیسی از ذریه ابراهیم علیه السلام است، با آنکه انتسابش به آنحضرت تنها از  
 طریق مادرش مریم بوده، و این خود از ادله صحت انتساب مادری است که سیادت هم  
 همین‌گونه است.

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۸۶﴾ وَمِنْ  
 آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٌ ﴿۸۷﴾ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا  
 لَحَبَطَ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۸۸﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ  
 وَالنَّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هُوَآءَ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ﴿۸۹﴾

و اسماعیل و یسع و یونس و لوط و همگی را بر جهانیان برتری دادیم. ﴿۸۶﴾ و از پدران و  
 فرزندان و نوادگان و برادرانشان (برخی را بر جهانیان برتری دادیم) و آنان را برگزیدیم و  
 به راهی راست راهنماییشان کردیم. ﴿۸۷﴾ این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را  
 بخواهد بدان هدایت می‌کند، و اگر آنان (بر فرض محال) شرک آورده بودند، همواره  
 آنچه به دست آورده بودند از دستشان می‌رفت. ﴿۸۸﴾ اینانند کسانی که کتاب و حاکمیت و  
 نبوتشان دادیم. پس اگر آنان [مشرکان] بدان کفر ورزند، بی‌گمان، گروهی (دیگر) را  
 عهده‌دار کردیم که به آن کافر نیستند. ﴿۸۹﴾

آیه ۸۹ - این آیه مثلث کتاب، حکم و نبوت را در اختصاص پیامبرانی قرار داده که در  
 آیات گذشته یاد شده‌اند که هم کتاب وحی دارند - چه اصلی و چه فرعی - و هم  
 حاکمیتی ربانی در رسالت تبلیغی این کتابها، و اضافه بر این دو مقامهای برجسته‌ای در  
 میان رسولان دارند، زیرا بسیاری از رسولان دارای کتاب وحی نیستند که پائین‌ترین  
 درجه رسالت را دارا هستند و برخی هم کتاب وحی دارند و برجسته‌ترند و بعضی هم  
 اضافه بر رسالت و کتاب وحی در میان سایر رسولان ممتازند، زیرا نبوت در رسالت  
 بمعنای رفعت در آن می‌باشد که در نتیجه گروهی از رسولان رسولند ولی نبی نیستند.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَبِهِدْنِهِمْ أَقْتَدِهٖ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِن هُوَ  
 إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿۹۰﴾

اینانند کسانی که خدا هدایت (شان) کرده. پس به راه (راهوار) شان اقتدا کن. بگو: «من از  
 شما هیچ مزدی بر این (رسالت قرآنی) نمی‌خواهم. این جز یادواره‌ای برای جهانیان  
 نیست.» ﴿۹۰﴾

آیه ۹۰ - اینکه رسول بزرگوار اسلام ﷺ که در بالاترین درجه کتاب و حکم و نبوت است به پیروی از راه این بزرگواران مأموریت یافته بدین معنی نیست که آنان در وحی و عصمت از حضرتش برترند، زیرا این پیروی، پیروی از اشخاص اینان نیست، بلکه دنبال کردن راه آنان است یعنی صراط مستقیم او همان صراط مستقیم آنان است که مقصودش و مقصدش همانند همه پیامبران سلوک فی سبیل الله و پیمودن راه خداست، گرچه این راهپیمای آخرین صراط مستقیمش از همگان برتر است که مقام و منزلتش از مقام تمامی رهروان راه حقیقت والاتر و بالاتر است چنانکه آیات بسیاری بر این حقیقت گواه می باشند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ يُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ وَقْرًا طَيْسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا ءَابَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾

و (یهودیان) گفتند: «خدا چیزی (وحیانی) بر بشری نازل نکرده»، قدر (الوهیت و ربوبیت) خدا را چنان که شایسته‌ی اوست به حق نشناختند. بگو: «چه کسی آن کتابی را که موسی با آن (سوی شما) آمد نازل کرد؛ حال آنکه برای مردمان نور و رهنمودی است (و) شما آن را به صورت کاغذهایی (بی محتوا) نهاده و آشکار می کنید، و بسیاری (از آن) را (هم) پنهان می دارید، در صورتی که چیزی که نه شما می دانستید و نه پدرانتان، به شما به خوبی آموخته شد؟» بگو: «خدا (و بس)». سپس آنها را (به حالشان) واگذار تا در فرورفتگی‌ای فراگیر (باطل) بازی کنند. ﴿٩١﴾

آیه ۹۱ - اینکه کتاب موسی را بعنوان نوری و هدایتی برای پیروان شریعت تورات مقرر فرموده خود دلیلی است افزون بر ادله دیگر که این شریعت بدلیل موقت بودنش دارای نور و هدایتی تنها به اندازه زمان کل شریعت تورات بوده است و برای نورافشانی و راهنمایی کل مکلفان تا آخرین زمان تکلیف کافی نبوده، ولی قرآن که تمام نور و تمام

هدایت است این کفایت را دارد، چنانکه بسیاری از آیات شاهد این کلیت و تمامیت نور و هدایت قرآنی می باشد.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ  
وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ  
يُحَافِظُونَ ﴿۹۲﴾

و این خجسته کتابی پر برکت است (که) ما آن را فرو فرستادیم، حال آنکه کتاب‌هایی را که پیشاپیش آن است، تصدیق‌کننده است، و برای اینکه (مردم) ام‌القری [مکه] و کسانی را که در (سراسر جهان تکلیف) پیرامون آنند هشدار دهی. و کسانی که به آخرت ایمان می آورند، به آن (قرآن) ایمان می آورند، حال آنکه آنان بر نمازشان نگهبانی می کنند. ﴿۹۲﴾

آیه ۹۲ - «ام‌القری» بمعنی مرکز و محور کل مجتمعات مکلفان جهان آفرینش است چه زمینیان و چه آسمانیان، زیرا «القری» که جمع محلی به لام است شامل کل مجتمعات مکلفین بدون استثناء می باشد، روی این اصل "و من حولها" تمامی اطراف و اکناف این محور اصلی و یگانه دعوت از نزدیکترین تا دورترین مجتمعات مکلفان را بگونه‌ای مطلق شامل است که این کتاب آخرین با رسول و دعوت و نورانیت و هدایتش فراترین گام را در رسالت و حیانی ربّانی برای آخرین بار برداشته است که پس از رسولش رسالتی و پس از کتابش کتابی تا پایان زمان تکلیف نخواهد آمد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ  
وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ  
الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ  
الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِي  
تَسْتَكْبِرُونَ ﴿۹۳﴾ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا

خَوَّلْنٰكُمْ وَّرَآءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمْ الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ اَنَّهُمْ  
فِيْكُمْ شُرَكَآءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ ﴿۹۴﴾

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا به گزافی افترا بسته، یا بگوید: «به من وحی شده» در حالی که چیزی به او وحی نشده؟ و (نیز) آن کس که گفت: «به زودی همانند آنچه را خدا نازل کرده نازل می‌کنم»؟ و کاش ستمکاران را در گرداب‌های مرگ بنگری، حال آنکه فرشتگان دست‌هایشان را (به سوی آنان) گشوده‌اند (و نهیب می‌زنند): «جان‌هایتان را بیرون دهید. امروز به آنچه بناحق بر خدا دروغ می‌بسته‌اید و به آیات او تکبر می‌کرده‌اید، به عذاب خوارکننده کیفر می‌یابید.» ﴿۹۳﴾ «و همان‌گونه که شما را نخستین بار آفریدیم، بی‌چون (اکنون نیز) تنها همواره سوی ما آمدید و آنچه را به شما با مسیولیت دادیم پشت سر خود نهادید، و شفیعانتان را که در (میان) خودتان، شریکان (خدا) می‌پنداشتید، با شما نمی‌بینیم. همانا پیوند شما (از اینان) بسی گسسته شده، و آنچه را که (شریک خدا) می‌پنداشته‌اید از شما گم گشته است.» ﴿۹۴﴾

آیات ۹۳ و ۹۴ - "أخرجوا أنفسكم" بمعنای مرگ جانها نیست بلکه بمعنای بیرون راندن جانهای مکلفان است از بدنهایشان که همچنان در زندگی برزخی تا هنگام مرگ اخیرشان ماندگارند، و در آیه (۹۴) که پس از این جان‌کندن مورد خطاب ربانی قرار گرفته‌اند که شماها به تنهایی نزد من آمده‌اید و... این خود دلیل دوم است بر استمرار زندگی پس از مرگ.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ  
ذَلِكُمْ اللَّهُ فَآنِي تُوَفَّكُونَ ﴿۹۵﴾ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ  
وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِك تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۹۶﴾

«خدا همواره شکافنده‌ی هر دانه و هسته است. زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون آورنده است. این است خدا(یتان). پس کجا به گزاف (از حق) رانده (و پراکنده) می‌شوید؟» ﴿۹۵﴾ (هموست که) شکافنده‌ی صبحدم است، و شب را برای آرامش،



و خورشید و ماه را معیار حساب قرار داد. این اندازه گیری (همان) عزیز بسی

دانا است. ﴿۹۶﴾

آیه ۹۶ - «حُسباناً» حساب مربوط به اوقات سالیانه خورشید و ماهیانه ماه است. و این لفظ «القمر» خود گواه است بر اینکه ماههای اسلامی قمری است نه شمسی، زیرا "ذکر تقدیر العزیز العلیم" و این حساب اندازه‌ای ربانی بر مبنای عزت و علم خدا است و کلاً در آیات تعیین زمانهای ماه و سال آنچه نمودار است زمانبندی قمری است و نه شمسی و چنانکه احکامی مانند روزه رمضان و حج هر کدام طبق نصوصی قمری است. و این شمس و قمر چنانکه حسابهای کلی ماهیانه و سالیانه دارند حسابهایی هم روزانه بر مبنای قمر است که در جمع نخستین ماهش قمری است و در جمعی فراتر سالش نیز قمری است

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَضَّلْنَا  
 الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۹۷﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرًّا  
 وَمُسْتَوْدَعًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿۹۸﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ  
 مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا  
 مُتَرَكِّبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ  
 وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى قُرْدٍ إِذَا أثمرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي  
 ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۹۹﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا  
 لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿۱۰۰﴾ بَدِيعُ  
 السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ  
 شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۰۱﴾

و اوست کسی که ستارگان درخشان را برایتان نهاد، تا با آنها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید. ما همواره این نشانه‌ها را برای گروهی که می‌دانند (به روشنی) گونه‌گون، جداسازی (و بیان) کرده‌ایم. ﴿۹۷﴾ و او کسی است که شما را (در آغاز) از یک تن پدید آورد، پس (برای شما) قرارگاه و جایگاه امانتی (مقرر کرد). بی‌تردید، ما آیات (خود) را برای مردمی که با بررسی درست می‌فهمند (به روشنی بیان و) جداسازی کردیم. ﴿۹۸﴾ و اوست کسی که از آسمان آبی فرود آورد؛ پس با آن هرگونه رویدنی را (از زمین) برون آوردیم؛ پس (از آن گیاه) جوانه‌ی سبزی برون ساختیم در حالیکه از آن دانه‌های متراکم روی هم چیده شده برمی‌آوریم، و از شکوفه‌ی درخت خرما خوشه‌هایی نزدیک به هم و (نیز) باغ‌هایی از انگور و زیتون و انار - همانند و ناهمانند - (برون آوردیم). هنگامی که ثمر دهد، به میوه‌اش و به رسیدنش بنگرید. همواره در این‌ها به‌راستی برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی است. ﴿۹۹﴾ و برای خدا، جنیان را شریکانی قرار دادند، حال آنکه خدا آنان را خلق کرده است. و برای - او به نادانی - پسران و دخترانی تراشیدند. او از آنچه وصف می‌کنند پاک تر و بالاتر است. ﴿۱۰۰﴾ پدید آورنده‌ی آغازین آسمان‌ها و زمین بدون هیچ‌گونه نمونه و سابقه‌ای (است)، کی برایش فرزندی است، حال آنکه برای او همسری نبوده است و هر چیزی را آفرید و او به هر چیزی بسیار داناست. ﴿۱۰۱﴾

آیه ۱۰۱ - "وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً" - که در زمینه نداشتن همسر تولید فرزند را برای مرد محال دانسته - دلیل است بر اینکه بدون زن هرگز زادن فرزند ممکن نیست گرچه عکسش احیاناً مانند جریان مریم علیها السلام امکان‌پذیر است.

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلِقُ كُلَّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿۱۰۲﴾

این [حقیقت بس والا] خداست: پروردگار شما (که) هیچ معبودی جز او نیست (و) آفریننده هر چیزی است. پس او را بپرستید، حال آنکه او بر (سر و سامان) هر چیزی کارساز است. ﴿۱۰۲﴾

آیه ۱۰۲ - "خالق کل شیء" که همه اشیا را مخلوق دانسته دلیل است بر اینکه روح هم مورد خلق است، و نه چنانکه گروهی از فلاسفه گمان برده‌اند که خلق ویژه مادیات است و امر درباره مجردات! و این مبنا را بر آیه "الاله الخلق والامر" (۵۴:۷) نیز تحمیل کرده‌اند، زیرا اضافه بر آن که مجرداتی در جهان غیر خدا نیست، اگر هم بر فرض محال باشد آنها هم مانند مادیات مخلوق خدایند، چنان که خلق کل آفریدگان را و امر کار استمرار و هدایت و قضا و قدرشان را در بر دارد.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَرَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۰۳﴾

دیده‌های سر و سیر او را در نمی‌یابند، حال آنکه او (کل) دیده‌ها را درمی‌یابد، و او همان

نادیدنی باریک‌بین (و) بسی آگاه است. ﴿۱۰۳﴾

آیه ۱۰۳ - "لا تدرکه الابصار" تمامی ادراکات آفریدگان را نسبت به آفریگار - چه با دیده سر و چه با دیده سیر - محال دانسته زیرا او بسی لطیف و نادیدنی است، و مجرد هم که در انحصار اوست هرگز حدی ندارد تا آفریدگان با محدودیتشان از نظر ذوات و ادراکاتشان بتوانند بر او احاطه پیدا کنند.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا

عَلَيْكُمْ بِحَفِيفٍ ﴿۱۰۴﴾

به‌راستی بینش‌ها و دیدگاه‌هایی از جانب پروردگارتان برایتان آمد. پس هر کس به

دیده‌ی بصیرت بنگرد، به سود خود اوست، و هر کس از سر بصیرت ننگرد به زیان خود

اوست، و من بر شما نگهبانی نیستم. ﴿۱۰۴﴾

آیه ۱۰۴ - "بصائر من ربکم" دیده‌بانهای بسیار روشن است که از مقام حضرت رب بر مبنای ربانیت هدایت درون و برون ما را فراگیر است، درون فطری، عقلی، فکری و علمی، و برونش کل جهان آفرینش است، این کتاب تکوین از بصائر ربانی است، سپس کتاب تدوین و شریعت که قرآن است در تمام تاریکی‌های درونی و برونی بهترین

روشنگر است و این بصائر و دیدگاههای روشن قرآنی را هرگز ابهامی نیست، بلکه خود مفسر و بیانگر بی نظیری است برای کل مبهمات شرعی و علمی، و آیا قرآن که روشن کننده کل مبهمات است، نیازی به غیر خود دارد؟

وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۵﴾ اتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۶﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَثْمَرَكُومًا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿۱۰۷﴾ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۰۸﴾

و این گونه آیات (خود) را گوناگون بیان می‌کنیم، و (بگذار) تا بگویند تو (نزد دگران) درس خوانده‌ای؛ و تا اینکه آن را برای گروهی که می‌دانند روشن سازیم. ﴿۱۰۵﴾ از آنچه از پروردگارت به سوی تو وحی شده پیروی کن (که) هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان. ﴿۱۰۶﴾ و اگر خدا می‌خواست، آنان شرک نمی‌آوردند، و ما تو را بر ایشان نگهداری ننهاده‌ایم، و تو وکیل (ما) بر آنان نیستی. ﴿۱۰۷﴾ و آنهایی را که جز خدا را می‌خوانند دشنام مدهید تا (مبادا) آنان (هم) از روی دشمنی - به نادانی - خدا را دشنام دهند این گونه برای هر گروهی کردارشان را آراستیم. سپس بازگشتشان - بدون برگشت - سوی پروردگارشان خواهد بود، پس (خدا) ایشان را از آنچه کرده‌اند آگاهی بزرگی خواهد داد. ﴿۱۰۸﴾

آیه ۱۰۸ - در این آیه فحش و ناسزا گفتن را به بی‌خدایان و کل منحرفان حرام دانسته بدین جهت که آنان نیز در پاسخ از روی جهالت به خدا ناسزا خواهند گفت، البته فحش بمعنای نسبتهای ناروا و دروغ است، و نه اینکه بر کسی که بر ضد فطرت، عقل، علم و یا حس مطلبی را بگوید احتجاج شود که تو بر ضد موازین مسلمانه سخن می‌گویی، زیرا این فحش نیست بلکه بیان حقیقت است، و اگر اینگونه حق‌گویی ممنوع باشد کل دعوتهای پیامبران و شرعمداران نیز باید ممنوع باشد، زیرا این بزرگواران بر مبنای نفی

و اثبات حقیقی سخن می‌گویند، باطلها را با بیانی زیبا و دلربا نفی می‌کنند و آنگاه حقایق را جایگزین آنها می‌نمایند، و بر مبنای "و جادلهم بالتی هی احسن" (۱۶:۱۲۵) بهترین اسلوب را با نیرومندترین برهان و زیباترین بیان به میان می‌آورند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۹﴾

و با سوگندهای سختشان به خدا سوگند خوردند (که) اگر به راستی نشانه‌ای برای آنان بیاید، همواره بی‌گمان به آنها ایمان می‌آورند. بگو: «نشانه‌ها تنها نزد خداست.» و چه چیزی شما را می‌فهماند؟ اگر نشانه‌هایی - که می‌خواهند - (برایشان) بیاید، باز (هم) ایمان نمی‌آورند. ﴿۱۰۹﴾

آیه ۱۰۹ - کافران زمان نزول قرآن به خدا سوگند یاد کرده‌اند که اگر نشانه‌ای ربانی برای اثبات این رسالت مانند نشانه‌های پیشین بیاید حتماً به آن ایمان می‌آورند، یکی از پاسخهایشان که در این آیه مطرح است این است که کل نشانه‌های ربانی گذراست و ماندنی‌اش منحصرماً نزد خداست که تنها بر مبنای علم و قدرت بی‌نهایت او روی مصلحت‌های حقیقی بر ملکفان نازل می‌گردد، و من که پیامبر او هستم هرگز دخالتی در نفی و اثبات آنها - و نه هیچ علم و قدرتی درباره آنها - ندارم، و در آیاتی دیگر حقیقت دومین - که مهمترین حقایق ربانی نشانه رسالت است - اینگونه بیان شده، که چون رسالتهای گذشته موقت بوده نشانه‌های روشن آنها نیز موقت بوده است، اما شریعت قرآن که شریعت پایانی است و کل مکلفان از هنگام فرود آمدنش تا پایان زمان تکلیف بدان مکلفند، نشانه و حیانی‌اش نیز باید هم قویتر و هم روشنتر از نشانه‌های و حیانی گذشته باشد، و همچون خود شریعت آخرین همچنان پایدار بماند و این همین قرآن است. که در کل ویژگیهای ظاهری و معنویش نمایانگر قطعی ربانی بودن آن است که هر اندازه ادبیات لفظی و عقلها و علمها و اختراعات و اکتشافات افزوده گردد ربانی و حیانی بودن آیات قرآن روشنتر خواهد بود، و اگر این قرآن از غیر خدا بود حتماً در اثر این پیشرفتهای دچار رکود یا سقوط می‌گشت.

اینجا آیات رسالتی کلاً "عندالله" معرفی شده که عندیت علم، قدرت، و حکمتش در انحصار حضرت اقدس الهی است.

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَرَ لَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أُولَٰئِكَ مَرَّةٌ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۱۰﴾ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿۱۱۱﴾ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿۱۱۲﴾ وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُّقْتَرِفُونَ ﴿۱۱۳﴾ أَفَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْتَعِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۱۱۴﴾

و دل‌ها و دیدگان‌شان را واژگون می‌کنیم (اکنون) - چنان‌که نخستین بار (هم) به آن (نشانه)‌ها ایمان نیاوردند - و ره‌ایشان می‌کنیم تا در ژرفای طغیان‌شان سرگردان بمانند. ﴿۱۱۰﴾ و اگر بی‌گمان فرشتگان را پیاپی سوبشان فرو فرستیم، و مردگان با آنان سخن گویند، و همه چیز را (به عنوان گواه) بدون برگشت دسته دسته در برابر آنان گرد آوریم، باز هم چنان نبوده‌اند که ایمان آورند - جز آنکه خدا بخواهد - ولی بیشترشان نادانی می‌کنند. ﴿۱۱۱﴾ و این‌گونه برای هر پیامبری برجسته، دشمنانی: شیطان‌های انس و جن را نهادیم، (که) بعضی از آنها به بعضی برای فریب (یکدیگر) گفتار آراسته را رمز می‌دهند و اگر پروردگارت بخواهد، چنان نمی‌کنند. پس آنان را با آنچه (به خدا) افترا می‌بندند واگذار. ﴿۱۱۲﴾ و (چنان مقرر شده است) تا کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، به آن (سخن باطل گوش) دلشان را فرادارند، و برای اینکه آن را بپسندند، و تا اینکه آنچه را بی

مهابا به دشواری به دست آورنده‌اند، به دست آورند. ﴿۱۱۳﴾ پس آیا داوری جز خدا بر جویم؟ حال آنکه اوست که این کتاب را به تفصیل سویتان نازل کرده، و کسانی که کتاب (آسمانی) بدیشان دادیم، می‌دانند که آن از جانب پروردگارت به تمامی حق (و حیانی) به تدریج فرو فرستاده شده‌است، پس تو هرگز از تردیدکنندگان مباش. ﴿۱۱۴﴾

آیه ۱۱۴ - این آیه شرعمداران کتابهای و حیانی گذشته را بر مبنای حق نگری از گواهان شایسته و حیانی بودن قرآن در کل حقایق - که امکان دریافتش برای مکلفان در عرض زمین و طول زمان میسر است - مقرر داشته.

وَمَتَّ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۱۵﴾

و سخن پروردگارت [قرآن] در حال راستی و عدالت تمام شده است، و هیچ تغییر دهنده‌ای (حتی خدا) برای کلمات او نیست، و او بسی شنوای بسیار داناست. ﴿۱۱۵﴾

آیه ۱۱۵ - و اینجا سخنان صادقانه و عادلانه ربانی را با فرود آمدن قرآن پایان یافته دانسته بگونه‌ای که "لا مبدل لکلماته" و «لا» برای سلب استغراقی است که هرگونه تبدیل کننده کلمات قرآنی را چه ربانی و چه غیر ربانی سلب کرده و نه تنها دیگران نمی‌توانند کلماتی قرآنی را تبدیل کنند، بلکه خدا هم هرگز چنین کاری نخواهد کرد، زیرا بهترین و شایسته‌ترین صراط مستقیم را در قرآن برای کل مکلفان تا پایان جهان تکلیف نمودار ساخته، که بیشتر و والاتر از آن برای مکلفان هرگز ممکن نیست، آری صراط مستقیم ربانیت که ویژه حضرت اقدس رب العالمین است بر صراط مستقیم قرآن تقدم دارد، ولی علم و قدرتش مخصوص حضرت اوست، و چنانکه ایجاد خدایی غیر از خدا محال است بیان و حیانی علم و قدرتش نیز که در انحصار اوست دریافتش برای دیگران امکان‌ناپذیر است چنانکه وحیی بجز قرآن با آن یا پس از آن امکان ندارد.

وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ

### وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿۱۱۶﴾

و اگر از بیشتر کسانی که در زمین (و زمینی‌های تکلیف) اند پیروی کنی، تو را از راه خدا به بیراهه می‌برند. آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و جز به حدس و گمان (بیجا) نمی‌پردازند. ﴿۱۱۶﴾

آیه ۱۱۶ - "ان يتبعون الا الظن" از پیروی کل گمانها چه در اصول و چه در فروع دینی منع کرده، و آیاتی از این قبیل این منع را بگونه‌ای روشن تر شامل هر دو جریان دانسته، که این خود دلیلی است روشن بر اینکه دریافته‌های غیر علمی و غیر حیوانی هرگز شایسته پذیرش و عمل نیست مانند "لاتقف ما لیس لك به علم" (۳۶:۱۷).

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۱۱۷﴾ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِنْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۸﴾ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَلْيَاضِلُونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿۱۱۹﴾

همواره پروردگارت (هم) او به (حال) کسی که از راهش منحرف می‌شود داناتر است و او به (حال) راه یافتگان (نیز) داناتر است. ﴿۱۱۷﴾ پس، اگر به آیات او ایمان داشته‌اید، از آنچه نام خدا (به هنگام کشتن) بر آن برده شده است، بخورید. ﴿۱۱۸﴾ و شما را چه شده که از آنچه نام خدا بر آن برده شده نمی‌خورید؟ حال آنکه همواره خدا، آنچه را بر شما حرام کرده، به تفصیل (در قرآن) بیان کرده است، جز آنچه (از محرّمات) که بدون اختیار به آن ناچار شده‌اید (که به اندازه‌ی ضرورت ناخواسته بر شما حلال است). و بی‌چون بسیاری (از مردمان، دیگران را) از روی نادانی، با هوس‌های خود گمراه می‌کنند. به درستی پروردگارت، (هم) او به (حال) تجاوزکاران داناتر است. ﴿۱۱۹﴾

آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ - در این دو آیه خوردن از حیوانات حلال گوشتی را که به‌هنگام کشتنشان نام خدا بر آنها یاد شده نتیجه ایمان می‌داند، زیرا مشرکان به گمان احترام به



خدا نام خدا از آنها نمی خوردند، همچنین اگر کشنده حیوانات اهل کتاب باشند که نام خدا را بر آنها یاد کنند و سایر شرایط اسلامی را هم رعایت کنند اگر مؤمنان از گوشت آنها نخورند خلاف ایمان است، چنانکه در آیه (۱۱۹) نیز این جریان مورد تهدید قرار گرفته که با آنکه خدا محرمات را به تفصیل بیان فرموده و هرگز مسلمان بودن را شرط ذبح ندانسته چرا آنرا بر خود حرام می دانید؟

وَذُرُوا ظَهْرَ الْأَيْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَيْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا  
يَقْتَرُونَ ﴿۱۲۰﴾ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ  
الشَّيْطَانَ لِيُوحِيَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَدِّدُكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ  
لَمُشْرِكُونَ ﴿۱۲۱﴾ أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ  
كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا  
يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۲﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا يَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا  
يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۲۳﴾

و آشکار و پنهان گناه - : دور کننده از خیرات - را رها کنید، زیرا کسانی که به (این) گناه آلوده می شوند، به زودی - در برابر آنچه به نابسامانی با کاوش به دست می آورده اند - کیفر خواهند یافت. ﴿۱۲۰﴾ و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید، و (خوردن) آن بی گمان سرپیچی سختی (از فرمان خدا) است، و همانا شیطانها به دوستان خود همواره رمز (شیطانی) می دهند، تا با شما ستیزه نمایند، و اگر اطاعتشان کنید، بی گمان شما (هم) بی چون (به گونه ای از) مشرکانید. ﴿۱۲۱﴾ آیا و کسی که مرده (دل) بوده، پس زنده (دل) اش گردانیدیم، و برای او نوری نهادیم تا در پرتو آن در میان مردمان راه برود، همچون کسی است که نمود و نمادش در تاریکی هاست (که) از آنها بیرون آمدنی نیست؟ این گونه برای کافران آنچه را انجام می داده اند زینت داده شده است. ﴿۱۲۲﴾ و بدین گونه، در هر مجتمعی بزرگانشان را (از) مجرمان نهادیم، تا در آن به نیرنگ پردازند،

و آنان جز به خودشان نیرنگ نمی‌زنند و باریک‌بینی نمی‌کنند. ﴿۱۲۳﴾

آیه ۱۲۳ - اینجا جریان قرار دادن بزرگان از مجرمان را که با اختیار خودشان در میان مردمان مرتکب جرائم بسیار می‌شوند اضافه بر امتحان دیگران تداومی برای شقاوت همان مجرمان بعنوان عذابی دنیوی دانسته که عذابی اخروی را در پی دارد، ولی اینان دقت ندارند و این جعل بدین معنا نیست که بزرگان مجرم را وادار به حرم کرده است، بلکه آنها را در این جریان اختیار داده و به اجبار از جرائمشان جلوگیری نکرده است.

وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ أَلَلَّهُ  
 أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ  
 شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿۱۲۴﴾ فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ  
 وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَمَّا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ  
 كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۵﴾

و چون نشانه‌ای (ربانی) برایشان بیاید گویند: «هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آنکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما (نیز) داده شود.» خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا و چگونه قرار دهد. زودا کسانی را که مرتکب جرم شدند - به (سزای) آنچه نیرنگ می‌کرده‌اند - در پیشگاه خدا خواری و بی‌مقداری و شکنجه‌ای سخت خواهد رسید. ﴿۱۲۴﴾ پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش کند، سینه‌اش را برای اسلام می‌گشاید، و هر کس را که بخواهد گمراهش کند، سینه‌اش را سخت تنگ (و) نابسامان می‌گرداند، (چنان‌که) گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این‌گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند می‌نهد. ﴿۱۲۵﴾

آیه ۱۲۵ - اراده‌ی هدایت و ضلالت برای مکلفان از طرف خدا پیامدی است از هدایت و ضلالت خود آنان که نتیجه‌اش هدایت و ضلالتی افزون از طرف خداست، و اینجا سینه‌های تنگ بدان تشبیه شده که کسانی به سختی به آسمان بالا روند تا نفسشان به

تنگی افتد، و این اشاره‌ای است به اینکه در بالای جو زمین در اثر نبودن اکسیژن برای تنفس امکان صعود بدون وسایل تنفس نیست.

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْإِنْسَانَ لَقَوْمٍ يُذَكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ لَهُمْ دَارُ  
 السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾ وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا  
 يَمْعَشَرُ الْجِنَّ قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا  
 اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ  
 خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾

و این راه پروردگار تو است. بحالت استقامت تکاملی (برای پی جویانش) ما آیات (خود) را برای گروهی که (حقیقت را) به خوبی به یاد می‌آورند جداسازی (و بیان) نموده‌ایم. ﴿۱۲۶﴾ برایشان، نزد پروردگارشان سرای سلامت است، و به آنچه انجام می‌داده‌اند، (هم) او سرورشان است. ﴿۱۲۷﴾ و روزی که همه‌ی آنان را - بدون برگشت - گرد هم می‌آورد (فرماید): «ای گروه جنیان، از آدمیان (پیروان) فراوان سویتان کشانید.» و پیروان انسانیشان گفتند: «پروردگاران! برخی از ما از بعضی دیگر بسی بهره‌بردارى کردیم، و به زمان پایانیمان که برایمان معین کردی رسیدیم.» (خدا) فرمود: «آتش پایگاهتان است، در آن ماندگارید، مگر آنچه را خدا خواست (که خود تخفیف دهد). به‌راستی پروردگارت فرزانه‌ای بسیار داناست.» ﴿۱۲۸﴾

آیه ۱۲۸ - این آیه منحرفان انس و جن را از جهنمیان دانسته که در آن جاودانند، مگر آنچه را خدا بخواهد، که اگر پس از چشیدن عذاب ایمانی برایشان مانده باشد در آخر اهل نجات خواهند بود، و این خود دلیل است بر اینکه خلود در آتش به معنای همیشگی آن نیست، و نیز - بر خلاف آنچه در روایاتی آمده است - جایگاه جنیان منحرف همان جایگاه آدمیان منحرف است، و توبیح این جنیان که بسیاری از آدمیان را به گمراهی کشانیده‌اند، خود دلیلی بر حرمت کمک گرفتنهای ناروا از جنیان است

وَكَذَلِكَ نُؤَيِّ بِعُضِّ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۱۲۹﴾ يَمَعَشَرَ الْجِنِّ  
وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ  
يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّبْتُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ  
أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿۱۳۰﴾

و این‌گونه برخی از ستمکاران را به آنچه به دست می‌آورده‌اند، در پی برخی دیگرشان می‌گردانیم. ﴿۱۲۹﴾ ای گروه جنیان و انسان! آیا از میان شما فرستادگانی برایتان نیامدند، در حالی که آیات مرا بر شما می‌خوانند، و از دیدار این روزتان شما را هشدار می‌دهند؟ گفتند: «ما بر (زیان) خود گواهی دادیم.» (آری آمدند) و زندگی دنیا فریشتان داد، و بر ضد خود گواهی دادند که همواره ایشان کافر بوده‌اند. ﴿۱۳۰﴾

آیه ۱۳۰ - اینجا "رسل منکم" - پس از جن و انس - دلیل بر عمومیت رسالت الهی است از جنیان برای خودهاشان چنانکه در انس رسالت ویژه انسانهاست با این تفاوت که نخست رسالت پیامبران جن در حاشیه رسالت پیامبران انسانی است - چنانکه از آیات بسیاری این حقیقت پیداست - و در جمع - بر حسب آیاتی دیگر - رسالت جنیان همچون رسالت انسان با رسالت خاتم پیامبر ﷺ پایان یافته که در زمان حضرتش و تا دامنه قیامت هرگز رسالتی در جنیان و انسان نبوده و نخواهد بود.

ذَلِكَ أَنْ لَّمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكًا الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَلِكُلِّ  
دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۲﴾ وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ  
إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَّا يَشَاءُ كَمَا أَنشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ  
ءَاخِرِينَ ﴿۱۳۳﴾ إِنْ مَا تُوْعَدُونَ لَأَتِيَنَّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿۱۳۴﴾ قُلْ يَتَقَوْمِ اعْمَلُوا  
عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ  
لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۱۳۵﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا

فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۱۳۶﴾ وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۷﴾ وَقَالُوا هَذِهِ آتِنَا مِنَّا بِهَا وَحَرْتُ حِجْرًا لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَن نَّشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنعَمُ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنعَمُ لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِم بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۸﴾ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِم وَصَفَهُمُ اللَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۳۹﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۴۰﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّتٍ مَّعْرُوشَتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿۱۴۱﴾

این (هشدار) بدین سبب است، که پروردگارت هیچ‌گاه مجتمعات را به ستم هلاک کننده نبوده، در حالی که مردمشان ناآگاهند. ﴿۱۳۶﴾ و برای هر یک (از مکلفان) - از آنچه انجام داده‌اند - درجاتی است و پروردگارت از آنچه می‌کنند غافل نیست. ﴿۱۳۷﴾ و پروردگارت (تنها) بی‌نیازِ کانونِ رحمت است. اگر بخواهد شما را می‌برد و پس از شما هر چه را بخواهد جانشین (شما) می‌آورد؛ چنان که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آورده است. ﴿۱۳۸﴾ همواره آنچه به شما وعده داده می‌شود به‌راستی آمدنی است، و شما درمانده‌کنندگان (خدا) نیستید. ﴿۱۳۹﴾ بگو: «ای قوم من! هر چه در توانتان است انجام دهید، من (هم) همواره (در خور توانم) انجام دهنده‌ام. پس دیرا که خواهید دانست

زندگی پایانی این خانه (ی دنیا) از آن کیست. بی گمان ستمکاران رستگار نمی کنند. ﴿۱۳۵﴾ و (مشرکان) برای خدا - از آنچه از کشت و دامها که پدید آورده است - سهمی گذاشتند، و به پندار خودشان گفتند: «این ویژهی خداست و این ویژهی شریکانمان.» پس آنچه ویژهی شریکانشان بود به خدا نرسد، و آنچه در اختصاص خدا بود به شریکانشان در رسد. چه بد داوری می کنند! ﴿۱۳۶﴾ و این گونه برای بسیاری از مشرکان - شریکانشان - کشتن فرزندانشان را آراستند، تا (در پایان) هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبه سازند، و اگر خدا می خواست چنان نمی کردند. پس ایشان را با آنچه (به خدا) افترا می زنند واگذار. ﴿۱۳۷﴾ و گفتند: «اینها دامها و کشتزارهایی است ممنوع (و) جز کسی که ما بخواهیم» - به گمانشان - «آنها را نمی خورد» و دامهایی است که (سوار شدن بر) پشت آنها حرام شده است، و دامهایی که (هنگام ذبح) از روی افترا بر خدا نام خدا را بر آنها نمی برند. به زودی خدا آنان را به خاطر آنچه افترا می بسته اند کیفر می دهد. ﴿۱۳۸﴾ و گفتند: «آنچه در شکمهای این چهار پایان است، اختصاص به مردان ما دارد و بر همسرانمان حرام است، و اگر (آن جنین) مرده باشد، همهی آنان (از زنان و مردان) در آن شریکند.» به زودی او [خدا] توصیف آنان را جزا خواهد داد (و) همواره او حکیمی بسیار داناست. ﴿۱۳۹﴾ بی گمان کسانی - که از روی سبک مغزی و نادانی -، فرزندان خود را کشتند، و آنچه را خدا روزیشان کرده بود - از روی افترای به خدا - حرام شمردند، سخت زیان کرده اند (و) آنان همواره گمراه شدند، و (از) هدایت یافتگان نبوده اند. ﴿۱۴۰﴾ و اوست کسی که باغهایی با داربستها و بدون داربستها و خرما بین و کشتزار با خوراک گوناگون آن و زیتون و انار را - همانند و ناهمانند - پدید آورد، و سازمان داد. از میوهی آن - چون ثمر داد - بخورید، و حقّ [زکات بینوایان یا خمس آن] را از آن به روز بهره برداری بدهید، و زیاده روی نکنید (که) همواره خدا اسرافکاران را دوست نمی دارد. ﴿۱۴۱﴾

آیه ۱۴۱ - این آیه مکی از آیات سی گانه مکی و مدنی زکات است که از جمله ادله عمومیت زکات می باشد چنانکه تمامی این آیات یا نص و یا ظاهر بر این عمومیت یا اطلاق هستند، و اینجا جنات کل باغها را با تمامی میوههای آنها در بردارد و نیز زرع شامل تمامی زراعتهاست، و سپس زیتون و انار که از نه مورد خیالی زکات بیرون است،

در مرحله سوم از اموال زکوی آمده است، و در آخر "یوم حصاده" بعنوان هنگام پرداخت زکاتش مقرر شده، و بسی شگفت‌انگیز است، که فتوای شرع‌مداران شیعه و سنی برخلاف این سی‌آیه و بسیاری از روایات درباره زکات تجارت تنها نه چیز را مورد زکات است! و برای فرار از این عدم انحصار گویند، این آیه مکی است، و زکات هم حکمی مدنی است، پس مقصود از این حق زکات هم نیست، با اینکه این آیه بیشتر آیات زکات هم مکی است!

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٤٢﴾ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ أَلَّذَكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ الْأُنثَيْنِ أَمَّْا أَشْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤٣﴾

و (نیز) از دام‌ها، حیوانات باربر و سواری را (پدید آورد). از آنچه خدا روزیتان کرده است بخورید، و گام‌های شیطان را پیروی مکنید (که) همانا او برای شما دشمنی آشکارگر است. ﴿۱۴۲﴾ (انعامی را که) هشت زوج [فرد قرین]، مشابه (آفرید و بر شما حلال کرد): از گوسفند دو تا، و از بز دو تا. بگو: «آیا خدا نرهای آن دو را حرام کرده یا ماده‌های آن دو را؟ یا آنچه را که رحم‌های آن دو ماده در بر گرفته است؟ اگر راستگو بوده‌اید - از روی علم (و حیانی) - این خبر مهم را به من گزارش دهید.» ﴿۱۴۳﴾

آیه ۱۴۳ - این "ثمانیه ازواج" نمونه‌هایی بارز، اهلی و معمولی از انعام است، و آیاتی دیگر از قبیل "غیر محلی الصيد" که صید را هم از انعام دانسته گواهی است روشن بر عدم انحصار انعام به این هشت مورد.

وَمِنَ الْأَيْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ أَلَّذَكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ الْأُنثَيْنِ أَمَّْا أَشْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْتُكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ

أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۴﴾ قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴۵﴾

و از شتر دو تا و از گاو دو تا: (نر و ماده را). بگو: «آیا (خدا) نرهای آن دو را حرام کرده یا ماده‌های آن دو را؟ یا آنچه را که رجم آن دو ماده در بر گرفته است؟ یا چون خدا شما را به این (تحریم) سفارش کرد گواه بودید؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بزند، تا از روی نادانی مردم را گمراه کند؟ بی‌گمان، خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی‌کند.» ﴿۱۴۴﴾ بگو: «در آنچه به من (درباره‌ی انعام) وحی شده - بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد - هیچ حرامی نمی‌یابم، مگر مردار یا خون ریخته شده (پس از کشتن یا پیش از آن) یا گوشت خوک را، پس این همواره پلید است؛ یا (قربانی که) از روی نافرمانی (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده. پس کسی که بدون سرکشی و (یا) بازگشت (به خوردن آنها) بی‌اختیار ناچار گردد (بر او گناهی نیست).» به‌راستی پروردگار تو بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۱۴۵﴾

آیه ۱۴۵ - این «لا اجد» که مضارع است - و نه (ما وجدته) که تنها گذشته را در برگیرد - دلیل است بر اینکه محرّمات کل انعام چه از ذواتشان و چه اجزائشان در مثلث زمان در نص آن یاد شده است، روی این اصل بجز آنچه حرمتش در قرآن آمده مانند درندگان و خبائث، هرگز حرام نیست، که مانند خرگوش از افراد انعام و مانند کل اجزاء انعام بجز خون ریخته شده و به جز خبائث حلال است، و در اینجا "دماً مسفوحاً" حرمت خون را در انحصار آن مقدار از خون دانسته که به هنگام کشتن حیوان برون ریزد.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ



جَزَيْنَهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۱۴۶﴾ فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَسِعَةِ  
وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۴۷﴾ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا  
أَشْرَكْنَا وَلَا ءَابَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِن شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ  
ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِندَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَّا إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ  
أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿۱۴۸﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱۴۹﴾

و بر یهودیان، هر (حیوان حلال) چنگال‌داری را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند، چربی‌های آن دو را بر آنان حرام کردیم، به استثنای آن (چربی)‌هایی که بر پشت آن دو است، یا در امعایشان یا آنچه با استخوان در آمیخته است. این (تحریم) را به سزای تجاوزشان به آنان کیفر دادیم، و ما به راستی بسی (در گفتار و کردار) راستاییم. ﴿۱۴۶﴾ (ای پیامبر!) پس اگر تو را تکذیب کردند، بگو: «پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است، و (با این حال) سختگیریش از گروه مجرمان باز گرداننده نمی‌شود.» ﴿۱۴۷﴾ زودا کسانی که شرک آوردند گویند: «اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم، و چیزی را (خودسرانه) تحریم نمی‌کردیم.» کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین‌گونه (خدا و پیامبران خود را) تکذیب کردند، تا برخورد شدید ما را چشیدند. بگو: «آیا نزد شما علمی (وحیانی) است، تا آن را برایمان برون آورید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید، و جز به گزاف تیری به تاریکی نمی‌افکنید.» ﴿۱۴۸﴾ «پس برهان رسا ویژه‌ی خداست، و اگر خدا می‌خواست همواره همه‌ی شما را (به اجبار) هدایت می‌کرد.» ﴿۱۴۹﴾

آیه ۱۴۹ - اینجا "فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ" حجتها و دلیلهای خدا را چه در کتاب و چه در سنت رسا دانسته، و هرگز نارسائی در بیان حقایق و حیانی نیست، که نه ظنی است و نه هیچگونه اجمالی در این دو ثقل عظیم اسلامی وجود دارد و - چنانکه آیاتی از جمله "و لا تقف ماليس لك به علم" - که مکلفان را از پیروی هرگونه گمان باز داشته - حجت رسای و حیانی را صد در صد دانسته، که هیچ حکمی از احکام اصلی و فرعی اسلام بر پویندگان آن هرگز پوشیده نیست، و در حقیقت این آیه و مانند آن راه جهل را به کلی در زمینه دریافت شریعت ربانی مسدود دانسته بر خلاف شرع مداراتی که می‌پندارند باب

علم مسدود است!

قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا  
فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ  
بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿۱۵۰﴾ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ  
أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَقَ  
نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا  
النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۵۱﴾  
وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ  
وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ  
ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۱۵۲﴾

بگو: «گواهان خود را که گواهی می‌دهند خدا این (ها را بی چون) حرام کرده، بیاورید.»  
پس اگر (هم) شهادت دادند تو با آنان شهادت مده، و هوس‌های کسانی را که به (وسیله‌ی)  
آیات ما (همان‌ها را) تکذیب کردند، و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند و (معبودان  
دروغین را) با پروردگارشان همتا و همسان قرار می‌دهند، پیروی مکن. ﴿۱۵۰﴾ بگو: «بیابید  
تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده (برایتان) بخوانم: اینکه چیزی را با او شریک  
قرار مدهید، و به پدران و مادران (تان) احسان کنید، و فرزندان‌تان را از (بیم) تنگدستی  
مکشید، (زیرا) تنها ما (هستیم که) شما و آنان را روزی می‌دهیم. و به کارهای زشت  
تجاوزگر - چه آشکار و چه پنهان - نزدیک نشوید، و کسی را که خدا محترم داشته -  
جز بحق - مکشید. این است که خدا شما را به آن سفارش کرده، شاید خردورزی  
کنید.» ﴿۱۵۱﴾ و به مال یتیم - جز بحق به گونه‌ای هر چه نیکوتر - نزدیک مشوید، تا به  
(حد) رشدهایش برسد. و پیمان‌ها و ترازو را با تقسیم کردن (عادلان‌ها) تمام انجام دهید.

هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کنیم. و هنگامی که (سخنی) گویند عادلانه سخن بگویند، هر چند (درباره‌ی) نزدیکترین خویشاوند(تان) باشد. و به پیمان خدا وفا کنید. این است که (خدا) شما را به آن سفارش کرده، شاید (او و احکامش را) به شایستگی یاد کنید. ﴿۱۵۳﴾

آیه ۱۵۲ - نزدیک شدن به مال یتیم - که اینجا مورد نهی قرار گرفته - تنها تصرف در آن نیست، بلکه کلاً تصرف در مال یتیم را تنها با بهترین و چه تجویز کرده تا هنگامی که به بلوغهای سه گانه‌اش برسد: بلوغ تکلیفی، بلوغ ازدواج و بلوغ رشد کامل اقتصادی که پس از این سه گام دیگر یتیم نخواهد بود، بنابراین چنانکه در آیه (۶:۴) گذشت مراعات حال ایتام بر اولیائشان بحدی است که حتی قرض الحسنه‌ای هم از اموالشان بر مبنای ولایتشان نمی‌توانند برای خویش یا دیگری بگیرند، گرچه این خود نیک و حسن است - مگر در صورت بهره‌ای حلال - زیرا در آیه مورد بحث و آیاتی دیگر درباره‌ی اموال یتیمان تنها تصرف احسن و بهتر استثنا شده، چنانکه برای بلوغ یتیم این سه گام بلوغ مقرر شده است و اینهمه بمنظور جبران یتیم بودن ایتام است.

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۵۳﴾

و اینکه به راستی این راه بسیار راست من است. پس آن را پیروی کنید، و راه‌های دیگر) را - که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد - پیروی نکنید. این است که (خدا) شما را به آن سفارش کرده، شاید به تقوا گرایید. ﴿۱۵۳﴾

آیه ۱۵۳ - «السبل» اینجا کل راه‌های غیر ربانی و منحرف از صراط مستقیم را در بر دارد، و «سبل» در «لنهدینهم سبلنا» کلاً راه‌های ربانی به سوی صراط مستقیم است.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۵۴﴾ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَارَكٌ

### فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۵۵﴾

سپس به موسی کتاب (وحی) را دادیم، برای اینکه (هدایت را) بر کسی که نیکی کرده تمام کنیم؛ و برای اینکه هر چیزی را به گونه‌ای روشن جداسازی نماییم، و (نیز) هدایت و رحمتی باشد، شاید به لقای پروردگارشان ایمان بیاورند. ﴿۱۵۴﴾ و این خجسته و فراگیر کتابی است که ما آن را نازل کردیم. پس از آن پیروی کنید و (از خدا) پروا بدارید، شاید مورد رحمت (او) قرار گیرید. ﴿۱۵۵﴾

آیات ۱۵۴ و ۱۵۵ - این "تماماً علی الذی أحسن" بمعنای تمامیت مطلق تورات نیست بلکه تمامیتی ویژه زمان محدود شریعت تورات است. که خود "علی الذی احسن" می‌باشد، که زیباترین احکام را با زیباترین بیان در محدوده شریعت تورات بیان داشته و چنانکه "تفضیلاً لكل شیء و هدی و رحمه" نیز در محدوده شریعت تورات است، ولی قرآن چنانکه در آیه (۱۵۵) - و آیاتی دیگر آمده مبارک مطلق است. بمعنی برکتی جهانشمول از زمان نزولش تا پایان زمان تکلیف که تورات مبارک برای زمانی معین است ولی قرآن مبارک برای تمام زمانها و مکانهاست.

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ﴿۱۵۶﴾ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا لَعَلَّكُمْ أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجِرِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿۱۵۷﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ أَنْتَظِرُونَ ﴿۱۵۸﴾

تا نگوید: « کتاب (وحیانی) تنها بر دو طایفه‌ی پیش از ما نازل شده و ما بی‌گمان از

آموزششان بی‌خبر بوده‌ایم.» ﴿۱۵۶﴾ یا گویند: «اگر کتاب (وحیانی) بر ما نازل می‌شد، به‌راستی از آنان هدایت یافته‌تر بودیم.» پس (اکنون) بی‌گمان بیانی بسیار روشن از پروردگارتان برایتان آمد، و (نیز) رهنمود و رحمتی (شایسته). پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا (و او) را (با همان‌ها) تکذیب کرده و از آنها (خود و دیگران را) رویگردان کند؟ به زودی کسانی را که (مکلفان را) از آیات ما رویگردان می‌کنند، به (خاطر) اینکه رویگردانی می‌کرده‌اند، به عذابی بد مجازات خواهیم کرد. ﴿۱۵۷﴾ آیا به جز این نگرش و انتظار دارند، که فرشتگان سوشان بیابند، یا پروردگارت (سوشان) آید، یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بیاید؟ روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمانش به دست نیاورده، ایمان آوردنش سودی نمی‌بخشد. بگو: «منتظر باشید (که) همواره ما (هم) منتظریم.» ﴿۱۵۸﴾

آیة ۱۵۸ - "او یأتی بعض آیات ربّک" به معنی نشانه‌های ربانی بر حقانیت قرآن نیست، زیرا نشانه قرآن همگانی و همیشگی است، بلکه مقصود نشانه‌های جسمانی است مانند آنچه بر پیامبران قبل نازل گشته که در برابر قرآن و بعد از آن هرگز موقعیتی ندارند، و روی این اصل در صورتیکه اینگونه نشانه‌ها هم بر حسب درخواست آنان بیاید باز هم ایمان نمی‌آورند و اگر هم این خود عذاب‌ی ربانی باشد و در اثر ترس ایمان بیاورند هرگز پذیرفته نیست، زیرا این ایمان هرگز واقعیتی ندارد.

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۱۵۹﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلًا وَ مَنْ جَاءَ  
بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۶۰﴾

بی‌گمان کسانی که دینشان را پراکندند و پیروانی پراکنده بودند، تو از آنها در (توان) هیچ کاری نیستی. کارشان تنها سوی خداست، سپس (خدا) به آنچه می‌کرده‌اند آگاهی مهمشان خواهد داد. ﴿۱۵۹﴾ هر کس به نیکی (سوی ما) بیاید، برایش ده برابر (پاداش) است و هر کس به بدی آید، جز مانند آن جزا نیابد، حال آنکه بر آنان ستم (هم) نرود. ﴿۱۶۰﴾

آیه ۱۶۰ - این ده برابر بودن پاداش کارهای نیک نخستین مرحله پاداش است، و بیشتر از آن گامهای دیگری است که بر حسب آیاتی دیگر "بغیر حساب" (۳۷:۳) و "ولدینا مزید" (۳۵:۵۰) به نیکوکاران داده می شود چنانکه همانندی پاداش کار بد برابر با همان کار بر مبنای عدالت است در پی آن فضیلت و رحمت پروردگار که "رحمتی وسعت کل شیء" (۱۵۶:۷) مقتضی تخفیفی در جزای گناهان است.

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَبِيًّا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾

بگو: «پروردگارم مرا همواره به راهی راست هدایت کرده: دینی پایدار و بهادر و پای بر جا کننده: آیین ابراهیم؛ حال آنکه (او) رویگردان از باطل بوده و از مشرکان نبوده است.» ﴿۱۶۱﴾ بگو: «به راستی، نماز و سایر عباداتم و زندگی و مرگم، (همه و همه) تنها برای خدا - پروردگار جهانیان - است.» ﴿۱۶۲﴾ او را هرگز شریکی نیست، و بدین (دین پایدار) دستور یافته‌ام، و من (در مرتبه‌ی) نخستین تسلیم کنندگان (خود) می باشم.» ﴿۱۶۳﴾

آیه ۱۶۳ - "و انا اول المسلمین" که تسلیم حضرت رسول ﷺ را در برابر خدا بگونه‌ای مطلق در مثلث زمان دانسته، و او را اولین مسلمان دانسته. به معنای اولویت سبقت زمانی نیست، بلکه از نظر مقام برتر تسلیم آن حضرت است، که از همه تسلیم شوندگان در کل زمانها برتر است.

حقیقت این است که خدای لازمان و لامکان نه در درون جهان آفرینش است و نه در برون آن بلکه در لازمان و لامکان مطلق بر کل جهان احاطه دارد، که این احاطه مطلق علم و قدرتش از خودهاشان به آنان نزدیکتر است، و «اجلاً» هر دوی اجل مسمی و معلق را شامل است، جز آنکه "اجل مسمی" تنها «عنده» است ولی اجل معلق تعلقی هم بغیر خدا دارد.

قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ آبِغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا  
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ  
تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ  
دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ  
رَّحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

بگو: «آیا جز خدا (ای یکتا) پروردگاری بجویم، حال آنکه او پروردگار همه چیز است، و هیچ کس به جز آنچه (خود) به دست آورده بر (زیان یا سود) خودش نیست، و هیچ بار برداری بار دیگران را بر نمی‌دارد. سپس شما بازگشتتان سوی پروردگارتان است؛ پس (شما را) به آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اید آگاهی بزرگی خواهد داد.» ﴿١٦٤﴾ و اوست کسی که شما را در زمین جانشینان (یکدیگر و گذشتگانی دیگر) نهاد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی (در این جهان) برتری داد، تا شما را - در آنچه به شما داده است - بیازماید. همواره، پروردگارت پیگیر سریع (در کیفر) است، و به‌راستی (هم) او بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژه‌گان است. ﴿١٦٥﴾

آیه ۱۶۵ - «کم» در «جعلکم» و «بعضکم» و «لیبلوکم» و «اتاکم» خطاب‌ی است در بعد قضایای حقیقه که کل مکلفان نسل اخیر و پایانی انسانی را دربر دارد، و این «خلائف الارض» نیز دارای دو بعد است درونی و برونی. درونیش جانشینی نسلهای پیاپی این نسل است از یکدیگر، و برونش - چنانکه در آیه «انی جائل فی الارض خلیفه» به تفصیل گذشت - خلافت و جانشینی کل انسانهای اخیر است از انسانهای منقرض شده، گرچه آیه بقره با نگرشی صحیح نص در این خلافت است، و آیه مورد بحث به عنوان اطلاق و عمومیت شامل این خلافت می‌باشد.

و «ما اتاکم» نیز اعم است از داده‌های تکوینی و یا احکام شرعی و شرایع گوناگون نسبت به مکلفان که تمام اینها برای آزمایش آنان است.

## سوره اعراف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَصِّ ﴿١﴾ كَتَبْتُ أَنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ  
وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

الْمَصِّ. ﴿١﴾ (این) کتابی است (که) بر تو نازل شده - پس نباید در سینه‌ات از آن  
تنگنایی‌ای باشد - برای اینکه با آن (مکلفان را) بیم دهی. و (این) یادواره‌ای است برای  
مؤمنان. ﴿٢﴾

آیه ۲ - «حرج» و تنگی سینه حضرتش تنها در رابطه با کافران بوده، که او را انکار و آزار  
می‌کرده‌اند، ولی برای تذکر دادن مؤمنان با سینه‌ای باز همچنان آماده بوده است،

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا  
تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾



آنچه را از پروردگارتان برایتان نازل گشته پیروی کنید و از اولیایی دیگر پیروی مکنید.

بسی اندک است آنچه را متذکر می‌شوید. ﴿۳﴾

آیه ۳ - چنانکه در این آیه دستوری است اکید به مؤمنان در پیروی از قرآن و ترک این و آن.

وَكَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنَاتٍ أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿۴﴾

و چه بسیار گروهی را هلاکشان کردیم که برخورد سختمان برایشان به هنگام

خواب(شان) یا در میان روزشان فرا رسید. ﴿۴﴾

آیه ۴ - «قریه» در اینجا و جاهایی دیگر به معنای مجتمع انسانی و سایر مکلفان است، مگر قرینه‌ای در کار باشد که آن را به معنای جایگاههای اجتماعات غیر انسانی و ... و یا به هر دو معنا گردد، و اینجا طبق اصل معنای قریه، و نیز «هُم» که مرجعش همان قریه است مورد هلاکت همان مرد مانند، گرچه در این جریان جایگاهشانشان نیز ویران گشته باشد.

و اینجا «بیئات» شب هنگام است که اینان در خواب بوده‌اند و «قائلون» خواب اندکی در روز می‌باشد که همان قیلوله و خواب مختصر پیش از ظهر است، در هر دو صورت هنگامه هلاک در این دو هنگام آنان را فرو گرفته.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۵﴾

فَلَنَسَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿۶﴾

پس چون ناگواری سختمان آنان را فرا رسید، خواسته‌ای نداشتند جز اینکه گفتند: «ما

همانا (از) ستمکاران بوده‌ایم.» ﴿۵﴾ پس بی‌گمان از کسانی که (پیامبران) سوی آنان

فرستاده شده‌اند، بی‌چون خواهیم پرسید، و همانا از (خود) آن فرستادگان (نیز) همواره

خواهیم پرسید. ﴿۶﴾

آیه ٦ - مسئولیت روز سؤال را نسبت به تمامی پیامبران و مکلفان دانسته، مسئولیت پیامبران در دعوت شایسته آنان است، که چگونه دعوت کردند و چه پاسخ شنیدند، چنانکه در آیه (١٠٩) سوره ٥ پاسخ آن بزرگواران را از این پرسش ربّانی چنان بیان کرده است که: ما هرگز در برابر علم تو علمی چندان به پیامدهای رسالت‌هایمان نداریم. ولی مسئولیت دیگران درباره تحمل این دعوت‌های رسالتی است.

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ تَقَلَّتْ  
مَوْزِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ  
خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

پس به راستی از روی علم بر آنان گزارش خواهیم داد، حال آنکه ما (از احوال آنان) پنهان نبوده‌ایم. ﴿٧﴾ و در آن روز، میزان و سنجش اعمال حق است. پس آنان که میزان‌های سنجش اعمالشان سنگین باشد ایشان خودشان رستگارکننده‌اند. ﴿٨﴾ و آنان که میزان‌های اعمالشان سبک باشد، آنانند که خودشان را زیان کرده‌اند، (چرا) که به آیات ما ستم می‌کرده‌اند. ﴿٩﴾

آیات ٨ و ٩ - این آیه حقّ مطلق را در تکالیف ربّانی میزان سنجش زشت و زیبایی تمامی اعمال دانسته، که هر کس وزنه‌های شایسته‌اش از نظر علم، عقیده، معرفت و عمل بیشتر باشد - تا چه رسد که کامل عیار هم بوده باشد - بر حسب این میزان‌ها رستگار است. در آیه (٤) کسانی را که کلاً سبک وزن می‌باشند - بلکه هیچ وزنی هم ندارند - آنانرا از زیانکاران برشمرده، که در هر صورت وزنه‌های تکلیفی ربّانی در انحصار شایستگیها است، و کسی که به کلی از این شایستگیها تهی است، هرگز وزنی هم ندارد، که وزن، وزن جسم و مال و خیال نیست، بلکه وزن حال و اعمال شایسته است.

«الحق» کل حقایق تکلیفی را در بردارد، که وزن هم همان حق است، و نمونه بارز حق کتاب وحی و پیامبر وحی و سایر حاملان معصومند چنانکه آیاتی چند بیانگر این حقیقت است، که میزان اعمال از همین مثلث تشکیل می‌گردد، و در هر صورت میزان

همان حق مطلق است که صاحبان حق غیر مطلق با همان حق مطلق مورد سنجش و موازنه قرار می‌گیرند، هر که از نظر اوزان تکلیفی به حق مطلق نزدیک تر است حقیقتش نیز در حساب و پاداش بیشتر است، و در برابر ایشان کسی که سنگینی موازین تکلیفش کمتر است، تا آنجا که در کل میزانها سبک باشد و هرگز وزنی ندارد، به همین ترتیب عقوبتش سبک و سبکتر و در مرحله آخر عذاب است، که «خسروا انفسهم» خودشان را در کل ابعاد تکلیفی زیان کرده‌اند، و در خبر است از حضرت صادق علیه السلام که (الموازین هی موازین الانسانیة) که کلا وزنه‌های درونی، معرفتی و برونی انسانیت است و بس.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۱۰﴾  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا  
 إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ﴿۱۱﴾

و به راستی ما شما را در زمین همواره (در حد امکان و توانتان) تمکین دادیم، و برای شما در آن وسایلی برای معیشت نهادیم (اما) چه کم سپاسگراری می‌کنید. ﴿۱۰﴾ و بی چون شما را به درستی آفریدیم. سپس به صورتگری شما پرداختیم. پس از آن به فرشتگان گفتیم: «برای (شکرانه‌ی تعلیم) آدم (برای من) سجده کنید.» پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) از سجده‌کنندگان نبود. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - اینجا که فرمان حق نسبت به سجده فرشتگان برای آدم - پس از آفرینش و تصویر آدمیان آمده - بر دو پایه استوار است.

۱- اینکه آفرینش و تصویر انسانها در شخص آدم علیه السلام بگونه‌ای ویژه محقق است، که در آینده تناسلی بر همان بنا استوار می‌باشد. و این دو خلق و تصویر با یکدیگر دارای اختلاف چهره فعلی و شأنی است، چهره فعلیش در آدم اول نمودار بوده، که هم خلق و هم تصویرش فعلیت داشته، ولی نسبت به ذریه‌اش که صلب او و ترائب حوا بود فعلیت خلقش همان حالت ذریه است، و تصویرش حالت شأنی صورت‌های گوناگون این ذریه‌ها می‌باشد، و این خلقت «کم» هم که: «صورتنا کم» کلاً نظر به حالت فعلی دارد

- هر کدام در زمان خود - سپس فرشتگان که به شکرانه معلم بودن آدم مأثور به سجده برای خدا شدند، منظور شخص آدم نبود، بلکه کل آدمیتها و انسانیت‌های شایسته مرادند مخصوصاً حضرت محمد ﷺ و محمدیان و سایر پیامبران و معصومان علیهم‌السلام که کلاً از آدم برترند، و این نکته اضافه بر جهت معنویتش "ثم قلنا للملائكة" که این امر ربانی نسبت به سجود فرشتگان پس از آفرینش و تصویر انسان است. حالت نخستینش آدم است و حالات بعدیش سایر معصومان.

۲- اینکه سجده ملائکه برای شخص آدم نبوده بلکه برای کل انسانیت‌های والا است که حضرت محمد ﷺ و حضرات محمدیان علیهم‌السلام در بالاترین قله این انسانیت والا قرار دارند، و چنانکه شخص آدم در تعلیم اسماء معلم فرشتگان به گونه‌ای بسی شایسته بوده است، دیگر پیامبران الهی می‌باشند که محمدیان در بالاترین درجات آن قرار دارند، و چنانکه در جاهای مناسب بیان کرده‌ایم مورد سجده خود حضرت آدم نبوده، زیرا بر حسب فطرت و عقل و کتاب و سنت سجده برای غیر خدا حرام است، روی این اصل این سجده برای آدم و آن سجده پدر و مادر یوسف هر دو برای یوسف سجده شکر بوده که مورد سجده «الله» است. و سبب سجده خلق الله، که نعمت بزرگی برای فرشتگان نسبت به آدم و برای پدر و مادر یوسف نسبت به یوسف بوده است.

«اسجدوا» فعل لازم است، روی این اصل برای شامل شدن سجده نسبت به مسجود حرف تعدیه لازم می‌باشد، و چون مورد سجده فقط خداست، در اینجا «الله» مخدوف است، که طبعاً لامش برای تعدیه می‌باشد و لکن لام در لآدم برای تعدیه نیست، بلکه به منظور تکریم آدم است، که در جمع معنای این جمله مبارکه چنین می‌شود: برای گرامی داشت آدم که معلم شما می‌باشد، به شکرانه‌اش برای خدا سجده کنید، روی این اصل آدم نه به عنوان عبودیت مسجود له است، و نه به عنوان احترام، بلکه مسجود له - در عبودیت و احترام - فقط خداست و آدم به اصطلاح مسجود لاجله بوده، مانند آنکه اگر خدا به شما نعمتی بزرگ از مال یا فرزند عطا فرمود به شکرانه این نعمت برای خدا سجده می‌کنید، آیا مورد سجده شما مال و فرزند است؟ هرگز! بلکه این خداست که برای او به شکرانه این نعمت سجده می‌کنید.

قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدًا إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ

### مِنْ طِينٍ ﴿۱۲﴾

(خدا) فرمود: «چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را بازداشت از اینکه (برای من)

سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم، مرا از آتشی و او را از گلی آفریدی.» ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - اینجا «امر تک» که امر به شیطان می باشد بیانگر این حقیقت است که شیطان در این سجده همه گانی مأموریتی ربّانی داشته، چه جداگانه و چه نیز در زمره فرشتگان زیرا در ژرفای نفاق تا آنهنگام خود را به گونه ای در اینان جا زده بود که اعمالش در ظاهر اعمال فرشتگان می نمود.

آفرینش از گل درباره آدم نخستین از جمله گواهان بر این حقیقت است که: آدم بدون هیچگونه واسطه ای از گِل آفریده شده، و از نسل دیگران نیست. چنانکه در جای جای قرآن بدان تصریح یا اشاره شده است. و نیز چون شیطان به اعتراف خودش و تصدیق مفهومی قرآنی از آتش آفریده شده، روی این اصل بر خلاف آنچه گروهی گمان برده اند از جنس فرشتگان نیست بلکه - چنانکه اشاره شد - این مأموریت ربّانی نسبت به کل فرشتگان شامل او هم شده است چه تنها در ضمن آنان، و یا جداگانه نیز این مأموریت را داشته است، و «امر تک» تحمل این جمع را دارد.

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ

### الصَّغِيرِينَ ﴿۱۳﴾

فرمود: «پس از این جایگاه فرو شو. پس تو را نرسد که در آن تکبر نمایی. پس برون شو

که تو بی گمان از خواران و بی مقدارانی.» ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - این "فما یكون لك ان تتكبر فيها" متکبران را رانده گان از بهشت خوانده، و آیا آدم نیز با همسرش در چشیدن از شجره منیهه تکبر کردند که با شیطان از بهشت رانده شدند؟

پاسخ اینست که تکبر در بهشت موجب رانده شدن است، ولی رانده شدن از

بهشت در انحصار تکبر نیست، زیرا آدم و حوا هرگز نسبت به حق ﷻ تکبری نکردند، بلکه طبق آیاتی چند در چشیدن از شجره منهیة گول شیطان را خوردند، و این خود گناه بوده و چنانکه این بهشت جای گناه تکبر نیست جای هیچ گونه گناهی - حتی اینگونه گناه کوچک هم - نیست.

### قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾

گفت: «مرا تا روزی که (مکلفان) برانگیخته خواهند شد مهلت ده.» ﴿١٤﴾ فرمود: «همانا

تو از مهلت یافتگانی.» ﴿١٥﴾

آیه ١٥ - این تاخیر افکندن شیطان که در پاسخ تقاضای او بوده، درست است که با تقاضایش هماهنگی دارد، لیکن "الی یوم یبعثون" نیست، بلکه بر حسب آیاتی مانند "انک لمن المنتظرین الی یوم الوقت المعلوم" این انتظار تا پیش از رستاخیز است، نه تا خود رستاخیز، زیرا صعقه و بیهوشی که از مرگ شدیدتر است طبق آیه (٦٨:٣٩) شامل کل مکلفان می باشد، که از جمله آنان خود شیطان است. مگر "من شاء الله" که مقربین عندالله اند و هرگز صعقه و بیهوشی در آخر عمر برزخی شامل حال آنان نمی شود، بلکه با همان زندگی برزخی منهای ویژگیهای آن به رستاخیز قدم می نهند، پس در جمع شیطان هم مثل دیگران مرگش با آنان پیش از رستاخیز فرا می رسد. پس الی یوم یبعثون - که مورد تقاضای او بوده - انجام شدنی نیست، بلکه "الی یوم الوقت المعلوم" و "من المنتظرین" است «منتظرین» کل شیاطین جنی می باشند، در اینصورت این مهلت تا وقت مقرر در انحصار شخص شیطان نیست، زیرا منتظرین جمع است، و این مهلت شامل کل شیاطین می باشد.

و چون "یوم الوقت المعلوم" یک یوم است، نه ایام پیاپی پس در آن هنگام کل شیطانها را مرگ فرا می رسد طبعاً مرگ صعقه بیهوشی و بالاتر از مرگ عادی است.

در پاسخ این پرسش که انتظار تا "یوم الوقت المعلوم" که حالت صعقه و بیهوشی همه گانی است در دو بعد دنیوی و برزخی اندازی است چون برزخیان نه مورد دعوت ربانی است نه مورد ضلالت شیطانی؟ پاسخ اینکه تا آخرین لحظه تکلیف دنیوی که با

صعقه و بیهوشی مماس است چنانکه دعوت‌های ربانی استمرار دارد ضلالت‌های شیطانی نیز مستمر است طبعاً در عالم تکلیف، ولی برزخیان از این مجرمان طبعاً مستثنی می‌باشند.

### قَالَ فِيمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾

گفت: «پس از آن رو که مرا به بی‌راهه افکندی، من نیز همواره برای (گمراه کردن)شان بر

سر راه بسیار راستت همی می‌نشینم.» ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - اینجا شیطان بسی تأکید می‌کند که راه راست را بر بندگان خدا می‌بندد، و در آیه هفدهم آنها را چهارجانبه محاصره می‌کند، که از راه آینده برزخ و رستاخیزشان. و از گذشته دنیاشان، و از طریق دینشان و از راه شهواتشان - اکثریت آنان را از راه به در می‌سازد.

### ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾

«سپس بی‌گمان از پیش رویشان [؛ آخرت] و از پشت سرشان [؛ دنیا] و از طرف راستشان

[؛ دینشان] و از طرف چپشان [؛ شهواتشان] همواره بر آنها می‌تازم، و بیشترشان را

شکرگزار نخواهی یافت.» ﴿۱۷﴾

آیه ۱۷ - این چهار بعد در دو جریان است (۱) جریان مماس و درونی، که متقاضی عقل و نفس اماره است (۲) و دو جریان متفصل که نخست دنیا است که پیاپی از آن فاصله می‌گیرند، سپس برزخ و قیامت که در پیش دارند، و بر مبنای هر دو جریان برونی و درونی شیطان شیطنتهای خود را با کمال اصرار ادامه می‌دهد.

یعنی دین را وارونه جلوه می‌دهد، و شهوت را نمایان می‌سازد، دنیا را زینت

می‌دهد و قیامت و برزخ را دور و ناچیز نمایان می‌سازد.

این سختی که "فما اغوتینی" مانند کار چهارجانبه شیطنت او هر دو باطل است،

چنانکه کل آیات ربانی در دعوت الی الله آنرا نقض کرده، و اینجا هم آیه (١٨) بیانگر تکذیب این کار نابکار اوست، و آیا کار چهار جانبه شیطانی ربانی است، تا آنکه اغوا و گمراه کردن خدا نسبت به شیطان ربانی باشد، اینجا عمق إغواء در عمق نظر شیطانی این است که خدا او را از نظر تکبری که در برابر حضرتش انجام داد، از آنجا برون راند، و آیا این برون راندن إغواء و گمراه کردن است یا جزای تکبر او می باشد.

در پاسخ این پرسش هم که چرا خدا به شیطان اینگونه در زندگی شیطانی اش مهلت داده، باید گفت چنانکه دعوت ربانی در طول زمان و عرض زمین تکلیف تا پایانش ادامه دارد، که این خود ابتلا و امتحانی است برای کل مکلفان، و به منظور عمق بیشتر این امتحان به شیطان نیز این مهلت را داده تا راستان راه راست را با ابتلای بیشتر بپیمایند، و منحرفان در انحرافات خود همچنان بمانند، در ست است که کار شیطانها بسی نادرست می باشد، ولی کار خدا در مهلت دادن او در این امتحانات ربانی و آزمایشی است.

قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ

أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾

فرمود: «از این باغ سر در هم در حالی که مذمت شده (و) رانده گشته‌ای برون شو. بی گمان کسی از آنان که از تو پیروی کند، همانا جهنم را از همهی شما (ابلیسیان) همواره پرخواهم کرد.» ﴿١٨﴾

آیه ١٨ - مذموم از ذم است، به معنی مذمت بسیار که نتیجه همان مذموم به معنی رانده شدنی است بدون برگشت «تبعك» اینجا به معنای شیطانی شدن و در حزب شیطان قرار گرفتن است، که نتیجه اش احیاناً جهنم می باشد بدین معنا که گناهایی که قابل بخشش یا شفاعت می باشند و در اثر پیروهای اندک از شیطان است مرتکبان را جهنمی نمی کند.

وَيَا أَدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ



الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۹﴾ فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا  
مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِ تِهْمَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا  
أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿۲۰﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لِنَ  
الْنَّاصِحِينَ ﴿۲۱﴾ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءُ تِهْمَاتِهِمَا وَطَفِقَا  
يَخْتَصِمَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ  
الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۲۲﴾ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا  
أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۲۳﴾

«وای آدم! تو با همسرت در (این) باغ سردرهم سکونت گیر، پس از هر جا و هرگونه که  
بخواهید (از خوردنی‌هایش) بخورید، و به این درخت نزدیک مشوید، پس (در این  
صورت) از ستمکاران می‌شوید.» ﴿۱۹﴾ پس شیطان، برای آن دو وسوسه کرد، تا آنچه را از  
عورت‌هایشان از ایشان پوشیده مانده بود برایشان نمایان گرداند و گفت: «پروردگارتان  
شما را از این درخت منع نکرد، جز برای آنکه (مبادا) دو فرشته گردید، یا از (زمره‌ی)  
جاودانان باشید.» ﴿۲۰﴾ و برای آن دو سوگند یاد کرد که: «من به‌راستی همواره از  
خیرخواهان شمایم.» ﴿۲۱﴾ پس آن دو را با دلو فریب (به چاه سقوط) افکند. پس چون آن  
دو از آن درخت (ممنوع) چشیدند، زشتی‌هایشان برایشان آشکار شد، و به چسبانیدن  
برگ آن باغ بر خود نزدیک شدند، و پروردگارشان آن دو را بانگ زد: «مگر شما را از  
این درخت منع نکردم و به شما نگفتم (که) شیطان بی‌گمان برای شما دشمنی آشکارگر  
است؟» ﴿۲۲﴾ گفتند: «پروردگارمان! ما بر خویشتن ستم کردیم، و اگر بر ما (گناهمان را)  
نیوشانی و به ما رحم نکنی، بی‌گمان (و) بی‌امان از زیانکاران خواهیم بود.» ﴿۲۳﴾

آیه ۱۹ تا ۲۳ - خدا آدم و حوا را در این امتحان نخستین در صورت تخلفشان از  
ستمکاران برشمرد، و شیطان هم نهی خدا را از دستیابی به آن شجره منهیّه مانعی از  
فرشته شدن یا ماندنی بودنشان در آن باغ دانسته، و برای نخستین بار بر درستی و  
نصحیت گراییش قسم یاد کرده، و با این مقدمات آن دو همسر را به کثری وا داشته

است، که مبتلای به این گناه غفلت بارشان نمود، زیرا آدم هرگز گمان نمی‌کرد کسی سوگندی دروغ به خدا بخورد، و روی همین اصل هم گول خورد. از این نهی ربانی و وسوسه شیطانی در نص قرآن - که این خود ظلمی بوده است - و اینجا آدم و حوا گول خورده‌اند، و نیز جهاتی دیگر که با هفت تعبیر در حرمت چشیدن از میوه این درخت شرکت دارند، و در جمع پیدا است که این دو مرتکب گناه شده‌اند، و در نتیجه زشتی‌های برونی و درونیشان که از نظرشان پنهان بود، بر ایشان آشکار گردید. در آیه (٢٣) و آیاتی دیگر لفظ سواتهما - که جمع است - آمده، و این خود در برگیرنده زشتی‌های برونی و درونی است، برونی‌اش آشکار شدن عورت‌های این دو است، که لباس بهشتی از آنان در این جریان کنده شد، و از برگ‌های درختانی بهشتی خواستند که عورت‌هایشان را بپوشانند، و عورت‌های درونیشان همان گناهشان بود - که بر خلاف گمان طهارت مطلقشان - برایشان پدیدار گشت.

در پاسخ این پرسش که عورت‌های همسران نسبت به یکدیگر هرگز زشت نیست، پس چگونه آشکار شدن این عورت‌ها با لفظ سوات آمده؟ باید گفت: گویی این جریان پیش از ازدواجشان پدید آمده، و این دو در آغاز جریان زندگی بوده‌اند، از آغاز هم پوشش بهشتی برای عورت‌هایشان مقرر گشته بود، روی این اصل برای نخستین بار با کنده شدن پوشش‌هایشان عورت‌هایشان به نظرشان زشت بود. ولی «زوجک» دلیل است بر اینکه همسر یکدیگر بوده‌اند، در این صورت این عورت بودن در برابر دیگران و حتی همسر عورت است گرچه نگریستن طرفین مباح است.

و در پاسخ این پرسش که رسولان ربانی که معصومند این خود منافی است با گناه آدم عَلَيْهِ السَّلَام؟ باید گفت: در آیات بقره و طه و آیاتی دیگر بگونه‌ای مفصل آمده و از جمله در آیه طه فرماید "و عصی آدم رب فغوی. ثم اجنباہ ربه فتاب علیہ و ہدی" و این آیه بیانگر این حقیقت است، که این گناه آدم پیش از رسالت او بوده است.

قَالَ أَهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ

فرمود: «(هرسه) فرود آید، حال آنکه بعضی از شما دشمن بعضی دگرید، و برای شما در

زمین تا هنگامی (معین) قرارگاه و برخورداری ای است.» ﴿۲۴﴾

آیه ۲۴ - اینجا شیطان با آدم و همسرش مأمور شدند به این زمین فرود آیند، و تا هنگامی معین در آن زندگی کنند. و این دشمنی دارای دو بعد است انسان با انسان و با شیطان.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا مَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿۲۵﴾ يَبْنِيءَ آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَ تِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿۲۶﴾

فرمود: «در آن زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن بیرون برده می‌شوید.» ﴿۲۵﴾ ای فرزندان آدم! ما همواره برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌هایتان را بپوشاند، (این پوشش زیرین شماست) و (نیز پوشش) زینتی (برایتان فرستادیم)؛ و (اما) بهترین جامه (ی زیرین و رویین شما) لباس تقوی است. این از نشانه‌های خداست، شاید به خوبی یاد آورند. ﴿۲۶﴾

آیه ۲۶ - برای انسان نخست لباس تن مطرح است، و سپس لباس روح که لباس نخستین پوشنده عورتها و زینت دهنده بدنها است، و لباس تقوی پوشنده کُل بدیهای معنوی است، و این پوشش دومین بر مبنای فطرت و عقل و دین می‌باشد، و چنانکه روح انسان بر بدنش رجحان دارد، لباس روح نیز چنان است، که بایستی با پوششهای تقوی خود را از همه نابسامانیها پرهیز دهد.

و اینجا از دو پوشش جسمانی انسان سخن رفته است نخست "یواری سوا تکم" که پوششهای زیرین نسبت به عورت‌های انسان است، دوم «و ریشاً» که لباس رو و زینت بدن می‌باشد.

و این "قد انزلنا علیکم" که فرو فرستادن این سه گونه لباس را در بر دارد، بدین معنی نیست که بایستی حتماً از آسمان نازل شده باشد. زیرا فرستنده این لباسها برای انسانها

نه زمینی است و نه آسمانی، روی این اصل انزال در اصل فرو فرستادن از مقام اعلی و اقدس ربانیت بوده، آری مناسبت است که این فرود آمدن از آسمان هم باشد، ولی ما اینجا دلیلی بر جریان دوم نداریم، زیرا آنچه از این آسمان جسمانی نازل گردیده - بر حسب آیاتی چند - تنها باران است. و یا احیاناً کوههایی که بنام «رواسی» نامیده شده‌اند.

آری چون باران نمایانگر و وسیله پدید آمدن نباتات و حیواناتی است، که خود منشأ دو گونه لباسهای انسانی می‌باشد، بدین معنا نزول این دو گونه لباس از آسمان معنا می‌دهد، بر خلاف "لباس التقوی" که همان بعد اول است.

يَبْنِيَّ آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ تِهْمَا إِنَّهُ يَرَانِكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِن حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾ وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾ يَبْنِيَّ آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان هرگز شما را به فتنه: آزمایشی آتشبار، نیندازد، چنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند، حال آنکه لباسشان را (هم) از ایشان می‌کند تا عورت‌هایشان را برایشان نمایان کند. او - و همانندانش - بی‌گمان شما را می‌بیند، بدان‌گونه که شما آنان را نمی‌بینید. ما بی‌چون شیطان‌ها را سرپرستان و دوستان کسانی

نهادیم که ایمان نمی‌آورند. ﴿۲۷﴾ و چون کار زشت تجاوزگرانه‌ای کنند، گویند: «پدران خود را بر آن یافتیم و خدا بدان فرمانمان داد.» بگو: «خدا بی‌گمان به کار زشت تجاوزگرانه فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟» ﴿۲۸﴾ بگو: «پروردگارم به قسط [تقسیم عادلانه و فاضلانه] فرمان داده است، و (اینکه) در هر مسجدی [سجده گاهی] روی‌های خود را (با استقامت برای خدا) به پا دارید، و در حالی که طاعت خود را برای او خالص گردانیده‌اید وی را بخوانید. همان‌گونه که آفرینش شما را آغاز کرد (سرانجام) به سوی او باز می‌گردید.» ﴿۲۹﴾ گروهی را هدایت کرد و گروهی (دیگر) گمراهی بر آنان حق (و ثابت) است، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا، اولیا (ی خود) برگرفتند، و می‌پندارند که همواره راه یافته‌اند. ﴿۳۰﴾ ای فرزندان آدم! زینت خود را در نزد هر سجده گاهی (با خود) بگیریید. و بخورید و بیاشامید و زیاده‌روی نکنید که او بی‌گمان اسرافکاران را دوست نمی‌دارد. ﴿۳۱﴾

آیه ۳۱- "خداو زینتکم عند کلّ مسجدٍ چنانکه زینتهای روحانی و جسمانی انسان را در بر دارد، که بایستی با لباس و بدن پاک و پاکیزه و آراسته، و روح پیراسته در سجده گاههای رسمی - که مساجد است و یا غیر رسمی که هر جای شایسته برای سجده و نماز می‌باشند - مال و فرزندان را بر حسب آیه (۴۶:۱۹) "المال و البنون زینة الحیاة الدنیا" نیز در بردارد، که انسان به هنگام نماز یا بهتر شرکت در جماعت بایستی کلّ این زینتها را تا حد توان به همراه داشته باشد، دوزینت خودی برای تکامل و احترام در محضر خدا، و دوزینت دیگر به منظور پرداختن مال به نیازمندان، و سازماندهی فرزندان در این اجتماع عبادتی است، که عبادتش برای خدا و بهره‌ اجتماعی بسود بندگان خدا است.

اینها زینتهایی است که باید در هر سجده گاهی با خود داشت که «کم» است، و نیز «عنکم» زینتهایی است که باید در حال نماز از خود دور داشت مانند طلا و ابریشم برای مردان و پوششهای هوس انگیز برای زنان.

و سپس زیاده روی نکردن در خوردن و آشامیدن و بازداری از هر بدی افراط و تفریط است، نه آنچنان زیاد که بیش از اندازه معمولی و بهداشتی باشد، که نسبت به خود و دیگران زیانبار است، و نه بسیار کم باشد که بر خلاف بهداشت او است، بلکه

میانه روی در خوردن و آشامیدن در این میان پسندیده است، چنانکه زینت برای مسجد نیز چنان است، که مثلاً کل اموال و لباسهای زینت و فرزندان را به مسجد بردن اسراف است، و هیچ یک از فرزندان و لباسهای زینت و مالها را در مسجد نبردن اسراف سلبی است. «لا یحب» نسبت به خدا - که نسبت به کل محبوبات و مبعوضات عالم است - به معنی بغض می باشد، ولی در دیگران که چنان علمی را ندارند که چیست تا محبوب و یا مبعوض باشد چنان نیست.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

(ای پیامبر!) بگو: «زیورهای خدایی را که برای بندگانش پدید آورده - و (نیز) روزی های پاکیزه را - چه کسی حرام گردانیده؟» بگو: «این (نعمت)ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند، در حالی که روز قیامت ویژه ی آنان می باشد.» این گونه آیات (خود) را برای گروهی که می دانند جداسازی و روشن می کنیم. ﴿٣٣﴾

آیه ۳۲ - بر خلاف گمان گروهی زاهد نمایان که زینتهای ربّانی را بر خود حرام می دانند، اینجا تهدیدی است شدید، نخست: اینکه زینتهای شایسته حرام نیست، چون اینها عطیه ربّانی می باشند، در ثانی: این عطیه برای کسانی که در دنیا ایمان آورده اند گرچه مخلوط و مشترک با دیگران است. ولی پس از مرگ ویژه آنان می باشد، روی این اصل تمامی زینتهای شایسته و بهره برداری از آنها ویژه مؤمنان است، که بر مبنای ایمان و بدون اسراف و تبذیر از درآمدهای حلال مصرف خود و کسان خود کنند.

گروهی از زاهد نمایان تصمیم گرفتند که شبها را به عبادت پردازند، و روزها را روزه دار باشند، و هرگز نسبت به زنان اعتنایی شهوانی و جنسی نکنند این زنان نزد رسول الله شکایت بردند، پیامبر بزرگوار به منبر رفته و این آیه را خواند و فرمود، من که رسول خدا به سوی شما میام، شب هم می خوابم، و هم عبادت می کنم، و هم روزهایی را روزه

می‌گیرم و یا بدون روزه‌ام و با زنان نیز در موقع نیاز در می‌آمیزم، این سنت من است، و هر کس این سنت را ترک کند از من نیست، عثمان بن مظعون کاردی تهیه کرده بود که عورت خود را ببرد، و این جریانات سفیهانه و زاهدانه با نزول این آیه و بیان رسول الله ﷺ نقش بر آب گردید.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ ۖ وَالْأَيْمَانَ ۖ وَالْبَغْيَ ۖ بَعِيرَ الْحَقِّ ۖ  
وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا ۖ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا  
لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾

بگو: «پروردگار من فقط زشتکاری‌های متجاوز - چه آشکارش و چه پنهانش را - و گناه دنباله‌دار را و تجاوز بنا حق را حرام گردانیده است، و (نیز) اینکه چیزی را شریک خدا پندارید که دلیلی بر (حقانیت) آن نازل نکرده، و اینکه چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید.» ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - اینجاست که محور از محرمات عملی و دو محور از محرمات عقیدتی یاد شده، که این پنج بنیادهای اصلی و ضابطه‌های کلی کل محرمات اسلامی می‌باشند نخست «الفواحش» به معنی گناهان تجاوزگر، که یا از حد معمولی تجاوز کرده، و کل گناهان کبیره را شامل است، و یا تجاوزگر به دیگران می‌باشد، که اگر از کبائر هم نباشد در حاشیه کبائر خود از فواحش است، و در مرحله سوّم فواحش دو جانبه که جمع مابین هر دو فحشاء می‌باشد، و این مثلث در آشکار یا پنهانش، و کل گناهان تجاوزگر را در بردارد، سپس «الإثم و البغی» که گناهان دست دوّم می‌باشند، بدین معنی که گناهی دنباله‌دار یا کاری است که انسان را به گناه می‌کشاند، که مقدمه حرام است، و سوّم «البغی بغیر الحق» که کل تجاوزگری‌های به دیگران به ناحق را شامل است، چه از فواحش باشد و چه از اثم، مرحله چهارم و پنجم که از تمامی اینها حرمتش بالاتر است شرک به خدا و در ثانی نسبت دادن جاهلان چیز است به حضرتش، این مجموعه پنجگانه با کل اقسامش تمامی گناهان را از نظر اسلام در بردارد، و در این ترتیب نخست

گناهان بزرگتر عملی که «الفواحش» است، و سپس کوچکترش که اثم و بغی می باشد، در ثانی بزرگترین گناه عقیدتی که شرک بالله است، و سپس نسبت دادن چیزی نادانسته به خداست اگر چه از موحدان باشید. از این رو ضمن خطبه نماز جمعه و ظیفه خطیب جمعه است که آن را بخواند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾

و برای هر امتی زمانی پایانی [اجلی] است؛ پس چون اجلشان فرارسد نه (می توانند)

لحظه ای (از آن) تأخیر بخواهند و نه (بر آن) پیشی جویند. ﴿٣٤﴾

آیه ٣٤ - "لكل أمة أجل" بدینمعنی است که برای هر گروه ملكف و حیانی زمانی معین است، که زمانهای محدود شریعت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام گذشته، و پایان شریعت اسلام تا پایان زمان تکلیف است، و هیچکدام نمی توانند از وقت معین خود پیش و پس افتند. و چون اجل عمری شخصی است - و نه گروهی - روی این اصل اجل گروهی همان اجل شرع است، آری بعضی از امتهای گروهها اجل عمری هم دارند، اما این کلیت ندارد و آیه مورد بحث به امتهایش کلیت داده، و بر مبنای همان اجل شریعتی هم نمی توان گفت: چنانکه شریعتهای چهارگانه قبلی وقتی معین و محدود داشته اند شریعت اسلام نیز چنان است تا نغمه های بهائی، قادیانی و مانندشان بر این مبنا سرزند، بلکه اجل شریعت چنانکه گفتیم در اختصاص اجل محدود نیست، بلکه بر حسب ضرورت اسلامی از نظر کتاب و سنت اجل شریعت اسلام تا پایان زمان تکلیف است.

«ساعة» هم اینجا به معنی ساعت معمولی نیست بلکه از ریشه «سوع» و جابجا شدن زمان است، روی این اصل در کوچکترین آنی - که نتیجه حرکت ماده است، و هرگز برای ما معلوم نیست و نخواهد بود - اجلهای شریعتها پس و پیش نمی شود.

يَبْنِيءَ آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ

وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾



ای فرزندان آدم! اگر به راستی پیامبرانی از خودتان برایتان بیایند حال آنکه آیات مرا بر شما می خوانند، پس هر کس پرهیزگاری و اصلاح کند، نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه ایشان اندوهگین می شوند. ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵ - این آیه کل «بنی آدم» که نسلهای آدم اول را تا انقراض انسانیت در بردارد زمینه کل رسالتها می داند، و بر خلاف گمان گروهی از منحرفان که وحی های رسالتی را تا رستاخیز جهان پایدار می دانند، و با استدلال به این آیه به خیال اینکه بنی آدم همان ملکفان زمان ثرول قرآن تا دامنه قیامتند، روی این اصل "رسل منکم" کل فرستادگان برای کل مکلفان انسانی در طول تاریخ انسانیت می باشند. که در نتیجه پیامبرانی پس از پیامبر اسلام خواهند آمد!

ولی «بنی آدم» تمامی فرزندان آدم را شامل است، که با تصریحی قرآنی ختم تمامی رسالت بوسیله رسالت آخرین اعلام شده است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا  
خَالِدُونَ ﴿۳۶﴾ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ  
أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوَفَّوهُمْ  
قَالُوا أَيَّنَا مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ  
أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿۳۷﴾

و کسانی که با آیات ما (همانها و ما را) تکذیب کردند، و از (پذیرش) آنها تکبر ورزیدند، ایشان همدمان آتشند (و آنان در آن جاودانند). ﴿۳۶﴾ پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغی را افترازند، یا با آیات او (همانها و او را) تکذیب کند؟ اینان کسانی اند که نصیبشان از آنچه نبشته شده به ایشان خواهد رسید، تا آن گاه که فرشتگان ما به سراغشان بیایند. درحالی که جانهاشان را به کلی می ستانند (فرشتگان) گویند: «آنچه غیر از خدا می خوانده اید کجایند؟» گویند: «از (چشم) ما گم گشتند.» و علیه خود گواهی می دهند که بی گمان کافر بوده اند! ﴿۳۷﴾

آیه ٣٧ - اینجا "قالوا ضلوا عنا" و «شهدوا» به هنگامی که مرگ گریبانشان را گرفته خود از ادله قرآنی برای زندگی برزخی است، زیرا سخن گفتن به هنگام مرگ سخن دنیوی نیست. چون در آن هنگام تمامی حواس انسان محکوم به مرگ است، و هرگز سختی این گونه جز احیاناً داد و فغان نخواهد داشت.

و اصولاً فرشتگان مرگ و غیر مرگ - بر حسب آیاتی چند - قابل دیدن و شنیدن سخنانشان به ویژه برای کافران نیستند، مگر به هنگام مرگ.

و نیز این اعتراف: که بتها مان از نظرهامان گم گشته‌اند، و ما کافر بوده‌ایم نیز دلیل است بر زندگی برزخی پس از مرگ، زیرا کافران - بویژه معاندانشان - تا آخرین لحظه زندگی تکلیفی - انحراف خود را نه به زبان می‌آورند، و نه به دل می‌گیرند.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا آدَارُكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَيْنَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِن لَّا تَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

فرمود: «در میان امت‌هایی از جن و انس - که پیش از شما بوده‌اند - داخل آتش شوید.» هر بار امتی (به آتش) در آید، همگنان خود را لعنت کند، تا هنگامی که همگان در آن آماده شوند. (آنگاه) آخرینشان درباره‌ی اولینشان گوید: «پروردگاران! اینان ما را گمراه کردند، پس عذابی از آتشی افزون به آنان بده.» (خدا) فرمود: «برای هر کدام (آتشی) افزون است، ولی شما نمی‌دانید.» ﴿٣٨﴾

آیه ٣٨ - این چند برابر بودن عذاب گمراه‌کنندگان با گمراه‌شدگان گرچه در اصل تعدد برابر است، ولی عذاب گمراه‌کنندگان بیشتر از آنان می‌باشد که عذاب گمراه‌کنندگان اول برای گمراهی خودشان و در ثانی گمراه کردن دیگران است، و این جریان درباره‌ی گمراه‌شدگان نخست قبول گمراهی است، و سپس استمرار در آن که به خود و دیگران هم ظلم کرده‌اند، ظلم ضلالت را از گمراه‌کنندگان پذیرفته‌اند و هرگز علیه آنان فریادگر

نبوده‌اند، بلکه دیگران نیز به پیروی از آنان احیاناً گمراه گشته‌اند. این آیه به گونه‌ای روشنتر بیانگر زندگی برزخی پس از مرگ است، که این کافران مأموریت یافته‌اند تا پس از پیشینیانشان - از جن و انسان - در آتش وارد شوند، و این آتش طبعاً اخروی نیست، چون امر فعلی است، پس آتش نیز بایستی فعلی باشد، سپس در هنگامه‌ای که همگان در آن گرد آمده‌اند، با یکدیگر چنان می‌گویند. در آخر کار "فذوقوا العذاب": عذاب را بچشید، دلیلی دیگر بر زندگی برزخی است، و نه عذاب آخرت که در آینده‌ای دور خواهد بود.

وَقَالَتْ أُولَئِكَ لَئِنْ كُنَّا لَنَرِيكَ آيَاتِنَا فَتَكْفُرِينَ ﴿٣٩﴾  
 وَإِنَّا لَنَرِيكَ آيَاتِنَا فَتَكْفُرِينَ ﴿٤٠﴾  
 وَأُولَئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤١﴾  
 وَأُولَئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤٢﴾  
 وَأُولَئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤٣﴾  
 وَأُولَئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤٤﴾  
 وَأُولَئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤٥﴾  
 وَأُولَئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤٦﴾  
 وَأُولَئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤٧﴾  
 وَأُولَئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤٨﴾  
 وَأُولَئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤٩﴾  
 وَأُولَئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٠﴾

و اولینشان به آخرینشان گفت: «شما را بر ما هیچ برتری نبوده، پس به سزای آنچه به دست می‌آوردید عذاب را بچشید.» ﴿۳۹﴾ بی‌گمان کسانی که با آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، و از (پذیرفتن) آن‌ها تکبر ورزیدند، درهای آسمان برایشان هرگز گشوده نشود، و به بهشت در نیابند، تا آنکه طناب شتر در سوراخ سوزن داخل شود. و بدین سان مجرمان را کیفر می‌دهیم. ﴿۴۰﴾

آیه ۴۰ - «الجمل» در این آیه به معنی طنابی است که شتر را با آن می‌کشند، و چنانکه این طناب ضخیم امکان فرورفتن در ته سوزن خیاطی را ندارد، همچنان این مستکبران امکان ورود به بهشت را ندارند، زیرا راه بهشت بسی باریک و همچون (سمّ الخياط) و سوراخ ته سوزن خیاطی است که بایستی با پی جوئی و کاوشی بر مبنای عقل و فطرت در پرتو شریعت آنرا دریافت کرد که بی عقلی و بر خلاف انسانی و شریعت ربانی گام نهادن موجب گمراهیها است.

لَهُمْ مِّنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نُجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾  
 وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَٰئِكَ  
 أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٤٢﴾

برایشان از جهنم بسترهایی و از بالایشان سرپوش‌هایی است، و بدین‌گونه بیدادگران را  
 سزا می‌دهیم. ﴿٤١﴾ و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده‌اند - هیچ  
 کسی را جز به اندازه‌ی گشایشش تکلیف نمی‌کنیم - آنان همدمان بهشتند (و) ایشان در  
 آن جاودانند. ﴿٤٢﴾

آیه ٤٢ - تکلیف در اینجا وظیفه‌ای واجب. و در کل واجبات می‌باشد - جز در بعضی  
 موارد که موضوعش جرح یا عسر است. زیرا تکلیف یا عسر است و یا جرح، و در آخر  
 کار یسر، که نه عسری دارد و نه حرجی، و آیات یسر در مورد تکلیف تکالیف حرجی و -  
 به طریق اولی - عسر را منفی دانسته. مگر آنکه موضوع تکلیف خود مورد عسر یا جرح  
 باشد مانند جهاد.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ  
 الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا  
 بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَن تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

و هرگونه کینه‌ای را از سینه‌هایشان زدودیم. حال آنکه از زیر (قصرها و باغ‌های)شان  
 نهرها روان است، و گفتند: «ستایش خدای را که ما را به این (راه) هدایت نمود، و اگر  
 خدا ما را رهبری نمی‌نمود ما خود هرگز راه نمی‌یافتیم. بی‌گمان فرستادگان پروردگاران  
 به‌راستی تمامی حق را آوردند.» و ندا داده شدند که: «این همان بهشت است که آن را به  
 (سبب) آنچه انجام می‌داده‌اید به میراث یافته‌اید.» ﴿٤٣﴾

آیه ٤٣ - این میراث بهشت برای بهشتیان بدین معنی است که وسعت بهشت را خدا به  
 گنجایش کل مکلفان قرارداد و روی این اصل جهنمیان که خود با انحرافاتشان بهشت

را از دست داده‌اند، جایگاه بهشتیشان به میراث برای آنان خواهد بود، و سخن بهشتیان که هدایت خودشان را با حمد خدا مربوط دانسته‌اند به دو معنی است. نخست اینکه فرستادگانی برای هدایت از جانب خدا و حقانیت بر ایشان آمده‌اند. دوم: اینکه با پذیرش این رسالتها خدا هم آنانرا تأیید کرده؛ و درین مثلث هدایت ضلع اختیار که پذیرش رسالتهاست همچنان محفوظ است.

«نزعنا» که ماضی و مربوط به گذشته است شامل دو گذشته می‌باشد. گذشته دور و دورتر که برزخ و قیامت است خدا ناراحتیهایی که مؤمنان احیاناً از یکدیگر دارند در این دو نشئه بر طرف می‌کند، و این خود به معنای مضارعی است متحقق الوقوع، که به لغت ماضی آمده، و از جهت دیگر این ماضی است، که مربوط به عالم تکلیف است، و دست کم به هنگام مرگ خدا مؤمنان را در اثر شایستگی‌هاشان تطهیر می‌کند، و نگرانیها و ناراحتیهایی را که نسبت به دیگران دارند بر طرف می‌سازد، روی این اصل «نزعنا» هم مضارع محقق الوقوع است نسبت به برزخ و قیامت و هم عالم رجعت، و نیز نسبت به پایان عمر تکلیفی است.

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا

فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَعْنَةُ اللَّهِ

عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۴۴﴾

و بهشتیان، دوزخیان را ندا در دادند که: «ما آنچه را پروردگاران به ما وعده داده بود به راستی حق یافتیم، آیا شما (نیز) آنچه را پروردگارتان وعده داده بود درست یافتید؟» گفتند: «آری» پس ندا دهنده‌ای میانشان ندا در داد که: «لعنت خدا بر ستمکاران باد!» ﴿۴۴﴾

آیه ۴۴ - این موذنی که ندای لعنت را بر ستمکاران سر داد، یک فرد از میان کل شایستگان رسالتی است، و طبعاً وی حضرت اقدس رسول الله ﷺ می‌باشد، زیرا با وجود حضرتش چندان نوبتی - به خصوص ویژگی - به دیگران نمی‌رسد، روی این اصل روایاتی که این اعلام گر را امیر المومنین علیه السلام خوانده با مردود است. و یا در حاشیه

اعلام رسول الله خلافتی همسان با اعلام حضرتش می باشد.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَفِرُونَ ﴿٤٥﴾  
 وَيَبْنِيانَهَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَانِهِمْ وَنَادُوا  
 أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْنَا لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾

(آنان) کسانی (هستند) که (خود و مردمان را) از راه خدا باز می دارند، و آن را به کژی می طلبند، و (هم) آنان به (زندگی) آخرین کافرند. ﴿٤٥﴾ و میان آن دو (گروه) پرده ای است، و بر فراز اعراف [بلندی های میان بهشت و جهنم] رادمردانی هستند، که هر یک (از آن دو دسته) را از چهره هایشان می شناسند، و بهشتیان را - که هنوز وارد آن نشده در حالی که (بدان) امید دارند - آواز می دهند که: «سلام بر شما!» داخل آن نشده اند، حال آنکه طمع (داخل شدن) دارند. ﴿٤٦﴾

آیه ٤٦ - این آیه میان بهشتیان و جهنمیان پرده ای مقرر داشته، چنانکه در عالم تکلیف نیز در این میان پرده ای بوده است، و این اعراف به معنی بلندیهایی است میان جهنم و بهشت، و جهنمیان و بهشتیان که این بلندیهها جایگاه نظارت و حکم ربّانی درباره آنان است توسط بزرگترین شخصیت های ایمانی تاریخ تکلیف که حضرت محمد ﷺ و محمدیان ﷺ می باشند، و در حاشیه آنان سایر پیامبران اولی العظم و غیر اولی العظم هستند، این بزرگواران هر یک جهنمیان و بهشتیان را از چهره هایشان می شناسند، راجع به بهشتیان "سپاهم فی جوههم من اثر سجود" (٢٩:٤٨) و درباره جهنمیان "يعرف المجرمون بسپاهم"، (٤١:٥٥) و این رجال اعراف چنانکه در عالم تکلیف این و آن را به چهره هایشان می شناختند، به روز رستاخیز شناسایی آنان بالاتر و روشنتر است، و بالاخره بر حسب آیه (٤٩:) حکم ربّانی "ادخلوا الجنة" توسط آنها برای بهشتیان صادر می شود.

این جریان در رجعت و دولت قائم آل محمد ﷺ محقق خواهد بود که کل زمینه های تکلیف از زمینها و آسمانها و تمامی جایگاههای مکلفان در این دولت آخرین

نور باران خواهد بود، و دیگر کافران را جایی و موقعی نمی ماند که یا نابود می گردند و یا اگر هم اندکی مانند گروهی از یهودیان و نصرانیان و دیگر کتابیان همچنان بمانند اینان مالک هیچ جریانی اجتماعی و حکومتی نیستند، بلکه تحت الشعاع دولت مهد وی خواهند بود، و روی این اصل جایها و جایگاههای مفسدان یکسره در انحصار پرهیزکاران خواهد بود، چنانکه آیاتی هم به این حقیقت دلالت دارند.

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَرُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ  
الظَّالِمِينَ ﴿۴۷﴾ وَنَادَى الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ  
قَالُوا مَا أَغَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿۴۸﴾ أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ  
أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ  
تَحْزَنُونَ ﴿۴۹﴾ وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ  
الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۵۰﴾ الَّذِينَ  
اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّبَتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا  
لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿۵۱﴾ وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ  
فَصَلَّنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾

و هنگامی که چشمانشان سوی دوزخیان گردانیده شود گویند: «پروردگاران! ما را با گروه ستمکاران قرار مده.» ﴿۴۷﴾ و اهل اعراف مردانی را که از سیمایشان می شناسند ندا در دادند (و) گفتند: «گردآوری شما (خودتان و امواتان را) و آنچه تکبر و گردنکشی می کرده اید، (اینها) شما را (هرگز در این جهان پُر نیاز) بی نیاز نکرد.» ﴿۴۸﴾ «آیا اینان همان کسانی بودند که سوگند یاد می کردید خدا آنان را به رحمتی نخواهد رسانید؟ (اینک) به بهشت در آید، نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می شوید.» ﴿۴۹﴾ و دوزخیان بهشتیان را ندا در دادند که: «از آب یا از آنچه خدا روزیتان کرده، بر (سر و

سامان) مان بهره و فیضی دهید.» گفتند: «بی‌گمان خدا آنها را بر کافران حرام کرده است.» ﴿٥٢﴾ (همان) کسانی که دین خود را (تنها) بازداری از حق و به بازی گرفتند، و زندگی دنیا مغرورشان کرد. پس همان‌گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار (و انگار) می‌کردند، ما (هم) امروز آنان را از یاد می‌بریم. ﴿٥١﴾ و به راستی و درستی ما با کتابی آمدیمشان (که) از روی علم جداسازیش کردیم، حال آنکه برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمتی است. ﴿٥٢﴾

آیه ٥٢ - قرآن را که آخرین پیام و حیانی است، با توضیحات زیرین آن را وحی پایانی الهی خوانده است: (١) «فصلناه» بگونه‌ای باز و روشن مطالب عمیقش را برای مکلفان باز کرده‌ایم، که هر قدر بیشتر در آن تفکر کنند بهره‌ای بیشتر از معرفت بدستشان می‌آید. (٢) «علی علم» و این تنوین تنکیر در «علم» بمعنی تعظیم این علم ربانی است، درست است که تمام علوم و حیانی ربانی عظیم‌اند، ولی در قرآن که وحی پایانی است آنچه امکان دارد از برای کل مکلفان جهان در طول زمین تکلیف و عرض مکان تا پایان آن نقش دراد. (٣) «هدی»؟ این هدایت نیز همان هدایت شامل و کامل تا رستخیز است، چنانکه در سوره (٩:١٧) «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوام» (٤) و «رحمة» که نیز رحمتی است بدیگران و شایسته هدایت کل مکلفان.

اینجا جای این پرسش است که «للمؤمنین» که مورد دعوت و رحمت‌اند، برای مؤمنان، خود دست ردی است بر سینه کافران پاسخش اینست که کسانی که آن را می‌پذیرند، ایمان می‌آورند، طبعاً مورد این جریانات ربانی در چهار نشئه دنیا و رجعتش، برزخ و قیامت‌اند، و کسانی که آن را از روی عناد آن را نمی‌پذیرند طبعاً این کتاب هدایت و رحمت برای آنان هدایت است و نه رحمت، و چنانکه در آیاتی چند مانند «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الکافرین الا خساراً» آمده که این عدم هدایت رحمت در اثر عناد آنان است و نه قصوری در هدایت و رحمت قرآنی.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ



جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ  
الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۵۳﴾

آیا (آنان) جز نظر و انتظار تأویل آن را دارند؟ روزی که تأویلش فرارسد، کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند گویند: «حقا (که) فرستادگان پروردگاران (تمامی) حق را آوردند. پس آیا (امروز) ما را شفاعتگرانی هستند که برای ما شفاعت کنند، یا به دنیا باز گردانیده شویم، تا غیر از آنچه انجام می‌داده‌ایم انجام دهیم؟» به راستی آنان خود را باخته و زیان کرده‌اند، و آنچه را که افترا می‌زده‌اند از آنان گم گشته است. ﴿۵۳﴾

آیه ۵۳ - اینجا تأویل قرآن و بروز حقیقت صد در صد آن نوید داده شده است، که پس از مرگ به ویژه به هنگام رستاخیز بر همگان نمایان خواهد بود، ولی بروز این حقیقت پس از عالم تکلیف هرگز ثمری برای این منحرفان ندارد، زیرا خود قرآن را با کمال روشنی بیناتش در عالم تکلیف انکار و تکذیب کرده‌اند.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى  
الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ  
مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۵۴﴾

بی‌گمان پروردگارتان خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش زمان آفرید، سپس بر عرش (جهان‌داری) استیلا یافت. روز را به شب - حال آنکه شتابان آن را می‌طلبد - می‌پوشاند، حال آنکه خورشید و ماه و ستارگان به فرمان او رامند. هان (که) آفرینش و آفریدگان و تدبیر و فرمان (شان) از آن اوست. فرخنده است خدا، پروردگار جهانیان. ﴿۵۴﴾

آیه ۵۴ - "الا له الخلق والأمر" - پس از گزارش خلقت و امر و تدبیر آن - به معنی همان خلقت و امر خلقت است، و بر خلاف آنچه گروهی از فیلسوفان گمان کرده‌اند، خلق به معنی ایجاد مادیات و امر به معنی ایجاد مجردات نیست، زیرا اولاً مجردی غیر از خدا وجود ندارد، و در ثانی بر حسب آیاتی از قبیل "و خلق کل شیءٍ فقدره تقديراً" (۲:۲۵)

هر چیزی در عالم امکان مخلوق است، و آیا روح چیز نیست؟ و اکنون که هست، و چیزی برتر از چیزیهای دیگر است مانند سایر اشیاء مخلوق است، روی این اصل عالم مجردات غیر الهی نداریم، که مخلوق نبوده و مورد امر به ایجاد مجردات باشد. وانگهی امر در لغت به معنی: فعل، شیء و تدبیر و فرمان است، و هرگز اختصاصی به ایجاد مجردات - در صورت امکانش هم - ندارد، و امر که به معنی تدبیر خلقت است، چون سراسر ماده و مادی می باشد نیز چنان است، و بر مبنای آیه "الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی" این هدایت پس از خلق از جمله امر تدبیر خلق است.

### أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿۵۵﴾

پروردگارتان را در حال زاری و نهانی بسخوانید؛ بی گمان او تجاوزکنندگان را دوست

نمی دارد. ﴿۵۵﴾

آیه ۵۵ - اینکه خواندن پروردگار به حالت زاری و پنهانی مورد امر است، تجاوز از این جریان دارای ابعاد زیرین می باشد.

(۱) خواندن و درخواست از غیر خدا. (۲) درخواست از خدا بدون خضوع و تضرع. (۳) درخواست از او با تضرع ولی بر مبنای ریا که در میان کسانی خودنمایی کنند. (۴) اینکه در عین درخواست با تضرع و بی ریا از خدا، دعایش با صدای بلند باشد، به گمان اینکه خدا صدای پنهان را نمی شنود، این چهار مرحله با اختلاف مراحلش تجاوزی است در باب درخواست از خدا، و روی این اصل کل دعاها و درخواستهای از خدا کافی است که پنهان باشد مگر از برای تعلیم دیگران و یا همصدا شدن با آنان که مزید بر روحانیت است، و در آیاتی چند از جمله آیه (۱۷: ۱۱۰) این گونه آمده است که اصولاً نماز را نه به گونه ای باید بلند خواند که دیگران آن را بشنوند، و نه چنان آرام که خود هم آن را نشنود، از بررسی این آیه و آیاتی دیگر چنان نتیجه می شود که نمازهای پنجگانه یک گونه است و نه دو گونه، روی این اصل اگر عنوان تعلیم یا مرجعیتی دیگر در پیش باشد کل نمازها را می شود بلند خواند و در غیر این صورت کل نمازها آرام خوانده می شود مگر در دو رکعت نماز جمعه بر حسب سنت قطعه.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾

و در زمین پس از اصلاح آن افساد مکنید، و با بیم و امید او را بخوانید. همواره رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. ﴿۵۶﴾

آیه ۵۶ - اینکه رحمت خدا برای نیکوکاران نزدیک است، خود اشاره‌ای است به اینکه اولاً مقصود از این رحمت، رحمت رحیمیّه و ویژه ربّانی است، که در اختصاص نیکوکاران می‌باشد، و در ثانی رحمت رحمائیّه همگانی را که از این رحمت دورتر است از بدکاران سلب نمی‌کند، و انگهی سلب رحمت رحیمیّه که به نیکوکاران نزدیک می‌باشد و در نتیجه از بدکاران دور است به معنی عدم امکان آن نیست بلکه نسبت به آنان نیز تا اندازه‌ای که به دیگران ستمی نباشد تحقق دارد، زیرا "قال عذابی اصیبُ بهی من اشاء من عبادي و رحمتی وسعت کلّ شیء فساکتہا للذّین آمنوا و کانوا یتّقون" (۱۵۶:۷) بدین معنی که فرمود عذاب من به هر که خواهم می‌رسد و رحمت من همه چیز را در بردارد، و آنرا برای مؤمنان و متقیان بر خود واجب کرده‌ام ولی نسبت به غیر آنان بر خود واجب نکرده‌ام که امکان و تحقیقش به گونه‌ای عمومی برای آنان هست، روی این اصل عذاب منحرفان نیز کمتر از انحراف آنان است، زیرا این خود مقتضای رحمت عمومی پروردگار عالمیان می‌باشد مگر در مورد ظلمشان.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۵۷﴾ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿۵۸﴾ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۵۹﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرْنَكَ فِي

ضَلَّلِ مُبِينٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ يَقَوْمِ لَيْسَ بِي ضَالَّةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ  
 الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾ أُيْلِكُمْ رَسُولَتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا  
 لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ  
 وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾

و اوست کسی که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد، تا آن‌گاه که  
 ابرهایی (برخاسته از بخار) گران‌بار را (سبک‌بار) برگنند. آن را برای (زنده ساختن)  
 سرزمینی مرده برانیم، پس با آن، باران فرود آوریم؛ در نتیجه از هرگونه ثمره‌ای (از  
 خاک و آب) بر آوریم. بدین‌سان مردگان را (نیز از پنهان‌گاه هاشان) بیرون آوریم؛ شاید  
 شما به‌درستی یاد آورید. ﴿٥٧﴾ و رویدنی زمین پاکیزه، به اذن پروردگارش برون می‌آید، و  
 آن (زمینی) که ناپاکیزه شد (گیاهش) جز به سختی و نکبت‌باری برون نمی‌آید. این‌گونه،  
 آیات (خود) را برای گروهی که شکر می‌گزارند، گونه‌گون (بیان) می‌کنیم. ﴿٥٨﴾ همانا نوح  
 را به‌راستی سوی قومش فرستادیم. پس گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما  
 هیچ معبودی جز او نیست، به‌راستی من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.» ﴿٥٩﴾  
 سرشناسان قومش گفتند: «ما تو را بی چون در ژرفای گمراهی بسیار آشکارگری  
 می‌بینیم.» ﴿٦٠﴾ گفت: «ای قوم من! هیچ‌گونه گمراهی در من نیست، بلکه من فرستاده‌ای از  
 جانب پروردگار جهانیانم.» ﴿٦١﴾ «رسالت‌های پروردگارم را به شما مکرر (و پیگیر)  
 می‌رسانم، و اندرزتان می‌دهم، و چیزهایی از خدا می‌دانم که (شما) نمی‌دانید.» ﴿٦٢﴾ «آیا و  
 تعجب کردید که بر مردی از خودتان، یادواره‌ای از جانب پروردگارتان برایتان آمد، تا  
 شما را هشدار دهد، و تا شما پرهیزگاری کنید و شاید مورد رحمت قرار گیرید؟» ﴿٦٣﴾

آیات ٦٠ تا ٦٣ - جریان تبادل سخنانی میان نوح و کفار به میان آمده، و ادب رسالتی  
 نوح به گونه‌ای است، که در پاسخ نسبت ضلالت به حضرتش آن را به این کافران  
 برگشت نمی‌دهد، بلکه نخست این ضلالت را از خود سلب می‌کند، و سپس هدایت  
 مطلقه رسالتش را با جمله آخرین آیه تثبیت می‌فرماید و در آیه (٦٢) خویشتن را تنها  
 مبلغ رسالات ربانی و نصیحت‌گر برای اینان دانسته، و در آخر کار می‌فرماید: آنچه را

شما از خدا نمی دانید من می دانم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا  
 إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا  
 لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا  
 لَنُرْسِلُكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾ قَالَ يَقَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ  
 وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ  
 نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾ أَوْ عَجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ  
 لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ  
 بَضْطَةً فَادْكُرُوا ءَالَآءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ  
 وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعَدْنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧٠﴾  
 قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِّنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ  
 سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانتظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ  
 مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٧١﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ  
 كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٧٢﴾

پس او را تکذیب کردند. در نتیجه او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و  
 کسانی را که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب نمودند غرق کردیم. بی گمان آنان  
 گروهی کور(دل) بوده اند. ﴿۶۴﴾ و سوی عادیان، برادرشان هود را (فرستادیم). گفت: «ای  
 قوم من! خدا را پرستید (که) برای شما معبودی جز او نیست. پس آیا (از پرستش غیر او)  
 پرهیز نمی کنید؟» ﴿۶۵﴾ سرشناسان قومش - که کافر بودند - گفتند: «بی چون ما تو را  
 بی گمان غرق در (زرفای) سفاهت می بینیم، و بی تردید تو را همواره از دروغگویان گمان

می‌کنیم.» ﴿٦٦﴾ گفت: «ای قوم من! در من هیچ سفاهتی نیست، ولی من فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیانم.» ﴿٦٧﴾ «به (خوبی و) رسایی رسالت‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم، و من برای شما نصیحت‌کننده‌ای امینم.» ﴿٦٨﴾ «آیا و تعجب کردید که بر مردی از خودتان، یادواره‌ای از پروردگارتان برایتان آمد، تا شما را بیم دهد؟ و به یاد آرید چون (خدا) شما را پس از قوم نوح، جانشین (آنان) قرار داد و در آفرینش (و) آفریدگان بر نیرویتان گشایشی افزون داد. پس نعمت‌های خدا را به یاد آرید، شاید شما (خودتان و دیگران را) رستگار کنید.» ﴿٦٩﴾ گفتند: «آیا سویمان آمدی که تنها خدا را پرستیم، و آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟ اگر از راستان بوده‌ای، آنچه را به ما وعده می‌دهی بر ایمان بیاور.» ﴿٧٠﴾ گفت: «به راستی پلیدی و خشمی (سخت) از پروردگارتان بر سر (و) سامان‌تان واقع شده. آیا درباره‌ی نام‌هایی که خودتان و پدرانتان (با آنها بت‌هایتان را) نامیده‌اید، (و) خدا بر (حقانیت) آنها هیچ سلطه‌ای فرو نرستاده، با من مجادله می‌کنید؟ پس منتظر باشید که بی‌گمان من (هم) با شما از منتظرانم.» ﴿٧١﴾ پس او و کسانی را که با او بودند با رحمتی (بزرگ) از جانب خود رها کردیم، و دنباله‌ی [اصل و نسل] کسانی را که با آیاتمان (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند و مؤمن نبوده‌اند برافکنیم. ﴿٧٢﴾

آیات ٦٥ تا ٧٢- و نیز در این آیات رد و بدلی است میان هود و قوم عاد، که اینان به او نسبت سفاهت و دروغ‌پدازی دادند، ولی او تنها سفاهت را از خود سلب کرده، و به آنان نسبت نداده، سپس رسالت الهی را که عقل و حیانی است، از برای خویش تأکید نموده است، سپس در آیاتی دیگر این جریان با الحانی گوناگون ادامه داده است.

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّي غَيْرُهُ وَ قَدْ جَاءَ تَكْمِيمُ بَيْتِنَا مِن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا ءَالَآءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾ قَالَ الْمَلَأُ

الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ  
صَالِحًا مُرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِي مُؤْمِنُونَ ﴿۷۵﴾ قَالَ الَّذِينَ  
اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِي كَفِرُونَ ﴿۷۶﴾

و سوی ثمودیان برادرشان، صالح را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست. بی‌گمان برای شما از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار آمده. این ماده شترِ خدا برای شما در حالت نشانه‌ای (شگرف) است. پس آن را واگذارید تا در زمین خدا بخورد (و بچرد) و گزندی به او نرسانید، تا (مبادا) شما را عذابی دردناک در بر گیرد.» ﴿۷۵﴾ «و به یاد آورید، چون خدا شما را پس از عادیان جان‌نشینان (آنان) گردانید، و در زمین به شما جایگاه گشاده (و پاکیزه) داد، حال آنکه در دشت‌های آن (برای خودتان) کاخ‌هایی برمی‌گزینید، و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید. پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید، و در زمین سر به افساد بر مدارید.» ﴿۷۶﴾ از (میان) قومش (آن) سرشناسانی که استکبار ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا می‌دانید به‌راستی صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟» گفتند: «بی‌گمان ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است ایمان داریم.» ﴿۷۵﴾ کسانی که استکبار کردند، گفتند: «ما به راستی به آنچه شما بدان ایمان آوردید کافریم.» ﴿۷۶﴾

آیات ۷۳ تا ۷۶ - سومین جریان گفتگوی رسالتی است، که میان صالح و ثمودیان دیده می‌شود، که حضرتش پس از دعوت ربانی و حیانش در آیات ۷۵ و ۷۶ از آنان این گونه پاسخ شنیده! که آیا شما می‌دانید صالح رسولی ربانی است، و همین مستکبران در پاسخ خودشان به مؤمنان همی گفتند، که ما به آنچه شما ایمان آورده‌اید کافریم. و این برخورد برای دیگر رسولان از جمله در آیه ۸۰ تا ۸۴ درباره حضرت لوط با کافران بوده است، و در جمع ادب رسالتی پیامبران ربانی هرگز فحش و ناسزا به کافران نبوده، و الاثر این که در پاسخ ناسزاگویی‌های آنان آنها را به خود ایشان برگشت نمی‌دادند، و این خود بر این اساس است که پزشک هرگز نباید به داد و فریاد و ناسزای بیمار گوش فرا دهد، بلکه چشم بر هم نهاده و ناشنوده باید به کار بهبود او بپردازد، کافران هم حتی معاندشان که سخت بیمارند، و نسبت‌هایی ناروا به پیامبران الهی

می دادند تنها کار پیامبران نخست نفی این نسبتهای ناروا از خودشان، و سپس ادامه دعوت و حیانی نسبت به ایشان بوده، و این است ادب امر به معروف و نهی از منکر و دعوت الی الله نه خشونت و سختگیری و نه دست رد بر سینه ناشایستگان زدن است.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِحُ آئِنَّا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾ فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ﴿٧٨﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ﴿٧٩﴾ وَلَوْ طَا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَلْحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾ وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَ تَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨٥﴾

پس (آن) ماده شتر را بی کردند، و از فرمان پروردگارشان سر پیچیدند و گفتند: «ای صالح! اگر تو از پیامبرانی، آنچه را به ما وعده می دهی برایمان بیاور.» ﴿٧٧﴾ پس زمین لرزه آنان را (فرو) گرفت؛ در نتیجه در خانه (ها) شان از پا در آمده (و) زمین گیر شدند. ﴿٧٨﴾ پس (صالح) از ایشان رویگردان شد و گفت: «ای قوم من! به راستی من پیام پروردگارم را به شما به شایستگی و رسایی رساندم و برایتان نصیحت کردم، ولی شما نصیحتگران را



دوست نمی‌دارید.» ﴿۷۹﴾ و لوط را (فرستادیم) هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا (آن) کار زشت تجاوزگرانه را مرتکب می‌شوید، (در حالی که) هیچ کسی از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟» ﴿۸۰﴾ «شما بی‌گمان از روی شهوت، همواره به جای زنان با مردان در می‌آمیزید. بلکه شما گروهی (از) اسراف‌کارانید.» ﴿۸۱﴾ و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «آنان را از شهرتان بیرون برانید، بی‌گمان آنان انسان‌هایی‌اند که به پاکی تظاهر می‌کنند.» ﴿۸۲﴾ پس او و خانواده‌اش را - غیر از زنش که از غبار آلوده‌های گذشتگان (و باقی مانده‌گان در ژرفای گمراهی) بوده است - نجات دادیم. ﴿۸۳﴾ و بر سر (و سامان) شان بارشی (از سنگ‌گل) بارانیدیم. پس بنگر فرجام مجرمان چگونه بود. ﴿۸۴﴾ و سوی (مردم) مدین، برادرشان - شعیب - را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید (که) برای شما هیچ معبودی جز او نیست. بی‌گمان، شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده. پس پیمان‌ه و ترازو را تمام نهد، و چیزهای مردمان را زیان‌بار و بی‌مقدار نگردانید، و در زمین - پس از اصلاح آن - افساد مکنید. این (رهنمودها) - اگر مؤمن بوده‌اید - برای شما خوب است.» ﴿۸۵﴾

آیه ۸۵ - «اشیائهم» اشخاص و متعلقاتشان را در بردارد، که زیان‌رسانی به آنان از نظر عقل - جان - عقیده عرض و اموالشان را - که نوامیس پنجگانه انسان می‌باشند - در بردارد، چنانکه «ولا تفسدوا فی الارض» نیز بازدارنده است از کُلِّ افسادهای پنجگانه در زمین تکلیف و زمینه آن، و اینجا می‌بینیم که اشیائهم به عنوان بدلی از ناس آمده، که نه ناس به تنهایی است و نه اشیاء الناس، و این بدل و میدل هر دو منظورند، که انسانها و متعلقاتشان را، اعم از درونی و برونی انسانیشان را شامل می‌باشد.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِهِ  
وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَذْكَرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ  
الْمُفْسِدِينَ ﴿۸۶﴾ وَإِنْ كَانَ طَآئِفَةٌ مِّنْكُمْ ءَامَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَآئِفَةٌ  
لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿۸۷﴾ قَالَ الْمَلَأُ

الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَوْمِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ﴿٨٨﴾

«و به هر راهی منشینید - حال آنکه مردمان را می ترسانید - و کسی را که به خدا ایمان آورده از راه خدا باز می دارید، و راه او را به کجی می طلبید. و به یاد آورید، چون اندک بودید، پس (خدا) شما را بسیار گردانید. و بنگرید فرجام افسادکاران چگونه بوده است.» ﴿٨٧﴾ «و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده ام ایمان آورده بودند، و گروهی (هم) ایمان نیاوردند، پس صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند و او بهترین داوران است.» ﴿٨٨﴾ کسانی از سرکردگان چشم گیر قومش - که تکبر ورزیدند - گفتند: «ای شعیب! تو و کسانی را که با تو (به خدا) ایمان آورده اند، از شهر خودمان بی چون و بی گمان بیرون خواهیم راند، یا (آنکه) به راستی همواره به ملتمان برگردید.» گفت: «آیا و هر چند از کراهت کنندگان بوده ایم؟» ﴿٨٩﴾

آیه ٨٨ - «اولتعودن» خطابى همگانی از این مشرکان نسبت به مؤحدان شعیبى است که شامل خود شعیب نیز هست، و بدین معنی نیست که اینان همگان از پیش از (از) مشرکان بوده اند، بلکه اینان پیش از این دعوت رسالتی در جمع مشرکان خاموش بوده اند، و به گمان مشرکان اینان نیز با آنان هم عقیده بوده و مشرکان از آنان می خواهند که دست کم مانند گذشته خاموش باشند، و در ثانی اگر هم مقصود حالت شرک باشد این خود گمان مشرکان است. که اینان کلاً مشرک بوده اند، و پس از این دو جهت توان گفت: «لتعودن» اینجا تنها شامل شعیبىانی است که از پیش مشرک بوده اند و نه خود حضرتش.

قَدْ أَفْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّسْنَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا أَفْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿٨٩﴾

«اگر بعد از هنگامی که خدا ما را از ملتتان نجات بخشید (باز) به کیش شما برگردیم، همانا به خدا دروغ بسته‌ایم، و برای ما (سزاوار) نیست که به آن بازگردیم، مگر آنکه خدا: پروردگارمان، بخواهد. علم پروردگار ما هر چیزی را در بر دارد (و ما) بر خدا توکل کردیم. پروردگارمان! میان ما و قوم ما به حق فیصله و گشایشی ده، حال آنکه تو بهترین گشایش‌دهندگان.» ﴿۸۹﴾

آیه ۸۹ - اینجا نهایت تسلیم شعیب و شعیبیان در برابر حق نمودار است، که در پاسخ این مشرکان که به ملت و روش ما برگردید گویند: ما هرگز چنان نکنیم، مگر آنچه خدا بخواهد، و طبعاً خدا نه استمرار در شرک را می‌خواهد و نه سکوت موحدان را از ابراز و دعوت به توحید، در هر صورت توکل ما تنها به خداست، چون او بر همه چیز آگاه است، و از خدا می‌خواهیم که به حقانیت و عنایت خاص خویش بین ما و این کافران جدایی افکند، و دست‌هایشان را از هرگزندی نسبت به ما کوتاه کند.

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَبِئْسَ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا  
لَخَسِرُونَ ﴿۹۰﴾ فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَلِيمِينَ ﴿۹۱﴾ الَّذِينَ  
كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿۹۲﴾  
فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ  
ءَأْسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿۹۳﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا  
بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿۹۴﴾ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ  
عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ ءَابَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ  
لَا يَشْعُرُونَ ﴿۹۵﴾

و کسانی از سرکردگان قومش که کافر شدند گفتند: «اگر از شعیب پیروی کنید، همانا شما در این هنگام (و هنگامه) بی‌گمان زیان‌کارید.» ﴿۹۰﴾ پس زمین‌لرزه‌ی شدید آنان را (فرو)

گرفت؛ سپس در خانه‌هایشان از پا در آمده (و) زمین‌گیر شدند. ﴿٩١﴾ کسانی که شعیب را تکذیب کردند، گویی خود مدتی در آن با نیازی (مهرم) سکونت نداشتند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند، ایشان (از) زیان‌کاران بوده‌اند. ﴿٩٢﴾ پس (شعیب) از ایشان روی برتافت و گفت: «ای قوم من! به‌راستی من همی رسالت‌های پروردگارم را به گونه‌ای رسا به شما رسانیدم و پندتان دادم. پس دیگر چگونه برگروهمی (از) کافران تأسف بخورم؟» ﴿٩٣﴾ و در هیچ شهری، هیچ پیامبر برجسته‌ای نفرستادیم، مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج و زیان دچار کردیم، تا شاید بسی زاری کنند. ﴿٩٤﴾ سپس به جای بدی، نیکی قرار دادیم، تا انبوه شدند و گفتند: «پدران ما را (هم به حکم طبیعت) بی‌چون بسی رنج‌ها و راحتی‌ها می‌رسیده است.» پس در حالی که باریک‌بینی نمی‌کردند (ناگاه) آنان را (بر) گرفتیم. ﴿٩٥﴾

آیه ٩٥ - اینجا آزمونی ربانی بسی بزرگ و دشوار است، که خدا نسبت به کافران معاند بجای زندگی‌های ناشایسته و زیانبار زندگی‌هایی آرام که خواسته آنان است مقرر داشته و این حالت در عین کفرشان فکری ضلالت بار برایشان ایجاد کرد، که اگر ما گمراهیم پس چرا زندگی‌ها مان این گونه هموار گشته، تا جایی که «عَفْوًا» غرق در نعمت شدند، و کلاً خدا را فراموش کردند، و همی گفتند: تنها این پدران ما هستند، که سود و زیان را به گونه‌ای آمیخته دیدند، اما ما کلاً در راحتی و آسایش زندگی می‌کنیم، پس راه ما و استمرارش درست است.

«عفو» دارای پنج معنی است، و اینجا به معنی زیاد شدن از نظر افراد، نیروها، اموال، مقامات و موقعیتهای عادی است، و چنانکه اشاره شد، این خود دشوارترین امتحانات و ابتلاآت است، که نسبت به کافران معاند انجام گشته، البته اینجا عفو به این معنی است و در جاهای دیگر طبق فراین یا به معانی دیگر است و یا کل معانی پنج‌گانه در صورت فقدان قرینه مراد است، و این خود از امتیازات قرآن است که احیاناً با یک لفظ کل معانی را اراده می‌کند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ

## وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾

و اگر اهل مجتمع‌ها: شهرها و آبادی‌ها، ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند (ما هم) بی‌گمان برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می‌گشودیم. ولی تکذیب کردند؛ پس آنان را به آنچه به دست آورده بوده‌اند (بر) گرفتیم. ﴿۹۶﴾

آیه ۹۶ - «لو» اینجا به معنی استحاله با اختیار است، که اگر مجتمعات انسانی کلاً ایمان و تقوی پیشه کنند، افزون بر اجرهای پس از مرگ در برزخ و قیامت، در زندگی دنیا هم برکاتی بسیار از آسمان و زمین بر سر و سامانشان فرود می‌آوریم، و این خود تکذیب مجتمعات بشری است که موجب زندگیهای نکبت بارشان گردیده، و در پاسخ این پرسش که اگر میان ایمان و تقوی و برکات دنیوی نیز ملازمت است. پس چرا گروههایی از مؤمنان و متقیان که در میان منحرفان زندگی می‌کنند بیشتر برکات دنیوی از آنان سلب می‌گردد؟ پاسخ این است که القری جمع با الف و لام است، به معنی کل مجتمعات مکلفان از زمینیان و آسمانیان، از انسان و جنیان که در این صورت هرگز زندگی‌شان زیانبار نیست، چون زیانرسانی هم از طرف ناکسانی که هرگز وجود ندارند در کار نیست ولی در وضع موجود معمولی که کافران مکذبان و فاسقان بسی بیشتر از مؤمنان و متقیانند، در چنین وضعی زندگی رحمت و پربرکت دنیا برایشان تضمین نگشته، زیرا اگر چه این مؤمنان استحقاق کل زندگی‌های درخشان را دارند، اما ناکسان نه تنها با آنان همیاری و همکاری ندارند که بر ضد آنان و برزیانشان شبا روزکوشایند و دنیا هم عالم تکلیف و امتحان است، و هرگز اجباری در زشت و زیبای اعمال مکلفان در کار نیست. نمونه تحقق کل برکات در زندگی دنیا دولت آخرین جهانشمول حضرت مهدی علیه السلام است، که کل برکات آسمانی و زمینی بر سر و سامانشان ریزش می‌کند، حتی بر حسب دو آیه قرآنی که «القینا و اغرینا» را نسبت به یهود و نصارا محقق دانسته - که دشمنی‌هایی در میانشان پای برجا خواهد بود، و علی رقم چنان جریانیه چون تحت الشعاع دولت ایمان می‌باشند هرگز زیانی نمی‌توانند به مؤمنان و متقیان برسانند بلکه در پرتو این دولت بابرکت در راحت و نعمت خواهند بود.

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيِّنًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوْ أَمِنَ أَهْلُ  
 الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًىٰ وَهُمْ يُلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ  
 مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ  
 أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ  
 لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقِصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ  
 بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ  
 الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾

آیا پس (از این) ساکنان مجتمع‌ها: شهرها و آبادی‌ها، ایمن شدند، (از این) که عذاب ما  
 شامگاهان - در حالی که خوابند - به آنان در رسد؟ ﴿٩٧﴾ آیا و ساکنان مجتمع‌ها: شهرها  
 و آبادی‌ها، ایمن شده‌اند، (از این) که مگر ما نيمروز - در حالی که به بازی سرگرمند -  
 به ایشان در رسد؟ ﴿٩٨﴾ آیا پس مگر خود را از مگر خدا ایمن داشتند؟ ولی جز مردم  
 زیان‌کار (کسی) خود را از مگر خدا ایمن نمی‌دارد. ﴿٩٩﴾ و آیا برای کسانی که زمین را پس  
 از ساکنان پیشینش به ارث می‌برند رهنمون نشده است، که اگر می‌خواستیم آنان را به  
 (کیفر) گناهانشان آسیبی می‌رساندیم، و بر دل‌هایشان مهر می‌نهادیم؛ پس ایشان  
 نشنوند. ﴿١٠٠﴾ این‌ها مجتمعات انسانی است که برخی از خبرهای مهم آن را بر تو حکایت  
 می‌کنیم. و پیامبرانشان بی‌گمان برایشان به راستی دلایل روشن آوردند. پس آنان - به  
 آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند - هرگز ایمان نمی‌آورند. این‌گونه خدا بر دل‌های کافران  
 مهر می‌نهد. ﴿١٠١﴾

آیه ١٠١ - «رُسُلُهُمْ» که جمع مضاف است، کلّ پیامبران الهی را بر بردارد، که همگان با  
 نشانه‌های روشن ربانی و حیانی فرستاده شده‌اند، روی این اصل هیچ پیامبری خالی از  
 نشانه ربانی نیست، و ربانی یا درونی است و یا برونی، و یا دارای هر دو بعد، نشانه  
 درونیشان روش و سنتشان در افکار، رفتار و گفتارشان نمودار است، چنانکه در آیه  
 «یست» رسل مسیح علیهم‌السلام به شهر انطاکیه در آخر کار گفتند "ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون" و آیا

این مشرکان از کجا می‌توانند بدانند که اینان فرستادگان خدایند با آن که نه خدا به آنان وحی کرده و نه فرستادگان خدا را تصدیق کرده‌اند؟ پاسخشان "ربنا يعلم..." بدین معنی است که تربیت ربانی و حیانی در تمام نفی و اثباتهای ما نمودار است، و هرگز دروغ، غلط، تناقض اجحاف بر کسی روانمی‌داریم و این خود رسالت و حیانی رب العالمین را در ما ثابت کرده است، روی این اصل «بالبینات» در این آیه بینات خودی را نیز در بردارد گرچه بیناتی جدا هم احیاناً نداشته باشند. و در ثانی بینات برونیشان معجزاتشان بوده است.

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿۱۰۲﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ  
بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِنَايَتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ  
عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۰۳﴾

و برای بیشتر آنان هیچ عهدهی (استوار) نیافتیم (و) بیشترشان را همواره نافرمان یافتیم. ﴿۱۰۲﴾ سپس، بعد از آنان، موسی را با آیات خود سوی فرعون و سران قومش فرستادیم. پس آنان به آن (آیات) ستم ورزیدند. پس بین فرجام مفسدان چگونه بوده است. ﴿۱۰۳﴾

آیه ۱۰۳ - «فظمویها» و نه «ظلموها» بدین معنی است که بوسیله همان نشانه‌های ربانی موسوی در برابر فرعون، هم خود این نشانه‌ها را و هم نشانگریها را ستم کردند، که ستمی بود دوگانه تا بوسیله آیات ربانی ربانیت‌ها را تکذیب کردند، و بوسیله نور خاموشی ایجاد نمودند، و بوسیله رحمت غضب پدید آوردند.

وَقَالَ مُوسَىٰ يٰ فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰۴﴾ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَن لَّا  
أَقُولَ عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي  
إِسْرَائِيلَ ﴿۱۰۵﴾ قَالَ إِن كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِن كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ ﴿۱۰۶﴾

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٠٧﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴿١٠٨﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا السَّحَرُ عَلِيمٌ ﴿١٠٩﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَأَيُّ الْفِرْعَوْنِ قَوْمِكُمْ فَاسْتَجَابُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا لِكُلِّ قَوْمٍ لَدُنَّا عَذَابًا لَعِينًا ﴿١١٠﴾ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿١١١﴾

و موسی گفت: «ای فرعون! به راستی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم.» ﴿١٠٤﴾ «شایسته و بایسته است که بر خدا جز (سخن) حق نگویم. من بی‌گمان (دلیل) روشنی از سوی پروردگارتان برایستان آورده‌ام، پس فرزندان اسرائیل را با من بفرست.» ﴿١٠٥﴾ (فرعون) گفت: «اگر تو نشانه‌ای آورده بوده‌ای - اگر از راستان بوده‌ای - پس آن را (با خود) بیاور.» ﴿١٠٦﴾ پس (موسی) عصایش را افکند. پس به ناگاه اژدری آشکارگر است. ﴿١٠٧﴾ و دستش را (از گریبانش بیرون) کشید، پس ناگهان برای تماشاگران سپید و درخشان است. ﴿١٠٨﴾ سران چشم‌گیر قوم فرعون گفتند: «بی‌شک این (مرد) ساحری بسی داناست.» ﴿١٠٩﴾ «می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند. پس چه دستور می‌دهید؟» ﴿١١٠﴾ گفتند: «او و برادرش را بازداشت کن، و گردآورندگانی را به شهرها بفرست.» ﴿١١١﴾

آیه ۱۱۱ - "ارجه و اخاه" تنها به معنی مهلت دادن موسی و هارون در جریان دعوتش نبوده است، بلکه این دو همواره بازداشت هم شده بودند که دست به تداوم دعوت علیه فرعونیت نزنند، تا هنگامه سحران و موسی

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ ﴿١١٢﴾ وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿١١٤﴾ قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّمَا أَنْتَ تُلْقَىٰ وَإِنَّمَا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ﴿١١٥﴾ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾



«تا هر ساحر بسیار دانایی را نزدت بیاورند.» ﴿۱۱۷﴾ و ساحران نزد فرعون آمدند (و) گفتند: «اگر ما (همین) ما پیروز شوندگان بوده‌ایم، به‌راستی برایمان پاداشی بس بزرگ خواهد بود؟» ﴿۱۱۸﴾ گفت: «آری! و بی‌گمان شما به‌راستی از مقربان (دربار من) می‌باشید.» ﴿۱۱۹﴾ گفتند: «ای موسی! آیا تو می‌افکنی و یا اینکه (همین) ما خودمان افکنندگانیم!» ﴿۱۲۰﴾ گفت: «(همین) شما بیفکنید.» پس چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ (به میان) آوردند. ﴿۱۲۱﴾

آیه ۱۱۵ و ۱۱۶ - این ساحران نخست به موسی پیشنهاد کردند که آنچه در دست داری بیاور، و یا آنکه ما پیش قدم باشیم، موسی فرمود شما هر چه دارید پیش آورید. و این خود سنتی رسالتی در معارضه با کافران و منکران است، که اگر صاحب دعوت در نمایان کردن نشانه‌های ربانی پیش قدم باشد ممکن است دیگران با مکرها و حیل‌هایی چند چهره نشانه‌های ربانی را بپوشانند، یا آنها را تاریک کنند. ولی در صورتی که کفار هر چه نیرو دارند در سحرهاشان نمایان سازند. و سپس از هر کاری دیگر علیه صاحب دعوت دست خالی بمانند، اینجاست که آیت ربانی مانند عصای موسی که اژدری بزرگ شد، و همه آنها را بلعید، دیگر جای هیچ‌گونه چون و چرا برای این ساحران و دیگران نمانده، و این سنت بهترین سنت است از برای پیشبرد آنی دعوت ربانی که برای طرف بجز سکوت و ایمان یا بالعکس مزید بر عدوان و تکذیب چیزی نمی‌ماند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿۱۱۷﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۸﴾ فَغَلَبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَغِيرِينَ ﴿۱۱۹﴾ وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿۱۲۰﴾ قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۱﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿۱۲۲﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ ءَأَمَّنْتُمْ بِهِ ۗ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرَتُهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۱۲۳﴾ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ ثُمَّ لَأَضِلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱۲۴﴾ قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا

مُنْقَلِبُونَ ﴿١٢٥﴾ وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ﴿١٢٦﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُمُ الْهَتَكُ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾

و سوی موسی وحی کردیم که: «عصابت را بیفکن.» پس (انداخت ناگهان آن (اژدری شد که) آنچه را به دروغ می ساختند فرو می بلعد.» ﴿١٢٧﴾ پس حقیقت پای برجا گردید و کارهایی که می کردند باطل گشت. ﴿١٢٨﴾ پس در آن جا مغلوب گشته و به خواری و بی مقداری برگشتند. ﴿١٢٩﴾ و ساحران (بی اختیار) به سجده افکنده شدند. ﴿١٣٠﴾ گفتند: «به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.» ﴿١٣١﴾ «پروردگار موسی و هارون.» ﴿١٣٢﴾ فرعون گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ بی چون این (خود) نیرنگی است که همواره در شهر به راه انداخته اید تا مردمش را از آن بیرون کنید، پس در آینده ای دور خواهید دانست.» ﴿١٣٣﴾ «دست ها و پاهایتان را بی گمان برخلاف یکدیگر بی امان خواهم برید، سپس بی چون همه ی شما را همواره به دار خواهم آویخت.» ﴿١٣٤﴾ گفتند: «ما به راستی سوی پروردگارمان باز گشت کنندگانیم.» ﴿١٣٥﴾ «و تو از ما انتقام نمی گیری، مگر برای اینکه ما به نشانه های پروردگارمان - هنگامی که برایمان آمد - ایمان آوردیم. پروردگارمان! بر (سر و سامان) مان شکیبایی فرو ریز، و ما را در حال تسلیم بمیران.» ﴿١٣٦﴾ و سران چشمگیر قوم فرعون گفتند: «آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در (این) سرزمین افساد کنند، و تو و خدایانت را رها کند؟» (فرعون) گفت: «به زودی پسرانشان را پیایی همی می کشیم و زنانشان را زنده و بی حیا نگه می داریم، و ما در بلندای قدرت) بر (سر و سامان) آنان چیره ایم.» ﴿١٣٧﴾ موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جوید و (پایداری و) شکیبایی ورزید. بی گمان زمین از آن خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به ارث (از دیگران) می دهد، و (آن بزرگ زندگی و) فرجام (نیک) برای

پرهیزگاران است. ﴿۱۲۸﴾

آیه ۱۲۸ - به میراث نهادن کل زمین تکلیف برای بندگان شایسته خدا و اینکه پایان زندگی این جهان برای پرهیزگاران است که از دیگران گروهی نابود شوند و گروهی هم در تحت سلطه دولت تقوی قرار گیرند، این خود نویدی است روشن نسبت به دولت ربانی جهانشمول در آینده جهان که بر حسب اشاراتی از آیات و تواتری در روایات پرچمدار این دولت حضرت مهدی (عج) خواهد بود.

قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ  
عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۹﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ  
فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿۱۳۰﴾ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ  
الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَّا إِنَّمَا  
طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۱﴾

(قوم موسی) گفتند: «پیش از آنکه تو نزد ما بیایی و بعد از این (هم) که سوی ما آمدی آزار شدیم.» گفت: «امید است پروردگارتان دشمنان را هلاک کند، و شما را روی زمین جانشین (آنان) سازد، پس بنگرد چگونه عمل می‌کنید.» ﴿۱۲۹﴾ و بی‌گمان ما فرعونیان را بی‌چون به خشکسالی و کمبودی از محصولات دچار کردیم، شاید به خوبی (حقیقت را) یاد کنند. ﴿۱۳۰﴾ پس هنگامی که (حالت) نیکی (به دلخواهشان) به آنان روی آورد گویند: «این برای (شایستگی) خود ماست، و چون گزندی به آنان در رسد به موسی و همراهانش شگون بد می‌زنند. هان (که سرچشمه‌ی) شگونشان تنها نزد خداست، لیکن بیشترشان نمی‌دانند. ﴿۱۳۱﴾

آیه ۱۳۱ - "أَلَّا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ" در پاسخ نسبت نکبت بار یهودیان به موسی عليه السلام بسدین معنی است که نابسامانیهای آنان هم در علم خدا محفوظ است، و هم با قدرت او، و در نتیجه اعمال خودشان انجام می‌شود، و در هر صورت هر بسدی و خوبی در علم و

قدرت نزد خدا است، و بر حسب کوششهای مکلفان از این و آنان بهره دارند. طائر که به معنی پرنده است در این آیه و آیاتی مشابه که طیران را منظور دارد پرواز کردن بدیهای کسی نسبت به کسی دیگری است، چنانکه یهودیان با گمان نابجایشان بدیهای موسی را نسبت به خودشان پروازگر خواندند، این طائر غیری و دوم خودی است، بدین معنی که اعمال درونی و برونی انسان به گمان او پس از انجامش طیران می‌کند، و به نابودی می‌گراید، ولی این هم عندالله است، چنانکه آیات انعکاس اصوات، و اعمال بر این حقیقت گواهند، و از جمله آیه (١٣:١٧) طائر: و پرنده و پرونده هر انسانی را در عمق ذاتش میخکوب کرده‌ایم، و به روزستاخیز آنها را از درون و برون ذاتش بیرون می‌افکنیم، به گونه‌ای که خود و دیگران شنیدنی‌هایش را بشنوند و دیدنی‌هایش را ببیند، اینجا طائر نخستین نابجا، و طائر دومین که استنساخ رب العالمین است بجاست.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتُشْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾  
 فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ  
 مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا  
 يَمْوَسَىٰ آدُعُ لَنَا رَبِّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ  
 وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٣٤﴾

و گفتند: «هر (زمان و) هرگونه نشانه‌ی ربانی - که به وسیله‌ی آن ما را افسون کنی برایمان بیاوری، ما برایت (به خدا) ایمان آورنده نیستیم.» ﴿١٣٢﴾ پس بر آنان طوفان و ملخ و شپش و قورباغه‌ها و خون را - حال آنکه نشانه‌های جداسازی شده (و آشکار) بود - فرستادیم. پس سرکشی کردند و (اینان) گروهی (از) مجرمان بوده‌اند. ﴿١٣٣﴾ و هنگامی که اضطراب و نکبت بر آنان فرود آمد گفتند: «ای موسی! پروردگارت را به عهدی که (در) نزد تو کرده برایمان بخوان، اگر این اضطراب را از ما بگشایی بی‌گمان برایت (: به خدا) به‌راستی ایمان خواهیم آورد، و بنی‌اسرائیل را بی‌چون با تو به‌درستی روانه خواهیم

ساخت. ﴿۱۳۴﴾

آیه ۱۳۴ - اینجا، «رَبِّكَ» به جای «ربنا» یا «رب العالمین» خود استهزائی است به ربوبیت جهانی حضرت اقدس الهی، که گویی او تنها خدای موسی است و خدای ما نیست، در عین آنکه این سخن در عمق گرفتاری و ناچاریشان بوده، و در چنان حالاتی ناخداگاه بایستی به خدا پناه برند، ولی حُمق آنان با فطرشان میخکوب و ادغام گردیده، که حتی ناخودآگاه هم نمی‌خواهند اعتراف به ربوبیت جهانی حضرت اقدس الهی بکنند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْرَجَ إِلَىٰ آجَلٍ لَّهُمْ بَلَّغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿۱۳۵﴾ فَاتَّقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿۱۳۶﴾ وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمغربَهَا أَلْيٰ بَرَكَتِنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنٰى عَلَىٰ بَنِي إِسْرٰءِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿۱۳۷﴾

پس چون اضطراب نکبت‌بار را - تا سر رسیدی که آنان بدان رسنده‌اند - از آنها برگشودیم، ناگهان ایشان پیمان می‌شکنند. ﴿۱۳۵﴾ پس (سرانجام) از آنان انتقام گرفتیم، آن‌گاه در دریا غرقشان ساختیم، به سزای آنکه با آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، و از آنها غافل بوده‌اند. ﴿۱۳۶﴾ و به آن گروهی که مستضعف بوده‌اند (بخش‌های) باختر و خاور سرزمین (فلسطین) را - که در آن برکت نهاده بودیم، برایشان به میراث (از فرعونیان) عطا کردیم، و به (پاس) آنکه صبر کردند نیکوترین کلمه‌ی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت، و آنچه را که فرعون و قومش می‌ساخته و می‌افراشته‌اند ویران کردیم. ﴿۱۳۷﴾

آیه ۱۳۷ - «الحسنی» - که به معنی برترین و بهترین است در تمامیت کلمه رب نسبت به بنی اسرائیل به پاداش صبر و استقامتشان حسناى مطلق نیست، بلکه نسبت به زمان خودشان و زمانهای گذشته بوده، زیرا حسناى مطلق در تمامیت کلمه رب مربوط است

به پیروان شریعت مطلقه ربانی که شریعت قرآن است، و پیروان این شریعت تنها شایسته این حسناى مطلقند در کل حسنات، و این «مشرق و مغرب» هم در انحصار زمین فلسطین بوده، که در روایتی با (لنا فیها) خودگواه بر این ویژگی است.

وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا  
يَمُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿۱۳۸﴾ إِنَّ  
هَؤُلَاءِ مُمْتَبِرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَبَطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۹﴾ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ  
إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۱۴۰﴾ وَإِذْ أَنْجَيْنَاكَ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ  
يَسُوءُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَ كُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ وَفِي ذَلِكُمْ  
بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿۱۴۱﴾ وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمَ  
مِيقَتُ رَبِّيهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي فِي قَوْمِي  
وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۴۲﴾ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ  
قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرِنِي وَلَكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَفْرَّ  
مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرِنِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا  
فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۴۳﴾

و فرزندان اسراییل را از دریا گذرانیدیم. پس بر (سر و سامان) قومی (بر) آمدند دیدند بر (پرستش) بت‌هایی که برای خودشان بود همچنان پایدار و برقرارند. گفتند: «ای موسی! همان گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما (نیز) خدایی قرار ده.» گفت: «به راستی شما گروهی هستید که نادانی می‌کنید.» ﴿۱۳۸﴾ بی‌گمان آنچه ایشان در آن بوده‌اند نابود و برکنده شده است، و آنچه انجام می‌دهند باطل است. ﴿۱۳۹﴾ گفت: «آیا غیر از خدا معبودی برایتان بجویم، حال آنکه او شما را بر جهانیان (گذشته و زمانتان) برتری داده

است؟ ﴿۱۴۰﴾ و چون شما را از فرعونیان نجات دادیم، در حالی که شما را سخت شکنجه می‌کردند، پسرانتان را می‌کشتمند و زنانتان را زنده و بی‌حیا باقی می‌گذاشتند. حال آنکه در این (عذاب بزرگ) برای شما بلایی بزرگ از جانب پروردگارتان است. ﴿۱۴۱﴾ و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم، و آنها را با ده شب دیگر به اتمام رساندیم؛ پس وقت (معین) پروردگارش در چهل شب به سر آمد، و موسی (هنگام رفتن به کوه طور) به برادرش هارون گفت: «در میان قومم جانشینم باش، و (کار آنان را) اصلاح کن، و راه افسادگران را پیروی مکن.» ﴿۱۴۲﴾ و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارم! خود را به من بنمای تا سویت بنگرم.» فرمود: «هرگز مرا نتوانی نگرست. لیکن به کوه بنگر، پس اگر بر جای خود قرار گرفت، دیرا (که) مرا خواهی دید.» پس چون پروردگارش بر کوه جلوه‌ی قدرتی برتر از توانش نمود، آن را خرد کرد، و موسی بیهوش بر زمین افتاد، و چون به خود آمد، گفت: «تو منزهی. سویت بازگشتم و من (درین میان) نخستین مؤمنانم.» ﴿۱۴۳﴾

آیه ۱۴۲ و ۱۴۳ - در این دو آیه وعده موسی برای گرفتن الواح تورات در کوه طور به میان آمده، و در آیه (۵۱) از سوره بقره "واعدنا موسی اربعین لیلة" این وعده چهل شب می‌باشد، ولی در این آیه نخست سی شب بوده و در پایان با اضافه ده شب دیگر است، و موسی علیه السلام در آغاز رفتنش به کوه طور برای یهودیان اینگونه وانمود کرد که من سی شب به میعادگاه خدا می‌روم تا در تأخیر ده شب پایانی برای آنان آزمونی باشد، اینان به حضرتش پیشنهاد کردند که باید خدا خود را به تو و هفتاد برگزیده همراهت نشان دهد، او هم با اذن خدا چنان خواست، ولی این خواستار دارای دو بعد بود:

۱- اجابت این یهودیان با اذن الهی؛ ۲- درخواست بالاترین معرفت ربانی که در اختصاص حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محمدیان معصوم علیهم السلام است. در پاسخ "لن ترانی" هر دو جهت را نفی نمود با این فرق که «لن» در پاسخ سؤال نخستین به معنی استحاله ذاتی است که هرگز خدا با چشم سر دیدنی نیست، ولی در بعد دوم استحاله در موفقیت موسی و حکمت ربانی می‌باشد که موسی تاموسی است استعداد رویت معرفتی حضرت اقدس الهی را - با چشم سر - یکسان با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محمدیان علیهم السلام ندارد؛ و اینجا بر کوه طور به عنوان مثال بیش از توانش تجلی قدرت کرد، و کوه طور با دیگران

منهدم شدند، و فقط موسی بود که در حال بی هوشی زنده ماند، و این خود بیانگر این حقیقت است که دیدن ذات خدا هم با چشم سر محال است که گنجایش چنان نگرشی هرگز برای احدی نیست، و هم با چشم سر و بصیرت در بعد اعلی که موسی آنرا در خواست کرد، بدین سبب که این زمینه بالاترین معرفت خدا در حد موسی نیست، و اگر برای او حاصل گردد موسی هرگز نخواهد ماند، چون پرتو این معرفت زیادتر از استعداد معرفتی موسی بوده است، و دیگر استمرار رسالت برایش ممکن نیست، که در آخر کار پس از بازگشتن به حالت عادی گفت: پروردگارا از این دو گونه روئیت منزهی، و من از این درخواست به سوی تو بازگشت کردم. اینجا "فلما تجلی ربُّه للجبل" است، و نه فی الجبل بر خلاف بعضی عارفان خارفان که مدعیان وحدت گرفتن با ذات خدایند، و به جای «للجبل»، "فی الجبل" می‌نگرند، بدین معنی که خدا خود در کوه تجلی کرد، یعنی لا محدود در محدود نمودار گشت! سپس می‌گویند آیا گشایش معرفتی ما عارفان بالله بیشتر است یا جبل بی معرفت! و همچنین راجع به شجره زیتون که جایگاه وحی خدا به موسی بود می‌گویند: روا باشد "أنا الحق" از درختی. چرا نبوذ روا از نیک بحتی؟! به رغم این که نه در جبل و نه در شجر هرگز تجلی ذات نبود، بلکه «للجبل» تجلی قدرت افزون بر تحملش، و برای شجر ایجاد سختی و حیانی بوده است. اصولاً جلوه‌گری ذات و صفات ذاتی ربانی که هر دو یکی است، و این یک و هر دو نامحدود است و در کائنات - که کلاً محدود می‌باشند - ناشدنی است، گر چه روایاتی هم با صراحت بر این مطلب نادرست گواهی می‌دهند، که هم بر خلاف عقل و علمند، و هم مخالف کتاب و سنت قطعیه اسلامی می‌باشند.

قَالَ يٰمُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَالِمِي فَاخْذُ مَا  
 ءَاتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً  
 وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكَ بِأَخْذِهَا بِحَسَنِهَا سَأُورِيكُمْ  
 دَارَ الْفٰلسِقِينَ ﴿١٤٥﴾ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ



الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآءَآيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ آلرُّشْدِ لَّا يَتَّخِذُوهُ  
سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِك بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا  
وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿۱۴۶﴾

فرمود: «موسی! من تو را به راستی با رسالت‌هایم و با سختم بر مردمان (در دوران رسالتت) برگزیدم. پس آنچه را به تو دادم برگیر و از سپاسگزاران باش.» ﴿۱۴۴﴾ و در الواح [تورات] برای او از هر چیزی پندی و تفصیلی نگاشتیم. پس: «آن را به جد و جهدی کامل برگیر و قوم خود را فرمان ده (تا) با بهترین روش [کاوش و کوشش] آن را فراگیرند. به زودی سرای نافرمانان را به شما می‌نمایانم.» ﴿۱۴۵﴾ زودا کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از آیاتم رویگردان سازم. اگر هر نشانه‌ای (ربانی) را بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه سراشیب رشد را ببینند، آن را راهی (درست) بر نمی‌گیرند و اگر راه سراشیب گمراهی را ببینند آن را راهی (درست برای خود) بر می‌گیرند. این بدین سبب است که آنان با آیاتمان (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند و (از غافلان بوده‌اند. ﴿۱۴۶﴾

آیات ۱۴۵ و ۱۴۶ - اینجا در این دو آیه خدا موسی را بر کل مکلفان جهان - به جز برخی از معصومان - تا پایان رسالتش برگزید، و این رسالت مشتمل بر دو جریان است، نخست آیات و حیانی و مقرراتی که حامل آنها تنها موسی علیه السلام بوده، و در حاشیه‌اش سایر کتابهای و حیانی در پرتو تورات است، که بر پیامبران اسرائیلی نازل گشته، و هر دو مشمول "رسالاتی و کلامی" می‌باشند، و موسی مأمور است که این کلام و حیانی را با قوتی هر چه تمامتر در برگیرد، و رسالت ربانی را بر مبنای همین وحی در میان ملکفان جهان گسترش دهد، و از این رو بسی برتر از آن رسالت قرآنی است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام و در حاشیه آنان شرع‌مداران اسلامی باید با کل توان و نیروهایشان در دو بعد خودی، و رسالتی و تبلیغی آنرا در برگیرند.

اینجا «من» از "کل شی موعظه" که برای تبعیض است، شامل برخی از مواعظ می‌باشد، که جمعاً اخلاقیات و احکامی در حدود شریعت اسرائیلی را در بردارد، و در این صورت این موعظه مطلق نیست، و "لِکُلِّ شَیْءٍ" هم که مورد تفصیل است، روی همین مبنا کلیت مطلقه نیست، بلکه جداسازی و تبیینی است از برای آنچه به گونه‌ای

غیر مطلق مربوط به شریعت اسرائیلی است. و این مأموریت اسرائیلیان - که از این موعظه و تفصیل بهترینش را باید برگزینند - خود دلیل است بر اینکه در این موعظه جمعی از واجبات و مستحبات بوده که طبعاً احسنش همان واجبات است، و حسن آن هم مستحبات، زیرا اگر احسن و احسنش هر دو واجبات اسرائیلی باشند هر دو مورد امر به نگهبانی می‌باشند، و نه آنکه واجبت انجام گردد، و واجب کوچکتر ترکش جایز باشد.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْأَخْرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾

و کسانی که (با) آیات ما (همان‌ها و ما را) و به دیدار آخرت (همان را) تکذیب کردند اعمالشان تباه شده است. آیا جز آنچه می‌کرده‌اند کیفر می‌بینند؟ ﴿١٤٧﴾

آیه ١٤٧ - این "هل يجوزون الا ما كانوا يعملون" جزای عادلانه اعمال ناشایسته را همان بروز حقیقت آن اعمال دانسته، و چون پیامدهای این اعمال خود محدود است، جزای آنها نیز محدود می‌باشد و هرگز - بر خلاف آنچه گروهی می‌پندارند - بی‌پایان یا افزون بر آن نیست، بلکه مکرراً گذشت و خواهد آمد که از باب "و رحمتی و سعت کلّ شیء" روی مبنای رحمت عمومی ربانی کمتر از استحقاقشان پاداش خواهند یافت، البته تا اندازه‌ای که به پرهیزکاران ستمی نباشد.

«حبط» اعمال مکذبان نیز فرو ریختن و نابود شدن زشتکاریهایشان نیست، بلکه احیاناً اگر اعمالی پسندیده داشته‌اند هرگز جزایی پسندیده نخواهد داشت، و این خود نتیجه کفر و تکذیبشان به آیات ربانی و لقای آخرت است.

و در پاسخ این پرسش که اصولاً عمل شایسته پاداشی شایسته دارد - چه در دنیا و چه بهتر در آخرت - پس چرا اعمال نیک این مکذبان ناچیز خواهد بود، در آیه (٢٥:١٤) آمده است که پاداش نیک آنان در انحصار همان زندگی دنیاست، و این بر دو مبناست: ١- این که اصولاً اعمال نیک دنیوی - که از نظر اخروی از لحاظ کفر محض تحقق یافته - شایسته جزای اخروی نیست، و جزای دنیوی هم آنگونه که شایسته است

داده می شود، و اگر گفته شود که مخترعان که خدماتی بزرگ و زندگی ساز انجام داده اند و پاداشی چندان در برابر این خدمتشان ندیده اند، چگونه مشمول ناچیز گشتن خیراتشان خواهند بود؟ پاسخ این است که کل مخترعان در طول تاریخ از موحدان بوده اند، و نسبت به اینان که اعمالی شایسته هم بر مبنای توحیدشان به حساب شریعتشان کرده و هرگز عنادی هم با حقیقت نداشتند، اینها نیز مورد پاداش خیر پس از مرگ می باشند.

و اگر هم احیاناً مخترعانی از غیر موحدان وجود داشته باشند جزای خیرشان در انحصار دنیاست، زیرا اینگونه خیرها که مبنای ایمانی ندارند در هر صورت پس از مرگ هم پیامد خیری نخواهد داشت .

وَأَتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ  
لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿۱۴۸﴾ وَمَا سَقَطَ فِي  
أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ  
مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۱۴۹﴾ وَمَا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا  
خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقِ الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ  
يَجْرُهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ  
الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۱۵۰﴾

قوم موسی پس از (رهسپار شدن) او (به میعادگاهش) از زیورهای خود مجسمه‌ی گوساله‌ای برای خود برگرفتند که (صدایی) همچون صدای گوساله داشت. آیا ندیدند که آن مجسمه‌ی (گوساله) هرگز با ایشان سخن نمی‌گوید، و راهی راهوار به آنها نمی‌نماید؟ آن را (به پرستش) برگرفتند حال آنکه ستمکار بوده‌اند. ﴿۱۴۸﴾ و چون (جریان شومشان) در برابرشان آشکارا سقوط داده شد، و دیدند که واقعاً گمراه شده‌اند، گفتند: «اگر پروردگارمان به ما همواره رحم نکند و (گناهمان را) برایمان نبخشاید، همانا بی‌گمان از

زیانکاران خواهیم بود.» ﴿١٤٩﴾ و هنگامی که موسی، خشمگین و اندوهگین سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، چه بدچیزی وانهادید. آیا فرمان [عذاب] پروردگارتان را شتاب کردید؟» و الواح را افکند و سر برادرش را برگرفت حال آنکه او را به طرف خود می کشید. (هارون) گفت: «ای پسر مادرم! این قوم بی گمان مرا ناتوان یافتند، و چیزی نمانده بود مرا بکشند. پس دشمن شادم مکن، و در شمار گروه ستمکارانم قرار مده.» ﴿١٥٠﴾

آیه ١٥٠ - اینکه موسی پس از بازگشت از میقات طور سر برادرش را در برابر متخلفان یهودی گرفت و کشید، بدان جهت نیست که او را در نیابتش سست کار و تخلف بار دانسته باشد، زیرا مخاطب در "بئسما خلفتمونی" تنها این متخلفان بودند و شامل هارون هرگز نیست، بلکه بدان جهت بود که این جریان با برادر شایسته اش دلیلی است روشن بر اینکه نسبت به دیگران چه خواهد بود، و نه اینکه احیاناً در برابرشان سستی کرده باشد، و روی همین جهت هم در آیه (١٥١) برای خود و برادرش طلب مغفرت کرد، و این مغفرت همچون غفران ذنب رسول الله ﷺ در آیه فتح به معنی پوششی است ربانی است، که از نابسامانیها و نگرانیها در پیشبرد این رسالت جلوگیری گردد.

در این آیه دو کار از موسی ﷺ انجام شد. اولش اینکه الواح تورات را افکند، و دوم سر برادرش را بسوی خود کشید، و در این دو جریان نه اهانت است نسبت به الواح تورات، و نه نسبت به برادرش، زیرا افکندن الواح وحی دارای ابعادی است:

١- اهانت به الواح که از کمترین ایمان اسرائیلی هم شایسته نیست تا چه برسد به مانند موسی ﷺ که ولی عزم رسالت است ٢- اینکه در دست داشتن این الواح پیامد رسالتی داشت که موسی این الواح را پس از انتظارات اسرائیلیان برایشان بخواند. ولی هنگامی که گوساله پرست شدند خواندن الواح وحی برای گوساله پرستان بی معنی است ٣- اینکه این اسرائیلیان که بر خلاف وحی و الواح توحیدی وحی در غیاب موسی بت پرست شدند، و در حقیقت این الواح وحی را فرو افکندند، موسی هم با افکندن این الواح این نمود سلبی شان را در برابرشان انجام داد، روی این اصل در این مثلث هرگز منافاتی با عصمت رسالتی ندارد.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٥١﴾ إِنَّ

الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا  
 وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿ ۱۵۲ ﴾ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا  
 وَءَامَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿ ۱۵۳ ﴾ وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى الْغَضَبُ  
 أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْتَهِبُونَ ﴿ ۱۵۴ ﴾  
 وَأَخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِّمَّنْ ظَنَنَّا أَن لَّنُمْنَنَّهُمْ أَخَذْنَاهُمْ الرِّجْفَةَ قَالَ رَبِّ  
 لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا  
 فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا  
 وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿ ۱۵۵ ﴾

(موسی) گفت: «پروردگارم! برای من و برادرم پوشش بنه، و ما را در (پناه) رحمت خود در آور، حال آنکه تو رحم کننده‌ترین رحم کنندگانی.» ﴿ ۱۵۱ ﴾ بی‌گمان، کسانی که گوساله را (به پرستش) برگرفتند، به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلّتی در زندگی دنیاشان به ایشان خواهد رسید، و ما این‌گونه افترازنندگان را کیفر می‌دهیم. ﴿ ۱۵۲ ﴾ و کسانی که مرتکب گناهان شدند، سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند، همواره پروردگارت پس از آن بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿ ۱۵۳ ﴾ و چون خشم از موسی فرو نشست، الواح را برگرفت، حال آنکه در نوشته‌ی آن - برای کسانی که با اضطراب هراسانند - هدایت و رحمتی بود. ﴿ ۱۵۴ ﴾ و موسی از گروه خود هفتاد مرد برای میقات ما برگزید. پس چون آن زلزله (ی جان‌فرسا) آنان را در برگرفت، گفت: «پروردگارم! اگر می‌خواستی، آنان را پیش از این و مرا (نیز) هلاک می‌ساختی. آیا ما را به آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند هلاک می‌کنی؟ این جز آزمایش آتشین تو نیست. هر که را بخواهی با آن گمراه می‌کنی، و هر که را بخواهی هدایت می‌فرمایی. تو سرور مایی، پس (گناهمان را) برایمان ببوشان، و به ما رحم کن حال آنکه تو بهترین پوشندگان.» ﴿ ۱۵۵ ﴾

آیه ۱۵۵ - چنانکه از پیش اشاره شد در جریان هفتاد نفر برگزیده موسی که طبعاً این

گزینش منهای وحی بوده، ولی اینان درخواست دیدن خدا را کرده‌اند، و بر پیامد این تقاضای غلط همگی جانسپردند، و سپس با درخواست موسی زنده شدند و این خود دلیلی است روشن بر اینکه انتخاب انسان بدون وحی مطلق نیست، بلکه احیاناً خطا است و این خود خطای موسی در چنان انتخابی بوده در عین حالی که با نداشتن وحی ربانی در این انتخاب دارای عصمت بشری بوده است، تا چه رسد به انتخاب سقیفه بنی ساعده که توسط گروهی معلوم الحال اتفاق افتاد، آیا موسی خطا می‌کند و اینان خطا نمی‌کنند؟ اصولاً انتخاب جانشینی رسول الله ﷺ نیاز به نظری مطلق دارد که این هم در انحصار وحی می‌باشد؛ چنانکه این استدلال از ولی امر (عج) به این آیه روایت شده است.

وَأَكْتُبُ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدُنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي  
أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ  
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٦﴾

«و برایمان در این (زندگی) دنیا نیکی ثبت و ضبط فرمای، و در آخرت (نیز)؛ ما همواره به سوی تو رهنمون شدیم.» فرمود: «عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است. پس به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیاتمان ایمان می‌آورند، می‌نویسم.» ﴿١٥٦﴾

آیه ١٥٦ - اینجا عذاب پروردگار نسبت به مستحقان عذاب است، جز آنکه رحمت واسعة ربانی که شامل همه چیز می‌باشد طبعاً معذبان را نیز در بردارد، که در نتیجه عذابشان تا اندازه امکان کمتر از استحقاقشان می‌باشد. البته تا آنجا که ظلمی به دیگران نباشد، که در هر صورت گناهان کوچکشان بخشوده است، و نسبت به گناهان بزرگ عقیدتی و عملیشان نیز روی این میناکاهشی خواهد بود، درست است که این رحمت همگانی برای پرهیزگاران نزد خدا مکتوب و حتمی است، ولی گرچه برای دیگران مکتوب نیست اما رجحانش همچنان باقی است.

روی این اصل نعمه عذاب بی پایان برای جهنمیانی که هرگز روی بهشت نخواهند دید - چنانکه بارها تکرار شده - بر خلاف عقل و عدل و فضل ربانی است، که با محدود بودن گناهانشان عذابشان بیش از استحقاقشان نیست، و از این آیه و همانندش هم استفاده کردیم که کمتر هم هست.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي  
التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ  
الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي  
كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي  
أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۵۷﴾

کسانی که فرستاده‌ی برجسته، پیامبر درس نخوانده را - که (نام) او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند، حال آنکه آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برایشان چیزهای پاکیزه را حلال و ناپاکیزه‌ها را برایشان حرام می‌گرداند و بارگراشان را و غلهایی که بر (سر و سامان)شان بود از ایشان بر می‌دارد، پس کسانی که بدو ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نور (: قرآن) را که با او نازل شده است پیروی کردند، ایشان همان رستگارکنندگان (خود و دیگران) اند. ﴿۱۵۷﴾

آیه ۱۵۷ - در اینجا رسول گرامی اسلام با سه عنوان پیاپی معرفی گشته: نخست رسول که فرستاده ربانی است، سپس نبی که برگزیده‌ای از کل فرستادگان است، و در آخر کار اُمّی که هرگز نزد غیر خدا درسی نخوانده، و این مثلث بالاترین مقام والا را برای حضرتش اثبات نموده است.

حضرت محمد ﷺ در تورات و انجیل به میان آمده چنانکه نمونه‌هایی از این بشارتها را در کتاب **بشارات عهدین** آورده‌ایم و در مناسبتهای آیتی که در این زمینه است به آن تصریح نموده‌ایم.

اینجا در "یحل لهم الطيبات" جای این پرسش است که مگر طيبات در شرايع گذشته برای مردم حلال نبوده، که اکنون در شریعت اسلام حلال گشته؟ پاسخ اینست که در شریعت یهود بعضی از طيبات طبق آیاتی چند به عنوان جزای اعمال ناهنجارشان تحریم شده بود، و اگرچه در انجیل بعضی از آنها تحلیل گشته. ولی تحلیل کلی طيبات در شریعت قرآن صورت گرفته است.

در پاسخ این پرسش که پیامبر شخصاً نه تحلیل کننده است، و نه تحریم کننده پس چرا ایندو به آن حضرت نسبت داده شده، باید گفت این خود تحلیل و تحریم رسالتی است که طبعاً به وحی ربانی بوده اصولاً در کتاب و در حاشیه اش در سنت رسالتی است.

"یحرم عليهم الخبائث" تمامی ناپاکها و پلیدها را بر مکلفان حرام کرده، که شامل تمام نیازهای انسان از خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی، ازدواج، مکان، سخن، علم، فکر، عقیده و عمل است که ناپاکی در کل این جریانات بیانگر حرمت آنها است، چنانکه در برابر آنها کل طيبات درونی و برونی حلال است، و این نور که با حضرتش نزول یافته همان قرآن است، و بارگران و زنجیرهایی که بر سرو سامان یهودیان در شریعت تورات بسته شده بود و حتی احکامی حرجی و جانفرسا و نفس گیر داشته اند - این حرج در شریعت قرآن تبدیل به «یسر» شد.

و این "انزل معه" و نه انزل الیه نکته ای بس لطیف دارد، درست است که قرآن به سوی پیامبر نازل گشته ولی نزول ربانی در دو بعد شامل پیامبر هم می شود، و با نزول قرآن که هم سخن با مکلفان است پیامبر قرآن نیز نازل گشته، تا با کل مکلفان این برخورد نزولی را داشته باشد، که اگر حضرتش با عقل رسالتی و نبوتی والا با مردم سخن می گفت هرگز قابل فهمشان نبود، چنانکه قرآن هم در حالت علم ربانیتش اگر به همان گونه نزول می یافت حتی پیغمبر فهم هم نبود تا چه رسد به دیگران.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ  
وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ



### الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۸﴾

بگو: «هان ای مردمان! من به راستی پیامبر خدا سوی همه‌ی شمایم. کسی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها از آن اوست. هیچ معبودی جز او نیست. زنده می‌کند و می‌میراند. پس به خدا و فرستاده‌ی او - پیامبر برجسته و درس ناخوانده‌ای که به خدا و کلمات او ایمان دارد - بگروید، و او را پیروی کنید، شاید شما هدایت شوید.» ﴿۱۵۸﴾

آیه ۱۵۸ - این "یا ایها الناس" از قضایای حقیقیه است، که خود خطابی است مشتمل بر کل انسانها از زمان فرود آمدن قرآن تا پایان جهان تکلیف، روی این اصل این رسالت هم عمومی است و هم رسالت پایانی ربّانی، و ناس هم از «نوس» است به معنی نوسان و حرکت عاقلانه، روی این اصل ناس شامل کل عاقلان از جن و انس و ملائکه و مانندشان می‌باشد همچون لفظ «انام».

اینجا در پاسخ غریغوار حداد بیروتی که در ضمن چهارده کتابی که به خیال خود بر رد قرآن نوشته، و دست بالا که احیاناً اعتراف به رسالت محمدی ﷺ نموده به آیاتی از قبیل "لتنذر ام القرى و من حولها" استشهاد کرده، که این رسالت ویژه اعراب است، در پاسخ وی با همان آیه می‌گوییم که القرى جمع زینت یافته به الف و لام است، کل مجتمعات ملکنان را در طول زمان و عرض زمین و زمینه تکلیف شامل است، که مرکز این فرماندهی رسالتی آخرین مکه می‌باشد، مجتمعات مکلفان از زمینیان و آسمانیان برگرد آن است، و از جمله آیه مورد بحث که رسالت آخرین را مربوط به کل ناس دانسته که "یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً" ما در پاسخ حداد در کتابهای المقارنات و عقائدنا نوشته‌ایم که آقای حداد یا شما از ناسید یا از نسناسید، ناس شما و کل مکلفان را در بردارد، و اگر نسناسید شایسته شریعت ناس نیستید.

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٍ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْذُلُونَ ﴿۱۵۹﴾ وَقَطَّعْنَهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَنَهُ قَوْمُهُ أَنْ أَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ

وَزَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَّ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوى كُلاًّ مِنْ طَيِّبَاتِ  
مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۶۱﴾

و از (میان) قوم موسی گروهی هستند که به حق (مردمان را) راهنمایی می‌کنند، و به عدالت داوری می‌نمایند. ﴿۱۶۱﴾ و آنان را به دوازده نواده - که هر یک امتی بودند - از یکدیگر جدا ساختیم، و به موسی - چون قومش از او آب خواستند - وحی کردیم که: «با عصایت به آن سنگ بزن.» پس از آن دوازده چشمه جستن گرفت (و) هر گروهی آبشخور خود را همی شناخت. و ابر را بر فرازشان سایبان کردیم، و گرانگبین و آرامش را برایشان فرورستادیم (و گفتیم): «از چیزهای پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ام بخورید.» و بر ما ستم نکردند، ولی بر خودهاشان ستم می‌کرده‌اند. ﴿۱۶۱﴾

آیه ۱۶۰ - «الْمَنَّاءَ» در این آیه یک خوردنی ویژه‌ای است که شاید ترتجبین باشد و «سلوی» به معنی آرامش است، چنانکه در آیه‌ای دیگر «طعام واحد» دلیل بر وحدت این خوردنی است، و بر خلاف آنچه مشهور است «سلوی» خوردنی دیگری مانند بعضی از پرندگان نیست.

«و ما ظلمونا» از جمله ادله‌ای است که خدا هرگز مظلوم نمی‌شود، زیرا اگر کل کائنات هم به سرپیچی از فرامین حق برخیزند هرگز زندگی به ساحت کبریا پیش نخواهد رسید، بلکه خودهاشان آسیب می‌بینند.

«سبط» بر خلاف گفته دیگران - که به معنی نواده دختری خوانده شده - در کل قرآن تمامی نوادهها را شامل است، که اینجا ۱۲ سبط بنی اسرائیل فرزندان به واسطه حضرت یعقوبند چه دختری و چه پسری. و در آیاتی هم مانند (۱۳۶:۲) و (۸۴:۳) و (۶۳:۴)، که وحی را شامل اسباط دانسته، تنها پسران مرادند، چه نواده‌های پسری و چه دختری.

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ  
وَادْخُلُوا الْأَبْوابَ سُجَّدًا تَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۶۲﴾

و چون بدیشان گفته شد: «در این مجتمع سکونت گزینید، و از آن - هرگونه و (از) هرجا خواستید - بخورید و بگویید (پروردگاران! گناهان ما را) فرو ریز، و سجده کنان (خاضعانه) از دروازه (ی شهر) در آید، تا خطاهاتان را برایتان بپوشانیم. به زودی نیکوکاران را (پاداشی) افزون می‌دهیم.» ﴿۱۶۱﴾

آیه ۱۶۱ - اینکه مأموریت یافته‌اند "وقولوا حطّة" بگوئید: پروردگارا گناهانمان را بریز، و در حال کمال خضوع وارد شهر قدس شوید، بر حسب "قولاً غیر الذی قیل لهم" این سخن را به مشابه عبرانش تبدیل کرده‌اند.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا  
مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٦٢﴾ وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ  
الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ  
لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾ وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ  
مِّنْهُمْ لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا أَلَّهَ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةٌ  
إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾

پس، کسانی از آنان که ستم کردند، سخنی را که به ایشان گفته شده بود به سخنی مغایر با آن تبدیل کردند. پس به سزای آنکه ستم می‌نموده‌اند، عذابی اضطراب‌آمیز از آسمان بر آنان فرو فرستادیم. ﴿۱۶۲﴾ و درباره‌ی اهالی مجتمعی که کنار دریا بودند، از ایشان پرس چون در روز شنبه تجاوز می‌کردند؛ آن‌گاه که روز شنبه‌ی آنان، ماهبان‌شان بسیار و نمایان روی آب می‌آمدند، و روزهای غیر شنبه سویشان نمی‌آمدند. این‌گونه ما آنان را به سبب آنکه نافرمانی می‌کرده‌اند، می‌آزماییم. ﴿۱۶۳﴾ و چون گروهی همسان از اینان گفتند: «چرا گروهی را که خدا هلاک‌کننده‌ی ایشان، یا شدیداً عذاب‌کننده‌ی ایشان است پند می‌دهید؟» گفتند: «تا یوزشی سوی پروردگارتان باشد، و (تا) شاید آنان پرهیزگاری کنند.» ﴿۱۶۴﴾

**آیات ١٦٣ و ١٦٤ - بیانگر کلاه شرعی! یهودیان در صید ماهی روز شنبه است؛ چون صید روز شنبه بر حسب شریعت تورات ممنوع بوده، و ماهیان که خود را در این روز آزاد میدیدند در برابر چشمان یهودیان نشیب و فراز می‌کردند، ولی روزهای دیگر از دیدگان آنان پنهان می‌شدند، یهودیان با حيله این گونه چاره اندیشیدند که روزهای شنبه راه برگشتن آنها را مسدود می‌کردند، و روزهای دیگر به صید آنان می‌پرداختند، که اینان در اثر این حيله گری تبدیل به بوزینه گشته‌اند، و گروهی هم که در این جریان ساکت بودند، و یا نهی کنندگان از این منکر را نهی می‌کردند، در حاشیه آنان نیز به غذایی گرفتار آمدند.**

آغاز آیه (١٦٤) واو عطف است که معطوف علیه آن محذوف می‌باشد، و این محذوف از خود این آیه پیداست که گروهی از یهودیان این نابکاران را مؤعظه و پند دادند، ولی گروهی دیگر همین واعظان را از کارشان باز می‌داشتند، که شما چرا این نابکاران را - که یا خدا هلاکشان می‌کند و یا به غذایی سخت گرفتارشان می‌نماید - نهی از منکر می‌کنید، پاسخشان این بود که این نهی ما یا عذری است نزد خدا، و یا تأثیرپذیر است، اینجا این حقیقت در باب نهی از منکر بدست می‌آید که هرگز شرط تأثیر - بر خلاف گفته گروهی از فقیهان - در کار نیست، که اگر عامل منکر در ظاهر هرگز دست از منکرش بر ندارد، این نهی از منکر همچنان پابرجا و واجب است، و در آخر کار اگر هیچ اثر بیخش نباشد عذری است نزد خدا، و اضافه بر آن تکرار نهی خود تکرار بازداری بوده، و سپس امکان تأثیر هم بر خلاف جریان ظاهری است، که "لعلهم یتقون" و روی این مبنا نهی از منکر همچون امر به معروف هرگز مشروط به تأثیر نیست و تنها افزونی جهت ربانی و یا احتمال تأثیر کافی است.

و تنها کسانی در این جریان نجات یافته‌اند که همواره نهی از منکر کردند، با اینکه بر حسب گفته گروهی دیگر این نهیشان هرگز اثری نداشت، ولی اینان در پاسخشان می‌گفتند که نخست کارمان عذر نزد پروردگار است، که ما وظیفه خود را انجام دادیم، و در ثانی شاید هم بر خلاف آنچه پیداست این منکر را ترک کنند.

در این معرکه یهودیان چهار گروه بودند: گروهی که با حيله ماهی را صید می‌کردند، چنانکه "فلما عتوا..." خدا این ناکسان را تبدیل به بوزینه‌ها کرد، گروهی دیگر که یا نهی از

منکر نکردند و از این جریان ساکت بودند، یا ناهیان از منکر را مورد نهی قرار دادند، که هر دو در پرتو لفظ «ظلموا» مشمول عذابی کمتر شدند، و گروه چهارم آن رادمردانی بودند که پیاپی آن حيله گران را نهی از منکر می کردند که «انجینا» ویژه آنان شد.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوْءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ مِّمَّا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۱۶۵﴾

پس هنگامی که آنچه را بدان یادآوری شد، فراموش کردند، کسانی را که از این (کار) بد باز می داشتند نجات دادیم، و کسانی را (هم) که ستم کردند، به سزای آنکه نافرمانی می نمودند، به عذابی بس ناخوشایند گرفتار کردیم. ﴿۱۶۵﴾

آیه ۱۶۵ - نسیان اینجا نسیان ناخواسته نیست، بلکه در زمینه تجاهل حکم خداست، با آنکه آنرا می دانستند، چنانکه در جای جای قرآن بدین معنی آمده و بالاخره «ظلموا» شامل این نسیان کاران گشته و مبتلای به عذابی بد گشتند، زیرا همواره فسق کردند، روی این اصل نسیان در مثلث تذکرشان، و سپس ظلم و فسقشان گناهی بس بزرگ بوده است، این نسیان در مقابل «فلما عتوا» نابکارانی مادون حيله و رزان شنبه را شامل است، روی این اصل نسیان عادی از روی قصور مطلق هرگز عذابی ندارد، و نسیان بر مبنای تقصیر هم اگر تجاهل و تناسی نباشد - که تقصیر او را به فسق روا داشته است - گناهی اندک است.

فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿۱۶۶﴾ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۶۷﴾

پس هنگامی که از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند [حيله زدند] به آنان گفتیم: «بوزینگانی رانده شده باشید.» ﴿۱۶۶﴾ و چون پروردگارت اعلام داشت همانا تا روز

قیامت بر آنان [یهودیان] کسانی را بی‌گمان خواهد گماشت که ایشان را به عذابی بد گرفتار کنند. به‌راستی پروردگارت همانا زود کیفر است و بی‌چون او همواره بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿١٦٧﴾

آیه ١٦٧ - در این آیه اعلان ربّانی را در بلندگوی تورات چنان بیان داشته که تا روز رستاخیز مجاهدانی خداپرست را برانگیزد تا در هر زمان و مکان دَمار از روزگارشان در آورند، و آنان را پیوسته در هراس و عذاب آورند. چنان که این جریان در وضع کنونی دولت پر قدرت اسرائیل از درون و برون ادامه دارد، به ویژه در دولت جهانشمول حضرت مهدی علیه السلام که همواره ناچیز گردند.

اینجا تأذّن است و نه اذّن و اذّن که اذّن اذن و اجازه است اذّن هم تنها اعلام می‌باشد، ولی تأذّن اعلامی بسی ریشه دار و با تکرار است. که معمولاً در کتب و حیانی اصلی تورات و انجیل و بعضی کتب و فرعی شان این اعلام نمودار است

بر مبنای دو آیه «القینا» و «اغرینا» و «بینهم العذاب الی یوم القیامه» گروهی یهودیان و نصرانیان تا هنگام رستاخیز همچنان پایدارند، که به گونه‌ای پیاپی حتی در زمان قیام جهان شمول مهدوی همچنان هستند، ولی مقام و جایگاهی اصلی در این حکومت ندارند، و کلاً تحت الشعاع حکومت اسلامی می‌باشند، اینان در مثلی از تنگنایی‌ها در آن زمان محدودند: ١- چنانکه اشاره شد تحت الشعاع بودند نشان ٢- همچنان با یکدیگر دشمنند و ٣- گروهی از مسلمانان فداکار بر مبنای آیه مورد بحث نسبت به آنان عذابی مستمرند، و اصولاً فدائیان موحد ضد یهودی و صهیونیسم بین الملل - چه پیروان تورات و انجیل و چه پیروان قرآن باشند - هر کدام با درکاتشان مشمول "من یسومهم سوء العذاب" هستند، چنانکه فعلاً این جریان در مناطقی همچون لبنان مشاهده می‌شود، گرچه اکثریت و استقامت بیشتر با فدائیان مسلمان - به ویژه شیعیان - است. اینجا "سریع العذاب" نسبت به کل باقیماندگان یهودی و نصرانی تا زمان ولی امر نیست، بلکه نابکارانشان - که هرگز تسلیم حق نیستند - پیش از قیام ولی امر دوبار تارو مار خواهند شد، چنانکه در آیات سوره اسراء بیان گشته، ولی کسانی از آنان که همچنان در دولت مهدوی باقی خواهند ماند. از سرعت عذاب مستثنی هستند، مگر عذابهای مادون کشته شدن، زیرا دو آیه «القینا» و «اغرینا» زنده بودن گروهی از آنان را

تا روز رستاخیز تضمین کرده است.

اینجا "و انه لغفور رحیم" شامل همانانی است که مشمول عذاب نیستند، روی این اصل کلاً یهودیان و نصرانیان به بخشهای گوناگون انقسام یافته و می یابند، و بهترین آنان کسانی می باشند که در پرتو اسلام ایمان می آورند، که "غفور رحیم" آنها را در بردارد، و بدترینشان کسانی هستند که عذاب سریع شامل آنان می گردد، چه پیش از دولت مهدوی و چه بهتر و عمومی تر در این دولت با سعادت .

وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۱۶۸﴾

و آنان را در زمین (به صورت) گروه‌هایی پراکنده ساختیم: برخی از آنان درستکارند و برخی از آنان به جز اینانند. و آنها را به نیکی‌ها و بدی‌ها آزمودیم، شاید ایشان (سوی خدا) بازگردند. ﴿۱۶۸﴾

آیه ۱۶۸ - اینجا بلوای حسنات و سئیات برای نابکارانی از یهودیان همان امتحانشان که گاه در نعمت خدا قرار می گیرند که امتحانی است بس سخت، تا به جایی که گمان می برند خود با کل ناشایستگی‌هایشان از شانس‌تگانه‌اند.

بعد دوم سئیات و جریاناتی است که از آنها پرهیز و گریز دارند، که این خود دومین یادواره است از برای "لعلهم يرجعون" شاید بحق بازگردند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّثْلُ الْكِتَابِ أَن لَّا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَاللَّذَّارُ الْأَخْرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۶۹﴾

پس بعد از آنان جانشینانی ناخلف وارث کتاب (آسمانی) شدند در حالی که متاع این دنیای پست را می‌گیرند و می‌گویند: «به زودی بخشوده خواهیم شد.» و اگر متاعی مانند آن به ایشان در رسد (باز) آن را می‌ستانند. آیا از آنان پیمان کتاب (و حیانی) گرفته نشده که جز حق نسبت به خدا سخنی نگویند، حال آنکه آنچه در آن (کتاب) است آموختند؟ و سرای آخرت برای کسانی که پروا می‌کنند بهتر است. آیا پس خردورزی نمی‌کنید؟ ﴿١٦٩﴾

آیه ١٦٩ - در این آیه خَلَّفَ به معنای متخلف آمده، و نه به معنای خَلَّفَ که درستکار است، و این وارث بودشان نسبت به شریعت تورات حکم به تورات است. ولی به رغم این جریان همواره در پستیهای دنیا غوطه‌ور بوده‌اند، همواره امید دارند که مورد بخشایشند.

"ورثوا اللکتاب" با "اوتوا اللکتاب" و "اهل اللکتاب" فرق دارد که «ورثوا» تکلیفی می‌باشد که همواره نزول کتاب و حیانی در زمانشان برایشان حضور داشته، و در عین حال تخلفاتی کلی کرده‌اند، ولی "اوتوا اللکتاب" اعم از اینانند که مکلف به کتاب و حیانی بوده و می‌باشند، سپس "اهل اللکتاب" در بعدی وسیعتر اعم از "ورثوا اللکتاب" است، و بالاخره هر سه جمله کل یهودیان و نصرانیان را با مراتبی چند شامل است.

"هذا الأَدْنَى" - که هر دو مذکرند - عالم ادنی است، و نه دنیا که مؤنث باشد، و در همین جهان ادنای تکلیف دارای دو بعد است، بعد عَرَض و عارض و زودگذر ظاهریش، مانند "یعلمون ظاهراً عن الحیاة الدنیا و هم من الآخرة هم غافلو" که به چهره ظاهر شهوانی زودگذر این جهان بسنده کردند، و از جهان آخرت در ژرفای غفلتند، و در برابرشان بزرگوارانی می‌باشند که عَرَض را رها کرده و به اصل پرداخته‌اند، که محور زندگی‌شان عمق دنیا است که در جهان تکلیفش خداشناسی و خدا پرستی، و پس از مرگش رستگاری برزخ و قیامت است.

اصولاً دنیا افعال التفصیل دانیة است، و ادنی افعال دانی، که در صورت مذکر بودن موضوعش عالم است.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٧٠﴾



و کسانی که به وسیله‌ی کتاب (وحیانی، خودهاشان و دیگران را) به درستی نگاهی می‌کنند و نماز بر پا داشتند (بدانند که) ما بی‌گمان اجر اصلاح‌کنندگان را تباه نخواهیم

ساخت. ﴿ ۱۷۰ ﴾

آیه ۱۷۰ - در این آیه نگاهی مکلفان را بوسیله قرآن از کُل انحرافات بسی ستوده است، که خودهاشان و دیگران را پاسدارند، و در آخر کار این رادمردان را در این پای مردی از شایسته‌گان و مصلحان خوانده، و مفهومش ناشایستگی دیگران است، که پاسداری خود و دیگران را در غیر قرآن می‌پندارند، و روی این پایه بی‌مایه دچار تناقضاتی بسیار در نظرات خود هستند. و اصولاً این قرآن است که نگیهان و نمودار معانی خود و در حاشیه‌اش پاسدار سنت قطعی است، که آنچه از روایات و نظرات شرعمداران بر خلاف قرآن باشد هرگز نمی‌پذیرد، گرچه اجماع یا إطباق یا ضروری از نظر آنان باشد، زیرا قرآن ضروری‌ترین بینات اسلامی است.

اینجا مفعول «بمسکون» که نگاهی است - محذوف می‌باشد، و روی همین اصل این مفعول اعم است از خودهاشان و دیگران، چنانچه بدان اشاره رفت - و این که ما کتاب را اینجا به قرآن تفسیر کردیم از چند نظر است؛ ۱- مفرد بودن کتاب که در جَو قرآنی همان قرآن است. ۲- «بمسکون» که فعل حال و مستقبلی است در زمان وحی قرآنی، و در این زمان حفاظت شریعت در انحصار قرآن است، و سایر کتابهای آسمانی توراتی و انجیلی از نظر نگاهی منسوخند، آری یهودیان و نصرانیانی که از باب قصورشان هنوز ایمان به قرآن نیاورده‌اند، بر حسب آیاتی چند در حاشیه مؤمنان قرآنی از رستگارانند، و روی این اصل نگاهی تورات و انجیل منسوخ برای شایستگی از یهودیان و نصرانیان گرچه در برابر قرآن کم‌رنگتر است، ولی در برابر مؤمنان به شریعت و قرآن و حتی شرعمدارانی اسلامی که نگاهی قرآنی ندارند بسی پررنگتر می‌باشد، زیرا آنان به بخشی از وحی تمسک جسته‌اند، ولی اینان وحی اصل را پشت سر نهاده‌اند.

و چرا اینجا تنها اقامه و بپاداشتن نماز یاد شده؟ پاسخ این است که بعد از اصول عقیدتی، بپاداشتن نماز در درجه اول فروع شریعت است، و انگهی اقامه صلاة فراتر و برتر از خواندن آن است که از نظر فردی و جمعی بپاداشتن باطنی و ظاهری نماز

می باشد.

و نیز اقامه مثلث قیام و قوام و قیمت را شامل است، که هم بپاداشتن نماز، و هم نگهبانی و تداوم در آن و هم ارزش نهادن به آن می باشد.

وَ إِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ  
بِقُوَّةٍ وَ أذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧١﴾

و چون (کوه) طور را (بر) فرازشان همچون سایبانی برکنندیم (: برافراشتم) و چنان پنداشتند که (کوه) به راستی بر (سر)شان فرود آینده است. (و گفتیم): «آنچه را که به شما داده ایم به جد و جهدی شدید بگیرید، و آنچه را در آن است به یاد آرید. شاید شما (از این گناهان) پرهیز کنید.» ﴿١٧١﴾

آیه ١٧١ - این کندن کوه - که بر سرهای یهودیان همچون ابر سایه افکند - خود تمثیلی است برای کوه و حیوانی تورات، که بایستی آنرا به تمام نیرو - همچون نگهبانی کوه بالای سرشان - نگهبانی و پاسداری کنید، ولی چنان نکردند، بلکه بر ضد آنها قیامها و اقدامها نمودند.

و چون این آیه پس از «الکتاب»: قرآن، آمده این جریان نسبت به پیروان قرآن به طریق اولی است، که اگر ترک نگهبانی تورات موجب لعنتهایی بر توراتیان بوده و هست. پشت سر نهادن معارف قرآنی از برای مسلمانان به ویژه شرعمداران بسی نارواتر است.

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ  
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا  
غَافِلِينَ ﴿١٧٢﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ  
أَفْتُلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْبُاطِلُونَ ﴿١٧٣﴾

و چون پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه‌ی آنان [فطرت‌هاشان را در بلندای دیده تکوین] برگرفت و ایشان را بر خودهاشان به گواهی گرفت (و گفت): «آیا پروردگار شما نیستم؟» اینان (در بعد تکوینشان با زبان حالشان) گفتند: «چرا، گواهی دادیم.» تا مبادا روز قیامت بگویند ما از این (امر) غافل بوده‌ایم. ﴿۱۷۳﴾ یا بگویند: «تنها پدران ما از پیش مشرک بودند و ما فرزندان و نوادگانی ناچیز (و گوش به فرمان) پس از ایشان بودیم. آیا پس ما را به خاطر آنچه باطل‌کنندگان (حکم فطرت و عقل و شریعت) انجام داده‌اند هلاک می‌کنی؟» ﴿۱۷۳﴾

**آیات ۱۷۲ و ۱۷۳ -** این آیه که به آیه «ذَر» معروف است و به گمان بسیاری درباره‌ی عالم ذر است، که گوئی آدمیان پیش از تولد به گونه‌ای شعور و تکلیف داشته‌اند، که خدا با آنان سحوق گفته و از آنها در وحدانیت خود اعتراف جسته!

این خودگمانی است بیجا، زیرا هیچ کس هرگز چنان جریانی را به یاد ندارد تا علیه او حجّتی ربّانی باشد. و این چگونه حجّتی است که هرگز به یاد کسی نیست، تا به هنگام تکلیف و انحرافش در جهان تکلیف دلیلی علیه او باشد، بلکه این آیه همچون آیه سی‌ام سوره روم بیانگر حکم توحیدی فطرت است، و فطرت هم که زیربنای روح و عقل می‌باشد نخستین و آخرین پایه و مایه و زیربنای انسانیت انسان‌هاست که با او از آغاز بحالت و حیاتی همچنان با هر انسانی پایدار است.

این فطرت زیر بنای روح و کل ابعاد روحی آدمی است، که عبادتش، تفکر و تدبیرش، لبش، صدرش، قلبش، و فوآدش، و بالاخره خفی و اخفای روحیش زیربنای این پایه زیرین انسانی است.

و از جمله مشکلات قطعی عالم ذر این است که ذر در لغت عربی به معنای مورچه می‌باشد، و آیا انسانها پیش از آفرینششان مورچگان بوده‌اند، که خدا با آنان چنان سخنی مبادله کرده است؟ که این حالت مورچگی شایسته‌تر از حالت تکلیفی انسان می‌باشد!، گاه از این زیر بنای انسانیت تعبیر به فطرت می‌شود، و گاهی هم چنانکه در آیه مورد بحث آمده ذریه انسان نامیده شده و اینجا "من ظهورهم" بیانگر پشت‌های ارواح انسانها است، و چنانکه بدن‌هاشان که دارای پشت و صلب و زیر بنای سازمان بدنی آنها است، برای ارواحشان نیز که دارای پشت‌های زیر بناها بنام فطرت‌ها و یا به عبارتی دیگر

ذریه‌ها است، و «ذُرِّیَّتِهِمْ» اشاره به همین حقیقت می‌باشد زیرا «هُم» همان ارواحشان، و ذرِیَّهٔ این ارواح همان فطرت‌هایشان می‌باشد، که به هنگام آفرینش هر کدام این زیر بنای اصلی انسانیت روح - همچون زیر بنای انسانیت جسم - برقرار است «و ذرِیَّتِهِمْ» خود به اصطلاح اضافه‌ای است خودی، یعنی انسانها از هنگام ذریه و فطرت یافتن، مثل «ذرِیَّتِهِمْ» در سورهٔ یس که خود اشاره‌ای است بس بلیغ که انسانهای زمان نزول قرآن در صلبهای پدران و ترایب مادران، کشتی نشینشان در زمان نوح به حالت ذریه بوده‌اند چنانکه آیه «یس» بر این مطلب گواه است، که ما به هنگام طغیان سیل جهانشمول در زمان نوح اینان را در کشتی حمل کردیم، و شاید «بنی آدم» اضافهٔ بر کل فرزندان آدم خود آدم را نیز در بردارد، که به معنای آدم و همهٔ فرزندان او باشد.

اینجا "واشهدهم علی أنفسهم" بدین معنی است، که فطرت‌هایشان را به آنان نشان داد تا نشانگر اصل انسانیت آنان باشد، که حتی کودکان، سفیهان و دیوانگان نیز از این زیر بنای روح یعنی فطرت و ذریه برخوردارند، جز آنکه تبلور این فطرتها در حد مسئولیت به هنگام رسایی عقل و تکلیف است، که این دارندگان فطرت، عقل رس هم شده باشند، تا بر مبنای عقل این فطرتها بتوانند روشننگر حقیقت توحید باشند.

در "اذاخذ ربکم" زمانی معین و واحد نیست، بلکه تمامی انسانها را از هنگام نمایش این ذریه و فطرت از آغاز آفرینش آدم تا پایان جهان تکلیف شامل است، چنانکه آیهٔ عرض امانت (٧٣:٣٣) امانت فطرت توحیدی را - که خدا برای انسانها آفریده - در مرحله‌ای پس از آفرینش آن را به عرض و نمایش انسان آورده که خود حجتی مضاعف است، و مرحلهٔ سومش عقل، و مرحله چهارمش رسالات وحی و آیات آفاقی دیگر می‌باشد.

و اینجا است که "الستُ برّکم" این ندا از پروردگارشان به گوش فطرهاشان می‌رسد که آیا من پروردگار شما نیستم؟ در پاسخ گویند: آری ما همگان بر این حقیقت گواهییم. این حکم اصلی فطرت که زیر بنای روح و عقل انسان می‌باشد خود حجتی است پای برجاء، که هیچگاه نابود شدنی نیست، گرچه غبار هواهای نفسانی آنرا بپوشد، ولی در عین حال به حالت اضطراب و سرگردانی - که هیچگونه پناه و راه نجاتی برای انسان نمانده - اینجا فطرت ناخود آگاه فریادگر حقیقت توحید است، و این حقیقت

در جای جای زندگانی پر اضطراب کافران، مشرکان و مُلحدان آشکار است، و روی این اصل این حکم فطری خواه ناخواه خود آگاه و ناخود آگاه بر کتاب ذات انسان نقش بسته، و هرگز قابل محو شدن نیست، و روی این پایه هیچ یک از مکلفان عذری در این میان ندارند، که ما از این حقیقت غافل بوده‌ایم، و یا در پی پدران مشرکمان به شرک گزاشیدیم، و افزون شدن عقل تکلیفی بر مبنای فطرت خود رحمتی است ربانی. در حالی که خود ندای فطری حتی برای کودکان و دیوانگان حجّتی بوده لیکن به آن حجّت اکتفا نشده، بلکه حجّتی درونی که عقل است، و حجّتی هم برونی که وحی الهی است، به این دو افزون گشته، چنانکه در آیه (۱۷:۱۵) می‌بینیم که ما هرگز متخلفان را تعذیب نکرده‌ایم و نخواهیم کرد تا هنگامی که فرستادهٔ وحی به آنان برسد.

### وَكَذَلِكَ نَفِصِلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۱۷۴﴾

و این گونه آیات (خود) را جداسازی می‌کنیم و شاید آنان (سوی حق) بازگردند. ﴿۱۷۴﴾

آیهٔ ۱۷۴- اینجا تفصیل و جداسازی آیات و نشانه‌های ربانی - که مهمترین محورش آیه و نشانه فطرت است - خود از جملهٔ ادلهٔ کذب عالم ذر می‌باشد، زیرا نشانهٔ ربانی بر تمام عاقلان روشن است، در حالی که هیچ عاقلی از عالم ذر نه تنها هیچ گونه اطلاعی ندارد، بلکه منکر آن است.

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ

### مِنَ الْغَاوِينَ ﴿۱۷۵﴾

و خبر مهم آن کس که آیاتی از خود را به او دادیم بر ایشان بخوان. پس از آنها جدایی

گزید. آن‌گاه شیطان او را بی‌امان دنبال کرد. و (او) از گمراهان بود. ﴿۱۷۵﴾

آیهٔ ۱۷۵ - اینجا "آتیناه ءاییننا" معنای نشانه‌هایی ویژهٔ ربّانی که به ویژهگان داده می‌شود به این شخص از نظر آزمون داده شده، که او به جای پاسداری از این امتیازات و برخورداری از آنها به کلی انکار و انگارشان کرده، و به صنف گمراهان پیوسته است.

”فأتبعه الشيطان“ هم به این معناست که شیطان او را به دنبال خود روان کرد، و ”كان من الغاوين“ هم به معنای گمراهی دیرینه اوست، که وی پیش از گرفتن این آیات ربانی در باطن گمراه بوده، و این آیات آزمونی گمراهیش را بر خود و دیگران آشکار کرد، مانند شیطان که در اثر اعمال و افعال ظاهری ایمانش هم هزاران سال در جمع فرشتگان بود، و هم با آنان داخل جنت آدم گردید، ولی در این باغ با امتحانی مثلث شیطنت شیطان به خوبی برای مکلفان آشکار گردید، و نیز عصیانی کوچک از آدم و حوا نمودار شد، ولی فرشتگان به کلی در این امتحان فائق آمدند.

مورد آیه بلعم باعورا است، که آیاتی مادون رسالت برای آموزش به وی داده شد، ولی از امتحان صفر برون آمد.

و این که گفته می‌شود از جمله آیاتش اسم اعظم است، و با همان اسم اعظم می‌خواست حضرت موسی را گمراه کند، در دو بعد قابل پذیرش نیست، نخست این که اسم اعظم اسم لفظی نیست، که به هر کس و ناکس تعلیم داده شود، بلکه حقیقتی است معنوی که تنها به اهل معنی در بعد والا داده می‌شود، مانند معصومان، و احیاناً همانندشان، در ثانی این خود نسبت به عطایای ربانی از محالات است که وسیله نقض نبوت رسول خود را به دست منافقی سپارد.

راجع به اسم اعظم در جاهای مناسب‌تر سخن گفته‌ایم، که این اسم از مقوله لفظ خارج است، و اگر هم لفظی باشد لفظی است با حقیقت معنایش.

و مختصراً اسم اعظم ظاهر «الله» است و اسم اعظم باطن «هو» چنانکه حضرت مسیح عليه السلام با گفتن ”بسم الله“ پای در آبی نهاد و فرو نرفت، و لکن حواریانش همین بسم الله را گفتند و در آب فرو رفتند.

غوایت خود نوعاً کفر است با درکاتش، ولی ضلالت اعم است از کفر و مادونش.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا

بِأَيَّتِنَا فَأَقْصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾

و اگر بخواهیم (قدر) او را به وسیله‌ی آنها بالا می‌بریم؛ اما او به زمین (و زمینهای نادرست) گرایید، و از هوای نفس خود پیروی کرد. پس داستانش چون داستان سگ است (که) اگر بر آن حمله‌ور شوی به له‌له زبان از کام بر آرد، و اگر رهایش کنی (باز هم) زبان از کام به له‌له بر آرد. این نمایه‌ی آن گروهی است که با آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند. پس این داستان‌ها منتخب شده‌ی پی‌گیر را (برایشان) برخوان، شاید آنان بیندیشند. ﴿۱۷۶﴾

آیه ۱۷۶ - «لو» در «لوشننا» دلیلی است بر این که بلعم با داشتن این آیات آزمایشی، در عین کفرش محال بوده که با این آیات رفعت و مقامی بیابد، و این خود دلیلی است دیگر که این آیات برای شایستگی او نبوده بلکه برای امتحانش بوده است. چنانکه در آیاتی چند خدا زندگی کافرانی را هموار و عمرهاشان را دراز کرده، نه برای شایستگی آنان، بلکه برای امتحان چنانکه در آیه (۱۶۹) و ماندنش گذشت و خواهد آمد.

و در اینجا روایاتی هم که بر خلاف مدلولات این آیات مطالبی به میان آورده کلاً مردود است.

این «اخلد الی الارض» خلود را معنی می‌کند، که بینهایت بودن نیست، زیرا بلعم باعورا هرگز خلودی به این معنا نداشته، بلکه پایه و مایه زندگی مختصرش زمینی و شهوانی بوده، که از هوای شیطانی‌ش پیروی کرده، و همانند سگ بوده است. و این «ان تحمل او تترک» که حالت نفی و اثبات سگان را نمودار است، خود نقشی آشکار در بلعم باعورا داشته، که با داشتن و نداشتن آیات ربانی همچنان کافر است، بلکه با داشتن این آیات کفرش افزونتر بوده.

سَاءَ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿۱۷۷﴾

چه زشت است داستان گروهی که با آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب و تنها به خودشان ستم می‌نموده‌اند. ﴿۱۷۷﴾

آیه ۱۷۷ - و اینجا هم پس از زندگی سگکی و شهوانیش از بدترین کافران قلمداد گشته

که بوسیله آیات ربانی همانها را تکذیب کرده و از جمله وسائل تکذیب ربانیت همان آیات و نشانه‌های ربانی ویژه بود، که خدا به او داده بود.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٧٨﴾ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِتْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾

هر کسی را خدا هدایت کند، هم (او) به خوبی راه یافته است، کسانی را که گمراه کند، آنان خودشان زیان کارند. ﴿١٧٨﴾ بی‌گمان بسیاری از جنیان و آدمیان را بی‌چون برای دوزخ (در اثر اعمالشان) نمایان ساخته‌ایم (چرا که) دل‌هایی دارند که با آنها (حقایق را) دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. (آری) ایشان (هم) اینان غافل اند. ﴿١٧٩﴾

آیه ١٧٩ - «ذراناً» در این آیه معنای آشکارش، آشکار کردن دوزخیان است در این جهان، و نه آنکه مقصود از آفرینش اینان دوزخ باشد، بلکه همانگونه که خدا بهشتیان را در عالم تکلیف آشکار کرده است، جهنمیان را نیز آشکار فرموده، چنانکه آیاتی مانند (١١:٤٢) بر این حقیقت گواه است، که بر مبنای اختیار همگان را با زشت و زیبای این جهان آزموده، ولی بیشترشان همان دوزخیانند زیرا با دل‌هایشان تفقه و دقت نمی‌کنند، و با دیدگان‌شان نگرشی درست و انسانی ندارند، و با گوش‌هایشان همچون انسان نمی‌شنوند، و با به کار نبردن این سه منبع ادراک انسانی همچون حیوانات بلکه از آنان نیز گمراه‌ترند، در اینجا سه مرحله در آفرینش اینان و آنان متصور است. نخست اصل آفرینش که «خلقنا» است و نه «ذراناً» سپس نمود کفرآمیز یا ایمانی این آفریدگان، که به اختیار خودهاشان می‌باشد، و اینجا نسبت به جهنمیان ذراناً آمده، و سوم سبب این نمودهاست که دلها و دیدگان و گوش‌هایشان در عین هدایت ربانی به ضلالت گرائیده



است، و در نتیجه "اولئك هم الغافلون" و این «کثیراً» که در برابرش قلیلاً می باشد، کثرت جهنیمان را با درکات گوناگونشان در برابر قلت بهشتیان آورده است، این «کالانعام» تنها در بعد عدم دید و شنید و دریافت انسانی است، و چون نبودن این ادراکات از برای حیوانات قصور است و نه تقصیر "بل هم اضل" آن را جبران کرده، که ضلالت نخستین قصور حیوانات است و ضلالت دوم که بدتر است، ضلالت تقصیری است که انسان با داشتن بهترین استعدادات از حیوان هم پست تر می شود و "هم الغافلون" غفلتی است ویژه، که همان تقصیر است، وگرنه حیوانات هم از این ادراکات انسانی غافلند ولی از روی قصور است.

وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ  
سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿ ۱۸۰ ﴾

و نیکوترین نام‌ها ویژه‌ی خداست. پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نام‌های او به ژرفای کژی می‌گرایند رها کنید. زودا (که) به (سزای) آنچه انجام می‌داده‌اند کیفر خواهند یافت. ﴿ ۱۸۰ ﴾

آیه ۱۸۰ - "الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ" - که به معنی زیباترین نامهای خدا است - همان نامهایی است که خدا برای خویش مقرر داشته، که نامهایی دیگر هر چه باشد خود الحادی است درین نامهای شایسته، الحاد هم به معنای پوشاندن به زیر لحد و سنگ قبر است، که نام‌های جعلی برای خدا خود میراندن و به زیر لحد نهادن نام‌های شایسته خداست. و اصولاً این اسماء حسنی برای درک و معرفت آفریدگان است چون ذات حضرتش را حتی صفات ذات و افعالش نمی‌توانند دریافت کنند، گر چه دارای بالاترین معرفت باشند، خدا این اسماء حسنی را نمودارهایی برای معرفت خود مقرر داشته چه اسماء لفظی و چه اسماء کونی، و این که در برخی روایات است که معصومان محمدی فرموده‌اند "نحن الاسماء الحسنی" اینها اسماء حسنای منفصل از ذات ربانی‌اند، که خود وسیله‌هایی برومند برای شناخت خدایند.

در قرآن اسماء حسنی بسیار است، و البته در عین درجات گوناگونشان همگان

حسنايند.

الحاد دارای درکائی است که از جمله آنها اسماء جعلی ربانی است، در نتیجه خدا را تنها باید به وسیله اسماء حسنايش خواند، و از او درخواست کرد. و چون معصومان محمدی از اسماء حسناي ربانی می‌باشند، الهی بحق محمد و آله الطاهرين، مشمول این دعوت هست. گرچه در مرحله پیشین «یاالله» و ماندش از اسماء حسنی است، و این الحاد به معنی الحادی که انکار خدا باشد نیست، بلکه حتی موحدان و مسلمانان چنانچه چنین کنند خود الحادی است نسبت به حضرت حق سبحانه و تعالی.

وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدُونَ ﴿١٨١﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا  
سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾

و از (میان) کسانی که آفریدیم، گروهی هستند که با حق (و حیانی) هدایت می‌کنند، و با آن عدالت و تعادل برقرار می‌سازند. ﴿١٨١﴾ و کسانی که به وسیله آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، به گونه‌ای که نمی‌دانند غفلت‌زده آنان را در ژرفای گمراهی می‌نهییم، ﴿١٨٢﴾

آیه ١٨٢ - استدراج نسبت به عذاب تکذیب‌کنندگان به آیات الله بدین معنی است که خدا آنان را ضلالت وار و به گونه‌ای ناهموار به تدریج نابسامان می‌کند، به طوری که خودشان هم نمی‌دانند، و این خود از بدترین عذاب است.

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿١٨٣﴾ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا  
نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١٨٤﴾ أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ  
مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ  
يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٥﴾

و برایشان مهلت می‌دهم. به‌راستی مکر من پایدار و استوار است. ﴿ ۱۸۷ ﴾ آیا و نیندیشیدند (که) همنشین آنان [رسول گرامی] هیچ جنونی ندارد؟ او جز هشداردهنده‌ای روشنگر نیست. ﴿ ۱۸۸ ﴾ آیا و در ملکوت (حقیقت) آسمان‌ها و زمین - و هر چیزی که خدا آفریده است - ننگریسته‌اند، و اینکه شاید اجلشان نزدیک شده باشد؟ پس آیا به کدامین تازه ای بعد از آن [خدا و قرآن و رسول قرآن] ایمان می‌آورند؟ ﴿ ۱۸۹ ﴾

آیه ۱۸۵ - «و» در "أولم ينظروا" در "أولم يتفكروا" خود عطفی است به آنچه اینجا یاد نشده، مانند اینکه آیا از درون با نگرشی به فطرتها و عقلهاشان ننگریستند، تا خدا را با این نگرش درونی به وحدت دریابند چنانکه، در آیه ذریه بیان شد، که اگر در این نگرش درونی سستی کرده‌اند، آیا در ملکوت و حقیقت آسمانها و زمان و سایر آفریدگان نیز نگرشی نکرده‌اند، تا با کاوشی برونی دریابند که این آفریدگان را آفریدگاری است یکتا، و در عین حال با ترک این دو نگرش درونی و برونی همچنان بر شرک خود پایدار مانده‌اند، و در این صورت خدا هرگز هدایتشان نخواهد کرد.

مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿ ۱۸۶ ﴾

هر که (را) خدا گمراه کند، برای او هیچ راهبری نیست، و (خدا) آنان را در ژرفای طغیانشان سرگردان وامی‌گذارد. ﴿ ۱۸۶ ﴾

آیه ۱۸۶ - اضلال ربانی دست کم همان است که بیان شد، و بالاترش این که به جزای ضلالت بسیار عمیقش نه تنها او را رها می‌کند، بلکه بر حسب آیاتی مانند «خدا جلوی شیاطین را به کلی باز می‌کند و آنها را برای گمراه کردن بیشترشان به سوی این نابکاران برمی‌گمارد.» (۸۳:۱۹)

این آیه بیانگر این جریان است که اضلال از طرف حق ﷻ خود پیامدی است، از ضلالت‌های خود خواسته این نابخردان و نه آنکه خدا بدون هیچ مقدمه‌ای آنان را گمراه کند بلکه تنها دست تأییدش را از آنان باز می‌دارد، و همچنان آنان را در طغیانشان واگذار می‌کند و هر که خدا از هدایت او دست بدارد طبعاً در ژرفای گمراهی‌ها غوطه ور است، زیرا تنها خدا کسانی را کمک و هدایت می‌کند که خودهاشان قدم در راه

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا  
لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ  
كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٧﴾

از تو درباره‌ی ساعت [ : پایانی دنیا] می‌پرسند، که وقفه‌اش [ : تحویل ساعت دنیا به  
ساعت آخرت] چه وقت است؟ بگو: «علم آن تنها نزد پروردگار من است. جز او (هیچ  
کس) آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند. (این حادثه) بر آسمان‌ها و زمین گران است  
(و) جز ناگهان شما را در نرسد.» از تو (به گونه‌ای) می‌پرسند (که) گویا تو از (زمان وقوع)  
آن آگاهی. بگو: «علم آن تنها نزد خداست، ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند.» ﴿١٨٧﴾

آیه ١٨٧ - اساعة اینجا دو ساعت است ١ - ساعت قیامت کلی مرگ، و در پی آن قیامت  
زنده کردن مردگان، و اصولاً ساعت به معنای انتقال زمانی است، اعم از انتقال درونی  
مانند انتقال آنات زمانهای تکلیف از پی یکدیگر، و یا انتقال برونی که در پایان کل آنات  
پیاپی زمان تکلیف آناتی دیگر آغاز می‌شود، و این دیگر یا ساعت مرگ کلی است، و یا  
پس از آن ساعت رستاخیز، روی این اصل اصطلاح ساعت نسبه به شصت دقیقه  
اصطلاحی است که در عرف ما انسانها مقرر شده و در هیچ جای قرآن بدین معنا  
نیست، مثلاً ساعت رستاخیز بی پایان است.

«مرساها» هم که به سه معنی اسم زمان و اسم مکان و مصدر میمی می باشد، هر سه  
معنی را نسبت به این ساعت در بر دارد، که ثابت شدن و زمان و مکان این گونه آنات  
قیامت مرگ و رستاخیز است، البته این ثابت شدن به معنای تحقق و پایداری است، و  
نه آنکه زمان را از تدریج و پیاپی بودن باز دارد.

و «ثقلت» به معنی سنگین بار بودن این دو ساعت است نسبت به جهان تکلیف، که  
از آنها تعبیر به سماوات و ارض شده، زیرا ساعت نخستش مرگ کلی جهان است، و  
ساعت دومینش رستاخیز آن، چنانکه در آیه نخستین حج می فرماید "ان زلزلة الساعة

شیء عظیم" و این زلزله هر دو ساعت را شامل است. چنانکه نفخ در صور و ناقور هم، که یکی جانکاه است و دومی جانخواه هر دو شیء بزرگ است.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ  
لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ  
يُؤْمِنُونَ ﴿ ۱۸۸ ﴾

بگو: (من) «برای خودم سود و زیانی در توان ندارم، جز آنچه خدا خواسته، و اگر غیب می‌دانستم، به راستی از خیر فزونی بر می‌گرفتم و بدی به من نمی‌رسید. من جز هشداردهنده و بشارت دهنده‌ای - برای گروهی که ایمان می‌آورند - نیستم.» ﴿ ۱۸۸ ﴾

آیه ۱۸۸ - علم غیب را از رسول الله - در عین بالاترین درجات عصمتش - سلب کرده، که اگر بر فرض محال کل غیبها را که به سود و زیان من است میدانستم، هرگز به من زیانی نمی‌رسید، زیرا که از آنها پرهیز می‌کردم، و خیرات زیادی نیز بدست می‌آوردم، که پی جوی آنها بوده‌ام، و من تنها هشدار دهنده و بشارت دهنده رسالتی ربانی برای مکلفان هستم، و بر مبنای آیاتی دیگر تنها آگاهی حضرتش ویژه غیب وحی احکامی و بعضی از غیبهای دیگر است که در اثبات رسالت و تبلیغ آن مدخلیت دارد و دیگر هیچ. اینجا کسانی که در اثر روایاتی چند و غلویشان در تشیع اسرار دارند که رسول گرامی و ائمه اهل بیت کل غیبها را می‌دانند، این گونه نبودن علم غیب را از نظر این آیه توجیه کرده‌اند، که من تنها به ذات خود غیب نمی‌دانم، ولی دانستن تمامی غیوب توسط اعلام ربانی به حضرتش سلب نشده است، نخست باید گفت که اینجا ندانستن کل غیوب برای حضرتش مطلق است، وانگهی در دانستن غیب که پیامدش بدست آوردن کل خیرات، و دوری از کل شرورات است، هرگز فرقی میان دانستن ذاتی و عرضیش نیست، و نیز ذیل آیه مقام و موقعیت حضرتش را تنها هشدار و بشارت معرفی کرده، و دیگر هیچ، که اگر هم احیاناً غیبهایی موضوعی افزون بر غیبهای احکامی تعلیم یافته، این خود از برای تحکیم این دو بعد رسالت است، و چنانکه در آیاتی از جمله آیه

(٢٦:٧٢) این حقیقت روشن می‌باشد که تنها غیبهای گفتنی به حضرتش در بعد تبیین و تحکیم رسالت است، وانگهی غیبهایی که در اختصاص ربوبیت است گفتنی و تعلیم کردنی نیست. غیبهایی هم که امکان تعلیم دارد، ولی در سازماندهی و تحکیم رسالت مدخلیتی ندارند، تعلیم آنها هم ضرورتی ندارد.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّيْهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهَا لَسِيْنِ  
ءَاتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ ﴿١٨٩﴾

اوست کسی که شما را از نفس واحدی آفرید، و جفت وی را (نیز) از او پدید آورد تا بدان آرام گیرد. پس چون (نسل وی) زنانی را باردار کردند، خدا: پروردگار خود را خواندند، که: «اگر به ما (فرزندی) شایسته عطا کنی بی‌گمان از سپاسگزاران خواهیم بود.» ﴿١٨٩﴾

آیه ١٨٩ - در این آیه "نفسٍ وَاحِدَةٍ" همان آدم اول است که همسرش نیز از او آفریده شده و نیز در حاشیه آن هر مردی است که مبدأ تولید فرزند است، زیرا «کم» در «خلقکم» - که همه انسانها را در بردارد - تناسلشان از آدم نخستین دو گونه است: دفعی و ترتیبی، دفعیش بدین معنی است که همگان یکجا منتهی به آدم اول هستند، در حالی که "جعل منها زوجها" همسرش را هم از خود او آفرید، در ثانی تولد هر یک از انسانهاست که هر کدام از پدری یگانه بوده و می‌باشند که اینجا "جعل منها زوجها" حال جعل همسری است.

همانند این پدر که در جمع «منها» دارای دو بعد است، نخست بعد تبعیض که حضرت حوا بخشی از آدم بوده، و بعد دوم مجانست است، که هر زنی از جنس همسرش می‌باشد، و این مجانست خود دلیل است بر این که در تناسل انسانی فقط دو انسان مدخلیت داشته‌اند، که آغاز و استمرارش این گونه بوده است، و نه آنکه در تناسل دومین از پریان و یا حوریان از برای فرزندان آدم بوده‌اند که مجانستی هم در کار

نیست. چنانکه در آیاتی مانند آیه نخستین سوره انشاء به تفصیل از این حقیقت سخن رفته است، این بیان در جمع جملات آغازین آیه را معنا می‌کند، ولی تتمه آیه تنها در دومین بعد تناسل انسانی است.

وانگهی توان گفت که آدم و حوا حتی از جریان آغازین آیه هم بدورند، ولی در صورت دوگانه بودنش از "یسکن الیها" تنها مرحله دومین مراد است، که به دلائلی درونی و برونی هرگز شامل آدم و حوا نیست، دلیل برونی آیات عصمت آدم علیه السلام است، و چگونه کسی را که خدا به عصمت برگزیده در صورت پدید آمدن فرزند خواسته مشرک می‌گردد.

از جمله «یسکن» به بعد هم مربوط به آدم و حوا نیست، زیرا فاعل "یسکن و تغشنها" مذکر است، و "نفس واحدة" که مؤنث است نمی‌تواند مرجع آنها باشد، مگر در بعد دوم که بعد معنوی است، یعنی هر مردی از پدران انسانی، آری اگر «تغشنها» بود چنان بود، که در این صورت آدم و حوا نیز از مشرکان می‌بوده‌اند! ولی از یسکن به بعد مقصود نوع انسانها است با همسرانشان، که اکثراً در هنگام عادی به این برهان توسل می‌جویند و از خدا غافلند؛ ولی چون کارشان گیر افتاد، و وسیله‌ای هم برای نجات نیافتند، بخدا توجه می‌کنند، که "لئن آتینا صلحاً": اگر به ما فرزند شایسته‌ای دهی. ما هم از شاکران خواهیم بود، ولی چنانکه در آیه (۱۹۰) آمده هنگامی که خدا فرزند شایسته‌ای به آنها داد خدا را فراموش کرده و برایش شریکانی می‌گماردند، و از اینجا به بعد هم این نکته تأیید می‌گردد که این آلودگی به شرک مربوط به نوع انسانهاست و نه آدم و حوا چنانکه «یشرکون» دوبار و «یخلقون»، «یستطیعون»، «انفسهم»، «ینصرون»، «تدعوهم»، «لا یتبعوکم»، «علیکم»، «دعوتوهم»، «تدعون»، «امثالکم»، «فدعوهم»، «لکم»، «کنتم»، «صادقین»، «ادعوا»، «شركائکم»، «کیدون» و «فلاتنظرون» این بیست و یک ضمیر جمع خود از ادله همین حقیقت است که مراد از مشرکان جمعی از انسانها هستند و هرگز ارتباطی به شخص آدم و حوا که - دو نفرند - ندارد، و نیز ضمائر از قبیل «تدعوهم»، «لا یتبعوکم»، «علیکم»، «دعوتوهم»، «انتم» و دیگر این ضمائر در این آیات خطاب است که مناسبتی با آدم و حوا که سالیان درازی پیش از نزول قرآن مرده‌اند ندارد. اینها خود دلائلی خودی است و نیز آیاتی دیگر از قبیل "و عصی ادم ربّه فَعَوَى، ثم

أجابهُ رَبُّهُ فتاب عليه فهدى" دليل است بر هدایت رسالتی آدم ﷺ و آیا رسول و حیانی دعوت کننده به توحید خود مشرک است؟! و با چشم پوشی از همه آنچه در دلالت خودی این آیات برای تبرئه آدم ﷺ گفتیم، توان گفت: این "نفسٍ واحدة" و "جعل منها زوجها" - که دارای دو بعد است - با ادله برونوی که دلالت بر عصمت آدم دارد، این جریان مشرک شدن را در انحصار گروهی از انسانها به استثنای آدم و حوا می داند.

فَلَمَّا ءَاتَتْهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا ءَاتَتْهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ أَشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٢﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدْعَاؤُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ﴿١٩٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾ أَلَمْ أَزْجُلْ يَمُونًا بِهَا أَمْ لَمْ أُبْطِئُوا بِهَا أَمْ لَمْ أَلْهِنُوا بِهَا أَمْ لَمْ أَلْهِنُوا بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونِ ﴿١٩٥﴾ إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٩٦﴾ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٧﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٩٨﴾

پس چون به آن دو، فرزندی شایسته داد، در آنچه (خدا) به ایشان داده بود، برای او شریکانی قرار دادند. پس خدا از آنچه (با او) شریک می‌گردانند برتر است. ﴿١٩٠﴾ آیا چیزی را (با او) شریک می‌کنند که چیزی را نمی‌آفریند، حال آنکه خودشان (هم) آفریده می‌شوند؟ ﴿١٩١﴾ و نمی‌توانند آنان را یاری کنند و نه خویشان را یاری دهند. ﴿١٩٢﴾ و اگر آنها را به راه (راست) فراخوانید، از شما پیروی نمی‌کنند؛ چه آنها را بخوانید یا



خاموش بمانید، بر شما یکسان است. ﴿۱۹۳﴾ کسانی را که به جای خدا می‌خوانید، بی‌گمان بندگان همانند شمایند. پس آنها را (در بد و خوب) بخوانید. اگر راست می‌گویید باید شما را اجابت کنند. ﴿۱۹۴﴾ آیا برایشان پاهایی است که با آنها راه می‌روند، یا دست‌هایی دارند که با آنها حمله‌ور می‌شوند، یا چشم‌هایی دارند که با آنها می‌نگرند، یا گوش‌هایی دارند که با آنها می‌شنوند؟ بگو: «شریکانتان را بخوانید، سپس درباره‌ی من حمله‌ای (ناروا) کنید. پس مرا مهلت ندهید.» ﴿۱۹۵﴾ «بی‌گمان سرور من خدایی است که قرآن را فرستاد و او شایستگان را سروری و پشتیبانی می‌کند.» ﴿۱۹۶﴾ «و کسانی را که به جز او می‌خوانید نتوانند شما را کمک کنند، و نه خودشان را کمک می‌کنند.» ﴿۱۹۷﴾ «و اگر آنها را به راه راست فرا خوانید، نمی‌شنوند و آنها را می‌بینی که سوی تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند.» ﴿۱۹۸﴾

آیه ۱۹۸ - «هم» در این آیه و همانندش در آیاتی گذشته که مرجعش بتهای بی‌جان است، از این لحاظ می‌باشد که فاعده کلی در معبود جاندار بودن است، و اینجا این بی‌جانها را جاندار فرض کرده، که در عین حال چون مطلق نیستند، شایستگی عبادت را هم ندارند. و نیز بخشایش درخواست کنندگان در صورتی که از پاسخ عملی معذور باشیم که از آنان عذر خواهی کنیم.

### خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿۱۹۹﴾

«گذشت را (پیش) بگیر و به (کار) شناخته شده [پسندیده] فرمان ده، و از نادانان روی بگردان.» ﴿۱۹۹﴾

آیه ۱۹۹ - «خُذِ الْعَفْوَ» دستوری است کامل و شامل که تمامی معانی پنجگانه عفو را نسبت به دیگران بر مکلفان واجب کرده که از جمله زندگی مصلحانه و شایسته است، چنانکه چشم پوشی از برخی ستمهای ستمکاران و نیز پرداخت اموالی اضافه بر مصرفتان، و همچنین زندگی میانه برون از افراط و تفریط را واجب کرده است. امر به عرف دارای ابعادی است، از جمله امر عارفانه و پسندیده، و نیز امر به معروف، و همچنین این امر در هر دو بعدش مورد پسند و شناخت شریعت ربانی

باشد. بدین معنی که بدون هیچ گونه اختلاف و یا امکان اختلافی از ضرورت‌های اولیه شرعیه بوده، زیرا واجبات مورد اختلاف چون دارای وجوب همگانی نیستند امر به آنها نیز همگانی و قانونی نیست.

پس "اعرض عن الجاهلین" مقصود اینجا جاهلان معاندند که با روشن شدن حقیقت بر ایشان با ادله‌ای قانع کننده، همچنان بر عنادهای خود استوارند، و در اینجا اعراض و روی گرداندن از آنان تا حدی است که عنادشان بیشتر نگردد، وگرنه معارضه با آنان از باب دفع فساد در صورت امکان واجب است.

وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۰۰﴾

«و اگر بی‌گمان از شیطان و سوسه‌ای افسادگر به تو در رسد (که تو را به کاری افسادگر با

حیله برگمارد) پس به خدا پناه ببر. به راستی او بسیار شنوای بسیار داناست.» ﴿۲۰۰﴾

آیه ۲۰۰ - «ک» در «بنزغتك» خطابى عمومى و بدلى است، که هر یک هر یک مکلفان را شامل است، و اختصاصى به رسول گرامى ندارد، چنانکه جملاتى گذشته همچون تدعوهم در آیه (۱۹۸) بر این حقیقت گواه است، زیرا «تدعوای» جمع مفردش «تدعهم» است، که جزم و او مقتضای فعل شرط مى‌باشد، ولی «تدعوا» تدعون بوده که جمع است.

وانگهی اگر هم این «نزغ» و بازدارى شیطان در آیه مورد بحث در اختصاص رسول گرامى باشد، این خود بر خلاف عصمت نیست

زیرا شیطان بازدارى از حق را نسبت به کل مکلفان بویژه معصومان ادامه مى‌دهد، و لکن در معصومان بر مبنای مقام عصمت اختیاریشان، و پناه خاصشان به حضرت اقدس الهی، از بازداریه‌های شیطان کلاً در امانند، وانگهی ادله‌ای عقلی و آیاتی بسیار دلیل بر عصمت معصومان است، تا چه رسد به سر سلسله آنان رسول گرامی اسلام.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَآئِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم

مُبْصِرُونَ ﴿۲۰۱﴾ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ﴿۲۰۲﴾

به راستی کسانی که (از خدا) پروا کرده‌اند، چون وسوسه‌ای مماس، از گردشگری شیطان بدیشان در رسد (خدای را) بسی به یاد آورند؛ پس به ناگاه بینایند. ﴿۲۰۱﴾ و برادرانشان (در شیطنت) آنان را در (ژرفای) گمراهی همی میکشاند؛ سپس کوتاهی (هم) نمی‌کنند. ﴿۲۰۲﴾

آیه ۲۰۲ - «واخوانهم» همگامان و همراهان شیطانهایند، که آنها را در گمراهی هم مدد و یاری می‌کنند، و هم کشش می‌دهند، زیرا «مد» به هر دو معنی است.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا آلَؤَلَا أَجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي  
هَذَا بَصَآئِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰۲﴾

و هنگامی که برای آنان نشانه‌ای (ربانی، موافق میلشان) نیاوری، گویند: «چرا آن را برنگزیدی؟» بگو: «من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم. این (قرآن) دیدگاه‌هایی است از جانب پروردگارتان، و برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمتی (بزرگ) است.» ﴿۲۰۲﴾

آیه ۲۰۳ - بدین معناست که این وحی ربانی قرآنی تمامی بینشها را برای کل مکلفان در بردارد، و برای مؤمنان هدایت و رحمت است.

این خود پاسخی صد در صد از اعتراض کافران است که چرا آیت و نشانه‌ای ربانی برای ما برنگزیده‌ای، که نخست پیروی مطلق آن حضرت را از وحی وانمود کرده، بدین معنا که آیات ربانی کلاً در انحصار وحی است، من هم اختیاری در سلب و ایجاب وحی ندارم، چه آیتی لفظی مانند آیاتی قرآنی باشد، و یا آیتی عملی مانند نشانه‌ها و به اصطلاح معجزات رسالت، وانگهی این قرآن خود شامل کل بینشهای ربانی هست که در کل ابعاد نشانه الهی است، و دیگر چه نیازی به نشانه‌های دیگر بوده، که کلاً مادون قرآن می‌باشند.

"لقوم یؤمنون" این بصیرنهما را تنها برای کسانی مقرر و دارای اثر دانسته که به حق گرایش دارند، ولی معاندان هرگز به هیچ حقی ربانی هیچ گونه گرایشی ندارند، پس در جمع پاسخ این کافران این چنین ترسیم گردیده.

معجزات دیگر پیامبران حسی و گذرا بوده، و شریعت اسلام که آخرین شریعت

ربانی است، معجزات گذرا هرگز برای مکلفان به این شریعت در طول زمان تکلیف کافی نیست، بلکه همچون اصل شریعت بایستی تداوم داشته باشد.

### وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢٠٤﴾

و هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش (هوش) بدان فرا بدارید و (خود و دیگران را) خاموش کنید، شاید مورد رحمت قرار گیرید. ﴿٢٠٤﴾

آیه ٢٠٤ - در این آیه استماع و انصات نسبت به قرآن را به هنگام خوانده شدنش بر آنان که می شنوند واجب دانسته، چه صدای قرآن بوسیله انسانی در نزد شما باشد، و یا از دستگاههای ضبط و صدا و سیما صدای قرآن به گوش شما برسد، در همه این موارد مکلفان مکلفند نخست «فاستمعوا له» و نه «فاستمعوه» و یا «فاسمعوه» زیرا فاسمعوه مطلق شنیدن است، و «فاستمعوا» شنیدن با دقت و بررسی می باشد، که همان گونه که به صدا و ندای قرآن گوش می دهد همراه و همگام آن به دیگر صداها نیز گوش فرا دارید، ولی اینجا استماع قرآن را انحصاری دانسته، زیرا این استماع «له» و برای قرآن است، و نه برای قرآن و غیر آن و سپس «أنصتوا» و نه «أنصتوا»، زیرا دومی به معنی ساکت شدن می باشد، و لکن «أنصتوا» - که از باب افعال و متعدی می باشد - به معنی ساکت کردن است. که به گونه ای مطلق همه صداها و نداها و توجهات غیر قرآنی را کلاً سلب کرده، و این استماع را در انحصار شنیدن قرآن قرار داده. که بایستی تنها به صدای آن گوش فرا دارید، و نه با صداها و دیگران که گاه این و گاه آن و با هر دو را گوش دهید، در ثانی «وأنصتوا» که خاموش کنید - و نه تنها خاموش باشید - بدین معنا که هم کل شنواییها و دریافتهای خود را از غیر قرآن خاموش و ویژه قرآن کنید، و نیز دیگران را هم که خاموش نیستند و یا گوش فرا ندارند آنان را نیز خاموش نمائید، روی این اصل «أنصتوا» دلیلی بر وجوب خاموش کردن خود و دیگران است. که اگر شما هم استماع کنید و هم خاموش باشید کافی نیست، زیرا «أنصتوا» دوگانگی در گوش داشت قرآن است، بلکه بر حسب این دو نص تنها باید گوشهاتان فراداشت و بسیج برای شنود قرآن باشد، و اضافه بر آنچه گفتیم گوش سر و سر را توأمان در بردارد، که با تمام حواس

بیرونی و درونی برای دریافت قرآن بایستی گوش فرا دارید، تا در آخر "لعلکم ترحمون" شاید مورد رحمت پروردگار شوید، بویژه آنکه اگر در این استماع و «انصات» در معانی آن نیز توجه و تدبیر کنید، و در برابر این رحمت - که با مراتبش پیامد مراتب استماع و انصات است - اگر تقصیری کنید رحمت خدا را از شما سلب می‌گردد، و طبعاً رحمت که رفت جایگزینش زحمت و عذاب خواهد بود.

اضافه بر این نص - در وجوب استماع و انصات برای قرآن - طبع عاقلانه و ایمانی نیز چنان است، که اگر بزرگی با شما سخن گوید، باید در برابرش گوش باشید، و در غیر اینصورت نسبت به او اهانت کرده‌اید. تا چه رسد به آخرین پیام و حیاتی ربانی: قرآن، که سراسر نسبت به مکلفان خطاب است، که در صورت ناشنودن این خطاب و در پی آن تأمل نکردنش این خود اهانتی است به مقام مقدس ربوبیت

این انصات در کل حالات خوانده شدن قرآن در صورت شنیدن آن واجب است، و حتی در حالت نماز جماعت که در این زمینه سکوت مأمومان همچنان واجب است، و روی همین مبنا امام به جای مأمومان در خواندن حمد و سوره تحمل می‌کند.

و حتی در نمازهایی که حمد و سوره را امام آرام می‌خواند. اینجا نیز در صورت شنیدن آن سکوت واجب است، ولی در صورت قطع و پراکندگی در شنود و ناشنود این حمد و سوره آهسته بر مبنای حرج خواندش واجب نیست.

در رکعت سوم و چهارم نمازهای واجب که سبحانیات خوانده می‌شود - اگر امام به جای سبحانیات حمد بخواند و شنیده شود اینجا هم سکوت مأموم واجب است.

و اگر کسی به تنهایی نماز می‌خواند شما در صورت شنود حمد و سوره اش حق ندارید مقارن با او نماز بخوانید، زیرا در این نماز امامی نیست تا حمد و سوره شما را تحمل کند، و سکوت شما هم در این صورت که واجب است نماز را باطل می‌کند، در این صورت اگر جای دیگر امکان نماز گذاردنش باشد بایستی در همان جا نماز بخواند، و یا آن را تأخیر کند، و یا آنکه مقارن با حمد و سوره طرف مقابل آرام آرام و همپای او حمد و سوره بخواند، چنانکه در اقتدای به اهل تسنن حد اقلش چنین است، که همپای با امام حمد و سوره خوانده شود، و این خود میانگین حکم این گونه نمازهایی است که امام و یا غیر امام حمد و سوره را از شما تحمل نمی‌کند.

صورت عسر از جریان وجوب استماع کلاً مستثنی است. هم بر مبنای عسر و هم دوران بین اهم و مهم، مثلاً شما فرصتی و یا امکانی برای جداسازی نمازتان از دیگران ندارید، و ناچارید که مقارن آنان نماز بخوانید، اینجا تکلیف استماع از کل این نماز خوانهای مقارن ساقط است.

و در صورتی که قرآن در غیر حالت نماز بلند خوانده می شود. و شما هم چاره‌ای به جز خواندن نماز در میان آنان ندارید، از باب اهم بودن نماز نسبت به استماع قرآن اینجا هم استماع واجب نیست.

و این که فقیهان می فرمایند این امر استجابی است، نخست باید گفت که اینان کلاً به استناد همین آیه و روایاتی چند استماع حمد و سوره امام را در نماز جماعت واجب می دانند، و به خیال انحصار این وجوب به این حالت در سایر حالات استماع قرآن را واجب نمی دانند.

پاسخ این است که نخست امر کلاً نص و یا ظاهر مستقر در وجوب استماع، مگر قرینه‌ای آن را مستحب و یا حتی حرام کند، مانند امر ربانی به شیطان که "شارکهم فی الاموال و الاولاد" (٦٤:١٧) که طبعاً این شرکت شیطانی در اموال و اولاد مکلفان از محرّمات قطعیه است.

و در هر صورت امر در عرف قطعی تخاطب دستور به انجام کار است، و نه این که خواه آن را انجام دهی و خواه انجامش ندهی.

روایاتی هم که امر را در این آیه مربوط به استماع در حالت نماز جماعت دانسته، این گونه توجیه می گردد که این خود بیان اهم مصادیق وجوب استماع، چنانکه روایاتی دیگر هم "فی الصلاة و غیرها" دارد، چه در نماز و چه در غیر نماز این استماع واجب است.

وانگهی اگر روایات مربوطه یکسره این وجوب را در انحصار نماز جماعت می دانست، این خود بر خلاف نص آیه مربوطه از جهاتی چند بود.

نخست در آیه «القرآن» است، و نه خصوص قرآن در نمازهایی که بلند خوانده می شود، که در صورت اختصاص این «القرآن» بحالت نماز جماعت این خود سلب اکثریت موارد، و بسی مستهجن است.

در ثانی "لعلکم ترهون" خود تهدیدی است شدید در صورت عدم استماع قرآن که عذاب را در پی دارد.

شنیدن قرآن در صورت امکان بر کل مکلفان واجب است، ولی خواندن آن بر حسب آیه "فاقرأوا ما تیسر منه" (۲۰:۷۳) کلاً واجب نیست، بلکه به اندازه‌ای و در صورتی که میسر است. چنانکه «منه» این خواندن را تبعیض کرده، وانگهی این قرائت جزئی خود به جای نماز شب است که برای غیر رسول مستحب شده، و روی این اصل کلاً وجوب ندارد، بجز مواردی استثنائی مانند حمد و سوره نماز. روی این اصل به هنگام شنیدن قرآن که خود واجب است مطلق، خواندن آن میسر نیست.

«القرآن» در کل لغت‌های قرآنی چه اصلیش و چه ترجمه‌اش قرآن است. و در صورتی که ترجمانی قرآنی به راستی و بدون هیچ گونه اعوجاجی خوانده شود. شنیدن آن نیز واجب است، ولی اگر ترجمه‌ای بر خلاف حقیقت باشد همانند خود قرآن که با تحریفی لفظی خوانده شود نه تنها شنیدن آن واجب نیست بلکه حرام است، و از باب نهی از منکر بایستی از آن جلوگیری می‌گردد.

در تأیید وجوب استماع قرآن در صورت امکان آیاتی مانند آیه (۲۱:۸۴) می‌فرماید که آنها را چه می‌شود که ایمان نمی‌آورند، و هنگامی که بر آنان قرآن خوانده می‌شود سجده نمی‌کنند.

این آیه بیانگر این حقیقت است که ترک سجده به هنگام شنیدن قرآن خود بی‌ایمانی است و نه آنکه تنها فسق باشد.

و در پاسخ این پرسش که آیا استماع قرآن در کل سجده را واجب می‌کند باید گفت: این خود بر خلاف ضرورت کتاب و سنت و سیره مستمره قطعیه کل مسلمین در تاریخ اسلامی است. مثلاً در نماز جماعتی که آیات حمد و سوره خوانده می‌شود آیا سجده معمولی واجب است، و یا در جای جای زندگی و در کارهای گوناگون درست است که شنیدن قرآن به گونه‌ای والا و دقیق واجب است اما سجده هم واجب است؟ پاسخ این است که اصولاً سجده تنها به معنای به خاک افتادن نیست، بلکه به معنای نهایت خضوع است. چنانکه در آیاتی مانند (۱۵:۱۳) و (۴۹:۱۶) و (۱۸:۳۲) که سجده کل کائنات مطرح است، و شامل جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها و همه موجودات

می‌باشد، طبعاً سجده انسان‌ها تنها به خاک افتادنشان نیست، و در (٥٥:٦) که ستاره و درخت سجده می‌کنند هیچ کدام به خاک افتادنی از برای سجده نیستند، چنانکه فرشتگان که آسمانیان می‌باشند، و روی زمین یا زمینهایی دیگر قرار ندارند برای سجده‌ایشان بخاک افتادنی نیستند.

سجده بدنی هم حتی به معنی رکوع نیز آمده، چنانکه در آیاتی مانند (١٦١:٧) که سجده کنان وارد بیت المقدس شوید، و این خود تناقضی است روشن که اگر سجده همان سر به خاک نهادن است فقط این خود منافات روشنی با حالت رفتن به بیت المقدس دارد، این «سجده» افزون بر نهایت خضوع و پیروی امر خدا در باطن ظاهرش چنانکه در روایاتی چند نیز آمده رکوع است.

اینجا آیاتی دیگر مانند (٢١:٨٤) نیز سجده را در حال تلاوت آیات قرآن بر مکلفان واجب کرده و نیز ایمان به خدا را در انحصار این حقیقت قرار داده است که به هنگام تذکر یافتن به آیات ربانی سجده می‌کنند.

روی این مبانی پاسخ پرسش نخستین روشن است که به هنگام شنیدن آیات قرآن لزوم سجده در کل به معنای سجده بدنی معمولی - نه رکوعش و نه سجودش - نیست، بلکه به معنی عمومی خضوع کلی در برابر خداست، با یادواره آیات و حیاتی ربانی.

این خضوع مطلق دارای مراتبی است: از نظر بدنی که مرحله بارزش رکوع و سجود است، و مرحله باطنیش اعتقاد و ایمان و در نتیجه عمل طبق آن است، و در این میان در جمع افزودن سجده‌هایی برونی است بر سجده‌هایی درونی، اینجا برونی‌گوش فراداشتن با دقت به آیات قرآن می‌باشد که این خود گام نخستین است، سپس تفهم معانی آنها، وانگهی گرایش به آنها، و در نتیجه عمل بروفق آیات مقدسات قرآنی، ولی چون اینها در جمع در توان همگان نیست نقطه آغازینش گوش فراداشتن و عمل کردن تقلیدی به آنهاست، و می‌بینیم که در هر صورت گوش دادن دقیق و عمیق به قرآن دست کم از واجباتی است بر تمامی مکلفان که به هنگام قرائت قرآن بر عهده آنهاست. اصولاً هر قدر احترام گوینده‌ای برای شنونده‌ای بیشتر باشد، شنودگفتارش نیز برتر و والاتر است، تا چه رسد به رب العالمین که مخاطبش در قرآن کل مکلفانند که مقتضای مقام یگانه منبع ربانی گوش کردن به آیات مقدسات قرآن با دقت، و همچنین



ساکت کردن خود و دیگران برای شنیدن قرآن، خود سجده‌ای است نسبت به حضرت اقدس الهی در برابر سخنان قرآنیش.

و شما می‌بینید و می‌دانید که اگر سخن‌گویی محترم و معظم با شما سخنی بگوید، که صد در صد هم به نفع شماست، اگر گوش فرا ندراید هم به خود ستم کرده‌اید و هم اهانتی به گوینده نموده‌اید، و آیا به هنگام خطاب ربانی که "یا ایها الذین آمنوا" یا "یا ایها الناس" اگر گوش فرا ندراید شما مؤمنید؟ و یا شما انسانید؟ خیر، بلکه شما نه تنها از مرحله ایمان بدورید، که دست دورباش به انسانیت خود هم زده‌اید.

و اینجا می‌بینیم که کل ادله قرآنی، سنتی، ایمانی، عقلی و انسانی در این حکم ربانی بسیجند، و بر خلاف آنچه گروهی از فقیهان گفته‌اند، استماع قرآن در صورت امکان و عدم معارضه با واجبی اهم یا برابر خود واجبی است از واجبات اسلامی.

در پاسخ این پرسش که این وجوب اگر برای فهم معانی قرآن است، در انحصار عربها و عربی‌دانها خواهد بود؟ باید گفت نخست دانستن ترجمه قرآن بر کل مکلفان واجب است. چنانکه در آیات و روایاتی این حقیقت روشن می‌باشد، که در جاهای خود به تفصیل بیان شده. وانگهی اگر هم معانی قرآن را شنونده نمی‌داند. هدف استماع آن نخست احترامی است نسبت به مقام اقدس رب العالمین که گوینده این آیات مقدسات است، که این واجبی است همگانی، وانگهی این وجوب والا در استماع قرآن خود مستمعان را وادار می‌کند به کوشش و کاوش در فهم معنای قرآن.

در پاسخ این پرسش هم که "لعلکم ترحمون" تنها احتمال رحمت ربانی را در نتیجه استماع قرآن مقرر داشته، باید گفت که چون «استمعوا» کل مراتب استماعها دریافته‌اند و برداشتهای برونی و درونی راحتی در بعد عصمت در بردارد، و همه مکلفان توان این گونه استماع شمولی را ندارند، روی این اصل مناسب همین است که شاید مورد رحمت قرار بگیرید، در ذیل آیه آمده است که این شاید برای بعضی باید است، و از برای بعضی دیگر شاید، که خود مقدمه‌ای است از برای بایدها، مانند "اهدنا الصراط المستقیم" و "واعبد ربک حتی یأتیک الیقین" که نازل‌ترین مسلمانان را با رسول بزرگوار و سایر معصومان محمدی، و همچنین میانگین در بین این دورا شامل است.

وَأَذْكُرُ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٢٠٥﴾

و در خودت [جانت] پروردگارت را - بامدادان و شامگاهان - با تضرع و ترس -

بی صدای بلند - یاد کن و از غافلان مباش. ﴿٢٠٥﴾

آیه ٢٠٥ - در این آیه یاد کردن خدا - که برترین نمونه اش نماز است - بگونه تضرع و آرامی و سخنی آرام و بی صدا در صبحگاهان و شامگاهان مورد امر است، که در نتیجه نماز را با صدای بلند خواندن دست کم واجب نیست، و اگر هم بلند خواندن در نماز و یا غیر نماز به منظور شنوایان خدا باشد این ذکر حرام نیز هست، چنانکه مشروح سخن در "ولا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سیلاً" (١١:١٧) خواهد آمد و ما از لفظ «سیلاً» که مفرد است می فهمیم، که فقط در تمامی نمازها یک کیفیت از برای ذکر خدا لازم است و نه دو کیفیت آن، به اصطلاح جهر و اخفات، و در این آیه «لا تجهر» به معنای اصل بلند خواندن نماز و "لا تخافت" به معنای اصل آرام خواندن آن نیست، زیرا ترک این دو اصل نتیجه اش نخواندن نماز است، بلکه به این معناست که نماز را نه زیاد بلند بخوانید و نه زیاد آرام که خود هم آن را نشنوید، بلکه تنها یک گونه صدا را در نماز واجب است یعنی با صدایی که خود بشنوید.

اصولاً ذکر رب در نماز بویژه در اینجا "دون الجهر" و در آیه اسراء "لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها" خود دلیل است بر وجوب ذکر لفظی در برابر حضرت اقدس الهی افزون بر ذکر درونی، درست است که ذکر در وجه مطلقش هرگونه تذکری است گرچه زبانی و یا کتبی و یا اشارای هم نباشد. که اینها خود بیانگر و بلندگوی ذکر است، زیرا ذکر در اصل کار قلب است، و ذکر زبانی و یا کتبی و اشاره ای خود بیانگر ذکر قلبی است، و در نتیجه "ذکر الله" در مثلثی قرار دارد، و قاعده اصلی و زیر بنائیش ذکر قلب است، و قاعده روینایی آشکارگرش عمل لفظی و یا غیر لفظی است، که گاه این دو ذکر هر دو جمعند، چنانکه در اذکار نماز این چنین است، و گاه تنها قلبی است که چندان نمودی هم ندارد، که این خود مرحله دوم ذکر است، و گاه تنها به نمودار ذکر از نظر لفظی یا کتبی بسنده می شود، که این کوتاهترین ضلع ذکر است، و منافقان یا مسلمانانی که هنوز ایمان

نیاورده‌اند این ذکر ظاهری را دارند، و گهگاهی هم عمل با ذکر ظاهری دیگر توأم می‌شود که در جمع تمام اینها ذکر است و در نماز - که بر کل مسلمانان - چه منافقان و چه مسلمانان غیر مؤمن و چه مؤمنان - واجب است، دست کم ذکر لفظی توأم با اعمالی همچون قیام رکوع، سجود و قعود واجب است.

روی این اصل این آیه و آیاتی مشابه که ذکر الله و یا ذکر الرب را بویژه در نماز واجب دانسته، منظور دست کم ذکر لفظی است.

و چون مخاطب در نماز تنها خداست و او هم عالم السِّر و الخفیات است اگر لفظی و اعمالی هم در نماز واجب نبود، تنها یاد بود قلبی برای حضرت اقدس الهی کافی بود، ولی چون لفظ ذکر در نماز واجب است، این خود لابد منته می‌باشد، و اینجا باید پرسید چرا احیاناً نماز را بلند بخوانیم، که نمازهای جهریه باشد، با آنکه نمازهای پنجگانه در این که مخاطب کلی در آنها خداست این گونه نیست، که گاه می‌شنود و گاه نمی‌شنود مثلاً حمد و سوره نماز ظهر و عصر را که اخفات است می‌شنود، ولی حمد و سوره سه نماز دیگر را چون نمی‌شنود بایستی بلند خواند، در این صورت هیچ وجه رجحانی یا جویی در بلند خواندن حمد و سوره‌های نمازهای به اصطلاح جهری وجود ندارد.

در کتاب و سنت، و در بعد معرفت ربانی، در ذکر نماز هرگز دلیلی بر وجوب جهر در نمازهای جهریه نداریم، بلکه احیاناً جهر حتی در نمازهایی به اصطلاح جهریه در "الْعُدُوّ و الْأَصَال" - که صبح گاهان و شامگاهان است - نهی شده، و این نهی برای همگان است، که اشخاصی احیاناً برای شنوندن خدا نماز را بلند می‌خوانده‌اند که روی این مبنا خود این جهر کفر است، و در کل آرام خواندن نماز به گونه‌ای که خود آن را بشنویم این حد کلی تمامی نمازهاست مگر بلند خوانی که از برای تعلیم دیگران یا ایجاد جو روحانی قرآن باشد مانند کل دعاها که اصل آرام خواندن آنهاست، مگر بر دو مبنای تعلیم دیگران و یا ایجاد جوی روحانی که همصدا با دیگران دعا کنید، و از نظر روایات هم - که ظاهراً شش عدد بیش نیست - تناقضی مثلث در کار است که بعضی کل نمازها را جهریه، و بعضی همه را اخفاتیه، و بعضی هم روی دلیلی علیل بعضی را جهریه و بعضی را اخفاتیه می‌دانند.

"فی نفسک" دست کم از جمله ادله عدم وجوب جهر است، چون این خود خواندن

در درون است، وکل کیفیات جهر خواندنیهای برونی است. و این که وجوب ذکر رب "بالغدو والآصال" آمده، خود این اختصاص دلیل است بر این که مراد نمازهای صبح و عصر می باشد، در این صورت همان گونه که نماز عصر اخفاتی است نماز صبح نیز اخفاتی است، و روی این مبنا هر دوی نمازهای جهری و اخفاتی اخفاتی است، وانگهی آیه اسراء باللفظ «بصلا تک» کل نمازها را شامل است. و «سیلاً» هم تنها نشانگر یک راه میانه بین جهر و اخفات می باشد. این آیات گر چه آیات مکیه است و احتمال نسخ در آن جای دارد، لیکن در کل آیات مدنی درباره صلاة نه تنها نسخی وجود ندارد بلکه این آیات مکیه تبیین و تأیید شده است.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ

يَسْجُدُونَ ﴿٢٠٦﴾

کسانی که نزد [قرب معرفتی] پروردگارت هستند، از پرستش او تکبر نمی ورزند و او را به پاکی می ستایند و تنها برای او سجده می کنند. ﴿٢٠٦﴾

آیه ٢٠٦ - "عند ربك" در این آیه به معنای نزد خدا بودن در بعد زمانی یا مکانی نیست، زیرا خدای را نه زمان است و نه مکان بلکه مقصود عندیّت عبودیّت و معرفت است، که این بزرگواران در هر زمان و هر مکان و هر حالی که باشند در برابر خدا خاضعند، و عندیّشان نسبت به خدا مقامی است، و این «یسجدون»، که حالت استمراری مقربان و پرستندگان حضرت اقدس الهی را نمایان کرده سجده اش گر چه به معنی عمومی است، ولی برای انسان همان سجده معمولی است، این آیه خود از آیات سجده واجب بوده، که بر حسب فتاوی دیگران در انحصار چهار آیه است، ولی در حدود دوازده آیه می باشد که سجده در کل آنها به هنگام شنیدنشان واجب است چه خود آیه سجده را بخواند و چه دیگران آنرا بخوانند، البته در بعد دوم شنیدن آن شرط وجوب سجده است.

اصولاً آیات وجوب سجده کل آیاتی است که بدان امر دارد، یا مانند آیه مورد بحث

حکایت‌های عابدان و مقربان عندالله است، و این که در روایاتی چند این وجوب در انحصار چهار آیه قرار گرفته یا مردود است، و یا بدین گونه توجیه می‌شود که این چهار مورد مهمترین موارد از وجوب سجده می‌باشند.

الفاظی که در چهار آیه سجده واجب است چه امر به سجود باشد و یا مانند آیه مورد بحث که اخبار از سجود بندگان مقرب الهی می‌باشد. این دو تعبیر در جای جای قرآن که جمعاً دوازده مورد است مشمول همان حکم چهار آیه است. و نمی‌توان گفت که امر به سجده و یا این اخبار به همان سجده در بعضی موارد کاربرد وجوبی دارد و در مواردی دیگر این کاربرد نیست. زیرا امر امر است، و اخبار هم اخبار، مانند "بسم الله الرحمن الرحيم" که در ضمن آیاتی از سوره نمل از سلیمان نقل شده و بر خلاف گروهی از سنیان همچون وهابیان که می‌گویند بسم الله از آیات قرآن نیست. همین سخن را با آن تکرار می‌کنیم، چگونه بسم الله در یکجای قرآن آیه قرآنی است و در یکصد و سیزده سوره که با آن آغاز شده است آیه قرآن نیست.

تنها خواندن آیات سجده - و نه کل سوره‌هایی که در آنها سجده وارد است - بر حسب روایاتی چند بر جُنُب و حائض و نُفَسَا حرام است، و خواندن و شنیدن آیات سجده، سجده را واجب می‌کند. چه انسان محدث باشد و یا طاهر، ولی خصوص خواندن آیات سجده بر کسی که مبتلای به حدت اکبر حیض یا نفاس است حرام می‌باشد زیرا این سجده برای خواننده در عین واجب بودنش حرام است، ولی در صورت شنیدن آیات سجده که هم واجب است و هم اختیاری نیست این شرط طهارت وجود ندارد.

## سورة انفال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا  
ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

(ای پیامبر!) تو را از انفال [: اموال همگانی افزون بر کوشش‌هاشان] می‌پرسند. بگو: «این اموال اختصاص به خدا و فرستاده(ی او) دارد. پس از خدا پروا بدارید، و میان یکدیگر سازش دهید، و اگر ایمان داشته‌اید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.» ﴿١﴾

آیه ۱ - «الأنفال» جمع نفل به معنای اموال زیادی و افزون بر کوششها و فعالیتهاست، که اموال عمومی و همگانی باشد، و هرگز در اختصاص کسی نیست، مانند دریاها، رودخانه‌ها، چشمه‌ها، جنگلها، معدنها و... این اموال مانند کل زمینها - که دستاورد سعی و تلاش مردم نیست - جملگی در انحصار خداست، انحصار اصلی‌اش معلوم که همه چیزها ملک خداست، و اینجا انحصار فرعی در میان است که باید این اموال عمومی در راه خدا و برای دعوت بسوی خدا مصرف گردند، سپس در بُعد دوم مربوط

به رسول خداست آنهم نه تنها برای مصارف شخصی خودش بلکه در راه تبلیغ رسالتی اش، پس "فاتقوا الله" خدا را در اینگونه اموال پاس دارید، و از تصرفاتی دیگر در این اموال بپرهیزید.

و این مصرف دوگانه - که پیوند یکدیگیرند، و در حقیقت مصرفی یگانه در راه خدای یگانه‌اند که برای عموم مسلمانان است - در جمع برای مصالح معنوی و مادی دولت و ملت اسلامی است، که کلاً "فی سبیل الله" است، چنانکه مصارف صدقات، زکات و خمس نیز چنان است، که هر بخشی از بخشهایشان باندازه نیازشان مورد این اموال چهارگانه‌اند، و اگر دولت اسلامی در کار باشد باید مانند رسول بزرگوار و ائمه اطهار علیهم‌السلام - که بعنوان ریاست دولت اسلامی عهده دار بخش عادلانه این اموال بودند - این دولت اسلامی نیز در پی آنان و بر مبنای همان تقسیم عادلانه، و بانظر شورای شرعمداران، این اموال را به شایستگی به مصرف اسلام و مسلمین برسانند، و فی الجمله مربع "فاتقوا الله"، "وأصلحوا ذات بینکم"، "و اطیعوا الله" و «ورسوله» باید در جریان دریافت و مصرف این اموال بر مبنای ایمان: «ان کنتم مؤمنین» تحقق باید، که دور از اسراف و تبذیر و مصارف نابجا باشد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ  
زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۲﴾

مؤمنان، تنها همان کسانی‌اند که هنگامی که خدا یاد شود دل‌هایشان (از عظمتش) بهراسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند. ﴿۲﴾

آیه ۲ - "انما المؤمنون" نظر به مؤمنان حقیقی دارد، که حقیقت ایمان را دریافته‌اند، و در مثلث ۱- هراس دل‌هایشان به هنگام یاد شدن خدا، و ۲- افزونی ایمانشان به هنگام تلاوت آیات قرآن، و ۳- در آخر توکل بر خدا در آینده و جریان ایمانی و سایر جریاناتند.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَرَمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾

کسانی که نماز را بر پا می‌دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. ﴿۳﴾

آیه ۳- «مما رزقناهم ينفقون» مانند آیات مشابه‌اش انفاقات واجب و مستحب را بر مبنای ایمان در همه اموال مقرر داشته، روی این اصل انحصار زکات به نه چیز بر خلاف نصوص و ظواهری قرآنی بوده و از جعلیات است.

«رزق» در این آیه و آیات مشابه‌اش مانند آیه (۳:۲) در انحصار مال نیست، بلکه رزقهای علمی، عقیدتی، اخلاقی و سایر نیروهای معنوی و مادی را همچنان در بردارد، که در جمع احیاناً از رزقهای مالی هم برترند. چنانکه در روایت است «مما علمناهم یبثون» از آنچه تعلیمشان دادیم پخش می‌کنند.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۴﴾

برایشان نزد پروردگارشان درجات و پوشش و روزی‌ای (گرامی و) پرکرامت است. ﴿۴﴾

آیه ۴- اینجا «حقاً» حقیقت ایمان را - همچون آیه دوم - نمودار کرده، و «درجات» هم بر مبنای درجات ایمان و هم درجات هر مؤمنی را در بر دارد.

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهِونَ ﴿۵﴾

همان‌گونه که پروردگارت تو را از خانه‌ات بحق بیرون آورد، و (حال آنکه) دسته‌ای از

مؤمنان بی‌گمان بسی ناخوشایندشان است. ﴿۵﴾

آیه ۵- اخراج ربانی رسول الله ﷺ از خانه امنش - در مدینه برای کارزار با دشمنان همچون اخراجش از مکه مکرمه به منظور گریز از ایشان که در ظاهر موجب ناراحتی مؤمنان بوده است - باطنی نورانی داشته، گرچه بر مبنای دسیسه مشرکان در مکه و جنگجویانی در خارج مدینه بوده لیکن پروردگار بهمراه این دو اخراج جبراناتی پسندیده به نفع رسول گرامی ﷺ و اسلام پدید آورد که در نتیجه در هر دو مرحله آن حضرت بر دشمنان پیروز شد.



يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾  
 وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ  
 تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾  
 لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ  
 فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ ﴿٩﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا  
 بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ  
 حَكِيمٌ ﴿١٠﴾ إِذْ يَعِشِيكُمْ النَّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً  
 لِّيُطَهِّرَ كُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ  
 بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾

با تو درباره‌ی حق - بعد از آنکه (برایشان) روشن گردید - مجادله می‌کنند؛ گویی بی‌چون  
 به سوی مرگ رانده می‌شوند، در حالی که آنان (با چشمان باز) می‌نگرند. ﴿٦﴾ و چون  
 خدا یکی از دو دسته (ی کاروان تجارتي قریش یا سپاه ابوسفیان) را به شما وعده داد که  
 بی‌گمان از آن شما باشند، و شما دوست داشتید که دسته‌ی بی‌سازوبرگ برای شما باشد،  
 حال آنکه خدا می‌خواهد تمامی حق [اسلام] را با کلمات خود ثابت و کافران را  
 ریشه کن کند. ﴿٧﴾ تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند؛ هر چند بزهکاران را هرگز  
 خوش نیاید. ﴿٨﴾ چون پروردگارتان را با ناله به پناه می‌جوید، پس دعای شما را برایتان  
 اجابت کرد که: «من همانا شما را با هزار فرشته‌ی ردیف کننده (ی شما)، صف اندر صف  
 یاری خواهم کرد.» ﴿٩﴾ و خدا این (وعده) را جز نویدی (برای شما) قرار نداد، و برای  
 آنکه دل‌هایتان بدان آرامش یابد. و پیروزی جز از نزد خدا نیست. خدا همواره کانون  
 عزت و حکمت است. ﴿١٠﴾ چون (خدا) خواب سبک آرامش‌بخش را، از سوی خود بر  
 (سراسر وجود)تان فراگیر می‌کند و از آسمان بارانی بر شما فرو می‌ریزد، تا شما را با آن  
 پاک گرداند، و وسوسه‌ی شیطان را از شما بزداید، و دل‌هایتان را محکم سازد، و

## گام‌ها (یتان) را بدان استوار دارد. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - "يغشيكم النعاس" - که بمعنای در بر گرفتن چرت و تحقق یافتن خواب بر همه حواس انسان است - به دلیل "ليطهرکم به" از حدتهای کوچک مانند ادرار و مدفوع می‌باشد که وضو را از بین می‌برند، ولی اگر تنها چشم انسان بخواب رود اما گوش بشنود و قلب نیز همچون بیداران هوشیار باشد، هرگز وضو باطل نمی‌شود، زیرا حدت اصغر تحقق نگرفته است، و بالاخره در این میان اصالت با خواب قلب است، اگر خواب کلی که قلب را نیز شامل است یقینی نباشد، وضوی گذشته نیز باطل نیست، پس در این مثلث اگر دل: قلب، به خواب رود همه وجود انسان خواب و مصداق «یغشیکم» می‌باشد، ولی اگر دل هنوز بیدار است، و مانند سایر بیدارها درک بیداری دارد، اینگونه خواب وضو را باطل نمی‌کند، و این بیشتر در زمینه‌ای است که چشم خواب است و گوش بیدار، بنابراین گام اول خواب چشم است، بعد خواب گوش، و آنگاه خواب دل آخرین گام است، و اگر مستی یا بیهوشی با انسان چنان رفتاری کند که کلاً حواس بیدار انسان به خواب رود بازمانند خواب کامل حدت اصغر است.

اینجا مراد از جمله "رجز الشیطان" از جمله جنابت است که حدت اکبر می‌باشد، و علت اینکه از جنابت به "رجز الشیطان" تعبیر فرموده این است که مراد تنها احتلام در خواب است که واقعیت شهوانی در بیداری ندارد، و کاری شیطانی است گرچه از تکلیف انسان خارج است، زیرا در اختیار او نیست، و تنها جنابتی ممدوح است که در ارتباط با همسر باشد، گرچه همین جنابت هم در مواقع ممنوع مانند جنابت از طریق نزدیکی پشت همسر نیز حرام است، ولی در هر حال حدت اکبر و موجب غسل است، گرچه "رجز الشیطان" نگرانی‌هایی هم که در اثر نبود یا کمبود آب جنگجویان با ایمان را مبتلا می‌کند در بر دارد که اینجا تأثیر پذیری اختیاری از تأثر شیطان است، که این تقصیر و آن قصور است، و هر دو مشمول "رجز الشیطان" اند.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَأَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَاتَّبَعُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ

الَّذِينَ كَفَرُوا وَالرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿۱۲﴾

چون پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کند (که): «من بی‌گمان با شمایم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت (قدم) بدارید. به زودی در دل کافران وحشت می‌افکنم، پس بالای گردن‌ها [سرهای]شان را بزنید و همه‌ی انگشتانشان را قلم کنید.» ﴿۱۳﴾

آیه ۱۲ - در این آیه بجای (رئوس) "فوق الاعناق" آمده، که اشاره‌ای بس لطیف است به اینکه سرهای کافران گویا سرهای انسانی نیست، لذا از آنها به بالای گردن‌ها تعبیر گشته است.

ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَمَنْ يَشَاقِقِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ فَاِنَّ اللّٰهَ  
شَدِيْدُ الْعِقَابِ ﴿۱۳﴾

این (کیفر) بدین سبب است که آنان بی‌چون با خدا و پیامبرش به جدایی و سربیزی برخاستند، و هر کس با خدا و پیامبرش به جدایی (و دوگانگی) برخیزد، خدا بی‌گمان سخت‌کیفر است. ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - «شاقوا» و «یشاقق» در این آیه - همچون جاهای دیگر قرآن - به معنای گزینش جدائی بین بنده و خدا، یا میان امت و رسول است، بدین معنی که فکر و کار ما برای خودمان، و کار خدا و رسول هم برای خودشان، که این بدترین انحراف است، و جزایش نیز "شدید العقاب" می‌باشد و نمونه شرعیش! در مسیحیان است که کلیسا برای خودش و سیاست برای خودش!

ذٰلِكُمْ فَذُوْقُوْهُ وَاَنْ لِّلْكَافِرِيْنَ عَذَابُ النَّارِ ﴿۱۴﴾ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا  
لَقِيْتُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا زَحٰفًا فَلَا تُوَلُّوْهُمْ الْاَدْبَارَ ﴿۱۵﴾ وَمَنْ يُؤْمِرْهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ  
اِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ اَوْ مُتَحَيِّرًا اِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَمَا وْنَهُ جَهَنَّمُ  
وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ ﴿۱۶﴾

این (عذاب دنیای شماست)؛ پس آن را بچشید و (بدانید که) برای کافران بی چون عذاب آتش است. ﴿۱۴﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هر گاه با کافران روبه‌رو شدید، پشت‌ها (تان) را به آنان مکنید. ﴿۱۵﴾ و هر کس در آن هنگام (و هنگامه) به آنان پشت کند - مگر آنکه (هدفش) کناره‌گیری برای جنگی یا پیوستن به جمعی (دیگر از هم‌زمانش) باشد - همواره به خشم خدا برگشته (و گرفتار شده) و چه بد سرانجامی است. ﴿۱۶﴾

آیات ۱۵ و ۱۶ - این دو آیه فرار جنگجو را از جبهه جنگ مورد غضب شدید الهی خوانده، که بر خلاف ایمان شایسته است، مگر در صورتیکه این فرار همچون فرار بوده، و با تاکتیکی جنگی باشد، که مبارزه را بنوعی شایسته‌تر محقق کند، و الا همین مؤمن جنگجوی فراری در مثلث "بغض من الله و ماواه جهنم و بس المصیر" گرفتار خواهد شد.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ  
وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۷﴾

پس شما آنان را نکشتید، ولی خدا آنان را کشت، و چون (ریگ به طرف آنان) افکندی، تو (خود) نیفکندی، بلکه خدا افکند (تا کافران را مغلوب کند) و تا بدین وسیله مؤمنان را از آن (کشتار) با آزمایشی نیکو بیازماید. به‌راستی خدا بسیار شنوای داناست. ﴿۱۷﴾

آیه ۱۷ - "فلم تقتلوهم...ولكن الله رمى"، این آیه در نفی و اثباتش جنگ بی نظیر بدر را توصیف می‌کند، که سپاه دشمن بسیار بیشتر و مجهزتر از سپاه اسلام بود، و نخست پیروزی مسلمانان را که با جهاد خستگی ناپذیرشان انجام گرفت مربوط به خود آنان می‌داند، و سپس از آنان نفی می‌کند، زیرا اگر تأییدات خاصه ربانی نبود هرگز این پیروزی حاصل نمی‌شد، چرا که از نظر محاسبات جنگی دشمن در عده و عده بسیار قویتر بودند، و علی‌الظاهر باید پیروز می‌شدند، لکن با تأیید خدا: "و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى" چنان اعجازی حقیقی و انکار ناپذیر متحقق شده، و مسلمان به پیروزی رسیدند.

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴿۱۸﴾ إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ  
وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتِكُمْ شَيْئًا وَلَوْ  
كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۹﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ  
وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿۲۰﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ  
لَا يَسْمَعُونَ ﴿۲۱﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۲۲﴾  
وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾

(ماجرایتان) این (بزرگ جریان) بود، و (بدانید که) خدا بی‌گمان سست‌کننده‌ی نیرنگ  
کافران است. ﴿۱۸﴾ اگر (شما) پیروزی را می‌طلبید، اینک پیروزی به سراغتان آمد، و اگر  
باز ایستید آن برایتان بهتر است، و اگر (به جنگ) برگردید ما هم (علیه شما) بر  
می‌گردیم، و (بدانید که) گروه شما هر چند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند  
کرد. و بی‌گمان خدا با مؤمنان است. ﴿۱۹﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا و  
فرستاده‌اش را فرمان برید، و از وی روی بر متابید، حال آنکه (سخنان او را)  
می‌شنوید. ﴿۲۰﴾ و مانند کسانی مباشید که گفتند: «شنیدیم.» حال آنکه نمی‌شنوند. ﴿۲۱﴾  
بی‌چون بدترین جنبندگان نزد خدا کرها و گنگ‌هایی‌اند که خردورزی نمی‌کنند. ﴿۲۲﴾ و  
اگر خدا در آنان خیری می‌دانست بی‌گمان (حق را) به آنان می‌شنواید، و اگر به آنان  
می‌شنواید، همانا (باز) در حال اعراض، روی بر می‌تافتند. ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - «لَأَسْمَعَهُمْ» شنودشان را در پی خیرشان دانسته که اگر شنوا باشند به آنان  
می‌شنویم، و با این حال هم اگر خدا در عین شرارتشان و بی‌هوشی و بی‌گوشی‌شان  
آنها را بشنواند. باز هم اعراض می‌کنند، و بالاخره در هر حال حالت اعراض و انحراف  
از حق را دارند، که ناشناخته و حتی شناخته‌انکار و انگارش می‌کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا  
أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۲۴﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون خدا و پیامبر(ش) شما را برای چیزی فراخواند که به شما حیات می‌بخشد، او را اجابت کنید، و بدانید که خدا بی‌گمان بین انسان و دلش حایل می‌گردد. و بی‌چون تنها سوی او محشور خواهید شد. ﴿۲۴﴾

آیه ۲۴ - و "یحول بین المرء و قلبه" نظر به تصرفی عمیق الهی است که احیاناً میان انسان و تصمیم قطعی قلبیش حائل و فاصله انگیز است، چه بعنوان تایید و یا عذاب که هر دو عادلانه و فاضلانه است.

وَأَتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

### الْعِقَابِ ﴿۲۵﴾

و از فتنه‌ای که بی‌امان تنها به ستمکارانتان نمی‌رسد، بپرهیزید، و بدانید که خدا سخت‌کیفر است. ﴿۲۵﴾

آیه ۲۵ - "الذین ظلموا منکم خاصَّةً" اینجا گرچه مراد اصلی ستم کارانند، که مورد آزمایش سخت می‌باشند، لکن "لا تُصِيبَنَّ" چنین آزمایش سختی را همگانی گرفته، یعنی اضافه بر ستمکاران - که استحقاق این آزمایش را دارند - کسانی که ستم دیده‌اند و با وجود امکان پرهیز از ستمکاران و ستمشان سکوت کرده‌اند، و نیز پرهیزکاران را که نه ستم کارند و نه ستم پذیرند این آزمایش سخت ایشان را هم در برمی‌گیرد، در اینصورت پرهیزگاری در این آزمایش همگانی بسیار سخت است، و نیرویی بیشتر از نیروی تقوای عادی در آزمایشهای عادی می‌طلبد که در این زمینه باکمال جدیت باید به خدا پناه بُرد، و در زمینه چنین آزمایش و بلای عمومی آنانکه ستمکارند سقوط می‌کنند، و یا عذاب شایسته خویش را می‌چشند، و آنانکه ستم پذیرند و آنرا از خود دفع نمی‌کنند و حتی کوششی در فرار از این ستم انجام نمی‌دهند ابتلایشان به این آزمایش کمتر است، زیرا ظلمشان نیز از ظلم ستمکاران اصلی کمتر است، سپس نوبت به پرهیزگاران می‌رسد که با تقوی و صبر و استقامت بیشتر طوری عمل می‌کنند که در این آزمایش جانکاه سقوط نکنند، و از ایمانشان کاسته نگردد، و طبعاً کسانی که دارای ایمان قوی نیستند در چنین آزمایشهای سختی ایمانشان یأسست می‌شود و یا بکلی از دست

می‌رود، ولی در این زمینه‌ها باید باتقوی و استقامت بیشتر ایمانشان همچنان پابر جا بماند، یا بیشتر شود، و بدانند که اگر به آنها صدمه‌ای رسد و یا حتی نابود گردند برایشان رحمت است و نه عذاب، مانند زلزله‌ها، آتش سوزی‌ها، سیلها، بمبارانها و سایر پیشامدهای بسیار سخت و جانکاه که نمونه‌هایی از "فِتْنَةً لِّاتِّصِيْبِیْنَ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً" می‌باشند.

زیر بار ظلم رفتن همانند ظلم کردن حرام و ممنوع است، و در خبر است از امام علی علیه السلام که: (هر که مظلوم گردد و در صورت امکان دفاعی از خود نکند دو ظلم کرده: برخورد و بر دیگران)، و اینکه می‌فرمانید (الظالم والمظلوم كلاهما فی النار) نیز به همین معناست.

چنین مظلومی همانند ظالم در اینگونه فتنه‌ها مبتلا خواهد شد، و تنها پرهیزگار واقعی است که از شر این فتنه‌ها نجات می‌یابد، گرچه در ضمن تبهکاران نابود هم شود، که این زحمت برایش رحمت است.

وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصَرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتَكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾ وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

و به یاد آورید چون شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید، می‌ترسیدید مردم شما را بر بایند. پس (خدا) به شما پناه داد و به یاری خود شما را تأیید کرد و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد. شاید سپاسگزاری کنید. ﴿٢٦﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! به خدا و پیامبرش خیانت مکنید، و (نیز) در امانت‌های خود خیانت نورزید، حال آنکه (خود) می‌دانید (خیانت است). ﴿٢٧﴾ و بدانید به درستی اموال و فرزندانان همواره

برایتان آزمایشی آتشیناند؛ و اینکه به راستی نزد خدا پاداشی بزرگ است. ﴿۲۸﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر از خدا پروا بدارید برای شما (نیروی در) جداسازی (حق از باطل) قرار می‌دهد، و بدی هاتان را از شما جبران می‌کند، و برای شما پوشش می‌نهد، و خدا دارنده‌ی فضل بزرگ است. ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - «فرقاناً» که نتیجه پرهیزکاری است به معنای جدا سازی حق از باطل است، چه از نظر شناخت الهامی حق از باطل، و چه از نظر پیروی عقیدتی و عملی از حق و ترک باطل، و نتیجه دومش جبران گناهان کوچک است، چه آنچه انجام گشته که خدا از آن در می‌گذرد، و چه آنچه انجام نشده که خدا از انجامش جلوگیری می‌نماید، و در جمع «و یغفر لکم» خدا گناهان کوچک را در این دو بُعد پوشش می‌نهد، زیرا فضل و رحمتش بسیار عظیم است.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ  
اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينِ ﴿۳۰﴾

و چون کافران درباره‌ی تو نیرنگ می‌کنند تا تو را در بند کشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند، و نیرنگ می‌زنند و خدا (نیز به آنان) نیرنگ می‌زند و خدا بهترین نیرنگ‌زنندگان است. ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰ - "خیر الماکرین" در این آیه مکر را به دو بخش تقسیم کرده: ۱- مکر از روی جهالت و گناه و ضعف و تعدی که نمونه‌اش مکرهای سه گانه مشرکین است که می‌خواستند دست رسول الله ﷺ را از سر مکلفان کوتاه سازند، یا با زندان کردنش، و یا با کشتن یا بیرون راندنش، چنانکه در لیلۃ المییت اتفاق افتاد.

۲- مکر دوم جزای مکاران است که از روی علم و قدرت و عدالت به اراده‌ی الهی انجام شد، تا حضرتش به امر خدا مشتی خاک بر گرفت و به سوی آنان پاشید، و با خواندن آیه "و جعلنا من بین ایدیهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون" (۹:۳۶) فرمود: چشمان مشرکان کور باد، در نتیجه آن حضرت را ندیدند، و او بسوی غار ثور رهسپار گردیده، و از آنجا به مدینه هجرت فرمود، بنابراین حتی در میان



مکرهای شایسته هم مکر خدا برترین است، زیرا علم، قدرت، عدالت و رحمتش ربانی و مطلق است، و دیگران در سایه عنایت خدا مکرهای شایسته و بایسته‌ای انجام می‌دهند.

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا  
 أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣١﴾

و هنگامی که آیات ما بر آنان خوانده شود گویند: «به‌راستی شنیدیم. اگر بخواهیم همانا ما نیز همانند این را می‌گوییم. این جز افسانه‌ها و گردآورده‌های باطل پیشینیان نیست.» ﴿٣١﴾

آیه ۳۱ - "لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا" در حقیقت بیانگر عجز کلی کافران است از اینکه آیاتی همانند قرآن برای نقض آن بمیان آوردند، و بیهوده می‌گویند که اگر می‌خواستیم همانند آنرا می‌آوردیم.

«لَوْ» که بمعنای محال بودن این جریان است تعبیری ربانی است که گرچه اینها به زبان می‌گویند اگر بخواهیم مانند قرآن را می‌آوریم، لکن عمل به این گفتار محال است، زیرا این کفار - که در هر صورت قرآن را تکذیب می‌کرده‌اند - اگر چنان کاری برایشان ممکن بود بر مبنای مختصر شعوری لازم بود - بجای آنهمه جنگ و زد و خورد و فراز و نشیب در طول مدّت رسالت محمدی ﷺ و نیز بعد از آن تا روز رستاخیز - آیاتی همانند قرآن بمیان می‌آوردند، تا از این سوز و گدازها در طول زمان و عرض زمین نجات یابند.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ  
 السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾

و چون گفتند: «خدایا! اگر این (کتاب، هم) آن حق از جانب تو است، پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک بر (سرو سامان)مان بیاور.» ﴿٣٢﴾

آیه ۳۲ - اینجا در ادامه آیه قبل مخالفت کفار را با قرآن و رسالت مبنی بر آن تاحدی دانسته که می‌گویند: خدایا اگر این قرآن تمام حقیقت از جانب توست از آسمان بر ما سنگ بار یا به عذابی سخت مبتلایمان ساز، این گواهی دیگری است بر عناد صد در صد این کفار باحق تا حدی که عذاب را بر تصدیق حقیقت ترجیح می‌داده‌اند.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿۳۳﴾

و تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نبوده است که ایشان را (در دنیا) عذاب کند، و خدا

عذاب‌کننده‌ی ایشان نبوده است، حال آنکه آنان پوشش (و پوشش) می‌خواهند. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - اینجا عذاب‌های پیشینان از اینان در دو صورت سلب شده ۱- تا هنگامی که رسول‌گرامی در میانشان است و ۲- تا زمانی که از گناهانشان استغفار می‌کنند، و در غیر این دو صورت همانند پیشینانشان مبتلای به عذاب‌هایی خواهند شد.

وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُمْ إِنْ أَوْلِيَاءُؤُهُ إِلا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۴﴾ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۳۵﴾ إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿۳۶﴾ لِيَمِزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿۳۷﴾ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۸﴾

و برایشان چیست [چه حقی است] که خدا عذابشان نکند، حال آنکه آنان [مردمان] را از (زیارت) مسجدالحرام باز می‌دارند، درحالی‌که ایشان دوستان (خدا) و سرپرستان آن [مسجدالحرام] نبوده‌اند؟ دوستان (خدا) و سرپرستان آن [مسجدالحرام] جز پرهیزگاران نیستند، ولی بیشترشان نمی‌دانند. ﴿۳۴﴾ و نمازشان نزد خانه (ی خدا) جز سوت کشیدن و کف زدن نبود: «پس به آن چه کفر می‌ورزیده‌اید، این عذاب را بچشید.» ﴿۳۵﴾ بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند اموال خود را انفاق می‌کنند تا (خود و دیگران را) از راه خدا باز دارند. پس به زودی آن اموال را انفاق می‌کنند؛ سپس بر آنان حسرتی خواهد بود. سپس مغلوب می‌شوند، و کسانی که کفر ورزیدند، سوی دوزخ گرد آورده می‌شوند. ﴿۳۶﴾ تا خدا ناپاک را از پاک جدا (سازی) کند، و ناپاک (ها) را روی یکدیگر نهد، تا همه (ی این‌ها) را انباشته سازد؛ پس آنها را در جهنم نهد. ایشان، (هم) اینان زیان‌کاراند. ﴿۳۷﴾ به کسانی که کافر شدند بگو: «اگر (از تعدی بر مسلمانان یا از کفرشان) باز ایستند، آنچه (از تعدی یا کفرشان) گذشته است برایشان پوشیده می‌شود و اگر (بدان) باز گردند، بی‌گمان سَنَّت (خدا در مورد) پیشینیان، گذشته است.» ﴿۳۸﴾

آیة ۳۸ - "ان ینتهوا" بعد از «کفروا» داری سه بُعد است: ۱- بُعد اصلی اش پایان دادن به کفر است، ۲- بُعد فرعی اش پایان دادن به اعمال و فعالیت‌های کفرآمیز علیه اسلام و مسلمین است. ۳- پایان دادن به کفران، زیرا «کفروا» شامل کفر در هر دو بُعدش و کفران که با اسلام هم می‌سازد می‌باشد، چراکه اگر تنها بُعد اول مراد بود بجای «ینتهوا» که هر دو را در بر می‌گیرد «آمنوا» بود که تنها بمعنای پایان دادن به کفر بود، و اگر هم مراد تنها پایان دادن به جریان فرعی کفر علیه مسلمانان و یا کفران بود باز هم لفظی ویژه خود داشت، روی این اصل «ینتهوا» هر سه را شامل است، چنانکه در آیات گذشته بُعد دوم یاد شده و اینجا تنها کفر بمیان آمده، و در هر صورت "یغفر لهم ما قد سلف" آنچه در گذشته انجام می‌داده‌اند چه برمبنای اصلی کفر و چه خرابکاری کافران علیه مسلمین، هر دو پوشیده و بخشوده است، اعم از حق الله و حق الناس، چنانکه خدا از حقوق پایمال شده خود می‌گذرد، از حقوق مردمان نیز صرف نظر می‌کند، و اینجا صاحبان حقوق مردمی هم موظفند که برای این جریان اهم از حقوق مهم خود درگذرند، زیرا دَوْران بین اهم و مهم است؛ اهم پایان دادن به کفر و اعمال کفر آمیز، و مهم بازیابی

حقوق پایمال شده حق و خلق است، که این گذشت و بخشش زمینه پایان یافتن کفر و اعمال کافرانه و تشویق آنان به این پایان درخشان است، چنانکه در آیاتی مانند آیه زکات یک بخش از هشت بخش آن ویژه "المؤلفة قلوبهم" است، بدین معنی که برای بدست آوردن دل‌های کسانی که متمایل به حق می‌باشند، سهمی از زکات معین شده، و در هر حال فعالیتی حالی و مالی از طرف مسلمانان نسبت به این پایان دهندگان به کفر و اعمال کافرانه لازم است تا حداقل همچنان در این پایان درخشان بمانند، و در مرحله بعد با این تشویق‌ها گرایش بیشتری به حق پیدا کنند.

در حاشیه این جریان کل اشرار مشمول این قاعده می‌باشند، که برای دفع شرشان از باب نهی از منکر عملی باید باگذشت و اخلاقی پسندیده و بلکه با دادن هدایایی از اعمالشان جلوگیری کرد.

"وان يعودوا فقد مضت سنن الاولین" اگر بعد از پایان دادن به کفر یا تجاوزهای کافرانه یا کفران مجدداً به جریان سابق بازگشت کنند، سنت پروردگار نسبت به گذشتگان - که اینگونه برگشت به فساد می‌کرده‌اند - تکرار خواهد شد، بنابراین این آیه ابتدا تشویقی بسیار مهم است و سپس تهدیدی مهم که در صورت تکرار فساد به عذابی که گذشتگان بدان مبتلا شدند گرفتار خواهند شد.

و در کل این قاعده کلی از این آیه بر می‌آید که خیر و الا شر مادون را جبران می‌کند، چنانکه در آیاتی مانند "إن الحسنة یذهب السیئات" (۱۱:۱۱۴) و "ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلاً کریماً" (۴:۳۱) نمودار است.

وَقَتْلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا

يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۳۹﴾

و با آنان کشتار کنید تا فتنه‌ای (بر جای) نماند و دین بکسره از آن خدا باشد. پس اگر باز

ایستند، همواره خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست. ﴿۳۹﴾

آیه ۳۹ - در این آیه امر به کشتار برای نابود کردن هرگونه فتنه، و منحصر ساختن دین و طاعت به خدا است، البته این جریان در زمان آغازین اسلام امکان‌پذیر نبوده، و تنها در

زمان دولت جهانشمول مهدوی علیه السلام شدنی است، لکن «قاتلوهم» امری مستمر است، و کل مسلمانان را در طول تاریخ تا رستاخیز شامل می‌شود، روی این اصل امر به کشتار کافران برای دفع فتنه آنان مربوط به زمان خاصی نیست، بلکه کل زمانها راتا تحقق یافتن دولت جهانی اسلامی در بر دارد، بنابراین مسلمانان در کل زمانها وظیفه حتمی و مستمر و پایداری دارند که همیشه باتمام قوئی حتی الامکان در مقابل باطل برای احقاق حق و ابطال باطل ایستادگی کنند، در حقیقت کشتارها و جهادهای مسلمانان پیش از دولت جهانشمول مهدوی (عج) خود مقدمه و جاده‌ای است برای قدم نهادن در آن پیروزی عظیم اسلامی، و در آخر کار "فان انتهوا فان الله بما يعملون بصیر" که اگر به کفر و اعمال کافران و فتنه‌هاشان پایان دادند خدا به اعمالشان بیناست.

و این «قاتلوهم» در انحصار کشتار بدنی نیست، بلکه تمامی انواع دفاعها را در بر دارد، مانند مبارزه‌هایی همچون عقیدتی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و سایر مبارزه‌های اسلامی علیه فتنه‌های بر ضد اسلام و مسلمین، که در آخر کار کشتار جانی و بدنی است.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰىكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيْرُ ﴿٤٠﴾

و اگر روی برتافتند، بدانید (که) خدا به راستی سرور شماست (و) چه نیکو سرور و چه نیکو یاور است. ﴿۴۰﴾

آیه ۴۰ - در این آیه ادامه می‌دهد: اگر روی گردان شدند و همچنان بر کفر و اعمال کفر آمیزشان اصرار ورزیدند، بدانید که محققاً خدا مولای شماست و چه خوب مولایی است، که این ولایت و نصرت ربانی همان پیروزی جهانی دولت مهدوی علیه السلام باهمان مقدمه پایداری و بااستمرار مسلمانان، پیش از این دولت باسعادت است.

وَاعْلَمُوْا اَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَاِنَّ لِلّٰهِ حُمْسَهُ ۚ وَلِلرَّسُوْلِ وَلِذِي الْقُرْبٰى  
وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسْكِيْنَ وَاٰبِنِ السَّبِيْلِ اِنْ كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَمَا اَنْزَلْنَا عَلٰى

## عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ اتَّقَى الْجَمْعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۴۱﴾

و بی چون بدانید که هر چیزی را به‌راستی به غنیمت گرفتید، پس یک‌پنجم آن بی‌گمان برای خدا و برای پیامبر خدا و برای نزدیک‌ترین نزدیکان (پیامبر) و (نیز برای) کل یتیمان و بینوایان و در راه مانده (گان) است؛ اگر به خدا و (نیز) آنچه بر بنده‌ی خود در آن روز جدایی (حق از باطل) نازل کردیم ایمان آوردید؛ روزی که آن دو گروه با هم روبه‌رو شدند. و خدا بر هر چیزی تواناست. ﴿۴۱﴾

آیه ۴۱- این آیه در بیان خمس در آمده‌ها در کل قرآن منحصر به فرد است، و اینجا این سؤال مطرح است که چرا آیات زکات که حدود سی آیه است برحسب سنت قطعیه در مدینه منوره از (۲:۵ تا ۵ و ۱۰) در صد بود که میانگینش ۰.۶٪ است، برای هشت گروه که در آیه زکات مقرر شده می‌باشد، ولی این آیه خمس را تبیین می‌کند که بیش از سه برابر میانگین زکات است، تنها یکبار در کل قرآن ذکر شده است؟

پاسخ این است که اصولاً زکات که پرداخت واجب رسمی از اموال می‌باشد دارای سه مرحله است: نخست زکات در مکه که نصابی نداشت، زیرا اموال نامسلمان در آنجا بسیار اندک بود، و زکات هم باندازه امکانشان بوده است، سپس در مدینه برحسب سنت نصابهای سه‌گانه فوق بر کل اموال مقرر گردید، و در آخرین مرحله این نصابها با این آیه افزون شد، که از این هنگام تا پایان تکلیف نصاب مستمر زکات - افزون بر نصاب‌های مدنی -، خمسی از کل در آمده‌هاست، که در حقیقت خمس در برابر زکات نیست بلکه  $\frac{۱}{۵}$  از کل اموال است بعنوان زکاتی افزون که تقریباً  $\frac{۲۶}{۱۰۰}$  از کل اموال است. "ماغنم من شیء" شامل کل در آمده‌هاست، اعم از در آمده‌های کاری، فکری، زراعتی، تجارتي، و شایسته‌تر در آمده‌های بدون زحمت مانند هبه، هدیه، مهریه، ارث و هرگونه در آمدی دیگر که باید خمس آنرا کلاً در شش مورد زیرین مصرف کرد.

و برخلاف آنچه احیاناً گمان می‌شود این غنیمت تنها غنیمت جنگی نیست، گرچه آیه خمس در ضمن آیات جنگ آمده، زیرا اولاً لغت غنیمت تمام بهره‌ها را در بردارد، و در ثانی آیاتی مانند "فعند الله مغنم کثیرة" (۹۴:۴) غنیمتهایی بسیاری را هم از طرف خدا مقرر داشته، و آیا خدا هم جنگ می‌کند تا غنیمتی جنگی داشته باشد؟! و اصولاً

وجود حکم یا موضوعی در میان احکام یا موضوعاتی دیگر آنرا در انحصار این موارد قرار نمی‌دهد، اینجا هم که آیه خمس در ضمن جریانی جنگی آمده در انحصار غنائم جنگی نیست، بلکه تنها از بارزترین مصداق آن است که بدون کار و کوشش بدست می‌آید، و این هم موید شمولیت خمس است، که درآمدهای بدون کوشش را نیز در بر دارد، زیرا درست است که جنگ جانبازی و بسی مشکل است، ولی غنیمت جنگی خود پی‌آمدی مجانی در جنگ است، و نه بهره جنگ، جنگ تجارت نیست که بهره آن مالی است.

مطلب دیگر اینکه خمس از کل درآمدها است نه از باقی مانده مصرف سالیانه، با این توضیح که مثلاً اگر در آمد خالص شما سالیانه سه میلیون تومان است، و دو میلیونش مصرف عادلانه و معمولی شماست، خمس این سه میلیون ششصد هزار تومان است، که بنابراین از یک میلیون باقیمانده تنها چهار صد هزار تومان برای شما باقی می‌ماند، و اگر این سه میلیون جملگی مصرف عادلانه شما باشد هرگز خمسی هم به شما تعلق نمی‌گیرد، و در صورتی هم که دو میلیون و نیم مصرف عادلانه شما باشد تنها پرداخت همان پانصد هزار تومان بر عهده شماست و صد هزار تومان باقی مانده مورد عفو است. زیرا "و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو" (۲: ۲۱۱) پرداخت واجب را در انحصار آنچه اضافه بر مصرف است می‌داند، و اینجا چون کمتر از خمس باقی مانده همان کمتر کافی است.

موارد مصرف خمس دو بخش است: بخش اول بر سه قسم (الله، رسول و ذی القربی) است، و ذی القربی به معنای نزدیکترین افراد - در میان کل مسلمانان - به پیامبر اسلام ﷺ است، که در دو بُعد نسبی و حسبی در انحصار سیزده معصوم دیگر می‌باشد، و علاوه بر اقریبیت نسبی از نظر جریان معنوتی رسالتی هم نزدیکترین افراد به حضرت رسول ﷺ هستند.

قسم اول این سه مورد باید در راه دعوت به سوی خدا، و قسم دومش برای گرایش به رسالت آخرین، و قسم پایانی هم باید برای نزدیک گردیدن به ابواب علم رسول - که پاسداران معصوم رسالت، یعنی ائمه معصومین و حضرت صدیقه طاهره علیها السلام اجمعین - می‌باشند، مصرف گردد، و فی الجمله اینکه این سه قسم باید در راه تعالی معنوی و

ایمانی مسلمانان خرج شود، نه این که ملک شخصی رسول ﷺ و یا معصومان علیهم السلام باشد، قسم اول هم که «لله» می باشد به معنای مصرف در راه شناختن خداست، گر چه در هر صورت خدا مالک همه جهان و جهانیان است، و همه گان ذاتاً و حالاً و مالاً مملوک او هستند، بنابراین - چنانکه گفته شد - این سه قسم مصرف روحانی و معنوی دارد.

بخش دوم نیز سه قسم است که مصرفهای مادی و اقتصادی مسلمانان را در بر می گیرد، که ابتدا ایتم، سپس مساکین، و در آخر کار در راه ماندگان می باشند، و چون الف و لام برسر «الیتامی» و «المساکین» به اصطلاح ادبی برای استغراق است، تمامی این افراد را در بر می گیرد، و هرگز اختصاصی به سادات آن هم سادات پدری ندارد، و چگونه می توان نیمی از خمس در اختصاص سادات نیازمند - آنهم از طرف پدر - قرار گیرد و حال آنکه حداکثر یک دهم کل نیازمندان اسلام می باشند، و اگر هم سادات از طریق مادر را نیز اضافه کنیم - چنانکه حق هم همین است - دو یا سه دهم خواهند شد، و آیا این حساب از نظر اقتصاد عادی - تا چه رسد اقتصاد عادلانه اسلامی - درست است که حدود هفت دهم از نیازمندان اسلام میانگین شش صدم از زکات را آن هم از نه چیز - چنانکه گفته می شود - داشته باشند، و اگر اموال زکوی آنان تنها نه مورد اموال معروف باشد، در مقابل حداقل ده درصد از کل اموال در انحصار تنها سادات پدری باشد، آیا خالق و شارع حساب این گونه بی حساب اموال را میان سادات و غیر سادات پخش می کند؟! وانگهی آیاتی از قبیل "قل لا أسئلكم علیه أجرأ إلا المودة فی القربی" (۲۳:۴۲) به کلی اجر مادی رسالت را نفی کرده، که اگر از اموال خصوصی پیامبر نیز باشد در زمینه تقسیم باید عادلانه تقسیم گردد، و نه آنکه سهم سادات - بویژه اینگونه - بیشتر باشد، و اگر هم بر فرض سهم سادات از اموال شخصی پیامبر ﷺ بیشتر بود چه ربطی به اموال دیگران دارد که از خمس منافع مسلمانان در اختصاص این سادات قرار گیرد.

اصولاً سیادت در لغت عربی به معنای آقای است<sup>۱</sup> و محور سیادت و آقای والا

۱. چنانکه در اصطلاح لغوی قرآن و لغت عربی نیز چنان است، که سید فروتر و الایش همچون یحیی «و سیداً و حصورا» (۳۹:۳) است، و سید فروتر و ادنایش زمانداران کفرند که «اطعنا سادتنا و کبرائنا» (۶۷:۳۳).



شخص رسول بزرگوار اسلام ﷺ می‌باشند، که فرزندانش به شرط ایمان باصطلاح از ساداتند، چه از طریق پدر، و چه از طریق مادر، بلکه کل فرزندان پیامبر ﷺ تنها از طریق مادرند، زیرا همگان از طریق حضرت زهرا علیها السلام توالد و تناسل یافته‌اند، و اگر سیادت منحصر به نسبت پدری باشد و نسبت امام حسن و امام حسین علیهم السلام هم به حضرت رسول ﷺ نسبت مادری است پس آن بزرگواران سید نیستند، و تنها سیادت در انحصار خود رسول الله ﷺ و حضرت صدیقه کبری علیها السلام خواهد بود! درست است که حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر اسلام ﷺ سید و آقای دوم است، لکن سیادت اصلی که در اختصاص حضرت اقدس رسول الله ﷺ است از نظر فرزندان در انحصار صدیقه طاهره علیها السلام است.

هاشم جد رسول الله ﷺ هم اگر سیادتی در بُعد خودش دارد بدین معنی نیست که او اصل، و سیادت پیامبر ﷺ به خاطر نسبت با او باشد، بلکه سیادت افزون هاشم هم بدین جهت است که جد رسول الله ﷺ می‌باشد، در هر صورت سیادت اجداد و فرزندان رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرع سیادت بی نظیر آن حضرت می‌باشد، روایتی هم که سادات پدری را از ادعیاء و پسر خوانندگان خوانده خود از ادعیاء و جعلیات است، و آیا حسنین علیهم السلام که از فرزندان پسری پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند از پسر خوانندگان حضرتش می‌باشند؟!.

در پایان باید گفت - چنانکه گذشت - برای سادات به هر معنی سهمی ویژه از خمس هرگز نیست، بلکه مانند سایر یتیمان و بی‌نویان و در راه ماندگان که بخش دوم خمس هستند سهمی عادلانه نه کمتر و نه بیشتر نسبت به دیگران دارند. روایات هم مختلف است و تنها آن دسته از روایات که موافق آیه خمس هستند مورد قبول می‌باشند.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكُوبُ مِنْكُمْ وَلَوْ  
تَوَاعَدْتُمْ لَا خْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِن لِّيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِّيَبْلُوكَ  
مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤١﴾ إِذْ

يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنْزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ  
وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۴۳﴾ وَإِذْ يُرِيكُهُمْ إِذْ أَنْتَ قَائِمٌ فِي  
أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ  
تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۴۴﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ  
كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۴۵﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا  
وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۴۶﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ  
خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا  
يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿۴۷﴾ وَإِذْ زَيْنَ هُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ  
الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ  
وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ  
الْعِقَابِ ﴿۴۸﴾ إِذْ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينَهُمْ  
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۴۹﴾

چون شما بر دامنه‌ی نزدیکتر (کوه) بودید، و آنان در دامنه‌ی دورتر (کوه) و سواران  
(دشمن) پایین‌تر از شما (موضع گرفته) بودند، و اگر با یکدیگر وعده‌گذارده بودید، همانا  
در وعده‌گاه خود اختلاف می‌کردید. ولی (چنین شد) تا خدا کاری را که انجام شدنی بود  
به انجام رساند، تا کسی که هلاک شد با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که زنده‌گشت،  
با دلیلی روشن زنده‌گردد. و خداست که به‌راستی بسیار شنوای داناست. ﴿۴۳﴾ چون خدا  
آنان [سپاه دشمنان] را در خواب به تو اندک نشان می‌دهد، و اگر ایشان را به تو زیاد  
نشان می‌داد همواره سست می‌شدید، و بی‌چون در کار (جهاد) منازعه می‌کردید. ولی خدا  
(شما را به حال خود) واگذاشت. به‌راستی او به (راز) ذاتی سینه‌ها بسی داناست. ﴿۴۴﴾ و  
چون با هم برخورد کردید، آن هنگام آنان را در دیدگانتان اندک جلوه می‌دهد، و شما را

(نیز) در دیدگان آنان کم نمودار می‌کند، تا خدا کاری را که انجام‌شدنی بوده تحقق بخشد. و تمامی امور تنها سوی او باز می‌گردد. ﴿۴۴﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون با گروهی برخورد کردید، پایداری ورزید و خدا را بسیار یاد کنید. شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. ﴿۴۵﴾ و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، و با هم نزاع نکنید، که سست می‌شوید، و آبرو (و چیرگی)تان (از میان) می‌رود. و صبر کنید (که) خدا بی‌گمان با صابران است. ﴿۴۶﴾ و مانند کسانی مباشید که از خانه‌هایشان - با حالت سرمستی و برای نمایش به مردم - خارج شدند، در حالی که (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند. و خدا به آنچه می‌کنند احاطه دارد. ﴿۴۷﴾ و چون شیطان اعمالشان را برایشان بیاراست و گفت: «امروز هیچ کس از مردمان بر شما پیروز نیست، و من همواره همسایه‌ای برای شما هستم.» پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند (شیطان) کلاً پشت کرد و گفت: «من از شما بیزارم، من همواره چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من بسی از خدا بیمناکم.» و خدا سخت کیفر است. ﴿۴۸﴾ چون منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری بود می‌گویند: «این مؤمنان را دینشان فریفته است.» در حالی که هر کس بر خدا توکل کند (بداند که) خدا همواره با عزت و حکمت است. ﴿۴۹﴾

آیه ۴۹ - "والذین فی قلوبهم مرض" - در برابر منافقان که مرضشان شدیدتر است - کافران و مسلمانان سُست ایمانند که گرچه منافق نیستند ولی کافرانه و فاسقانه عمل می‌کنند چنانکه در زکات نیز سهیم‌اند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبُرَهُمْ  
وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۵۰﴾

و اگر ببینی چون فرشتگان جانِ کافران را می‌ستانند، بر چهره‌هایشان و پشت‌هایشان می‌زنند و (می‌گویند): «عذاب سوزان را بچشید.» ﴿۵۰﴾

آیه ۵۰ - «اذیتوفی» بمعنای گرفتن ارواح و بدنهای برزخی کفار است از بدنهای محسوسشان که به دنبالش زندگانی مستمری دارند، و از آن به زندگی برزخی تعبیر می‌شود و «ذوقوا عذاب الحریق» - که امر به چشیدن عذاب آتش است - نیز دلیلی است

بر زندگی برزخی که اگر در برزخ زنده نباشند چشیدن عذاب هم معنایی ندارد.

### ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ ﴿۵۱﴾

«این (کیفر) به سبب دستاوردهای شماست که از پیش فرستادید، و اینکه خدا هرگز

برای بندگان (خود) بسیار ستمکار نیست.» ﴿۵۱﴾

آیه ۵۱ - اینجا که "لیس بظلام للعبيد" ظلم بسیار را از خدا سلب کرده، در زمینه این تهمت است که: بندگان در گناهانشان مجبورند! و در این صورت عذابشان ظلمی مضاعف است ۱- اجبار بر گناه و ۲- عذاب بر گناه اجباری، نه بلکه "بما قدمت یداک" عذاب تنها بر عمل کرد اختیاری گناهان است، چنانکه آیاتی دیگر هم مانند آیات ۵۲ تا ۵۶ نیز بر همین مبناست.

كَذَّابٍ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَآلِ الْذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۵۲﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۵۳﴾ كَذَّابٍ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَآلِ الْذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿۵۴﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۵۵﴾

(رفتارشان) مانند رفتار ویزگان فرعون و کسانی است که پیش از آنان بودند: به آیات خدا کفر ورزیدند، پس خدا به گناهان و خیمشان گرفتارشان کرد. بی‌گمان خدا توانمندی سخت پیگیر است. ﴿۵۲﴾ این (کیفر) همواره بدین سبب است، که خدا نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر دهنده نبوده تا آنکه آنچه را در خودشان است تغییر دهند. و بی‌گمان خدا بسیار شنوای داناست. ﴿۵۳﴾ (این شیوه) چون شیوه فرعونیان و پیشینیان است (که) با آیات پروردگارش (همان‌ها و پروردگارش را) تکذیب کردند. پس ما آنان

را به گناهانشان هلاک نمودیم و فرعونیان را غرق کردیم؛ حال آنکه همه‌ی آنان ستمکار بوده‌اند. ﴿۵۴﴾ بی‌گمان، بدترین جنبنندگان نزد خدا کسانی هستند که کفر ورزیدند، پس اینان ایمان نمی‌آورند. ﴿۵۵﴾

آیه ۵۵ - "إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ" این آیه کسانی را که هرگز سر تسلیم و ایمان ندارند بدترین جانوران خوانده، در اینصورت در میان جانوران بد و بدترین و خوب و خوبترین هم وجود دارد، و این کفار بدترین آنانند که انسانیت خود را فراموش کرده‌اند، و حتی در بُعد حیوانیت هم خدا را نمی‌پرستند، زیرا حیوانات و بلکه همه موجودات خدا پرستند.

الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿۵۶﴾  
 فَمَا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ ﴿۵۷﴾ وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴿۵۸﴾  
 وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِذْ يُعْجِزُونَ ﴿۵۹﴾ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِى عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ  
 وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظْلَمُونَ ﴿۶۰﴾

کسانی که از ایشان پیمان گرفتی، سپس در هر بار پیمانشان را می‌شکنند، حال آنکه ایشان پروا نمی‌دارند. ﴿۵۶﴾ پس اگر همواره - با کوشش و کاوش - در جنگ بر آنان دست می‌یابی، پس به وسیله‌ی آنان، کسانی که در پی آنانند تار و مار کن؛ شاید آنان متذکر شوند. ﴿۵۷﴾ و اگر به‌راستی از گروهی بیم خیانت داری (پیمانشان را) به گونه‌ای برابر (چنانکه آنان هم پیمان شکستند) سوبشان بیفکن. بی‌گمان خدا خاینان را دوست نمی‌دارد. ﴿۵۸﴾ و کسانی که کافر شدند هرگز گمان نکنند (که بر ما) پیشی جسته‌اند. آنان بی‌گمان نمی‌توانند (ما را) درمانده کنند. ﴿۵۹﴾ و هر چه در توان و امکان دارید، از نیروها و اسب‌های جنگی آماده و بسیج کنید تا با این (تدارکات) دشمن خدا و دشمن خودتان و

دیگرانی را به جز ایشان - که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد - بترسانید. و هر چه در راه خدا انفاق کنید پاداشش به خود شما به شایستگی بازگردانیده می‌شود، حال آنکه بر شما ستم نرود. ﴿۶۱﴾

آیه ۶۰ - "واعدوا لهم..."، امر قطعی الهی است که مسلمانان کلاً بر مبنای ایمان باید حالت آماده باش در برابر کافران داشته باشند و "من قوة" همه نیروها اعم از فرهنگی، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی و بالاخره جنگی را در بر گرفته است. "و من رباط الخیل" مخصوص آمادگی جنگی است که بالاخره در کل نیروها چه درونی و چه برونی، فردی یا اجتماعی، مؤمنان باید حالت آماده باش داشته باشند، و نه آنکه همیشه در حال جنگ باشند، بلکه "ترهبون به عدو الله و عدوكم" که حالشان در برابر آنان حالت اربابی و ترساندن معاندان باشد، تا هرگز خیال هیچگونه تجاوزی به مسلمانان را نداشته باشند، این حالت اولی و همگانی مسلمانان است که شأنیت و آمادگی دفاع داشته باشند، تا چه رسد به حالت‌های فعلی که مبتلای به هرگونه هجومی گردند، که در اینجا بطریق اولی باید حالت چیره‌گی بر دشمنان داشته باشند. اصولاً خطر کفار هم در انحصار جنگ نظامی نیست، بلکه جنگ‌های اخلاقی، عقیدتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و بالاخره هرگونه ضدیت با مسلمانان باختلاف مراتبشان جنگ است، بلکه بر مبنای آیاتی چند از قبیل "الفتنة اکبر من القتل" (۲: ۲۱۷) و "الفتنة اشد من القتل" (۲: ۱۹۱) جنگ‌های غیر نظامی أحياناً خطرناکتر بوده و نیاز به آمادگی و مبارزه بیشتری دارند.

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۶۱﴾  
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَىٰكَ بِنَصْرِهِ  
وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۲﴾

و اگر برای صلح (و تسلیم، به سوی تو) بال گشودند [پیش آمدند] تو نیز برای آن بال بگشای [بپذیر] و بر خدا توکل نمای. همواره او (هم) او بسیار شنوای داناست. ﴿۶۱﴾ و

اگر بخواهند تو را بفریبند، پس به راستی خدا تو را بس است. اوست که تو را با یاری خود و با (یاری) مؤمنان تأیید کرد. ﴿۶۲﴾

آیات ۶۱ و ۶۲ - "وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَانْحَاجْ لَهُمْ" در عین حال همین کفار خطرناک اگر برای صلح و تسلیمشان پرواز کردند ما نیز باید پرواز کنیم ولی هرگز احتیاط را از دست ندهیم.

اسلام اصولاً دین هجوم نیست، بلکه دین دفاع است، بنابراین اگر دشمن مهاجم دست از هجومش برداشت و اعلام صلح کرد - چه راست و چه دروغ - ما هم باید باحفظ کمال احتیاط دست از دفاع برداریم، و شاهد براین مطلب اینجا "وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ" است که با توکل بر خدا احتیاطات لازمه را در برابر فریبهای دشمنان منظور داریم، و نیز شاهد دیگر آیه بعدی است که اگر این کفار باتقاضای صلح بخواهند شمارا فریب داده و پس از قرار صلح هجومی نابهنگام کنند، خدا برایت کافی است، یعنی باید به حول و قوه الهی احتیاطات لازم را از دست ندهید.

وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ  
وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۶۳﴾

و میان دل‌هایشان الفت انداخت. اگر آنچه در زمین است همه را انفاق می‌کردی، بین دل‌هایشان الفت برقرار نمی‌کردی، ولی خدا میان آنان الفت انداخت. به راستی او دارای عزتی پر حکمت است. ﴿۶۳﴾

آیه ۶۳ - این آیه می‌فرماید: اگر برای پیوند میان این پراکنده دلان تمام آنچه در زمین است انفاق کنی، هرگز نخواهی توانست این پیوند را ایجاد کنی، و تنها خداست که دل‌های پراکنده را پیوند می‌دهد، چنانکه پرداخت بخشی از زکات به "المؤلفة قلوبهم" هم، گرچه بهمین منظور پیوند دل‌ها و توجهشان به اسلام است، لکن بدون اراده الهی هرگز پیوندی حاصل نمی‌شود، و مال به تنهایی قادر به تألیف قلوب نیست.

### يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾

هان ای پیامبر برجسته! خدا تو را بس است، و (نیز) کسانی از مؤمنان که پیرو تو هستند. ﴿۶۴﴾

آیه ۶۴ - "حسبک الله" حساب کفایت ربانی، و "من اتبعک من المؤمنین" حساب فرعی ایمانی بشری است، که هیچیک به تنهایی کارگزار نیستند، ربانیتش گرچه به تنهایی امکان پذیر است ولی بر خلاف حکمت است، و خلقیتش هم بدون نصرت ربانی هرگز امکان پذیر نیست.

### يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

هان ای پیامبر برجسته! مؤمنان را بر کشتار (کافران) برانگیز. اگر از شما بیست تن، شکمیا باشند بر دویست تن (از آنان) باید چیره شوند، و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کسانی که کافر شدند باید پیروز شوند، زیرا آنان قومی هستند که (در دریافت حقایق) بررسی نمی کنند. ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵ - یکی از تاکتیکهای مهم و واجب جنگی در صدر اسلام بین مسلمانان و کافران این بوده که بیست مسلمان باید در برابر دویست کافر مقاومت می کردند، زیرا تعداد مسلمانان بسیار کمتر از کافران مهاجم بوده، و اگر این مبنا نمی بود، اصلاً دفاع بر مسلمانان میسور نبود، ولی پس از گذشت مدت زمانی که تعداد مسلمانان افزون شد، خدای متعال به همین مناسبت حکم مهمی فرمود که تا هنگامیکه کافران مهاجم دو برابر مسلمانان باشند استقامت بر مسلمانان واجب است.

درست است که این دو فرمان جنگی در دو موقعیت زمانی در مدینه منوره بوده و دومی ناسخ اولی است، لکن در کل زمانهایی که یکی از دو حالت پیش آید باید دفاع مناسبی صورت گیرد، چه تعداد مسلمانان یک دهم باشد، چه کمتر و یا بیشتر.



اصولاً تعداد مؤمنین هر قدر کمتر باشد بایستی استقامتشان بر مبنای ایمان بیشتر باشد، البته جائیکه کل مؤمنین از بین نروند یا صدمه‌ای فوق دفاع به آنها نرسد، یا با کشته شدن آن جنگجویان اصل اسلام حفظ شود، و یا برای سایر مسلمانان زندگی امنی حاصل گردد.

در هر صورت طبق قاعده دوران میان اُهم و مهم باید میان و خوب دفاع و وجود حفظ کیان اسلام و مسلمین اُهم را ترجیح داد، مثلاً در عهد مکی که آغاز طلوع اسلام بود، و مسلمانان بسیار کم و ضعیف و مشرکان بسیار زیاد و نیرومند بودند، نه تنها هجوم دفاعی بلکه اصل دفاع هم جایز نبود، زیرا اسلام و مسلمانان هر دو ریشه کن می‌شدند، اما اگر این دو واجب برابر باشند دفاع نیز جایز است، و اگر برای حفظ کیان اسلام دفاع لازمتر باشد طبعاً واجب می‌گردد، بنابراین در مثلث حالات حکم دفاع بین حرام، جایز و واجب است، البته و خوب دفاع هم مراحلی دارد، مثلاً در هنگامه بسیج عمومی - که خطر کفار بسیار زیاد است - و خوب هجوم دفاعی در حد اعلی است، و در جنگهای گروهی حد اَدنی، و در این میان وجوبی میانگین است.

الَّذِينَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِن يَكُن مِّنْكُمْ مِّائَةٌ صَابِرَةٌ  
يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ  
الصَّابِرِينَ ﴿٦٦﴾

اکنون خدا به شما تخفیف داد، و حال آنکه می‌دانست همواره در شما ضعفی هست. پس اگر از (میان) شما یکصد تن شکمیا باشند بر دویست تن (از آنان) باید پیروز گردند، و اگر از شما هزار تن باشند، به اذن الهی بر دو هزار تن (باید) غلبه کنند، و خدا با شکمیبانان است. ﴿۶۶﴾

آیه ۶۶- در این آیه که بر مبنای "علم أن فيكم ضعفاً" - یک دهم تبدیل به یک دوم گردید - جای این پرسش است که: این تخفیف در زمینه کثرت مسلمانان بوده، پس چگونه ضعفشان در این کثرت موجب تخفیف گشته؟ پاسخ این است که: در هنگامه نخست

در عین محقق بودن ضعف و قلت مسلمانان حکم یک دهم بمظور ننگبانی ضروری مسلمانان بوده، لکن پس از ازدیاد جمعیتشان اولاً این حکم ضرورتی نداشته، و ثانیاً خود کثرت جمعیت احیاناً موجب ضعف و سهل انگاری است، و در هر صورت و سیرت کلاً باید این حقیقت مراعات شود که جنگجویان مسلمان مغلوب کافران نشوند، و این  $\frac{1}{4}$  و  $\frac{1}{3}$  نمونه‌هایی است از نابرابری عدد و برابری نیروی لازم مسلمانان.

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ  
الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾

برای هیچ پیامبر برجسته‌ای (چنین) نبوده است که برایش اسیرانی باشند تا در زمین (و زمین‌های) جبهه‌ی جنگ پیروزی کامل بیابد. شما متاع زودگذر دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را (برایتان) می‌خواهد. و خدا عزیز حکیم است. ﴿٦٧﴾

آیه ۶۷ - اینجا تاکتیکی جنگی در مورد گرفتن اسیر است، که تا غلبه کلی در زمین و زمینه جنگ رخ ندهد، حتی پیامبر - که فرمانده کل قواست - حق اسیر گرفتن و دریافت غنیمت را ندارد.

لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا  
غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾

اگر در آنچه (از غنیمت) گرفتید، از جانب خدا نبشته‌ای سبقت نگرفته بود، همانا به شما عذابی بزرگ می‌رسید. ﴿٦٨﴾ پس از آنچه به غنیمت برده‌اید، حلال پاکیزه‌ای را بخورید، و از خدا پروا بدارید. خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿٦٩﴾

آیه ۶۹ - "فکلوا مما غنمتم حلالاً طیباً" گرچه در اینجا زمینه غنیمت - مانند آیه خمس - غنیمت جنگی است، لکن مورد مخصص نیست، و لفظ غنیمت کل بهره‌های مالی را شامل است، و از اینگونه آیات حکم عمومی غنیمت را استفاده می‌کنیم، اگر خمس باشد که بعنوان قاعده اقتصادی مسلم کلاً باید پیروی گردد، و اگر هم مسلمانان

ضرورت و نیاز بیشتر به مصارف مالی داشتند نوبت به آیه "یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو" (۲: ۲۱۹) می‌رسد که بعنوان تبصره و نیاز احمیانی باید مصارف ضروری اسلامی از مافوق خمس تأمین گردد، چنانکه در حالت عادی از خمس تأمین می‌شود، و اصولاً غنیمت در لغت قرآن کلیه بهره‌های مالی را شامل است، چنانکه "فعدالله مغنم کثیرة" (۴: ۹۴) برای خدا غنیمت‌های بسیار مقرر داشته، و آیا خدا هم جنگ می‌کند تا غنیمت جنگی داشته باشد.

لفظ «طیباً» پس از «حلالاً» شاید نظر به هر دو بُعد مصرف غنیمت داشته باشد: بُعد اول مصرف غنیمت در جهت اصل حلیمت که  $\frac{۴}{۵}$  از غنیمت است. بُعد دوم «طیباً» که اگر مصرف ضروری اسلام بیش از خمس باشد -  $\frac{۴}{۵}$  باقیمانده کلاً طیب و موافق میل مصرفی مسلمانان نخواهد بود و در صورتی طیب است که حاجات اسلامی بگونه‌ای طیب و پاکیزه بر طرف گردد.

"واتقوا الله ان الله غفور رحیم" اشاره‌ای بس لطیف است به همین جریان که از نافرمانی خدا در هر بُعد باید بپرهیزید و تقوی داشته باشید، تقوای در اصل قانون خمس، و تقوای در تبصره که "قل العفو" باشد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا  
يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧٠﴾

هان ای پیامبر برجسته! به کسانی که در دست‌های شما اسیرند بگو: «اگر خدا در جان‌های شما خیری بداند، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می‌دهد و برایتان پوشش می‌نهد. و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژه‌گان است.» ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰ - "إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ" اگر خدا بداند، این «اگر» بمعنای شک در دانستن خدا نیست، بلکه حکایت از واقعیت می‌کند، یعنی اگر واقعاً خیری در شما بود بر شما پوشش می‌نهد، و اگر هم خیری نبود پوششی هم در کار نبود، بنابراین عبارت «اگر خدا بداند» بدین معنی نیست که در واقع چیزی باشد که خدا نداند، زیرا خدا در مثلث زمان و قبل و بعد آن به همه چیز آگاه است، و همه چیز در محضر علمش حضور فعلی دارند، و بدون هیچ دور

و نزدیکی در برابر او برابرند.

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ  
 حَكِيمٌ ﴿٧١﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ  
 اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا وَأُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا  
 وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَرَثَةٍ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ  
 فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا  
 تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ  
 فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿٧٣﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ  
 اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ  
 كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ  
 وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ  
 عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

و اگر نسبت به تو خیانت بخواهند (بدان که) همواره پیش از این (هم) به خدا خیانت کردند. پس خدا تو را بر آنان مسلط ساخت. و خدا بسیار دانایی حکیم است. ﴿٧١﴾ بی‌گمان کسانی که ایمان آوردند و (در راه ایمان، از جایگاه بی‌ایمانی) هجرت کردند، و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کردند، و کسانی که (آنان را) پناه دادند و کمک (شان) نمودند، ایشان بعضی‌شان اولیای بعضی (دیگر) اند و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند، برایتان از ولایتشان چیزی نیست تا (اینکه) هجرت کنند، و اگر (هم) از شما (علیه دشمنانتان) یاری طلبیدند، یاریشان بر (عهده‌ی) شماست؛ مگر بر گروهی که میان شما و ایشان پیمانی است. و خدا به آنچه می‌کنید بسی بیناست. ﴿٧٢﴾ و کسانی که

کافر شدند اولیای یکدیگرند. اگر (به مسلمانانی که از شما یاری می‌طلبند) کمک نکنید، در زمین فتنه و فساد بزرگ خواهد بود. ﴿۷۳﴾ و کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، و کسانی (هم) که (آنان را) پناه دادند و کمک کردند، ایشان به‌راستی (هم) اینان مؤمن‌اند. برایشان پوشش و روزی‌ای با کرامت و وسعت است. ﴿۷۴﴾ و کسانی که پس از آن ایمان آوردند و به معیت شما جهاد کردند، ایشان از شمایند و ارحام، بعضی به بعضی دیگر در کتاب خدا برترند. به‌راستی خدا به هر چیزی بسی داناست. ﴿۷۵﴾

**آیات ۷۲ تا ۷۵** - حالت مهاجرت بر محور ایمان موضوع اصلی است، که در این جریان تنها ولایت و ارتباط دوستی و سایر جهات اسلامی میان کسانی است که از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند، و آنانکه بدون هیچ عذری در مکه ماندند هرگز ولایتی نسبت به آنان و مهاجران نیست.

آری، اگر ماندگان بدون عذر در هنگامه خطر از شما یاری خواستند، باید به آنها کمک کنید، زیرا به هر حال مسلمانند، گرچه در مهاجرت نکردن مقصّرند، چون اصل و محور کل نفی و اثبات‌ها ایمان است، پس اگر "استنصروکم فی الدین" شما نیز "فعلیکم النصر".

در مورد ارث هم چنانکه گذشت در جریان مهاجرت تنها ارث میان مؤمنان مهاجر بود، که اگر مؤمنی از روی تقصیر هجرت نکرده بود ارث بر هم نبود، و بعد از اینکه جریان حکومت اسلامی در مدینه منوره پا گرفت، و مخصوصاً هنگامی که مکه فتح گردید، دیگر موضوع شرط هجرت در هیچ مرحله‌ای از مراحل ارتباطات ولایتی - چه معنوی و چه مادی - نقشی نداشت.

و در آیه (۷۴) حق ایمان در انحصار مربع ایمان، هجرت، جهاد و یاری کردن و پناه دادن مؤمنان مهاجر مقرر شده، البته این مربوط است به کسانی که پیش از هجرت در مدینه بودند.

## سوره توبه

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾ فَسَبِّحُوا فِي  
الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُحْزِي  
الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾ وَأَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ  
بِرِئَاءٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولِهِ لَ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا  
أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ آلِيمٍ ﴿٣﴾

بیزاری ای است (از سوی) خدا و پیامبرش سوی آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته‌اید. ﴿١﴾ پس (ای مشرکان!) چهار ماه (دیگر با امنیت) در زمین (حرم) بگردید و بدانید که شما نمی‌توانید بی‌امان خدا را به ستوه آورید. و بی‌گمان خداست که رسوا کننده‌ی کافران است. ﴿٢﴾ و (این) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش در روز حج اکبر [حج مقابل عمره] سوی مردمان که خدا به‌راستی از مشرکان بیزار است، و (نیز) پیامبرش (هم از مشرکان بیزار است) پس اگر (از کفر) توبه کنید، (هم) آن برای شما خوب است، و اگر روی برگردانید بدانید که شما هرگز در مانده‌کنندگان خدا نیستید. و کسانی را که کفر ورزیدند از عذابی دردناک نوید ده. ﴿٣﴾

آیه ۳ - "یوم الحج الاکبر" همان حج در برابر عمره است، زیرا حج دو بخش می‌باشد: بخش کوچک‌ترش عمره و بخش بزرگ‌ترش حج است، که در آن وقوف در عرفات، مشعر و منی و نیز اعمال آنها واجب است.

اصولاً حج یعنی طواف خانه خدا، که در هر دوی حج و عمره واجب است، پس لفظ حج مشترک است بین حج و عمره، مگر آن که حج مقابل عمره ذکر شود، مانند همین آیه که "الحج الاکبر" و آیه "وَأَتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ" (۱۹۶:۲) که در این جا به قرینه ذکر عمره با حج، مراد از حج همین حج اکبر است.

آیات ده گانه اول سوره توبه بر حسب روایات بسیاری از فریقین به دست امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای مشرکین مکه، پس از فتح آن قرائت شد. و پیش از آن این مأموریت بر عهده ابوبکر بود، و لکن پیش از آن که ابوبکر به این مقصد برسد از طرف رسول الله ﷺ به وحی الهی بر رسول گرامی ابوبکر از این مأموریت عزل شد، و انجامش در اختصاص امیرالمؤمنین ﷺ قرار گرفت و هنگامی که ابوبکر از رسول الله ﷺ پرسید: چرا مرا از این مأموریت عزل فرمودی و علی را به جای من فرستادی، که در راه نامه این مأموریت را از من بازستاند، پاسخ شنید: أنت صاحبی فی الغار، که: هم صحبتی تو با من فقط در غار بود - و نه در دیگر جاها - مانند لیلۃ المبیت و همانندش، و انگهی این صحبت و همراهی در غار با خوابیدن علی ﷺ در لیلۃ المبیت فرق‌های بسیار دارد، علی ﷺ در آن شب جاننش را در معرض خطر نهاد، و لکن ابوبکر آنچنان در غار لرزه بر اندامش افتاد که پیغمبر او را نهی کرده و فرمود: «لا تحزن»، پس آن گاه نزول سکینه و آرامش قلب - که در این جریان باید ویژه ابوبکر باشد یا هر دو را شامل گردد - در اختصاص پیامبر ﷺ قرار گرفت، که "انزل الله سکینه علیه" و نه «علیها»، چنان که در آیه غار خواهد آمد.

این جا در جریان عزل ابوبکر و تعیین علی ﷺ پیامی است برای کل مسلمانان در دو بعد: بعد نخستین اصلی این که ابوبکر هرگز شایستگی خلافت و فرمانبری ویژه‌ای در زمان رسول الله ﷺ نداشته، تا چه رسد به خلافت مطلقه بعد از وفات آن حضرت، و این نصب و عزلش و نصب علی ﷺ اشاره‌ای بس لطیف است بر این حقیقت که خلافت ابوبکر کلاً خیالی باطل بوده است، دوم کل کسانی که ممکن است در نظر مردم

شایستگی مقامی را داشته باشند ولی در واقع شایستگی نداشته باشند، بر ولی امر عادل مسلمین واجب است به عنوان پیام نفی و اثبات اول برای این شخص نالایق مقامی را مقرر کند و پیش از انجام آن شخص شایسته‌تری را انتخاب نماید.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ  
 أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿۴﴾ فَإِذَا أَسْلَخَ  
 الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ  
 وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا  
 سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۵﴾ وَإِن أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ  
 حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَا مَنَعَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶﴾ كَيْفَ  
 يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ  
 الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿۷﴾  
 كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ  
 وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۸﴾ أَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا  
 عَن سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۹﴾ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً  
 وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿۱۰﴾ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ  
 فَاجْزُواكُمْ فِي الدِّينِ وَنَفَصِلْ أَلْيَتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾

مگر کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بسته‌اید، سپس چیزی از (تعهدات خود نسبت به) شما فروگذار نکردند، و کسی را بر ضد شما پشتیبانی نمودند. پس پیمانشان را سويشان تا مدت (مقرر)شان به اتمام رسانید. بی‌گمان خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد. ﴿۴﴾ پس چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و



دستگیرشان کنید و به محاصره در آورید، و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید. پس اگر توبه کردند و نماز بر پا داشتند و زکات دادند، رهاسان کنید. خدا بی‌گمان پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۵﴾ و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده، تا سخن خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان. این تأمین برای آن است که آنان بی‌گمان گروهی نادانند. ﴿۶﴾ چگونه مشرکان را نزد خدا و نزد فرستاده‌اش پیمانی است؟ مگر کسانی که کنار مسجدالحرام با هم پیمان بسته‌اید. پس تا هنگامی که برایتان (بر این پیمان) پایداری نخواهند، (شما هم) برای پیمانشان پایداری بخواهید. خدا بی‌گمان پرهیزگاران را دوست می‌دارد. ﴿۷﴾ چگونه (برای آنان پیمانی است) با آنکه اگر بر شما دست یابند، درباره‌ی شما هیچ‌گونه رابطه‌ای و هیچ‌گونه پیمانی را مراعات نمی‌کنند. شما را با دهان‌هاشان راضی می‌کنند حال آنکه دل‌هاشان امتناع می‌ورزد. و بیشترشان فاسق‌اند. ﴿۸﴾ با آیات خدا بهای اندکی را خریدند، پس (خودشان و دیگران را) از راه خدا بازداشتند. به راستی آنان چه بد اعمالی انجام می‌داده‌اند. ﴿۹﴾ درباره‌ی هیچ مؤمنی هیچ‌گونه رابطه و پیمانی را مراعات نمی‌کنند. و ایشان، (هم) اینان تجاوزکاراند. ﴿۱۰﴾ پس اگر توبه کنند و نماز بر پادارند و زکات بدهند، (هم‌اینان) برادران دینی شمایند. و ما آیات (خود) را برای گروهی که می‌دانند جداسازی (و تبیین) می‌کنیم. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - "فإن تابوا وأقاموا الصلاة و... اخوت در دین را با مسلمین برای مشرکان در صورتی مقرر داشته که توبه کنند و نماز به پا دارند و زکات بدهند که توبه و برگشت از انحراف شرک به توحید اصل بزرگ دین است و نماز فرع معرفتی آن و زکات فرع اقتصادی، با این سه شرط "فإخوانکم فی الدین" مسلم است، پس در این اخوت نه شیعه بودن شرط است و نه سنی بودن و به همین جهت آیه "وَلَا يَعْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا" (۱۲:۴۹) اخوت را میان کل مؤمنین به همین معنای مثلث ایمان مقرر کرده است، روی این اصل همان گونه که غیبت شیعیان برای سنیان حرام است، غیبت سنیان نیز برای شیعیان حرام است مگر در موارد استثنایی که در هر دو استثناء می‌شود.

و جای بسی تحیر است که شیخ انصاری در باب غیبت مکاسب سنیان را واجب الغیبه دانسته، ولی اطفال شیعه را محرم الغیبه دانسته، به خیال اینکه "فی الدین" بعد از

«اخوانکم» درباره اطفال آمده، با آنکه تنها در آیه مورد بحث آمده که اخوت دینی را میان تمامی مسلمانان محقق دانسته است.

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَتَلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ  
إِيَّاهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿۱۲﴾ أَلَا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا  
بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ  
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳﴾

و اگر سوگندهای خود را پس از پیمانشان شکستند، و در دینتان طعنه زدند، (شما هم) با پیشوایان کفر بجنگید - ایشان بی گمان پایبند (به هیچ سوگندی) نیستند - شاید (از پیمان شکنی و یا کفرشان) باز ایستند. ﴿۱۲﴾ چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند، و برای بیرون راندن رسول همت گماشتند - و (هم) آنان نخستین بار (جنگ را) با شما آغاز کردند - کشتار نمی کنید؟ آیا از آنان می ترسید؟ پس اگر مؤمن بوده اید، خدا سزاوارتر است که از او بهراسید. ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - "ألا تقتلون" به معنای کشتار طرفینی است، و از این قبیل جملات در باب کشتار در قرآن بسیار است که کلاً در اسلام کشتار به معنای هجوم ابتدایی نیست، بلکه کشتار دفاعی است، زیرا در همین آیه کشتار را در برابر کسانی که پیمانشان را نقض کردند و در بیرون راندن رسول الله ﷺ جدیت نمودند و ابتدا به هجوم نمودند مطرح فرموده، و این کشتار به معنای دفاع است.

قَتَلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ  
قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۴﴾ وَيُدْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ  
عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۵﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ  
يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا

## تَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾

با آنان کشتار کنید (تا) خدا آنان را به دست شما عذاب نماید و خوارشان کند، و شما را بر ایشان پیروز گرداند، و سینه‌های (جریحه‌دار) گروه مؤمنان را شفا بخشد، ﴿۱۴﴾ و خشم دل‌هایشان را بزداید. و خدا به هر که بخواهد برگشت می‌کند. و خدا بسی دانایی حکیم است. ﴿۱۵﴾ یا پنداشتید که (از آزمون خدا) رها می‌شوید، حال آنکه خدا کسانی را از میان شما که جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده‌ی او و مؤمنان، محرم درونی اسرارشان نگرفته‌اند، هنوز نشانه‌ای نگذارده و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - "و لما يعلم الله" از «عَلِمَ» به معنای نشانه است نه از «عِلْم»، زیر عِلْم به اصطلاح دو مفعول‌گیر است، و عِلْم یک مفعول‌گیر، و در این جا «الذین» همان یک مفعول است، وانگهی علم خدا همیشه و بر همه چیز محیط است و حادث نیست. در این آیه بحث درباره نشانه واقعی ایمان است که این نشانه در جریان جهاد و یا کمک گرفتن از غیر خدا و رسول محقق می‌باشد، زیرا تنها ادعای ایمان با عمل کردن به ظواهر آن نشانه ایمان واقعی نیست، بلکه در این هنگامه که جان مؤمن در خطر است و عمل به مقتضای جریان ایمان بسیار مشکل می‌باشد مؤمن واقعی علامت‌گذاری می‌شود.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ  
 أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿۱۷﴾ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ  
 اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ  
 إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿۱۸﴾

هرگز بت پرستان را (چنان حقی) نبوده است که مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که گواهانی بر کفر خودهاشان می‌باشند. آنانند که اعمالشان به هدر رفته و ایشان در آتش جاودانند. ﴿۱۷﴾ مساجد خدا را تنها کسی آباد می‌کند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز بر پا داشته و زکات داده و به جز خدا (از احدی) نهراسیده. پس امید است

اینان از راه یافتگان باشند. ﴿۱۸﴾

**آیات ۱۷ و ۱۸** - در این آیات درباره آباد کردن مساجد الله نفی و اثباتی شده است، نفی آبادانی آنها برای مشرکان در حالی که شرکشان را آشکار دارند، و خود نیز گواه بر آن هستند، سپس مأموریت برای آبادانی مساجد الله برای مؤمنان بالله و الیوم الآخر و به پا دارندگان نماز و زکات است، که جز از خدا نترسند.

این دو نفی و اثبات تنها نظر به آبادانی ظاهری بنیان مساجد الله ندارد، بلکه مهم تر آبادانی شرکت در آنهاست، بنابراین همانگونه که مشرکان حق ندارند مسجدی را بنیان کنند، حق ندارند در مساجد نیز شرکت کنند، مگر آنان که شرکشان زمینه ایمانشان باشد که "شاهدین علی انفسهم بالكفر" نباشند، بلکه پی جوی ادله ایمانند، و یا دست کم عنادی با ایمان ندارند، روی همین اصل شایسته است در جایگاه های اجتماع مسلمانان برای گفت و شنود سالم به عنوان رهنمونشان شرکت کنند.

و این که آنان در حال جنابتند و اگر هم به قصد هدایت بخوانند وارد مسجد شوند، جنابتشان مانع از ورودشان می شود. باید گفت: این جا برای نهی از منکر بالفعل زمینه درستی وجود ندارد، زیرا اگر جناب هستند، ورود با جنابت را در مسجد حرام نمی دانند، بنابراین این منکری نیست که مورد نهی قرار گیرد، بلکه اول باید آنها را آگاه ساخت تا معلوم شود این جریان منکر است، وانگهی اینان که ورودشان به مسجد برای آگاهی به اسلام است دیگر زمینه لازمی برای آگاهی پیشین به این حکم جزیی ندارند، و پیش از ایمانشان هم ممکن نیست و بالاخره اگر هم مسلمان یا کافری با علم به جنابت و علم به حرمت دخول جنب در مسجد برای جریان هدایت که مهمتر است وارد شد، این ورود اگر واجب نباشد هرگز حرام هم نیست.

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ  
وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الظَّالِمِينَ ﴿۱۹﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ  
وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۲۰﴾

آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده؟ (اینان) نزد خدا یکسان نیستند. و خدا بپیدادگران را هدایت نمی‌کند. ﴿۱۹﴾ کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته‌اند، درجه‌ی آنان نزد خدا بزرگ‌تر است، و ایشان (هم) اینان، به سلامت بهره‌مندند. ﴿۲۰﴾

آیه ۲۰ - در این آیه ایمان و هجرت و جهاد فی سبیل الله با مال و جان را نزد خدا در درجه بالاتر از ایمان عادی و انجام ظواهر چشمگیر ایمانی قرار داده است.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿۲۱﴾  
 خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۲۲﴾

پروردگارشان آنان را از (جانب ویژه‌ی) خود، به رحمت و خشنودی و باغ‌هایی (در بهشت) که در آنها نعمت‌هایی پایدار دارند، مژده می‌دهد. ﴿۲۱﴾ در آن باغ‌ها جاودانه‌اند. تنها خداست که همواره نزد او پاداشی بس بزرگ است. ﴿۲۲﴾

آیه ۲۲ - "خالدین فیها ابدًا" منظور از این ابدیت در بهشت ابدیت ربانی است که خدا بر مبنای آیاتی چند بهشتیان را هرگز نمی‌میراند و از بهشت برون نمی‌کند، که مقتضای فضل بی‌نهایت ربانی است - ولی چنان‌که قبلاً اشاره شد - خلود برای جهنمیان حداکثر این است که تا آتش هست و تا آنان استحقاق دارند در آتش می‌مانند، و پس از آن هر دو خاموش می‌گردند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا  
 الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳﴾ قُلْ إِن  
 كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ  
 أُقْتَرَفَتْ مَوْهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ

اللَّهُ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر پدرانتان و برادران تان کفر را علیه ایمان به دوستی برگزیدند (آنان را) به سرپرستی و دوستی مگیرید، و هر کس از میان شما آنان را سرپرست (خود) گیرد، ایشان، (هم) اینان ستمکاراند. ﴿۲۴﴾ بگو: «اگر پدران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آوردید و تجارتی را که از کسادش بیمناکید و جایگاه‌هایی را که (آنها را) خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌ترند، پس منتظر باشید تا خدا فرماتش را فرود آورد.» و خدا گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند. ﴿۲۴﴾ خدا همواره شما را در جایگاه‌های بسیاری، به راستی یاری کرده است؛ و (نیز) در روز حنین، آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده (و مغرور) و خوشحالتان کرده بود. پس (اینها) به هیچ وجه از شما دفع (خطر) نکرد، و زمین با همه‌ی فراخیش بر شما تنگ گردیده بود. سپس شما پشت‌کنان (به دشمن) بودید، در حالی که فرار کردید. ﴿۲۵﴾

آیه ۲۵ - اینجا "مواطن کثیرة" به میان آمده و بر حسب روایاتی هشتاد موطن است، که خدا در این آیه یاری خود را به مؤمنان در آنها تذکر می‌دهد. ولی آیا کثرت هشتادگانه این موطن دلیلی است بر این که «کثیرة» همه جا به همین معناست؟ هرگز! چون اگر هم این جا کثیرة هشتاد مورد است، اولاً دلیل بر آن نیست که در همه جا همین عدد مراد باشد، و ثانیاً کثرت‌ها در جریان‌های گوناگون مختلفند، مثلاً کسی که مالک صد هزار تومان است، نمی‌شود گفت هشتاد هزار تومانش با لفظ «کثیرة» مورد وصیت است، که بر خلاف آیات ارث می‌باشد، ولی کسی که دارای هشتاد میلیون تومان است، یک میلیونش هم کثیرة است.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۖ وَعَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا  
وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ۖ وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾

سپس خدا آرامش (ویژه‌ای از) خود را بر فرستاده‌اش و بر مؤمنان فرستاد، و سپاهبانی  
(هم) فرو فرستاد (که) آنها را نمی‌دیدید، و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و این  
(همان) سزای کافران بود. ﴿۲۶﴾

آیه ۲۶ - سکینه در این آیه بر رسول سکینه مستدام و تکامل اطمینان بخشی رسالت  
است، و بر مؤمنان نیز سکینه‌ای ایمانی است، و هنگامی که خدا سکینه و آرامش  
خصوصی را چنان که بر رسول بر مؤمنان هم فرو می‌فرستد که طبعاً برای مؤمنان رفع  
اضطراب و ایجاد طمأنینه است، پس چرا در آیه غار سکینه و اطمینان بخشی تنها بر  
پیامبر نازل شد، حال آن که کلاً آرام دل بود و برای استمرار و تکامل آرامش او نازل  
شده، اما بر ابوبکر - با تمامی ناآرامیش - نازل نشد، آیا این دلیل نیست که ابوبکر در آن  
هنگام در جرگه این مؤمنین نبود؟ نه آن که ایمان نداشت، بلکه ایمان شایسته سکینه  
ربانی برای او نبود.

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مَن بَعَدَ ذَلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٧﴾ يَا أَيُّهَا  
الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ  
هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ  
حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾

سپس خدا پس از این (واقعه) به هر کس بخواهد بازگشت می‌کند. و خدا بسی پوشنده‌ی  
رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۲۷﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! بت‌پرستان تنها (از نظر  
عقیده و اعمالشان) بسیار ناپاکند، پس نباید از سال آینده به مسجدالحرام نزدیک شوند،  
و اگر (در این قطع رابطه) از فقر بیمناکید، اگر خدا بخواهد در آینده‌ای شما را به فضل  
خویش بی‌نیاز می‌گرداند. خدا همواره بسی دانای حکیم است. ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - «أما المشركون نجس»: مقصود از نجاست، نجاست بدنی مشرکان نیست، زیرا شرک کار روح است و نه بدن، پس مشرکان دارای نجاست روحی اند و نه بدنی، چنان که مقصود از اینان هم کل منحرفان در توحید نیستند، بلکه بت پرستان رسمی مرادند چنان که آیه «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ» (۱:۹۸) کفار و منحرفان اهل کتاب را در برابر مشرکان قرار داده است، و اصولاً منحرفان از اسلام یا مشرکند یا کتابی منحرف و غیر منحرف و یا تنها موحدند، نه کتابی و نه مسلمان.

آری «المشركون» در این آیه تنها شامل بت پرستان رسمی است و نه موحدان غیرکتابی، بلکه و نه کتابیان منحرف، گرچه انحرافات در بعد توحیدی دارند، اما در زمره بت پرستان نیستند، و اگر هم در آیاتی لفظ اشراک نسبت به آنان آمده این خود انحرافی است کمتر از بت پرستی رسمی. که آنان را در جرگه موحدان منحرف قرار داده است، و در این آیه «أما» که مشرکان را در انحصار نجاست قرار داده که هیچ گونه طهارت و پاکی عقیدتی ندارند، دلیلی است بر این که موحدان غیرکتابی، بلکه منحرفان کتابی مشمول «المشركون» نیستند، زیرا آنان حق و باطل را در هم آمیخته اند، اما «أما المشركون نجس» در این جا آنان را نجس و باطل صد در صد معرفی کرده است، بنابراین نجاست مشرکین در این آیه در انحصار بت پرستان است، پس نجاست ظاهری نیست، چون نجاسات دیگری هم وجود دارد. وانگهی اگر مشرکان به علت نجاست بدنی و عینی حق ورود به مکه را ندارند، این حکم کل نجاسات را شامل خواهد بود، بنابراین زندگی در مکه حتی برای معصومان حرام است تا چه رسد به دیگران که کلاً مبتلای به نجاساتی می باشند.

این جا «فلا یقربوا» است نه (فلا یدخلوا) یعنی حتی نزدیک به مسجدالحرام هم نشوند، و نزدیک مسجدالحرام دست کم کل مکه است، و اگر مراد نجاسات جسمانی باشد اصولاً زندگی کل مسلمانان در مکه به علت نجاساتی که بالضروره دارند حرام است!

تأیید این که مراد از «لا یقربوا» نزدیک شدن به مسجدالحرام است نه خود مسجدالحرام «و ان خفتم عیلة» می باشد، بدین معنی که اگر در منع ورود مشرکان به قرب مسجدالحرام شما گرفتار فقر شوید، خدا به شما کمک خواهد کرد، و با توجه به



این که معاملات - حتی در بین مسلمانان، تا چه رسد به مشرکان - در خود محیط مسجد الحرام نبوده و نیست، بلکه کل معاملات در شهر مکه است و نه مسجد الحرام یا دیگر مساجد مکه، تنها نجاست معنوی مشرکان برای چندمین بار تأیید می‌گردد و نه نجاست ظاهری آنان.

بنابراین عقیده بت پرستی مشرکان خود موجب است که در محیط خالص توحیدی مکه مکرمه وارد نشوند که خود ورود و معاشرت و تجارتشان به استهزاء کشیدن موحدین و توحید آنان را به دنبال دارد. بر این اساس ورود غیر مشرکان رسمی در مکه حرام نیست.

و این جا پیامی است که اصولاً اگر ورود منحرفانی در میان گروهی از مؤمنان که موجب انحراف و یا استهزا به آنان باشد حرام است گرچه این گروه مؤمن در بلاد کفر زندگی کنند که مثلاً در مجتمع مسکونی اسلامی که عباداتی اسلامی برگزار می‌گردد اگر منحرفانی در میان این گروه راه یابند که به انحراف خود بسنده نکنند و اسلام و اسلامیان را به مسخره گیرند، و آنان را ناچیز شمرند، و یا گمراه سازند، در صورت امکان باید از ورودشان جلوگیری شود.

این حکم مشرکان رسمی است، تا چه رسد به کتابیان که از نظر بدنی از آنان پاکترند، چنانکه آیه پنجم مائده گواهی حتمی بر طهارت بدنیشان است.

قَتَلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ  
وَرَسُولُهُ، وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا  
الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام کرده حرام نمی‌دارند و به دین حق نمی‌گروند، کشتار کنید، تا به دست خود در حال کوچک‌منشی جزیه دهند. ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - "وهم صاغرون" بدین معنی نیست که پرداخت کنندگان جزیه که اهل کتاب در

بلاد اسلام هستند، این جزیه را باید با خواری و بی‌مقداری پرداخت کنند، بلکه منظور این است که خودشان با دست خویش جزیه را با کمال احترام به دولت اسلامی بپردازند؛ نه آن که با سبکی و ناچیز گرفتن دولت اسلامی.

و اصولاً در پرداخت مال و غیر آن اسلام اجازه نمی‌دهد که به این اهل کتاب اهانت شود، بلکه در بلاد اسلام کلاً جان و مال و عرض و احترام‌شان محفوظ است، مگر آن که تخلفی شایسته تأدیب کنند، که مسلمانان هم اگر چنین کنند مورد تأدیب خواهند بود.

و اصولاً اهانت و به مسخره گرفتن کفار به هیچ وجه و در هیچ حالی جایز نیست، بلکه گفتار و کردار مسلمانان با معاشرین غیر مسلمان باید جنبه ایجابی داشته باشد که آنان را به اسلام دعوت کنند و نه این که از اسلام برانند، چنان که در بخش "المؤلفة قلوبهم" - که خواهد آمد - کسانی از کفار که دل‌هاشان به اسلام توجهی دارد مورد یک بخش از هشت بخش زکات می‌باشند، روی این اصل و بر مبنای آنچه در "انما المشركون نجس" گفته شد نجس عینی دانستن مشرکان، تا چه رسد به اهل کتاب، خود دست ردی بر سینه آنان است، که اگر غیر مسلمان به این اندیشه باشد که چون مسلمان نیست همچون سگ و خوک و مردار و بول و غائط نجس است، آن هم نجسی که حق ورد در جرگه‌های اسلامی را ندارد، عداوت و بغضش نسبت به اسلام بیشتر می‌شود، بنابراین نجاست عینی کفار هم بر خلاف نص قرآن و هم بر خلاف سیاست اسلامی است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرِيُّ الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ  
بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلْتَهُمُ اللَّهُ أَنِي

يُؤْفَكُونَ ﴿۳۰﴾

و یهودیان گفتند: «عزیر، پسر خداست.» و نصرانیان گفتند: «مسیح پسر خداست.»  
(اینان) این گفتارشان (که) به دهان‌هاشان (می‌آورند)، با گفتار کسانی که پیش از این کافر  
شده‌اند همانندی و هماهنگی دارند. خدا با آنان کشتار کرده. (و) کجا و چگونه (از حق)

بازگردانده می‌شوند؟ ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰- "ابن الله" بودن، چه از نظر یهودیان و چه از نظر مسیحیان، در کل مبانی اش باطل است، چه ولادت جسمانی و چه ولادت انتخابی روحانی، و هر دو جریان تنها سخنی است که بر زبان می‌رانند "ذلک قولهم بأفواههم" و این سخن هرگز عمق عقلانی یا وحیانی ندارد. اینان در این گفته واهی با گروه‌هایی از کافران گذشته هماهنگی یا شباهت دارند، که تقریباً پانزده طایفه از مشرکان راجع به ثلوث و "ابن الله" با چهره‌های گوناگون پایبند این خرافه‌اند.<sup>۱</sup>

أَتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾

(آنان) دانشمندان یهودیشان و دانشمندان مسیحیشان و (نیز) مسیح پسر مریم را پروردگاران غیر از خدا گرفتند، با آنکه امر نشده بودند جز (به اینکه) خدایی یگانه را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست (و) منزّه است از آنچه (با وی) شریک می‌گردانند. ﴿۳۱﴾

آیه ۳۱- "أرباباً من دون الله" به معنی ربوبیت در الوهیت و خدایی نیست، بلکه برای کسانی در جنب خدا ربوبیتی جزئی قایل شدن است.

درست است که یهود و نصاری، احبار و رهبانان را نمی‌پرستند، ولیکن گوش کردن مطلق به سخنانشان در حکم عبادت آنان است، و اصولاً هر کسی را مخصوصاً آن جا که بر ضد راه خداست - به طور مطلق پیروی کنند، گویی او را عبادت کرده چون عبادت را درجاتی است، چنان که ترک عبادت را درکاتی است، و این "سبحانه عمّا یشرکون" که منحرفان یهود و نصاری را در توحید مشمول اشراک دانسته - چنان که قبلاً در آیه (۲۸) تذکر داده - مقصود شرک رسمی و بت پرستی نیست، بلکه انحراف در توحید است، چنان که ریا هم در اسلام (۱۱۰:۱۸) به عنوان شرک معرفی شده است، و اگر شرک کلاً به یک معنا باشد، با درکات گوناگونش، مسلمان و مؤمنی هم که احیاناً ریاکاری می‌کند

۱. بشارات ص ۱۵۶ - ۱۵۰ تا صلیب.

مشرك است و به خيال گروهی نجس هم هست، و نبايد وارد مكه شود. و بر مبنای آیه "وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ" (۱۰۶:۱۲) اكثریت ایمان‌ها مشوب به شرك هستند و روی این حساب اكثر مؤمنان مشرك و نجس هستند! در حالی كه گفتیم نجاست مشركان رسمی هم تنها در عقیده است.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ  
الْكَافِرُونَ ﴿۳۲﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى  
الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿۳۳﴾

می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هاشان خاموش کنند، و خدا ایا دارد به جز اینکه نورش را به اتمام رساند، هر چند کافران را بسی ناخوش آید. ﴿۳۲﴾ اوست کسی كه پیامبرش را با هدایت و طاعت پای برجا و تمامی حق فرستاد، تا دینش را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشركان را بسی ناخوش آید. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - "لیظهره علی الدین کله" بیان‌گر کلیت و عمومیت غلبه و سیطره دین اسلام بر کل ادیان است، و "دین الحق" كه همان دین غالب است بیان‌گر كل حق است، زیرا دین حق نیست چون كل ادیان و شرایع الهیه همه حق‌اند، اما حق ابدی و نسخ‌ناشدنی نیستند، ولی دین اسلام كل حق است و تا انقراض عالم نسخ‌ناشدنی است. و این نویدی است برای كل ملكفان به ویژه مسلمانان - كه شریعت محمدی ﷺ در آینده بر تمامی شرایع حق و باطل چیره خواهد شد، گرچه مشركان را ناپسند آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ  
بِالْبُطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ  
وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۳۴﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! بسیاری از دانشمندان یهودیان و راهبان نصرانیان همواره اموال مردمان را به ناروا می‌خورند، و (خود و دیگران را) از راه خدا باز می‌دارند، و کسانی که زر و سیم می‌اندوزند و آنها را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، ایشان را به عذابی دردناک نوید ده. ﴿۳۴﴾

آیه ۳۴ - "والذین یکنزون" درباره مال اندوزانی است که اموال خود را ذخیره می‌کنند، بدون آن که نیازی به اصل یا فایده آنها داشته باشند، چنین اشخاصی گرچه سایر حقوق الهی خود را داده باشند اندوختن این گونه اموال برایشان حرام است، زیرا "أَمْوَالُكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَسًا" (۵:۴) واجب دانسته که کل اموال حلال باید مورد بر پا داشتن زندگی باشند، چه زندگی فردی و چه اجتماعی، بنابراین اندوختن مال بدون فایده حلال حرام است. چنان که نیروهای دیگر که مفیده فایده است مانند عقل، علم، تقوی و نیروهای بدنی باید به سود شخص و جامعه به کار گرفته شود و به کار نگرفتن آنها در حد امکان حرام است.

اصولاً مسلمان باید دائماً در سعی و کوشش در راه خدا برای خود و دیگران باشد، که "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَا بِكُم مِّن لَّدُنَّا بِبَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ" (۶:۸۴) هان ای انسان! توبه سوی پروردگارت کوشایی پس ملاقات کننده او هستی.

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَأُخْرُوعُهُمْ  
هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿۳۵﴾ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ  
اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا  
أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ وَقَتِلُوا الْمُشْرِكِينَ  
كَأَنَّهُمْ كَبَابٌ يُقْتَلُونَ ﴿۳۶﴾ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿۳۷﴾

روزی که آن اندوخته‌ها در آتش دوزخ بسی داغ شوند، پس پیشانی و پهلو و پشت آنان با آنها تافته گردد (به آنها گویند): «این است آنچه برای خود اندوختید، پس آنچه را می‌اندوختید بچشید.» ﴿۳۵﴾ همواره، شماره‌ی ماه‌ها نزد خدا - از روزی که آسمان‌ها و

زمین را آفرید - در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است؛ از این‌ها، چهار ماه، حرام [محترم] است. این است (همان) دین قیام و پابرجای پر بها. پس در این چهار ماه بر خود ستم مکنید، و با مشرکان تا بازدارندگی کامل (از گزندشان) کشتار کنید، چنان‌که آنان تا بازدارندگی از گزندتان با شما کشتار می‌کنند. و بدانید (که) خدا همواره با پرهیزگاران است. ﴿۳۶﴾

آیه ۳۶ - "اثنی عشر شهراً" دوازده ماه قمری است، و روی این اصل بایستی مبنای زمان بندی اسلامی مسلمانان - دست کم در اموری اسلامی - باشد، گرچه ماه‌هایی دیگر در حاشیه آنها بر حسب نیازهایی دیگر احیاناً مبنا می‌شوند، ولی اصل شرعی همان دوازده ماه قمری است که "منها اربعة حرم": در چهار ماهش جنگ در مکّه مکرمه حرام است، و ذی حجة الحرامش هم زمان حج است.

"وقاتلو المشركين كافة" به معنای همگان نیست، بلکه به معنای نگرهبانی است و در نتیجه کشتار اسلامی با همه مشرکان نیست، بلکه تنها در حدی است که نگرهبان مسلمانان از هجوم آنان باشد، یعنی جان، عقیده، و سایر نوامیس آنان را نگرهبان باشد، چنان که "كما یقاتلونکم كافة" بدین معنا نیست که همه مشرکان با همه مسلمانان کشتار دارند، بلکه گروهی از آنان برای دفع نفوذ و خطر اسلامی و ... با مسلمانان می‌جنگند. و بالاخره «کافة» مبالغه‌ای در کف و نگرهبانی است و بمعنای همگی نیست.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُجِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُجِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ ﴿٣٦﴾ إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

جز این نیست (که) تأخیر انداختن (ماه‌های حرام) فزونی در کفر است، که کافران بدان سبب گمراه (تر) می‌شوند؛ آن را یک سال حلال می‌شمارند و یک سال (دیگر) آن را حرام می‌شمارند تا با شماره‌ی ماه‌هایی که خدا حرام کرده است هماهنگ سازند. پس آنچه را خدا حرام کرده (بر خود) حلال گردانند (و) زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است. و خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند. ﴿٣٧﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! شما را چه شده؟ هنگامی که به شما گفته شود: «با کوشش در راه خدا (به جنگ) رهسپار شوید» سخت زمین‌گیر می‌شوید. آیا به جای آخرت به زندگی دنیا خشنود شده‌اید؟ پس متاع زندگی دنیا، در (برابر) آخرت جز اندکی نیست. ﴿٣٨﴾ اگر (برای نبرد) کوچ نکنید خدا شما را به عذابی دردناک عذابتان می‌کند، و گروهی دیگر به جای شما بر می‌گمارد. به خدا هرگز زیانی نتوانید رسانید. و خدا بر هر چیزی تواناست. ﴿٣٩﴾ اگر او [پیامبر] را یاری نکنید همواره خدا (ایش) به راستی یاریش کرده، چون او را کسانی که کفر ورزیدند (از مکه) برون راندند. وی نفر دوم از دو تن بود، آن‌گاه که این دو در غار (ثور) بودند. وقتی (حضرتش) به همراهش می‌گفت: «اندوه مدار که خدا به راستی با ماست.» پس خدا آرامش خود را بر او [پیامبر و نه بر نفر دیگر] فرو فرستاد و او را با سپاهسانی که آنها را نمی‌دیدند تأیید کرد، و کلمه‌ی کسانی را که کفر ورزیدند پست‌ترین (کلمه) گردانید. و کلمه‌ی خداست که (هم) او برترین (کلمه) است، و خدا عزیزی حکیم است. ﴿٤٠﴾

آیه ۴۰ - این آیه معرکه آراء بین شیعه و سنی است، و هر کدام به سود مذهبشان در آن مبالغاتی دارند، ولی با میانه روی بر مبنای دلالت خود آیه با آیاتی دیگر باید چنین گفت: "اذ يقول الصحابه" که مراد ابوبکر است، مصاحبت و همراهی ویژه ابوبکر را

نسبت به پیامبر ﷺ هرگز ثابت نمی‌کند، زیرا اولاً برای پیامبر اصحابی بسیار مانند ابوبکر و برتر از او بوده‌اند، پس چگونه این صحابت در اختصاص ابوبکر بوده، وانگهی پیامبر به او فرمود: «لَا تَحْزَن» غمگین مشو، و این نهی - مانند سایر نهی‌ها - نهی از منکر است، و طبعاً حُزن ابوبکر در غار منکری بوده که با محافظت رسول الله ﷺ منافات داشته، و در هر صورت این جا جای نزول سکینه و آرامش ربانی است بر خصوص ابوبکر، تا «لَا تَحْزَن» رسول تحقق یابد، پس چرا فرمود «فانزله الله سکینه علیه» که ضمیر مفرد غایب در «علیه» و سایر ضمیرهای مفرد بعدی در این آیه کلاً به رسول الله ﷺ برگشت می‌کند، طبعاً اختصاص نزول سکینه به رسول الله ﷺ دلیلی است آشکار بر این که ابوبکر درحالی از ایمان نبوده که بعد از پیامبر شایسته نزول سکینه باشد، و حال آن که در «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا» (۴:۴۸) خداست که آرامش را در قلوب مؤمنان نازل کرد تا برایمانشان بیافزاید، این جا معلوم می‌شود که ایمان ابوبکر به اندازه‌ای نبوده که شایسته نزول سکینه برای افزون شدن ایمانش باشد، و همچنین «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۲۶:۹) خدا سکینه‌اش را بر رسول و بر مؤمنان نازل کرد، اکنون اگر ابوبکر با حالت حزن و اضطرابش در غار آن‌گونه ایمان داشته که شایسته نزول سکینه باشد، پس چرا پس از رسول الله ﷺ سکینه بر او هم نازل نگردید، گرچه سکینه و آرامش‌گری رسول ﷺ، رسالتی است، و سکینه بر مؤمنین ایمانی است، پس روی هم رفته از «سکینته» در آیه غار استفاده می‌شود که ابوبکر حتی به درجه ایمانی که شایسته نزول سکینه باشد هم نرسیده بود، تا چه رسد که صاحب و همراه خاص رسول الله ﷺ باشد.

وانگهی خود صاحب بودن هم دلیل بر همراهی در کل جهات نیست، مثلاً «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (۴:۵۷) که در اصل معیت و همراهی رحمانی همگانی پروردگار را برای همگان ثابت می‌کند، این معیت مقتضی معیت رحیمی و ویژگی پروردگار با کل مکلفان نیست، زیرا مؤمنان - تا چه رسد به همه انسان‌ها - یکسان نیستند.

و در هر صورت «مع» بودن و همراه داشتن یا از نظر همراهی جسمانی است یا شغلی یا روحانی، و در این آیه بر حَسَب آنچه گفته شد تنها معیت جسمانی است، نه معیت رسالتی و نه معیت ایمانی که شایسته نزول سکینه باشد.



در قرآن لفظ (صاحب) در مراحل گوناگون ذکر شده، از جمله "قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ مِنْ تُطَفٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا" (۳۷:۱۸) صاحب آن کافر که مؤمن بود به وی گفت: ... و اینجا کافر به عنوان صاحب مؤمن معرفی شده، که این صحابت همراهی جسمانی و یا تا اندازه‌ای دوستی معاشرتی است. همچنین "أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ حِنَّةٍ" (۱۸۴:۷) آیا و نیاندیشیدند که صاحب و همراهشان جنونی ندارد که مشرکان با پیامبر به عنوان مصاحب یاد شده‌اند. بنابراین صرف صاحب بودن کسی با کسی صحابت و همراهی عقیدتی با او را ثابت نمی‌کند، مگر آن که قرینه‌ای ایمان یا کفر را ثابت کند، و در آیه غار گرچه قرینه‌ای بر کفر «صاحبه» نداریم ولی قراینی چند - چنان که یاد شد - موجود است که ایمانش، ایمان ضعیفی بوده، به گونه‌ای که در آن گیر و دار غار که حزن و اندوه سراسر وجودش را فراگرفته بود، سکینه رسالتی بر پیامبر نازل شد با آنکه خوفی هم نداشت، و لکن بر ابوبکر سکینه ایمانی هم نازل نگردد.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۴۱﴾ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۴۲﴾ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴿۴۳﴾

سبکباران و گرانباران (به سوی دشمنان) کوچ کنید، و با مال و جانتان در راه خدا جهاد نمایید. اگر می‌دانسته‌اید، این برای شما خوب است. ﴿۴۱﴾ اگر حال و مالی (در دسترسشان) و سفری راهور موافق میلشان بود، بی‌چون از پی تو می‌آمدند، ولی آن راه پر مشقت بر آنان دور نمود، و به زودی به خدا سوگند خواهند خورد: «اگر می‌توانستیم به‌راستی با شما بیرون می‌آمدیم.» اینان خودشان را به هلاکت می‌کشاند و خدا می‌داند که بی‌گمان آنان سخت دروغ‌گویند. ﴿۴۲﴾ خدا از تو درگذشت؛ چرا پیش از آنکه (حال) کسانی که

راست گفتند بر تو روشن شود، و دروغگویان را بازشناسی، به آنان اجازه دادی (که به

جنگ نروند)؟ ﴿۴۳﴾

آیه ۴۳ - "عفا الله عنک": خدا از تو درگذشت. این درگذشتش از پیامبر گذشتن از فعل حرام نبوده، زیرا اولاً بخشش فعل حرام پس از توبه است، و این جا توبه‌ای در کار نیست، بلکه بخشش از جریان اذن به منافقان است که همچنان بر جای خود بمانند، و این در واقع شایسته بوده، زیرا منافقان بر حسب آیات (۴۴) تا (۴۵) هرگز آمادگی نبرد در راه خدا را نداشتند، پس اولاً اجازه گرفتن آنها برای عدم شرکت در جنگی جریانی ظاهری است؛ و ثانیاً اگر قصد جنگ می‌داشتند آماده می‌شدند، ولی هرگز آماده هم نشده بودند؛ ثالثاً خدا هرگز نمی‌خواست که آنها در جنگ شرکت کنند، زیرا شرکتشان جز فتنه در میان جنگ‌جویان و بالاخره شکست مسلمانان در بر نداشت چنان که آیه (۴۷) بیان‌گر این حقیقت است ولی از آن جا که تمام کارهای رسول خدا ﷺ باید مستقیماً به امر ربانی باشد، و این اجازه دادن رسول الله ﷺ به عدم شرکت اینان در جنگ به بهانه‌ای واهی در عین آن که بر منبای اصلی جایز بلکه واجب بود، و لکن شایسته بود آن هم به اذن خصوصی و حیانی باشد. بنابراین این تأدیبی است ربانی که درست است که پیامبر ﷺ کارهایش بر منبای عصمت رسالتی است، لیکن باید صد در صد به اذن صریح خدا باشد. چنان که "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ." (۳:۵۳ و ۴) کلیت جریان و حیانی کل اقوال، افکار، اعمال و سلب و ایجاب رسول الله ﷺ را ثابت کرده است، و در هر صورت آیاتی مانند این آیه بیان‌گر تربیت تدریجی رسول الله ﷺ در فوق مقام عصمت درونی اش می‌باشد.

لَا يَسْتَنْدِنَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ  
وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿۴۴﴾ إِنَّمَا يَسْتَنْدِنَكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ  
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿۴۵﴾ وَلَوْ أَرَادُوا  
الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَتَبَطَّحَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا

مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿۴۶﴾ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَوُا خِلَالَكُمْ  
يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمْعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿۴۷﴾ لَقَدْ ابْتَعُوا  
الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ  
كَرِهُونَ ﴿۴۸﴾ وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أُنْذِنَ لِي وَلَا تَفْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ  
جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿۴۹﴾ إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ  
يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ ﴿۵۰﴾ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا  
مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۵۱﴾ قُلْ هَلْ  
تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ  
بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيَدِنَا فَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴿۵۲﴾

کسانی که به خدا و روز پایانی ایمان می‌آورند، در جهاد با مال و جانشان از تو اجازه نمی‌خواهند. و خدا به (حال) تقوای پیشگان داناست. ﴿۴۴﴾ تنها کسانی از تو اجازه می‌خواهند (به جهاد نروند) که به خدا و روز واپسین ایمان نمی‌آورند، و دل‌هایشان بدون هیچ مستندی به شک افتاده؛ پس همانان در (ژرفای) شکشان سرگردانند. ﴿۴۵﴾ و اگر (برای جهاد) اراده‌ی بیرون رفتن داشتند، بی‌گمان برای آن ساز و برگی تدارک می‌دیدند، ولی خدا (این) انگیزششان را بسی ناپسند داشت. پس ایشان را زمین‌گیر کرد و (به آنان) گفته شد: «بازنشستگان (: در ماندگان و ناتوانان همچنان) بمانید.» ﴿۴۶﴾ اگر با شما بیرون آمده بودند، جز فساد و دگرگونی و نابسامانی را برای شما نمی‌افزودند و به سرعت افساد (جنگی) خود را میان شما می‌انداختند، که شما را به فتنه (ی جنگی) می‌طلبیدند و حال آنکه در میانتان جاسوسانی بسی شنوای فتنه دارند (که به نفع آنان اقدام می‌کنند). و خدا به (حال) ستمکاران داناست. ﴿۴۷﴾ همواره، پیش از این (نیز) همانا در صدد فتنه جویی برآمدند، و کارها را برای تو دگرگون ساختند؛ تا (اینکه) حق آمد، و امر خدا آشکار شد، حال آنکه آنان بسی ناخشنودند. ﴿۴۸﴾ و برخی از آنان کسی است که می‌گوید: «مرا (در

ماندن) اجازه ده و به فتنه ام مینداز.» هان! که آنان خود در ژرفای فتنه سقوط کردند. و به راستی جهنم بی گمان بر کافران احاطه دارد. ﴿۴۹﴾ اگر حالت نیکی ای تو را در رسد، آنان را بد حال می سازد، و اگر پیشامد ناگواری تو را در رسد گویند: «ما پیش از این، تصمیم خود را به راستی گرفته ایم.» و شادمان روی بر می تابند. ﴿۵۰﴾ بگو: «جز آنچه خدا برایمان مقرر داشته هرگز (آسبی) به ما نرسد. او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.» ﴿۵۱﴾ بگو: «آیا شما جز یکی از این دو نیک ترین (زندگی) را برای ما انتظار دارید؟ در حالی که ما انتظار می کشیم خدا از جانب خود یا به دست ما عذابی به شما برساند. پس انتظار بکشید، که ما هم بی چون با شما (از) منتظرانیم.» ﴿۵۲﴾

آیه ۵۲- این آیه بیان گر این حقیقت عمومی ایمانی شایسته است که سخنشان، فکرشان و عمل شان در برابر کفار مهاجم این است که جز دو انتظار از ما نداشته باشید که این هر دو بهترین حالت ایمانی است: (۱) کشتن در راه خدا؛ (۲) کشته شدن در راه خدا. که هر دو برای ما بهترین و شایسته ترین زندگی است، و اما ما برای شما فقط انتظار داریم که یا خدا شما را عذاب کند و یا اکنون به دست ما عذاب شوید، که اگر صورتاً بر ما غالب شوید مستحق عذاب مضاعف خواهید بود: عذاب کفر و عذاب تعدی بر ما مؤمنان، و اگر به دست مان مغلوب گردید عذاب صوری مغلوب شدن و سپس عذاب واقعی پس از مرگ را خواهید چشید. پس در حقیقت انتظار شما از ما فقط دو زندگی نیک است و انتظار ما از شما دو نابودی بد.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿۵۳﴾ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿۵۴﴾ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۵۵﴾ وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ ﴿۵۶﴾ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأًا أَوْ مَعْرَتًا أَوْ مَدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ

يَجْمَعُونَ ﴿۵۷﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿۵۸﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿۵۹﴾ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۶۰﴾

بگو: «چه با طاعت (و) چه با کراهت انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد. بی‌گمان شما گروهی فاسق بوده‌اید.» ﴿۵۷﴾ و هیچ چیزی از پذیرفته شدن انفاق‌هایشان جلوگیری نکرد، جز آنکه همواره به خدا و به پیامبرش کفر ورزیدند، و جز با (حالت) کسالت به نماز نمی‌آیند، و ایشان جز در حالی بسی ناخوشایند انفاق نمی‌کنند. ﴿۵۸﴾ پس (نه) اموال و نه فرزندان‌شان تو را به شگفتی نیاورد. جز این نیست که خدا می‌خواهد در زندگی دنیا به وسیله‌ی آنها عذابشان کند، و جان‌شان در حال کفر بر کنده شود. ﴿۵۹﴾ به خدا سوگند یاد می‌کنند (که) آنان بی‌گمان به‌راستی از شما نیستند، در حالی که آنان از شما نیستند، لیکن گروهی هستند که (مؤمنان را از یکدیگر) جدا می‌کنند. ﴿۶۰﴾ اگر پناهگاه یا غارها یا فرارگاهی می‌یافتند، بی‌گمان بسی شتابزده سوی‌شان روان می‌شدند. ﴿۵۷﴾ و برخی از آنان در (تقسیم) صدقات بر تو خرده می‌گیرند. پس اگر از آن (اموال) به ایشان داده شود، خشنود می‌گردند، و اگر از آن به آنان داده نشود ناگهان به خشم می‌آیند. ﴿۵۸﴾ و اگر آنان بدانچه خدا و پیامبرش به ایشان داده خشنود می‌گشتند و می‌گفتند: «خدا ما را بس است، به زودی خدا از فضل خود به ما می‌دهد، و (نیز) پیامبرش (به ما می‌بخشد)، ما همانا تنها سوی خدا راغبیم» (این خود برایشان شایسته بود). ﴿۵۹﴾ صدقات، تنها به کمرشکستگان (زمین‌گیر) و تهی‌دستان (: خاک‌نشین) و متصدیان (: گردآوری و پخش آن) و کسانی که دلشان (برای رغبت بیشتر به ایمان) به دست آورده شده، و در (راه آزادی) گرفتاران در بند، و وام‌داران، و در راه خدا اختصاص دارد. حال آنکه (این) فریضه‌ای است از جانب خدا و خدا بسی دانای حکیم است. ﴿۶۰﴾

آیه ۶۰ - این آیه مورد مصرف زکات را هشت طایفه معرفی کرده، و به عنوان فریضه دادن زکات را به آنها مقرر فرموده است، و چنان که در آیه خمس اشاره شد، زکات و خمس - جز در اندازه هر یک - همگامند.

در این هشت طایفه فقراء بر مساکین مقدم‌اند، زیرا فقیر بی‌نوایی است که کمرش از بی‌نوایی شکسته، ولی مسکین تنها زمین خورده است و شکستگی فقر را ندارد، و این هر دو در صورتی مستحق زکاتند که بی‌نوایشان در اثر تنبلی و کاهلی نباشد، زیرا اسلام تن پرور نیست؛ چنان که دسته سوم که کارمندان داد و ستد زکات می‌باشند، بر مبنای کار و به اندازه کارشان مستحق زکاتند.

دسته چهارم: کسانی‌اند که دل‌هاشان به اسلام نزدیک شده که با براهین اسلامی و عمل شایسته مسلمانان به اسلام تمایل یافته‌اند، و یا مسلمانند ولی اسلام‌شان شایسته و بایسته نیست، در هر صورت آنها که دل‌هاشان با اسلام پیوندی خورده یا برای مسلمان شدنشان یا تکامل اسلام‌شان مورد چهارمین بخش زکاتند.

پنجم: «فی الرقاب»: درباره گرفتاران و نه «للقاب»: برای آنان، زیرا این بخشی از ملک آنان نیست، بلکه در راه آزادیشان است. و مراد از رقاب کسانی هستند که گردن‌گیر دیگری می‌باشند، و به اصطلاح حُرّ و آزاده نیستند، که از ابتدای اسلام رو به نابودی نهاده و مدت‌هاست که هرگز وجود ندارد، و چه کسانی که از لحاظ بدهی مسالی در بندند.

ششم: «و الغارمین» بدهکارانند؛ البته در صورتی که بدهی‌شان در راه مشروع باشد نه حرام، که اگر وامی گرفته و در راه حرام مصرف کرده هرگز مورد زکات نیست.

هفتم: «و فی سبیل الله»؛ رکن پرداخت‌های زکات فی سبیل الله است که در راه خدا و پیش‌برد اسلام حقیقی باید پرداخت گردد، مانند دعوت به سوی خدا در کل ابعادش، و جنگ در راه خدا در کل جهاتش، و بقیه موارد خود نمونه‌هایی است از «فی سبیل الله». و از جمله مورد هشتم یعنی «ابن السبیل» کسی است که در حاشیه سبیل الله می‌باشد، یعنی لا اقل زندگی‌اش در راه حرام نیست و بدون تنبلی و کاهلی نیازمند است، چه در سفر باشد و چه در حضر، بالاخره کسی که در این راه نیازمند شده نه فقیر یا مسکین که کلاً نیازمند باشد، بلکه در این راه نیازمند شده، مانند راه تحصیل علوم

اسلامی که اگر دانشجوی اسلامی کارهای اقتصادی می‌کرد نیازمند نبود، ولی اکنون که وقت خود را در راه تحصیل علوم اسلامی مصرف می‌کند نیازمند است، یا کسی که به سفری مباح رفته و نیازمند گشته و در راه مانده است، البته این پرداخت نسبت به این گونه ابن سبیل موقت است، یعنی مادامی که ابن سبیل است نیازمند است؛ که اگر نیازش بر طرف شد و امکان پرداخت گرفته‌های خود را داشت باید آنها را بپردازد، مانند فقرا و مساکین که اگر غنی شدند و توانستند آنچه را گرفته‌اند بعضاً یا کلاً بپردازند، باید آنها را پرداخت کنند، تنها دسته سوم که کارمندان داد و ستد زکاتند این چنین نیستند، زیرا مزد کارکرد خود را گرفته‌اند، و بالاخر هر کدام از این هشت گروه که کلاً از مصادیق نیاز به زکاتند، مادامی که با عناوین خاص خود نیاز دارند مورد زکاتند و هنگامی که نیازشان بر طرف شد باید آنچه می‌توانند از گرفته‌های خود باز پس دهند البته به جز کارمندان زکات که هر چه هم دارا باشند گرفته‌های آنها استحقاق دایمی آنهاست، و اصولاً زکات و غیز زکات از انفاقات اسلامی مربوط به دو جهت معنوی و مادی اسلامی است که باید ضرورت‌های معنوی و مادی، فردی و اجتماعی مسلمانان با انفاقات واجب و مستحب بر طرف گردد.

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلُّ أذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ  
وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ  
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦١﴾

و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: «او گوش است (و زود باور می‌کند)». بگو: «(او) به سود شما گوش است؛ به خدا ایمان می‌آورد و به سود مؤمنان امانشان می‌دهد، و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی بزرگ است.» و کسانی که پیامبر خدا را آزار می‌رسانند، برایشان عذابی است پر درد. ﴿٦١﴾

آیه ۶۱ - اُذُنٌ بودن - که گوش کردن سخنان گوناگون است - برای پیغمبر که اُذُنٌ خیر است کلاً به نفع مسلمانان می‌باشد؛ زیرا اگر سخن نارواایی گفته شود و پیامبر گوش

دهد آن را با تبیین حقیقت بر طرف می‌کند، و اگر سخنی درست باشد آن را تصدیق می‌کند. و اگر هم نقصانی در این میان باشد آن را بر طرف می‌سازد، بر این اساس گوش رسالتی در هر سه بعدش گوش هوش است، نه گوش بی‌مهابا، و لکن کسانی که هر بد و خوبی را گوش می‌دهند و در این جریانات بی‌تفاوتند اینان "اذن خیر" نیستند.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾

و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: «او گوش است (و زود باور می‌کند)». بگو: «(او) به سود شما گوش است؛ به خدا ایمان می‌آورد و به سود مؤمنان امانشان می‌دهد، و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی بزرگ است.» و کسانی که پیامبر خدا را آزار می‌رسانند، برایشان عذابی است پر درد. ﴿۶۱﴾ برای (اغفال) شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود گردانند. حال آنکه اگر مؤمن بودند سزاوارتر است که خدا و فرستاده‌ی او را خشنود سازند. ﴿۶۲﴾ آیا ندانستند هر که میان خود و خدا و پیامبرش حدی [فاصله‌ای] اندازد، بی‌گمان برای او آتش جهنم است، حال آنکه در آن جاودانه خواهد بود. این همان خواری و بی‌مقداری بزرگ است. ﴿۶۳﴾ منافقان بیم دارند از اینکه (مبادا) سوره‌ای بر آنان نازل شود که ایشان را از آنچه در دل‌هایشان هست خبری مهم دهد. بگو: «مسخره کنید. بی‌تردید خدا آنچه را که (از آن) می‌ترسید برون آورنده است.» ﴿۶۴﴾

آیه ۶۴ - «سوره» مجموعه آیات حتی دو آیه و حتی یک آیه است، که مطلبی را مستقلاً بیان‌گر است، چون اصولاً سوره از «سور»: دیوار دور خانه یا آبادی یا شهر یا کشور است که آن را از دیگر جاها جدا می‌سازد، بنابراین سوره در قرآن - بر خلاف اصطلاح معمولی - تنها سوره‌های رسمی قرآن نیست، بلکه مطلبی است و حیاتی که مستقل



باشد، و این منافات با آن ندارد که سوره‌های مصطلح هم سوره است، زیرا در مجموعه کلی مجموعه آیات مستقل است، و با فاصله "بسم الله الرحمن الرحيم" - جز در براءت - جدا می‌شوند.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَءَايَاتِهِ  
 وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ  
 عَنِ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبُ طَآئِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾ الْمُنْفِقُونَ  
 وَالْمُنْفِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَنكِرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ  
 وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٦٧﴾ وَعَدَّ  
 اللَّهُ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ  
 وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٦٨﴾ كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً  
 وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ  
 الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ  
 أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٩﴾

و بی‌گمان اگر از ایشان بپرسی، بی‌آمان همی خواهند گفت: «ما فقط (در کار نابسامانمان) فرورفته و بازی می‌کرده‌ایم.» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کرده‌اید؟» ﴿۶۵﴾ عذر نیاورید. بی‌چون شما بعد از ایمانتان کافر شدید. اگر از گروهی از شما (به خاطر پوزششان) درگذریم، گروهی (دیگر) را به علت اینکه همواره تبه‌کار بوده‌اند عذاب خواهیم کرد. ﴿۶۶﴾ مردان و زنان منافق همانند یکدیگرند؛ (دیگران و خودشان را) به کار ناشناخته [نابند] و از کار شناخته شده [پسندیده] باز می‌دارند، و دست‌های خود را (از خوبی‌ها) فرو می‌بندند. خدا را فراموش کردند، پس او (هم) فراموششان کرد. منافقان، بی‌گمان (هم) ایشان فاسق‌اند. ﴿۶۷﴾ خدا به مردان و زنان

منافق و کافران، آتش جهنم را وعده داده است، (که) در آن جاودانه‌اند. همان (آتش) برایشان کافی است، و خدا لعنتشان کرده، و برایشان عذابی پایدار کننده است. ﴿۶۸﴾ (حال شما منافقان) همچون (حال) کسانی است که پیش از شما بودند آنان از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتر بوده‌اند. پس بر حسب خوی (ناپسند) خودشان از نصیب خودشان برخوردار شدند. و شما (هم) به خوی (بد) خود بهره (ها) بردید، چنان که پیشینیان به خوی (بد)شان بهره (ها) بردند. و شما (در باطل) فرو رفتید، همان گونه که آنان (در باطل) فرو رفتند. آنان اعمالشان در دنیا و آخرت به هدر رفت و اینان، (هم)ایشان زیان کاراند. ﴿۶۹﴾

آیه ۶۹ - "حبطت اعمالهم فی الدنيا والآخرة" در این آیه، نابودی اعمالشان در آخرت روشن است که هرگز اثر شایسته‌ای در آخرت ندارد، بلکه تماماً عذاب است، و در دنیا که بر مبنای اسلام ظاهر کاری می‌کنند ولی در باطنشان کافرند، این جا هم اعمالشان به چیزی گرفته نمی‌شود؛ زیرا رسول و مؤمنان حقیقی آنها را می‌شناسند، و ارجی برای ایشان قایل نیستند، بنابراین در اعمال ظاهراً ایمانیشان در دنیا هم زیان کارند، چنان که "و اولئك هم الخاسرون".

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ  
وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ  
لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۷۰﴾ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ  
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ  
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ  
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۷۱﴾

آیا گزارش مهم کسانی که پیش از آنان بودند - : قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای زیر و رو شده - به ایشان نرسیده است؟ پیامبرانشان دلایل

آشکار برایشان آوردند. پس خدا هرگز بر آن نبوده تا به آنان ستم کند، ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشته‌اند. ﴿۷۰﴾ و مردان و زنان باایمان، دوست‌دار، نگهدار و پشتوانه‌ی یکدیگرند. همدیگر را به کارهای شناخته شده [پسندیده] وامی‌دارند و از کارهای ناشناخته [ناپسند] باز می‌دارند و نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌دهند، و خدا و پیامبرش را فرمان می‌برند. اینانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد. به راستی خدا عزیزی حکیم است. ﴿۷۱﴾

آیه ۷۱ - این آیه ولایت را از باب امر و نهی با شرایطش بر هر دوی مردان و زنان مؤمن واجب کرده که روی این مبنا چنان که مردان مؤمن حق امر به معروف و نهی از منکر دارند، زنان نیز چنین‌اند، همان گونه که در به پا داشتن نماز و دادن زکات و پیروی از خدا و رسول و در نتیجه مورد رحمت خدایی شدن همسانند، بنابراین چنان که این جریانات در اختصاص مردان مؤمن نیست، سیاست امر به معروف و نهی از منکر نیز اختصاص به مردان ندارد.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۷۲﴾

خدا به مردان و زنان باایمان باغ‌هایی وعده داده است که از زیر (درختان)شان نهرها روان است (و اینان) در آنها جاودانه‌اند؛ و (نیز) سراهایی پاکیزه در باغ‌های جاودان (به آنان وعده داده است) و خشنودی‌ای از (سوی) خدا بزرگ‌تر (از این باغ‌ها و سراها) است. این است همان کامیابی و سعادت با سلامت و عظمت. ﴿۷۲﴾

آیه ۷۲ - "و رضوان من الله اکبر" بهشت رضوان را تبیین می‌کند، که در حقیقت بر مبنای "جنات تجری" و «رضوان» برای مؤمنان دو بهشت است: بهشت جسمانی و بهشت روحانی. البته بهشت روحانی بیشتر بر مبنای درجات ایمان است، چنان که "و جنات الجنّین دان" ثمره نزدیک دو بهشت برای آنان است، هم بهشت معرفت و هم بهشت

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ

الْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾

پناهگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است. ﴿٧٣﴾

آیه ۷۳ - جهاد اسلامی نه تنها علیه کفار رسمی است، بلکه بر مبنای "جاهد الکفار و المنافقین" منافقان را نیز شامل است، البته در صورتی که نفاقشان برای رسول الله ﷺ و دیگرانی آشکار باشد، و نیز جهاد با کفار در دو بعد عقیدتی و عملی است، ولی جهاد با منافقان تنها کشتار نیست، مگر آن که افساد عقیدتی یا خونیشان به گونه‌ای باشد که مستحق اعدام شوند. چنان که در کل "یسعون فی الارض فساداً" چنین است.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ أُمَّمًا  
 لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا  
 يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ  
 فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾ وَمِنْهُمْ مَنُ عَاهَدَ اللَّهُ لَسِنِّ إِتْنَانٍ مِنْ  
 فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا آتَتْهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ  
 بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ  
 يَلْقَوْنَهُ بِمَاءٍ أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾

به خدا سوگند می‌خورند که (سخن ناروا) نگفته‌اند، در حالی که همواره همانا سخن کفر گفته‌اند، و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند، و به آنچه به آن دست نیافتند همت گماشتند، و به انکار (و انکاران) به پیگیری انتقام‌آمیز (تان) بر نخاستند مگر (برای) آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی‌نیاز گردانید. پس اگر توبه کنند برای آنان

خوب است، و اگر روی برتابند، خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می‌کند، و در روی زمین نه پشتوانه و نه یابوری برایشان نیست. ﴿۷۴﴾ و از آنان کسانی (اند که) با خدا عهد کردند: «اگر همواره از کرم خویش به ما عطا کند، به راستی همواره از تصدیق‌کنندگان باشیم، و بی‌چون همچنان از شایستگان خواهیم بود.» ﴿۷۵﴾ پس چون (خدا) از فضل خویش به آنان داد، بدان بخل ورزیدند و به حال اعراض روی برتافتند. ﴿۷۶﴾ پس به سزای آنکه با خدا خُلف وعده کردند، و از آن روی که دروغ می‌گفتند، در دل‌هایشان - تا روزی که او را دیدار کنند - نفاق پایدار قرار داد. ﴿۷۷﴾

آیه ۷۷ - "فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ" به معنای جزای اصرار منافقان بر نفاق است، که از جمله عقوبت دنیوی‌شان این است که همان نفاق و بیشترش در دل‌هایشان تا هنگام مرگ پیوسته خواهد بود، چنانکه "فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ" (۵:۶۱) هنگامی که انحراف کردند، خدا هم قلب‌هایشان را منحرف ساخت. این نیز بر همین مبناست.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّمَهُ الْغُيُوبَ ﴿۷۸﴾ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۷۹﴾ أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۸۰﴾

آیا ندانسته‌اند که خدا بی‌گمان رازشان و نجوایشان را می‌داند، و اینکه خدا همواره بسی دانای رازهای نهان است؟ ﴿۷۸﴾ کسانی از مؤمنان (را) - که از روی میل صدقات می‌دهند - در پنهانی عیب می‌گیرند. و (همچنین) از کسانی که (در انفاق) جز به اندازه‌ی توان رنج‌آمیزشان نمی‌یابند، (عیب جویی می‌کنند) پس آنان را به مسخره می‌گیرند، (بدانند که) خدا آنان را به مسخره گرفته و برایشان عذابی پردرد است. ﴿۷۹﴾ برایشان پوشش بخواه یا برایشان پوشش نخواه - (حتی) اگر هفتاد بار (هم) برایشان پوشش بخواهی - هرگز خدا (گناهان) آنان را نخواهد پوشید، (چرا) که آنان بی‌گمان به خدا و فرستاده‌اش کفر

ورزیدند. و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند. ﴿۸۰﴾

آیه ۸۰ - «إِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ» به دو معناست: اول این که حجت رسول الله ﷺ حتی نسبت به منافقان به قدری زیاد است که گاهی می‌خواهد برایشان زبانی به استغفار گشاید، ولی این آیه کلاً از آن منع کرده است. دوم آن که اگر پیامبر - هم - بر فرض محال برای آنان استغفار کند، هرگز پذیرفته نیست.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿۸۱﴾ فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكِوْا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸۲﴾ فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُواكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ﴿۸۳﴾ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۸۴﴾

و ادار شدگان به سرپیچی (از جهاد) به هنگام برجای ماندنشان در تخلف از (دستور) رسول خدا شادمانی کردند. و از اینکه با مالها و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کنند بسی ناخوش گشتند و گفتند: «در (این) گرما (برای جنگ) کوچ نکنید!» بگو: «اگر دریافته بودند آتش جهنم سوزان‌تر (از سوز جنگ) است.» ﴿۸۱﴾ (از این) پس به سزای آنچه به دست می‌آورده‌اند باید کم بخندند و بسیار بگریند. ﴿۸۲﴾ پس اگر خدا تو را سوی طایفه‌ای از آنان بازگردانید (و) در نتیجه برای بیرون آمدن (به جنگ دیگری) از تو اجازه خواستند، بگو: «شما هیچ‌گاه با من خارج نخواهید شد، و هیچ‌گاه همراه من با هیچ دشمنی کشتار نخواهید کرد. شما نخستین بار بی‌گمان با (معدوران و خانه‌نشینان) به قعود (تان) خشنود شدید، پس (اکنون نیز) با (باز)نشستگان بنشینید.» ﴿۸۳﴾ و هیچ‌گاه بر

هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نه ایست. اینان بی‌چون به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حال فسق مردند. ﴿۸۴﴾

آیه ۸۴ - این آیه حتی نماز میت را بر جنازه منافقان پس از مرگشان حرام دانسته، که هر کس نفاقش برای رسول الله ﷺ - یا هر مسلمانی - آشکار باشد، هرگز بر مرده‌اش نباید نماز بگذارند. اولاً طبق "ولا تصل علی احد منهم" که نهی از نماز خواندن بر آنان است، و ثانیاً این که از ارکان نماز میت استغفار بر ای اوست، و چنان که استغفار برای منافق در حال زنده بودنش حرام است، به طریق اولی پس از مرگش نیز حرام است.

و اصولاً منافق در منطق قرآن تنها کسی است که در باطن کفر می‌ورزد ولی تظاهر به اسلام دارد، مخصوصاً آن متظاهری که با نمایش اسلامی‌اش بر ضد اسلام و مسلمین فعالیت دارد، روی این اصل غیر این مورد منافق - رسمی - نیست، گرچه از نظر اصل لغت نفاق یعنی اختلاف و جدایی است که حتی اگر مؤمنی از نظر عقیدتی و قلبی در مرتبه کاملی از ایمان باشد ولی ظاهر گفتار و کردارش نمود بیشتری داشته باشد، از نظر لغت منافق است، ولیکن اصطلاح نفاق در قرآن هرگز شامل او نمی‌شود؛ بلکه "وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ" (۴۹:۸) است، که شامل هر مؤمنی که ایمانش کامل نیست می‌شود که در قلبش بیماری از نظر ایمان وجود دارد.

تشخیص کفر باطنی هم در صورت یقین و احراز آن است، که مثلاً اعمال و عقایدی را احیاناً به طور پنهانی ابراز داشته که دلیل بر کفر است، و شما آنها را شخصاً یا به شهادت قاطعانه بدانید، ولی در ظاهر بسا که بیشتر از مسلمانان دیگر تظاهر به اسلام می‌کند. در این گونه موارد نفاق ثابت است.

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا  
وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۸۵﴾ وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامِنُوا بِاللَّهِ  
وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولَ الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ

الْقَاعِدِينَ ﴿۸۶﴾

و اموال و فرزندانشان، تو را به شگفتی نیندازد. خدا تنها همی خواهد ایشان را در دنیا بدان‌ها عذاب کند، و جان‌هاشان در حال کفرشان برکنده شود. ﴿۸۵﴾ و هنگامی که سوره‌ای نازل شود که: «به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید»، توانمندان از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند: «بگذار ما با (باز)نشستگان باشیم.» ﴿۸۶﴾

آیه ۸۶- چنان که گذشت لفظ «سوره» که در مورد امر منافقان به ایمان و جهاد فی سبیل الله است، اینجا سوره رسمی نیست، زیرا در کل قرآن چنان سوره این نداریم که تنها منافقان را مورد این دو امر قرار دهد، حتی سوره منافقون که سوره رسمی مستقلی است، هرگز چنین مطالبی را در بر ندارد، بلکه سراپا مذمت آنان است. روی این اصل همان طور که گفته شد، سوره آیه یا آیاتی است که مستقلاً مطلبی را در بر داشته باشد، گرچه سوره‌های رسمی قرآن سوره‌هایی بارزترند. مانند مؤمن و مؤمن تر.

«أُولُوا الطَّوْلِ» به معنای توامندان است، چه توان بدنی جنگ، و چه توان مالی برای ساز و برگ جنگ، و چه در هر دو بُعدش، که «طول» این جا دارای هر دو زمینه است و اجازه گرفتن توانمندان به ویژه در هر دو بعد خود دلیل بر نفاق آنان، زیرا اگر کسی توانایی بدنی ندارد ولی دارای توانایی مالی است، یا دست کم در صورت نداشتن هیچ کدام توان تشویق جنگجویان را دارد باید آنان را حتی الامکان به جنگ تشویق نماید.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۸۷﴾  
 لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُوْلَائِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۸۸﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۸۹﴾ وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۹۰﴾

راضی شدند که با (باز)نشستگان [معدوران] باشند. و حال آنکه بر دل‌هایشان مهر



نهاده شده است، پس دریافتی (درست از حقایق) ندارند. ﴿۸۷﴾ ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جان‌هایشان جهاد کردند. و اینانند که همه‌ی خوبی‌ها برایشان است، و ایشان، (هم) اینان رستگار کننده‌اند. ﴿۸۸﴾ خدا برای آنان باغ‌هایی آماده ساخته، که از زیر (درختان)شان نهرها روان است، (و) در آنها جاودانه‌اند. این (همان) بهره‌ی سالم بزرگ است. ﴿۸۹﴾ و عذرخواهان از بادیه‌نشینان آمدند تا به آنان اجازه‌ی ترک جهاد داده شود، و کسانی که به خدا و فرستاده‌اش دروغ گفتند نیز (در خانه‌هایشان) نشستند. به زودی به کسانی از آنان که کفر ورزیدند عذابی دردناک خواهد رسید. ﴿۹۰﴾

آیه ۹۰ - "المعذرون من الاعراب" و نه «معذرون» به معنای عذر خواهان در عدم شرکت در جنگ برای خود و دیگران می‌باشند.  
«الاعراب» در آیه (۹۷) خواهد آمد، و «الذین کذبوا الله و رسوله» منافقان‌اند که «عذاب الیم» این جا در اختصاص آنان است و نه «الاعراب» زیرا بادیه نشینان قصور و تقصیر را در هم آمیخته‌اند، و شاید مورد عفو قرار گیرند، ولی «الذین کفروا» که منافقان هستند از جریان عفو برونند.

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ  
حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ  
رَّحِيمٌ ﴿٩١﴾

بر ناتوانان و بیماران و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند (تا در راه جهاد) خرج کنند - در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند - حرجی نیست. هنگامی که برای خدا و فرستاده‌اش (کسانی را) نصیحت کنند، علیه احسان‌کنندگان هیچ راهی (بر مذمت یا عقوبتشان) نیست. و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۹۱﴾

آیه ۹۱ - "ما علی المحسنین من سبیل" هیچ مسلمانی را در راه احسان نباید سرزنش کرد، یا به گیر و دار افکند، چه از نظر حالی و مالی و چه از نظر عملی، بر این مبنا اگر مسلمانی از شما امانتی را پذیرفت خصوصاً در صورتی که در پذیرش این امانت اضافه بر آن که

مزدی در کار نبوده زحماتی هم برای او به بار آورد، چنان که این مال بدون تقصیر او تلف شود، دهنده مال هیچ گونه حقی نه لفظی نه مالی و نه عملی علیه او ندارد. زیرا "من سبیل" کل راه‌ها و روش‌های بر ضد احسان کننده را منع کرده، آری کسی که امانتی را دریافت کند در حالی شایستگی نگهداری آن را ندارد و یا در نگهداری اش کوتاهی کرده باشد، در هر یک از دو جهت اگر این مال تلف شود باید آن را جبران نماید، زیرا این امانت دار احسان نکرده، بلکه اسائه هم کرده؛ و در این میان کسی است که نه آن گونه احسان کرده و نه این گونه اسائه، مانند کسی که در حفظ امانت هم شایستگی داشته و هم کاملاً دقت کرده، ولی مُزد هم گرفته است، این فرد نیز مشمول «المحسنین» می‌باشد، زیرا گرچه مزدی گرفته، ولی کار بدی نکرده است، همچنین کسی که چیزی را با شرایط شرعی اجاره می‌کند و بدون تقصیر و در عین شایستگی این اجاره، آن را از دست می‌دهد، یا بهتر که در اثر کارکرد معمولی و عادلانه اجاره‌ای، نقصانهایی در مورد اجاره وارد می‌شود، مانند اتومبیل یا خانه که در اثر استعمال طبعاً فرسوده می‌گردد در این مراحل و مانندشان مادامی که تقصیر یا ناشایستگی در کار نباشد مشمول «المحسنین» خواهد بود.

آری، اگر کسی مال دیگری را در خواب و یا در بیداری بدون تقصیر تلف کند، که نه در اجاره اوست و نه امانت، در این صورت طبق ادله شرعیه کتاب و سنت ضامن است، زیرا نه محسن است و نه مسیء، لذا از نفی و اثبات ضامن بودن در این جا بیرون است، و طبق اصل ضمانت طبعاً ضامن می‌باشد.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا  
 وَأَعْيُوهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿۹۲﴾ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى  
 الَّذِينَ يَسْتُنذِرُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رِضْوَانًا يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ  
 اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۹۳﴾ يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ  
 لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ

و رَسُولُهُ وَ تُمَّتْ تُرْدُونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَسْئَلُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٤﴾ سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِنُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾ يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾  
 الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾

و (همچنین) بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا راهی (جهاد) شان کنی (زیانی) نیست. (چون) گفتی: «چیزی نمی‌یابم تا بر آن راهیتان کنم»، برگشتند؛ حال آنکه در اثر اندوه از چشمانشان اشک فرو می‌ریزد که (چرا) چیزی نمی‌یابند تا (در راه جهاد) خرج کنند. ﴿٩٤﴾ همانا راه (نکوهش) علیه کسانی است که در حال توانگریشان از تو اجازه (ی ترک جهاد) می‌خواهند (و به این) راضی شده‌اند که با خانه‌نشینان (همانند زنان و سالخورده‌گان و بیماران) باشند. و خدا بر دل‌هایشان مهر نهاد؛ پس آنان نادانی می‌کنند. ﴿٩٥﴾ هنگامی که سوی آنان بازگردید، به سویتان عذر می‌آورند. بگو: «عذر نیاورید. هرگز برای شما ایمنی نداریم (و) خدا همواره ما را از خبرهای مهم شما آگاه گردانیده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهد دید. سپس سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید. پس به آنچه انجام می‌دادید به شما خبری مهم می‌دهد.» ﴿٩٦﴾ هنگامی که سوی آنان بازگشتید، به زودی برایتان به خدا سوگند یاد می‌کنند تا از ایشان چشم‌پوشی کنید. پس از آنان روی برتابید (که) آنان بی‌گمان پلیدند، و به (سزای) آنچه به دست می‌آورده‌اند پناهگاهشان دوزخ است. ﴿٩٧﴾ برایتان سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید. پس اگر شما (هم) از ایشان خشنود شوید، خدا از گروه فاسقان هرگز خشنود نخواهد شد. ﴿٩٨﴾ بادیه‌نشینان (دور از مراکز ایمان) در کفر و نفاق (از دیگران) سخت‌ترند و به این‌که حدود آنچه را خدا بر فرستاده‌اش نازل کرده، ندانند سزاوارترند. و خدا بسی دانای حکیم است. ﴿٩٧﴾

آیه ۹۷ - «الاعراب» که در ده جای قرآن تکرار شده است کلاً به معنای عرب زبانان نیست، که در اکثر این آیات کلاً مورد مذمت نفاق یا کم ایمانی قرار گرفته‌اند، و در ثانی در معنای لغوی مقصود بادیه نشینانند که هم از مدینه الرسول دور می‌باشند، و هم خشونت طبیعی زندگی صحرايي احیاناً آنان را خشن می‌سازد، و روی این دو بعد مثلث "اشد کفراً و نفاقاً و أجدراً ألا يعلموا حدودها انزل الله" درباره آنان آمده است، مخصوصاً ضلع آخرین که ناآگاهی از احکام خداست، و همین ناآگاهی هم از موجبات کفر و نفاق آنان می‌باشد، که اگر بر خلاف این دو بعد دارای علم و ایمانی شایسته گردند از برخی کسانی که در حوزه علم مدینه بوده‌اند بسی برترند، و چنان که در آیه (۹۲) همینان مورد رحمت ویژه پروردگار می‌باشند بر این مبنا شهرنشینان دور از معارف اسلامی از «الاعراب» می‌باشند، ولی بادیه‌نشینانی با معرفت اسلامیشان از اینان نیستند. چنانکه آیه (۹۹) بیانگر این حقیقت است.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَآئِرَ عَلَيْهِمْ  
 ذَآئِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۹۸﴾ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
 الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ  
 سَئِدُ خَلْفَهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۹۹﴾ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ  
 مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ  
 وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا  
 ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾

و برخی از بادیه‌نشینان کسانی‌اند که آنچه را (در راه خدا) انفاق می‌کنند خسارتی (برای خود) برمی‌گیرند، و منتظرند که تمامی دگرگونی‌ها سراپایتان را فرا گیرد؛ دگرگونی‌های بد بر خودشان است. و خدا بسیار شنوای داناست. ﴿۹۸﴾ و برخی (دیگر) از بادیه‌نشینان کسانی‌اند که به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آورند، و آنچه را انفاق می‌کنند مایه‌ی

تقرب‌هایی نزد خدا و رحمت‌های (درخواستی) پیامبر می‌گیرند. هان! که انفاقشان برایشان مایه‌ی تقرب است (و) به‌زودی خدا ایشان را در رحمت خویش می‌آورد. خدا بی‌گمان بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۹۹﴾ و پیشگامان نخستین، از مهاجران و انصار [یارانشان] و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنودند. و برایشان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر (درختان) شان نهرها روان است (و) در آنها جاودانه‌اند، این است همان کامیابی راحتِ با عظمت. ﴿۱۰۰﴾

آیه ۱۰۰ - "وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ" تنها پیشی جستن و آغاز کردن در ایمان را از مهاجران و انصار در بر ندارد، بلکه مهمتر از سبقت زمانی سبقت ارزشی است که در دَوْران امر میان این دو سبقت مهمتر همین دومین است، آری، اگر این هر دو با هم جمع گردند از سبقت منفرد که یا زمانی است و یا ارزشی برتر خواهند بود. بالاخره اینان همان آغازگران و پیشی جستگان در صف اول ایمانند که عرض مکان و طول زمان را در بر دارد، و درستۀ دوم "الذین اتبعوهم بإحسان" می‌باشند که در ردیف دوم از سبقت و اولویت ایمانی هستند. اینجا بر حسب روایتی از سنیان عمر «و» را از "والذین اتبعوهم" در خطابه‌ای برداشت، به منظور اینکه انصار را پیرو مهاجران قرار دهد و خود از مهاجران بود؛ در این میان عربی با شمشیر برهنه‌اش از جا برخاست و گفت: خلیفه! او را چه کردی میان او و تو این شمشیر حاکم است، و عمر او را اضافه کرد. و آیا مانند عمر که یک او را نمی‌توانست از آیه‌ای حذف کند، دیگران جرأت حذف آیه یا آیاتی از قرآن را داشته‌اند!!

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ  
لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿۱۰۱﴾

و برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شمایند منافقند. و از ساکنان مدینه نیز گروهی بر (مبنای) نفاق (از تمامی ایمان) عریان شدند. تو آنها را نشانه نمی‌زنی بلکه ما آنها را نشانه می‌زنیم. ما به‌زودی دو بار عذابشان می‌کنیم؛ سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند. ﴿۱۰۱﴾

آیه ۱۰۱ - «نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ» این «نعلم» از «عَلِمَ» است، و عَلِمَ به اصطلاح یک مفعولی است و معنایش هم بر خلاف عَلِمَ دو مفعول‌گیر نیست، بلکه مقصود شناخت آنان می‌باشد که شناخت هم یک مفعول‌گیر است، و روی این اصل «لِنَعْلَمَ» درباره خدا که در آیاتی چند وارد است، و کلاً یک مفعول‌گیر است. از (عَلِمَ) به معنای نشانه گذاردن است، آیاتی از قبیل «لِنَعْلَمَ» تنها به معنای عَلِمَ و نشانه گذاری است و نه (عَلِمَ) که از نظر معنا نیز بر خلاف علم همیشگی و کلی و ربانی است، و در حدود (۱۱) آیه قرآنی تماماً به همین معنای (عَلِمَ) و نشانه گذاری است.

وَأَخْرَجُوا عَتَرْتَهُمْ فَذُوقُوا غَوْرًا رَحِيمًا ﴿۱۰۱﴾  
 وَأَخْرَجُوا عَتَرْتَهُمْ فَذُوقُوا غَوْرًا رَحِيمًا ﴿۱۰۱﴾  
 وَأَخْرَجُوا عَتَرْتَهُمْ فَذُوقُوا غَوْرًا رَحِيمًا ﴿۱۰۱﴾  
 وَأَخْرَجُوا عَتَرْتَهُمْ فَذُوقُوا غَوْرًا رَحِيمًا ﴿۱۰۱﴾

و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند (که) کاری شایسته را با کار بدی دیگر درآمیخته‌اند. امید است خدا بر آنان بازگشت کند (و) خدا بی‌گمان بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۱۰۱﴾ از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا بدان پاک و پاکیزه‌شان سازی، و برایشان (از خدا) طلب رحمت کن (که) به‌راستی درخواست رحمت تو برای آنان آرامشی است. و خدا بسیار شنوای داناست. ﴿۱۰۱﴾

آیه ۱۰۳ - «أَمْوَالِهِمْ» که به اصطلاح جمع مضاف است دلیل بر استغراق می‌باشد، که کل اموال را شامل است، و اگر بعضی اموال بود «خُذْ مِنْ بَعْضِ أَمْوَالِهِمْ» بود، و روی این اصل کل اموال مورد زکاتند، که بر مبنای «مِنْ» بخشی از هر یک از آنها مورد پرداخت در زکات‌های واجب است، و نه این که بعضی از اموالشان را کلاً بایستی به عنوان زکات بدهند. و یا از بعضی از اموالشان زکات بپردازند!

أَمْ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أَمْ يَبْتَغُونَ إِثْمًا أَمْ يَسْتَعْجِلُونَ الْقَوْلَ أَمْ هُمْ كَاذِبُونَ ﴿۱۰۲﴾  
 أَمْ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أَمْ يَبْتَغُونَ إِثْمًا أَمْ يَسْتَعْجِلُونَ الْقَوْلَ أَمْ هُمْ كَاذِبُونَ ﴿۱۰۲﴾  
 أَمْ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أَمْ يَبْتَغُونَ إِثْمًا أَمْ يَسْتَعْجِلُونَ الْقَوْلَ أَمْ هُمْ كَاذِبُونَ ﴿۱۰۲﴾  
 أَمْ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أَمْ يَبْتَغُونَ إِثْمًا أَمْ يَسْتَعْجِلُونَ الْقَوْلَ أَمْ هُمْ كَاذِبُونَ ﴿۱۰۲﴾

وَالْمُؤْمِنُونَ وَاسْتَرْدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَسْئَلُكُمْ بِمَا كُنتُمْ

تَعْمَلُونَ ﴿۱۰۵﴾

آیا ندانستند (که) خدا به درستی (هم) او از بندگانش توبه را می‌پذیرد، و صدقات را (از ایشان) می‌گیرد، و خداست که خود به راستی بسی توبه‌پذیر رحمت‌گر بر ویژگان است؟ ﴿۱۰۴﴾ و (به این نابکاران) بگو: «هر کاری می‌خواهید انجام دهید، پس به زودی خدا کردارتان را می‌نگرد و پیامبرش و مؤمنان نیز (کردارتان را خواهند نگرست). و به زودی سوی (خدای) دانای نهان و آشکار باز گردانیده می‌شوید. پس شما را به آنچه انجام می‌داده‌اید آگاهی مهمی خواهد داد.» ﴿۱۰۵﴾

آیه ۱۰۵ - "فسیری الله عملکم" که رؤیت الهی را درباره کل اعمال به آینده افکنده است هرگز دلیل بر عدم علم ربانی نسبت به حال و گذشته اعمال نیست، زیرا رؤیت ربانی نسبت به اعمال دو گونه است: گونه اول رؤیت دنیوی است که بر گروه بسیاری از مکلفان پنهان است، بدین معنی که از روی جهل یا جاهلانه توجه به حضور علمی ربانی نسبت به اعمالشان ندارند، و روی همین غفلت است که دچار گناه می‌شوند، رؤیت دوم بر خلاف رؤیت نخست به گونه‌ای مکشوف است که پس از مرگ در برزخ و قیامت حتی کفار - تا چه رسد به مؤمنان - آگاهی بر احاطه علم ربانی بر اعمالشان دارند، که رؤیت آینده روی همین مبنا و نیز بر اساس باقی ماندن صداها و سیماهای مکلفان در کل اعمالشان می‌باشد، که نوعاً از این جریان نیز غافلند و بر حسب این آیه و دهها آیه دیگر صداها و سیماهای مکلفان همچنان به گونه مستمر تا رستاخیز باقی خواهد ماند که خود گواهان عینی بر این اعمال می‌باشند، ری این دو اصل "فسیری الله" که علم الهی را به آینده متوجه ساخته هرگز - معاذ الله - دلیل بر جهل گذشته حضرت علام الغیوب نیست.

وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

حَكِيمٌ ﴿۱۰۶﴾ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ

وَإِزْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفَنَّ إِن أَرَدْنَا إِلَّا  
الْحُسْنَ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۰۷﴾

و عده‌ای دیگر امید یافتگان برای فرمان خدایند: یا آنان را عذاب می‌نماید و یا به آنان برگشت می‌کند. و خدا دانایی حکیم است. ﴿۱۰۶﴾ و کسانی که مسجدی را بر گرفتند در حالی که (این مسجد) ضرار زیان‌بار و کفر (آمیز) و (برای) جدایی افکندن میان مؤمنان است، و (نیز) کمین‌نهادنی است برای کسی که قبلاً با خدا و پیامبرش به جنگ برخاسته بود، و بسی سخت سوگند یاد می‌کنند که ما به جز نیکوترین (زندگی اسلامی) قصدی نداشتیم، در حالی که خدا گواهی می‌دهد که آنان بی‌گمان دروغ‌گویند. ﴿۱۰۷﴾

آیه ۱۰۷ - "مسجداً ضراراً" ضرار که از باب مفاعله است مشتمل بر دو فاعل است، فاعل اول در زیان رساندن آغازگر است، و فاعل دوم در این زیان رسانی مدافع می‌باشد، و این آیه با سه آیه بعد سرزنشی شدید است نسبت به منافقینی که مسجدی را که اصولاً برای عبادت و وحدت است مایه نفاق و زیان رسانی طرفینی قرار داده‌اند، که آغازگر این زیان همین منافقاند که مسجد را پایگاه و جایگاهی زیان بخش در برابر مؤمنان قرار داده‌اند که جایگاه عبادت خدا را بنیادی بر ضد عبادت خدا قرار داده و آن را به سنگری برای هجوم بر ضد مسلمین تبدیل کردند، و سوگند بسیار محکم‌شان بر این مبناست که "إن اردنا إلا الحسنی": تصمیمی به جز ایجاد زندگی بهتر و شایسته‌تر از برای مسلمانان نداریم، ادعایشان چنین است ولی مقصودشان زیان رسانی به اسلام و مسلمین می‌باشد.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ  
فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿۱۰۸﴾

هرگز در آن جا (به نماز و طاعت) نه ایست. به راستی مسجدی که از روز نخستین بر پایه‌ی تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن به ایستی. در آن راد مردانی‌اند که دوست دارند بی‌شایبه و پاک شوند. و خدا کسانی را که خواهان پاکی‌اند دوست می‌دارد. ﴿۱۰۸﴾



آیه ۱۰۸ - این آیه قیام رسول الله ﷺ را برای نماز خوانندش در مسجد ضرار حرام دانسته، چون اساسش بر طغیان است، و تنها در مسجدی باید قیام اسلامی در نماز و مانند آن قرار گیرد که هم بر مبنای تقوی بنیاد گشته و هم قیام کنندگان در آن در عین پاکی در پی پاک‌تر شدن هستند.

نگارنده در هجرت الی الله - در آخرین مرحله - که دو سالی هم پیاپی در مکه و مدینه سکونت داشتیم، قهوه‌خانه ویران و پلیدی را در آستانه مسجد قبا دیدم، و از نظر شرافت موقعیت مکانیش از این و آن پرسیدم: این جا چه بوده و چرا این گونه است؟ پاسخ این بود که: این جا جایگاه مسجد ضرار است که پس از خرابی‌اش به اراده الهی بعد از گذشت چهارده قرن همچنان ویران است، که یا ساختمانی در آن - در طول این مدت - بنا نشده، و یا اگر هم بنیان شده به ویرانی گراییده است. و جمله "فأنهار به فی نار جهنم" در آیه (۱۰۹) نه تنها دنیای مسجد ضرار را ویران کرده، بلکه در آخرت هم او را از جهنم محسوب داشته است.

پیامی که این آیه برای مسلمانان در طول تاریخ و عرض جغرافیا دارد این است که گرایش هر چه شدیدتر، زیباتر و زیننده‌تر به وحدت ایمان بر کل مسلمین جهان از نخستین واجبات اجتماعی اسلامی است، و هر شخص یا گروهی به هر وسیله‌ای بخواهند بین مسلمانان اختلاف ایجاد کنند، ولو به چهره دینی مسجد یا حسینیه یا مانند آنها باشد، اینها در حکم مسجد ضرار است، مگر این که بر مبنای ضیق مکان و کثرت رجوع کنندگان از برای انجام عبادت و کارهای ایمانی، مکان‌های اجتماعی نیز در عین وحدتشان تعدد یابند، و نه این که هر گروهی که اهل یک شهر یا قبیله یا اهل یک صنف و شغل خاص هستند برای خود مکانی را به عنوان مسجد یا حسینیه یا ... قرار دهند، و در بعد سلب و ایجاب عمل کنند، یعنی سلب دیگران و ایجاب خودشان که تنها ماییم و دیگران نیستند، و این خود موجب نزاع میان مؤمنان آن هم بر مبنای ایمان است، مانند گروهی که نام خود را حزب الله نهند و خویش را محور ایمان و تجسم عینی دین بدانند و بگویند هر که با ما نباشد از دین برون است، که گروه اینان گروه ضرار است، و مکان‌هایی که برای پیش‌برد مقاصد خود بنا می‌کنند که موجب اختلاف میان مسلمانان است، همگی مکان‌های ضرار هستند که یا باید اصلاح گردند یا ویران شوند.

بنابراین سنگرهایی که به نام ایمان و در واقع بر ضد ایمان بر پا می‌گردد سنگره‌های نفاق و از کفر بدتر است که از درون مسلمانان را دچار شکاف و بی‌ایمانی می‌کند، اینها به صورت ظاهر سنگرهایی به سود اسلام هستند و لکن در سیرت به زیان اسلام می‌باشند.

أَفَنُ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مِّنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ  
عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ  
قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ  
وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ  
حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ  
فَأَسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١١﴾

آیا پس کسی که بنیان (مسجد)ش را بر تقوا و خشنودی خدا نهاد بهتر است، یا کسی که بنیانش را مشرف بر لب پرتگاهی نهاد؟ پس با آن در آتش دوزخ سقوط کرد. و خداگروه بیدادگران را هدایت نمی‌کند. ﴿۱۰۹﴾ پیوسته بنیانشان را که بنا کرده‌اند، در دل‌هایشان مایه‌ی شک مستندی (باطل) است، جز آنکه دل‌هایشان به سختی پاره‌پاره شود. و خدا بسی دانایی حکیم است. ﴿۱۱۰﴾ بی‌گمان، خدا از مؤمنان، خود و اموالشان را به (بهای) اینکه بهشت به‌راستی برایشان است خریده؛ حال آنکه در راه خدا کشتار می‌کنند، پس می‌کشند و کشته می‌شوند؛ وعده‌ی حقیقی است در تورات و انجیل و قرآن که بر عهده‌ی اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید نوید همی بخواید، و این همان کامیابی بزرگ سالم (و سودمند) است. ﴿۱۱۱﴾

آیه ۱۱۱ - "في التوراة والانجيل والقرآن" چنان که در نصوص بسیاری از این سه کتاب موجود است این حقیقت را همسان و همگام یاد کرده که مؤمنان در کل زمان‌ها و

زمین‌های تکلیف و وظیفه مبرمی برای دفاع از دین خدا در برابر دیگران داشته و دارند، و با آنان در راه کشتن ناحق کشتار می‌کنند؛ چه بکشند و چه کشته شوند، در هر دو صورت مأجورند و به پاداش نیکشان خواهند رسید.

التَّائِبُونَ الْعَبِيدُونَ الْحَمِيدُونَ اللَّائِقُونَ الرَّكُوعَ السَّاجِدُونَ الَّذِينَ  
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٣﴾  
مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ  
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١١٤﴾ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ  
لِأَبِيهِ إِلَّا عَنِ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ  
إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

(آن مؤمنان، همان) توبه‌کنندگان، پرستندگان (خدا)، سپاسگزاران، سیرکنندگان (در راه خدا) رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان (برای خدا) و ادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند، و پاسداران مقررات خداوند. و مؤمنان را بشارت ده. ﴿۱۱۳﴾ برای پیامبر برجسته و کسانی که ایمان آوردند هرگز سزاوار نبوده است که برای مشرکان - پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان بی‌گمان اهل دوزخند - پوشش بخواهند؛ هر چند نزدیکترین خویشاوندانشان باشند. ﴿۱۱۴﴾ و پوشش خواستن ابراهیم برای پدرش (: ناپدریش) جز برای وعده‌ای که به او داده بود، نبود. پس هنگامی که برایش به خوبی روشن شد که وی دشمن خداست، از او بی‌زاری جست. به‌راستی، ابراهیم بسی دلسوز و بردبار است. ﴿۱۱۵﴾

آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ - بیان‌گر این حقیقت است که در طول تاریخ استغفار برای مشرکان معاند که عناد و جهنمی بودنشان معلوم است حرام گردیده، گرچه نزدیک‌ترین نزدیکان باشند، و استغفار ابراهیم علیه السلام برای عمویش آزر بر مبنای دو وعده در این میان بوده است: یکی وعده آزر که گفت: "وَأَهْجُرُنِي مَلِيًّا" (۴۶:۱۹) که از من مدتی فاصله

بگیر، و از این تعبیر، ابراهیم علیه السلام چنان گمان کرد که آزر در فاصله این مدت بنای بر تفکر دارد، و گویی عنادش از بین رفته است، لذا در جهت دوم به او وعده استغفار داد "سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي" (۴۷:۱۹)، و این وعده را چنان که در (۸۶:۲۶) آمده انجام داد، که "وَأَعِزُّ لَأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِينَ"، و مقصود از این گمراهی، گمراهی نخستین آزر است که بعداً به گمان ابراهیم با "واهجرنی ملیاً" جبران گشته است. ولی هنگامی که برایش روشن شد که او همچنان دشمن خداست، از او تبری جست.

مراد از «ابیه» در این جا عمومی ابراهیم آزر است، چنان که در آیه (۴۱:۱۴) به تفصیل خواهد آمد.

این آیه پیامی است عمومی که اگر کسی به روشنی کافر و معاند است، هرگز نباید مورد استغفار مؤمنان قرار گیرد، حتی رسول الله صلی الله علیه و آله که در آیه (۸۰:۹) آمده: اگر بر فرض محال هفتاد مرتبه هم برای این منافقان معاند استغفار کنی هرگز پذیرفته نیست.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۱۶﴾ لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۱۷﴾

و خدا بر آن نبوده است که گروهی را پس از آنکه به راهشان آورد بی‌راهشان کند، تا آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کند (و به آن کفر ورزند). همواره، خدا به هر چیزی بسی داناست. ﴿۱۱۵﴾ بی‌گمان، فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها از آن خداست. زنده می‌کند و می‌میراند و برای شما جز خدا هیچ سرور و نه یاورى نیست. ﴿۱۱۶﴾ به راستی، خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار - که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند - به درستی برگشت نمود؛ پس از آنکه چیزی نمانده بود (که) دل‌های دسته‌ای از آنان منحرف شود. سپس بر ایشان برگشت نمود. همواره او نسبت به آنان بسی

مهربان رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۱۱۷﴾

آیه ۱۱۷ - "تاب الله علی النبی" به معنای بازگشت خداست بر پیامبر بزرگوارش، نه بدین معنا که حضرتش گناهی کرده و خدا نسبت به این گناه بازگشت نموده، بلکه "فی ساعة العسرة" که از جمله شکست در جنگ احد بوده است و طبعاً پیامبر ﷺ در اثر این شکست که پیامد فرار پنجاه تیرانداز مقرر بوده، و نیز بر مبنای "یزیع قلوب فریق منهم" که همان انحراف جنگی این تیراندازان بوده است، این "تاب الله" دو مبنا و معنا دارد: یکی برگشت خدا بر پیامبر ﷺ از عسر و نگرانی شکست نخستین در جنگ احد، که هرگز روی اصل قصور یا تقصیر حضرتش نبوده است، و دوم "ثم تاب الله علیهم" برگشت خداست بر این متخلفان جنگی که با شرایطش آنها را بخشید، و در این میان "و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه" می‌باشند که به دنبال عسر و نگرانی رسول الله ﷺ بدون هیچ تقصیری در عسر و نگرانی بودند، مختصراً "تاب الله" دو بخش است: نخست بر مثلث "النبی و المهاجرین و الانصار" که برگشت خدا بر آنان بدون گناه‌شان بوده، سپس بر دیگران که با تخلف جنگی شان گناه کار بوده‌اند، که اولاً آنها را بخشید و در ثانی خدا با این دو برگشت، شکست احد را تبدیل به غلبه مسلمانان در پایان کار نمود، که پس از آن شکست بسیار سخت و زیان‌آور مسلمانان پیروز شدند.

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ  
وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ  
لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۱۸﴾

و (نیز) بر آن سه تن که (با اغوای شیطانی) تخلف یافتند تا آن هنگام (و هنگامه‌ای) که زمین با (همه‌ی) فراخیش بر آنان تنگ گردید، و خودشان از خودشان به تنگ آمدند، و گمان (شایسته و بایسته) داشتند که پناهی از خدا جز به سوی (خود) او نیست. (خدا) بر آنان برگشت تا به او برگردند. بی‌گمان خدا، (هم) او بسی برگشت‌کننده‌ی (برگنه کاران و) رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۱۱۸﴾

آیه ۱۱۸ - "ثم تاب الله عليهم ليتوبوا" بدین معناست که خدا نسبت به آن سه نفر که در میان تخلف کنندگان تخلف بیشتری کرده بودند، برگشت کرد تا زمینه برگشت و توبه آنان به سوی خدا فراهم گردد. زیرا توبه دارای سه زاویه است: نخست برگشت خدا به گناه کاران که "تاب الله عليهم" سپس برگشت گناه کاران به سوی خدا که «لیتوبوا» و آن گاه برگشت مجدد خدا برای پذیرش توبه آنان که "ان الله توابٌ رحيم".

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾ مَا كَانَ لِأَهْلِ  
 الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا  
 بِأَنفُسِهِمْ عَنِ نَفْسِهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي  
 سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَّوْنَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا  
 كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا يُنْفِقُونَ  
 نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ  
 أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢١﴾ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن  
 كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا  
 إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿١٢٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ  
 الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾ وَإِذَا مَا  
 أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هُدًىٰ إِيْمَانًا فَآمَنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا  
 فَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ  
 رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾ أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي  
 كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ

سُورَةٌ نُنظِرُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَانَكُمْ مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ  
 قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۱۲۷﴾ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ  
 مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲۸﴾ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ  
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و با راستان باشید. ﴿۱۲۷﴾ مردم مدینه و  
 بادیه‌نشینان اطرافشان را چنان نبوده است که از (فرمان) پیامبر خدا سر باز زنند، و نه  
 اینکه خودشان از حضرتش روی‌گردانی کنند. این بدین جهت است که همواره هیچ  
 تشنگی شدیدی و نه زحمتی و نه گرسنگی و تنگی‌ای در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و در  
 هیچ جایگاهی که کافران را به خشم آورد گام نمی‌نهند، جز اینکه (همین‌ها) برایشان  
 کاری شایسته نوشته شده. بی‌گمان خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. ﴿۱۲۸﴾ و هیچ (حال  
 و مال) کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند، و هیچ گودالی را به سختی نمی‌پیمایند، مگر  
 اینکه به سود آنان نوشته شده، تا خدا به آنان بهترین اعمالی را که می‌کرده‌اند پاداش  
 دهد. ﴿۱۲۹﴾ هرگز چنان نبوده است که همگی مؤمنان به (اندازه‌ی) کفایت (جنگی از  
 دشمنان) کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند، (که دسته‌ای  
 بمانند) تا (اینان) در دین آگاهی پیدا کنند، و قوم (مجاهد) خود را - وقتی سوی آنان  
 بازگشتند هشدار دهند - شاید که آنان (از کیفر ربانی) بهراسند؟ ﴿۱۲۹﴾

آیه ۱۲۲ - در این آیه «لینفروا» که به معنای وجوب کوچ کردن برای جنگ است، بسیج  
 عمومی را بدین منظور منفی دانسته مگر در مواردی ویژه، روی این اصل به طور  
 معمول که بسیج همگانی برای جنگ واجب نیست، از هر گروهی دسته شایسته‌ای را  
 به اندازه کفایت برای جنگ مقرر داشته، تا باقیماندگان در مدینه علم و معرفت برای  
 دریافت معارف دینی به محضر مقام عصمت که قرآن و پیامبر است نایل آیند، تا هم  
 خودشان دانستنی‌های دین را به شایستگی دریابند، و هم گروه‌های جنگجو را به  
 هنگام بازگشتشان به مدینه علم بیاموزند. روی این اصل محور اصلی تفقه در دین در  
 این دو بعد کل بازماندگانی هستند که یا توان جنگی ندارند و یا حضورشان در جنگ

لازم نیست، که اینان همچنان باید مانند گذشته و بیشتر در محضر عصمت تفقه در دین کنند، تا بتوانند اضافه بر فقاہت خودشان برای دیگران نیز آموزگاران فقیه و دانا باشند، که "لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ" شاید در نتیجه این جنگیان پس از برگشتشان از ناشایستگی‌ها دوری کنند.

تفقه در دین دارای دو بعد است: بعد اول مربوط به کسانی است که در پایگاه‌های علوم دینی زندگی می‌کنند که این تفقه شامل تمامی معرفت‌های اصلی و فرعی دینی است، و از جمله نتایجش تفقه عملی در جنگ‌ها می‌باشد، که تا این تفقه و زیر بنای ایمان تحقق نیافته هرگز تحقق معرفتی و سپس عملی در جنگ‌ها برای آنان حاصل شدنی نیست، و درست است که این تفقه جزئی و احیائی در جنگ و جهاد عملی نیز برای جنگ‌جویان فقاہت و تجربه‌ای جنگی دارد که به هنگام بازگشتشان به پایگاه علوم اسلامی، آنچه خود از این تفقه عملی یافته‌اند برای دیگران نیز بازگو می‌کنند، ولی در هر صورت تفقه اصلی و زیربنایی در دین مربوط به جنگ‌جویان نیست.

این جا دو واجب‌أهم و مهم در برابر یکدیگرند: یکی که مهم‌تر است که تفقه اصلی در دین و تنها برای باقی ماندگان در شهر علم است، و دوم - که وجوبش هم کمتر است و هم احیائی - جنگ در راه خداست که آن هم از برای نگهبانی دین خدا و گسترش کل دین است، اکنون کسانی که از واجب عمومی و مهم‌تر نخستین در زمان‌های جنگ محرومند جبران این محرومیت در بازگشت آنهاست که آنچه را در غیابشان از تعالیم فراگیر دینی بوده، اینها هم به اندازه توانشان آنها را از تفقه کنندگان اصلی یادگیرند، که در حقیقت این جریان به هم آمیختن مهم و مهم است، که اگر تفقه مهم‌تر در وقتش انجام نشد باید پس از آن انجام گیرد، و روی این اصل کلاً تفقه همه جانبه دینی بر کل مکلفان در هر زمان و مکانی واجب‌تر است، مگر در صورت عذر مانند حالت‌های جنگی که مکان این گونه برای تفقه در آن حالت‌ها یا هرگز نیست یا بسی کم‌رنگ است. که پس از انجام این واجب استثنایی با یادگیری از دیگران تکمیل می‌گردد.

این جا پیامی مهم برای تمامی مسلمین است که زیر بنای زندگی‌شان همان تفقه در دین است که نگهبان ارواح فقیهانه اسلامی است، و از نگهبانی بدن‌هاشان واجب‌تر است، و در صورتی که نتوان بالفعل میان این دو نگهبانی جمع کرد، گروه اصلی دسته



اولند، و گروه فرعی پس از انجام واجب فرعی شان باید آن واجب اصلی را از آنان فرا گیرند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾ وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾ أَوْ لَا يَرُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَيْنَاكَ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿١٢٩﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! با کسانی از کافران - که مجاوران شماستند - کشتار کنید. و (آنان) باید در شما خشونت و صلابت بیابند. و بدانید که خدا بی‌گمان با تقوای پیشگان است. ﴿۱۲۳﴾ و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، از میان آنان کسی است که می‌گوید: «این (سوره) ایمان کدام یک از شما را افزود؟» پس اما کسانی که ایمان آوردند بر ایمانشان افزود، حال آنکه (هم) آنان نوید می‌خواهند. ﴿۱۲۴﴾ و اما کسانی که در دل‌هاشان بیماری‌ای است، پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حال کفر درگذشتند. ﴿۱۲۵﴾ آیا و نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار به سختی آزمودنی آتشین می‌شوند؛ سپس نه توبه می‌کنند و نه آنها متذکر می‌شوند... ﴿۱۲۶﴾ و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، برخی از آنان به برخی دیگر می‌نگرند (و می‌گویند): «آیا هرگز کسی شما را می‌بیند؟» سپس (از حضور پیامبر) باز

می‌گردند. خدا دل‌هایشان را (از حقّ) برگردانده، زیرا آنان گروهی هستند که هرگز نمی‌فهمند [نادانی می‌نمایند]. ﴿۱۲۷﴾ بی‌گمان، برایتان پیامبری از (میان) خودتان به‌راستی آمد (که) رنج‌هایتان بر او بسی (رنج آور): ناگوار و گران است. بر (هدایت) شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز و رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۱۲۸﴾ پس اگر روی برتافتند، بگو: «خدا مرا بس است. هیچ معبودی جز او نیست. تنها بر او توکل کردم و تنها او پروردگار عرش باعظمت است.» ﴿۱۲۹﴾



## سورة یونس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

الر. این است آیات کتاب پر حکمت. ﴿١﴾

آیه ۱ - «تلک» اشاره‌ایست به این حروف مقطعه که آیاتی رمزی از قرآن است، و نیز اشاره‌ایست به قرآن مفصل که هر دو حکیم‌اند.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ  
ءَامَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكٰفِرُونَ إِنَّ هٰذَا لَسِحْرٌ  
مُّبِينٌ ﴿٢﴾

آیا برای مردم شگفت‌آور بوده که به مردی از خودشان وحی کردیم که: «مردمان را  
هشدار ده، و به کسانی که ایمان آوردند مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان به‌راستی

قدمی (و اقدامی) راست (و پای برجا) است؟» کافران گفتند: «این (مرد) بی‌گمان افسونگری آشکارگر است.» ﴿۲﴾

آیه ۲ - "قدم صدق" قدم و اقدامی است راست و استوار در مربع زندگی: دنیای عادی، رجعت، برزخ و قیامت، که کلاً "عند ربهم" است.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ  
عَلَى الْعَرْشِ يَدبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ  
فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۳﴾

به راستی پروردگارتان خدایی است که آسمانها و زمین را در شش زمان آفرید. سپس بر عرش (تدبیر) چیره شد، حال آنکه کار (آفرینش) را تدبیر می‌کند. هیچ شفاعتگری جز او - مگر پس از اذنش - نیست. این خدا پروردگار شماست. پس او را پرستید. آیا پس (از این هم) متذکر نمی‌شوید؟ ﴿۳﴾

آیه ۳ - «ایام» بمعنای زمانهاست، و نه شب و روز، زیرا بهنگام آفرینش آسمانها و زمین هنوز شب و روزی - که پدیده گردش زمین می‌باشد - نبوده است «عرش» هم اینجا - چنانکه در بیست آیه دیگر نیز آمده - بمعنای سلطه تدبیری است، بدین معنی که همانگونه که پروردگار آفریننده آسمانها و زمین است، تدبیر اینها نیز ویژه اوست، و «شفیع» هم اینجا بمعنای میانجی در بعضی از تدبیرات است، مانند بخشش گناهایی که با شفاعت شایستگان به اذن خدا انجام داده می‌شود، و هرگز بمعنای شفاعت در تکوین و تشریح که ویژه حضرت اقدس الهی است نیست.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ  
ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ  
وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿۴﴾

بازگشت همه‌ی شما تنها سوی اوست. وعده‌ی حقانی خدا را (پاس بدارید)؛ هموست که آفرینش را همواره آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی (ایمان) کرده‌اند، افزون (از حقشان) پاداش دهد. و کسانی که کافر شدند به سزای کفرشان آشامیدنی‌ای از مایعی جوشان و عذابی پردرد خواهند داشت. ﴿۴﴾

آیه ۴ - «بِالْقَسْطِ» ربانی برتر از عدل است، و پاداش ایمان و عمل صالح هم بیشتر از اینهاست.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ  
السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ  
يَعْلَمُونَ ﴿۵﴾

او کسی است که خورشید را روشنایی‌ای و ماه را نوری نهاد و آن (ماه) را (در) جایگاه‌هایی (پیایی) اندازه گرفت، تا شماره‌ی سال‌ها و حساب را بدانید. خدا آنها را جز به حق، نیافرید (و) نشانه‌های خود را برای گروهی که می‌دانند، (به روشنی) جداسازی می‌کند. ﴿۵﴾

آیه ۵ - ضیاء و نور شمس و قمر درباره‌ی ما زمینیان است و نه دیگران که شمسها و قمرهایی آسمانی دگری دارند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
لَايَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿۶﴾

به راستی، پیایی یکدیگر آمدن شب و روز و آنچه خدا در آسمان‌ها و زمین آفرید، برای مردمی که پروا دارند همواره نشانه‌هایی (آشکار) است. ﴿۶﴾

آیه ۶- آیات بودن آیات سماواتی در صورتی است که دیدار آنها امکان پذیر باشد چه از دور با وسایلی دورنگر و چه از نزدیک با کیهان پیمایا.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿۷﴾

بی‌گمان کسانی که امید (به) لقای [ : شناخت و جزای ] ما ندارند، و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی هم که ایشان از آیاتمان غافل‌اند، ﴿۷﴾

آیه ۷- «لِقَاءَنَا» در این آیه - و مانند آن - پیوند و رسیدن معرفتی نسبت به سالکان فی سبیل الله است، و پیامد این معرفت هر چه بیشتر، رحمت‌های ویژه دنیوی و اخروی پروردگار است.

اینجا «نا» در «لِقَاءَنَا» بمعنای جمعیت صفات رحمانی و رحیمی پروردگار است، که در پرتو اینگونه صفات ربانی معرفت جمعی سالکین "فی سبیل الله" روز افزون است.

أُولَئِكَ مَاؤْتَهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۹﴾ دَعَوْهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰﴾

ایشان به (کیفر) آنچه به دست می‌آورده‌اند، پناهگاهشان (همان) آتش است. ﴿۸﴾ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، بی‌گمان پروردگارشان به (پاس) ایمانشان آنان را هدایت می‌کند؛ حال آنکه در باغ‌های پر نعمت، از زیر (پاهای) شان نهرها روان است. ﴿۹﴾ نیایش آنان در آن جا (این) است که: «خدایا! تو پاک و منزّه‌ای.» و درودشان در آنجا سلام است و پایان‌بخش نیایش آنان این است که: «ستایش ویژه‌ی پروردگار جهانیان است.» ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» سلام را بهترین تحیات برشمرده، گرچه بر حَسَب آیه تحیت پاسخ هرگونه شادباشی - چه لفظی چه عملی، چه حالی و... - دست کم همانگونه که بوده است واجب، و بهتر از آن برتر می باشد، جز در نماز واجب که پاسخ سلام با غیر لفظ سلام حرام است، و «لا اله» در سبحانک و «إلا الله» در «تَحِيَّتُهُمْ» و هر دو در «الحمد لله» ترسیم شده است.

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۱﴾ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبَيْهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۳﴾

و اگر خدا برای مردمان - به همان شتابی که آنان در کار خیر می طلبند - در زیانشان شتاب کند، اجلشان سویشان بی چون در رسد. پس کسانی را که امید لقای ما را نمی دارند در طغیانشان (همچنان فرو) می نهیم حال آنکه سرگردان بمانند. ﴿۱۱﴾ و چون انسان را آسیب فرا رسد، ما را - به پهلو خوابیده، یا ایستاده - می خواند. پس چون گرفتاریش را بر طرف سازیم، چنان (بی تفاوت از آن) می گذرد، که گویی ما را برای زبانی که به او رسیده، نخوانده است. اینگونه برای اسرافکاران آنچه انجام می داده اند زینت داده شده است. ﴿۱۲﴾ و بی چون ما نسل های پیش از شما را - هنگامی که ستم کردند - بی امان به هلاکت رساندیم، حال آنکه پیامبران شان دلایل آشکار برایشان آوردند، و (هرگز) بر آن نبوده اند که ایمان بیاورند. اینگونه مردمان بزهکار را جزا می دهیم. ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - شاید «کم» در «من قبلکم» تمامی انسان های نسل آخرین را در بر داشته، و «قبلکم» هم کل نسل های پیش از آدم را فراگیر است. و در اینصورت «رسلهم» هم



پیامبران آنانند، و «کم» دوم هم در آیه (۱۴) همین نسل آخرین است که کلاً جانشینان گذشتگانند، چنانکه در آیه "انی جاعل فی الارض خلیفه" گذشت، که این خلافت «همان» «خلیفه» است، و این احتمال افزون بر احتمالی دیگر است که «کم» در "من قبلکم" انسان‌های زمان وحی قرآن باشند.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾ وَإِذَا تَشَاءُ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَتَىٰ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۵﴾

سپس شما را پس از آنان در زمین جانشین (شان) قرار دادیم، تا (از روی آزمون) بنگریم چگونه رفتار می‌کنید. ﴿۱۴﴾ و هنگامی که آیاتمان به روشنی بر ایشان خوانده شود، آنان که لقای ما را امید ندارند گویند: «قرآن دیگری جز این (قرآن برایمان) بیاور، یا آن را تبدیل (به قرآنی دگر) کن.» بگو: «مرا نرسد که آن را از پیش خود تبدیل کنم (و) جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌نمایم اگر پروردگارم را نافرمانی کنم همواره از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.» ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - "بقرآن غیر هذا" از جمله ادله‌ایست که کل کتابهای وحیانی - قرآن: یعنی خواندنی می‌باشند، جز آنکه این قرآن آخرین - که تمامی پیامهای ربانی را در طول زمانهای تکلیف در بر دارد - در برابر سایر قرآن‌ها، یعنی کتابهای آسمانی دیگر، قرآنی ویژه است، که در برابر این قرآن گوئی آنها دیگر قرآن نمی‌باشند، که زمانهاشان سپری شده، و فروتر از این قرآنند، مانند وحی قرآنی که سایر وحیهای ربانی در برابرش بر حسب آیه شوری وصیت است، چنانکه رسالت‌های کل پیامبران نیز در برابر پیامبر اسلام خود مقدماتی برای این رسالت آخرین بوده است.

"إِن أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ" گرچه شامل وحی سنت نیز هست، ولی محورش وحی قرآنی است، زیرا سخن در این آیه بر همین محور است، روی این اصل وحی سنت در

حاشیه و پیرو قرآن است، و هرگز مخالفتی با آن ندارد، بنابراین روایاتی که از زبان پیامبر بزرگوار و سایر معصومان نقل شده و بر خلاف قرآن است جعلی بوده و هرگز پذیرفته نیست. ولی روایاتی قطعی که نه موافق دلالت قرآنی است و نه مخالف آن خود وحی قرآنی رمزی و مستفاد از رموز قرآنی است.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا  
مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۳﴾

بگو: «اگر خدا می خواست آن [قرآن] را بر شما نمی خواندم، و (خدا) شما را بدان آگاه نمی گردانید. پس به راستی (به گونه ای راستین) پیش از (آوردن) آن، عمری در میانتان به سر برده ام. پس آیا خردورزی نمی کنید؟» ﴿۱۳﴾

آیه ۱۶ - "فقد لبثت فيكم عمراً من قبله" نشانگر این حقیقت است، که وحی قرآنی هرگز بر مبنای علم و عقل شخص محمدی ﷺ نبوده، زیرا عمری در میان اینان زندگی کرده، و هرگز کلمه ای قرآنی نداشته، و ناگهان در سن چهل سالگی این وحی ربانی پیاپی در مدت رسالتش بر حضرتش نازل گشته، که کلاً از نظر الفاظ و معنایش یکسان و ربانی است، و اگر این الفاظ از آن حضرت می بود، اولاً چرا تا سن چهل سالگی ساکت بود، و ثانیاً این قرآن خود گواه است که مصدرش علم و رحمت مطلق بوده، و اینگونه سخن از عهده کل عالمیان بکلی خارج است.

مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ  
الْمُجْرِمُونَ ﴿۱۷﴾ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ  
هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي  
الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۸﴾

پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدا بندد، یا با آیات او (همو را) تکذیب کند؟ بی‌گمان (حقیقت) چنان است که مجرمان (خود و دیگران را) رستگار نمی‌کنند. ﴿۱۷﴾  
و به جز خدا، چیزی را می‌پرستند که نه زبانشان می‌رساند و نه سودشان می‌دهد، و می‌گویند: «اینان نزد خدا شفاعتگران مایند.» بگو: «آیا خدا را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، آگاهی بزرگی می‌دهید؟» او پاک (تر) و برتر است از آنچه (با وی) شریک می‌سازند. ﴿۱۸﴾

آیه ۱۸ - "بما لا يعلم" که خدا برای خود شریکی نمی‌داند مساوی با انکار هر شریکی از ناحیه اوست زیرا علمش مطلق است. و نمی‌داندش به معنای نیست می‌باشد.

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۹﴾

و مردم جز یک امت نبوده‌اند. پس اختلاف کردند، و اگر سخنی (در تأخیر عذابشان) از جانب پروردگارت در گذشته مقرر نگشته بود، بی‌گمان در آنچه بر سر آن با هم اختلاف می‌کنند، میانشان داوری می‌شد. ﴿۱۹﴾

آیه ۱۹ - "أمة واحدة" بمعنای وحدت در ضلالت است، که انسانیت بدون وحی ربانی کلاً در گمراهی است، گرچه بر مبنای تفاوت‌هایی که در علمها و عقلهاشان دارند گمراهی‌هاشان نیز کم و زیاد است، ولی در اینکه کلاً غوطه‌ور در گمراهی می‌باشند، و هرگز عالم و راه یافته مطلق نیستند برابرنند، سپس در پیامد رسالت‌های و حیانی میانشان اختلاف پدید آمد، که گروهی ایمان آوردند و راه یافتند، و گروهی هم در کفر و بیراهه همچنان ماندند.

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿۲۰﴾

و می‌گویند: «چرا نشانه‌ای (رسالتی) از جانب پروردگارش بر او نازل نشده؟» بگو: «غیب فقط برای خداست، پس انتظار بکشید (که) همواره من (هم) با شما از منتظرانم.» ﴿۲۰﴾

آیه ۲۰ - اینجا "انما الغیب لله" غیب ربانی را ویژه پروردگار دانسته، و نشانه‌های رسالتی را نیز که از همان غیب است، در اختصاص خدا دانسته، و روی این اصل بر مبنای همین آیه و آیاتی دیگر آیات و معجزات ربانی از نظر غیب و حکمت در انحصار خداست، و اینگونه نیست که در علم و توان پیامبران باشند، نه بعنوان عطیه ربانی، و نه استقلال زیرا «انما» آنها را کلاً در انحصار خدا می‌داند، چنانکه "ولایُشِرک فی حکمہ أحدًا" (۲۶:۱۸) نیز بیانگر همین انحصار است، که حکم تکوین و تشریح مخصوص خداست.

وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّن بَعْدِ ضَرَاءٍ مَّسَّتْهُمْ إِذَا لَّهُم مَّكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ  
اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿۲۱﴾

و هنگامی که مردم را - پس از آسیبی که بدیشان رسیده است - رحمتی بچشانیم، ناگهان آنان را در آیات ما نیرنگی است. بگو: «نیرنگ خدا سریع‌تر است.» بی‌امان، فرستادگان (ناطق و صامت) مان. آنچه نیرنگ می‌کنید ثبت و ضبط می‌کنند. ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - «رسلنا» کل فرستادگان خدایند که اعمال مکلفان را ثبت و ضبط می‌کنند، اعم از رسولان صامت همچون بدن‌ها و اعضای آنان و زمین و فضا و یا رسولان ناطق مانند فرشتگان و سایر معصومان، و همین کتابت‌ها "اسرع مکرًا" (نه تنها به اندازه مکرهای زشت‌کاران است بلکه سریعتر است).

هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ  
وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَبِئْسَ الْأَجْتِنَا مِنْ  
هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۲۲﴾

او کسی است که شما را در خشکی و دریا همی می‌گرداند: تا هنگامی که در کشتی‌ها باشید و آنها با بادی پاکیزه و خوش آنان را ببرند و ایشان بدان شاد (کام) شوند. (به ناگاه) بادی سخت و هولناک بر آنان وزد، و موج از هر سو بره ایشان بتازد و گمان کنند که در محاصره (ی آن) افتاده‌اند. (پس) خدا را پاکدلانه برای طاعتشان می‌خوانند: «اگر ما را از این (ورطه) برهانی، همانا به‌راستی از سپاسگزاران خواهیم بود.» ﴿۲۲﴾

آیه ۲۲ - «جرین» که مشتمل بر ضمیر «هم» برای عاقلان است برای کشتی‌هاست که عاقلانه‌بابا در حرکتند، زیرا با دها حرکتی عاقلانه به اراده خالق عقل و عاقلان دارند.

فَلَمَّا أَنْجَبَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ  
عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ  
تَعْمَلُونَ ﴿۲۳﴾

پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند. هان ای مردمان! سرکشی شما فقط به زیان خودتان است (که) بهره‌ی زندگی دنیا را (می‌جویید). سپس بازگشت شما تنها سوی ما خواهد بود. پس شما را از آنچه انجام می‌دهد خبری مهم خواهیم داد. ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - "متاع الحیاة الدنیا" همان "بغیکم علی انفسکم" است که زندگی پست دنیوی را بمصرف «انفسکم» که خودخواهی، خودراهی و خود بینی است رسانده‌اند.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ  
بِمَا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ  
وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا أَتْنَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا  
حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۴﴾

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۲۵﴾  
 لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ  
 أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۶﴾ وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ  
 سَيِّئَةٍ مِّمَّا لَبَّيْنَاهُمْ ذَلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ  
 وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا  
 خَالِدُونَ ﴿۲۷﴾

مثل زندگی دنیا تنها بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم. پس گیاه زمین - از آنچه مردمان و دام‌ها می‌خورند - با آن در آمیخت؛ تا آن‌گاه که زمین پیرایه‌ی خود را بر گرفت و بسی آراسته گردید. و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن توانایند. شبی یا روزی فرمان (ویرانی) ما آمد. پس آن را آن‌چنان درویده کردیم که گویی دیروز (هرگز) آرامش یافته وجود نداشته. این‌گونه نشانه‌ها (ی خود) را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی جداسازی می‌کنیم. ﴿۲۴﴾ و خدا به خانه‌ی سلامتی، می‌خواند و هر کس را بخواهد سوی راهی راست هدایت می‌کند. ﴿۲۵﴾ برای کسانی که نیکی کرده‌اند، (پاداش) نیکوتر و فزون‌تر (از آن) است، و چهره‌هایشان را نقصان و کدورت و ذلتی نمی‌پوشاند. اینان همدمان بهشتند و در آن جاودانه‌اند. ﴿۲۶﴾ و کسانی که دستاوردشان بدی‌ها بوده، جزای بدی‌ای (دست بالا) مانند همان است، و خواری آنان را به ناچار فراگیرد (و) از سوی خدا هیچ نگهبانی برایشان نیست؛ گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب بس تاریک کننده پوشیده شده است. آنان همدمان آتشند، (و هم) ایشان در آن جاودانه‌اند. ﴿۲۷﴾

آیه ۲۷ - "جزاء سَيِّئَةٍ مِّمَّا لَبَّيْنَاهُمْ" از جمله ادله پایان یافتن عذابهای کل گنهکاران است، زیرا چنانکه گناهان و پیامدهایشان کلاً محدودند، طبعاً جزای آنها نیز محدود، و حداکثر از نظر عدل ربانی معادل و همانند گناه و پیامد آن است، و این خیال اهانت آمیز که برای جهنم پایانی نیست خود بر خلاف این آیه و آیاتی مشابه است.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ  
فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾

و (یاد کن) روزی را که همه‌ی آنان را گرد (هم) آوریم، سپس به کسانی که شرک ورزیده‌اند گوییم: «شما و شریکانتان بر جایگاهتان هم چنان باشید.» پس میانشان جدایی افکندیم و شریکانشان گفتند: «شما تنها ما را نمی‌پرستیدید.» ﴿٢٨﴾

آیه ۲۸ - «نقول» اینجا لفظ نیست، بلکه ارادهٔ ربانی است، به ویژه دربارهٔ جمادات و نباتات.

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ ﴿٢٩﴾

«پس گواهی خدا میان ما و میان شما بس است، اگر ما از عبادتتان همی غافل بوده‌ایم.» ﴿٢٩﴾

آیه ۲۹ - اینجا کفایت شهادت الهی بر رسالت و حیانی بدین معنا نیست که خدا خود را به منکران بنمایاند، یا با آنها مستقیماً سخن گوید، بلکه تنها این قرآن است که بر و حیانی بودن و ربانیت خود صد در صد گواه است، و این گواهی خود، کفایت است.

هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ  
عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ ﴿٣٠﴾

آنجاست که هر کس آنچه را (از گناهان) واپس نهاده است به حقیقت دریاورد و سوی خدا - مولای حقشان - بازگردانیده شدند. و آنچه افترا می‌زده‌اند از نظرشان گم گشت. ﴿٣٠﴾

آیه ۳۰ - این "تبلوا..." از براهین دوام صداها و سیماهای مکلفان است.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدْرِبِ الْأَمْمَرَ فَسَيَقُولُونَ  
 اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ فذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ  
 فَأَنْتَ تُصِرُّونَ ﴿٣٢﴾ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ  
 لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ  
 يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتَ تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي  
 إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ  
 لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَأَلَّكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾

بگو: « کیست که از آسمان و زمین شما را روزی می دهد؟ یا کیست که مالک گوش ها و دیدگان (تان) است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و کیست که کار (خلقت) را تدبیر می کند؟» پس خواهند گفت: «خداست.» پس بگو: «آیا (از او) پروا نمی کنید؟» ﴿۳۱﴾ پس این خدا پروردگار شما، تمامی حق است، و بعد از حق جز گمراهی چیست؟ پس چگونه و به کجا و چه زمانی (از حق) بازگردانیده می شوید؟ ﴿۳۲﴾ این گونه سخن پروردگارت بر (سر و سامان) کسانی که نافرمانی (عمدی و مدام) کردند تحقق یافت، که آنان بی گمان ایمان نمی آورند (زیرا دل هاشان سراسر سیاه گشته). ﴿۳۳﴾ بگو: «آیا از شریکانتان کسی هست که آفرینش را آغاز کند، سپس آن را برگرداند؟» بگو: «خداست که آفرینش را آغاز می کند، و سپس آن را باز پس می گرداند. پس کی و کجا (از حق) به گزاف بازگردانیده می شوید؟» ﴿۳۴﴾ بگو: «آیا از شریکان شما کسی هست که سوی حق رهنمون کند؟» بگو: «خداست که پایا، به حق رهبری می کند.» پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است پیروی شود یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه (خود) راهنمایی شود؟ پس شما را چه شده (و) چگونه داوری می کنید؟ ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵ - اینجا میان «یهدی للحق» الهی با «یهدی الی الحق» فرق است، که هدایت ربانی للحق و مماس می باشد و کلاً حق و موثر است، ولی هدایت های دیگران اگر هم بوسیله



حق است ذاتیتی نداشته، و تنها راهنمایی بسوی حق ربانی است، و در هر صورت کسی که خودگمراه است و نیازمند به هدایت می‌باشد، هرگز حق هدایتگری را ندارد، بلکه کسانی که به حق کاملاً آگاه هستند، حق رهبری دیگران را بسوی حق دارند.

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا  
يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

و بیشترشان جز از گمانی (بی‌مستند) پیروی نمی‌کنند (ولی کلاً) گمان، همانا به هیچ وجه  
(کسی را) از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند. خدا همواره به آنچه می‌کنند بسی داناست. ﴿۳۶﴾

آیه ۳۶ - ظن در این آیه و تعدادی دیگر از آیات کلاً از خط دلالت و حجیت برای یافتن  
حق سقوط کرده، که شریعت الهی شریعت علم است و نه گمان.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ  
يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾

و این قرآن چنان نبوده است که از جانب غیر خدا به دروغ ساخته شده باشد، بلکه  
تصدیق‌کننده آن چه هست که برابرش (ونمودار) است و (خود) جداسازی کتاب (ربانی)  
است (که) در آن شک مستندی نیست (و) از سوی پروردگار جهانیان است. ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷ - "ماکان هذا القرآن" - مانند آیه شانزدهم که گذشت و آیاتی مشابه - اصولاً نسبت  
غیر وحیانی بودن قرآن را از قرآن به دور داشته، که این خود سلبی مطلق است، سپس  
"تصدیق الذی بین یدیه" قرآن را تصدیق‌کننده سایر کتابهای وحیانی دانسته، بدین معنی  
که قرآنهای وحی کلاً با یکدیگر همپا و همراهند، گرچه این قرآن آخرین، کاملترین و  
عمومی‌ترین کتابهای آسمانی تا پایان زمان تکلیف است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ

## اللَّهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۸﴾

یا می‌گویند: «آن را (به خدا) افترا زده است!» بگو: «اگر راستگو بوده‌اید، سوره‌ای همانند آن بیاورید و هر که را (در این کار) خدا می‌توانید، فراخوانید.» ﴿۳۸﴾

آیه ۳۸ - "سوره مثله" بمعنای مجموعه‌ای همانند قرآن است که حتی یک آیه تام را - تا چه رسد تمام قرآن را - شامل است، زیرا قرآن کلاً آیات و نشانه‌های وحیانی ربانی است.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ، وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿۳۹﴾

بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشته و هنوز هم تاویل (و بازگردان حقیقی) آن برایشان نیامده. کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین گونه (کتاب‌های وحیانی را) تکذیب کردند. پس بنگر پیامد ستمگران چه سان بوده است. ﴿۳۹﴾

آیه ۳۹ - «تاویله» بمعنی مرجع نخستین و آخرین وحی است، و نیز حقیقت فعلی آن که این مثلث تاویل وحی‌اند.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ، وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ، وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿۴۰﴾ وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۴۱﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿۴۲﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ﴿۴۳﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۴۴﴾ وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ

يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۴۵﴾

و از آنان کسی است که بدان ایمان می‌آورد، و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی‌آورد. و پروردگارت به (حال) افسادگران داناتر است. ﴿۴۰﴾ و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: «عمل من تنها برای من است و عمل شما تنها برای شماست. شما از آنچه من انجام می‌دهم بیزارید، و من (هم) از آنچه شما انجام می‌دهید بیزارم.» ﴿۴۱﴾ و برخی از آنان کسانی‌اند که سوی تو گوش فرا می‌دارند. آیا پس تو (بی‌که) کران (معرفتی) را - هر چند خردورزی نمی‌کنند - می‌شنوای ﴿۴۲﴾ و برخی از آنان کسانی‌اند که سویت (کوردلانه، در ظاهر) می‌نگرند. آیا پس تو (بی‌که) نابینایان را هر چند نمی‌نگرند رهنمون می‌شوی؟ ﴿۴۳﴾ بی‌گمان خدا هرگز به مردمان ستم نمی‌کند، لیکن (این) مردمند (که) خود بر خویشان ستم می‌کنند. ﴿۴۴﴾ و روزی که آنان را گرد هم می‌آورد - گویی جز ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند - یکدیگر را بازشناسی می‌کنند (و) کسانی که لقاءالله را دروغ شمردند بی‌گمان زیان کرده‌اند و راه یافته نبوده‌اند. ﴿۴۵﴾

آیه ۴۵ - "ساعة من النهار" که بخشی از روز است، به خیال اینان پس از زنده شدن به روز رستاخیز وانمود کردن جریان زندگی برزخ و دیناست، که این دو در برابر زندگی اخروی گوئی بیش از ساعتی از روز نیستند، چنانکه گروهی دیگر گمان می‌کنند بخشی از روز و دسته‌ای ده شب است، ولی بر حسب آیه (۱۱۷:۲۳) مکث اینان نه این بوده و نه آن، بلکه در حقیقت مکثی اندک در برابر مکث جهان آخرت بوده است.

وَإِنَّمَا نُرِيَّتكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿۴۶﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۴۷﴾

و اگر ما به راستی پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم، به تو می‌نمایانیم، یا تو را بی‌چون بمیرانیم، (در هر دو صورت) بازگشتشان تنها سوی ماست. سپس خدا بر آنچه می‌کنند گواه است. ﴿۴۶﴾ و برای هر امتی پیامبری است. پس چون پیامبرشان بسیاید،

میانشان به قسط [عدالت و فضیلت] داوری شود حال آنکه بر ایشان ستم نرود. ﴿۴۷﴾  
 آیه ۴۷ - "کل امة" تمامی گروههای و حیانی اند که آخرینشان امت آخرین اسلامی اند، چنانکه "لکل امة اجل" در آیه (۴۹) نیز چنان است و اجل امت اسلام هم اجل پایانی جهان تکلیف است.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتُخْرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيْتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾ أَلَمْ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنْتُمْ بِهِ ءَأَلْتَنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٥٢﴾

و می‌گویند: «اگر (از) راستان بوده‌اید، (تحقق) این وعده کی است؟» ﴿۴۸﴾ بگو: «من برای خود زیان و سودی (در اختیار) ندارم، مگر آنچه را که خدا خواست. برای هر امتی سررسیدی است (و) هنگامی که آن زمان فرا رسد، نه (می‌توانند) لحظه‌ای از آن تأخیری بخواهند و نه (می‌توانند) پیشی جویند.» ﴿۴۹﴾ بگو: «آیا دیدید، اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، بزهکاران چه چیزی از آن را به شتاب می‌خواهند؟» ﴿۵۰﴾ «سپس، آیا هنگامی که (عذاب بر شما) واقع شد، اکنون به آن ایمان آوردید، در حالی که به (آمدن) آن بسی شتاب می‌نموده‌اید؟» ﴿۵۱﴾ سپس به کسانی که ستم کردند گفته شد: «عذاب جاوید را بچشید. آیا جز به آنچه به دست می‌آوردید، جزا داده می‌شوید؟» ﴿۵۲﴾

آیه ۵۲ - "بما كنتم تكسبون" از جمله آیاتی است که جزای جهنمیان را به اندازه گناهانشان خوانده، که همه عذابها مانند همه گناهها محدود و پایان پذیر است، و عذاب بی نهایت نسبت دادن ظلم بی نهایت به خداست بلکه در غیر ظلم هم - بر حسب آیاتی - عذاب هم کمتر از استحقاق است.

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُوبِ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿۵۳﴾  
 وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا  
 رَأَوْا الْعَذَابَ وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۵۴﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي  
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَّا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۵﴾  
 هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۵۶﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّنْ  
 رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۷﴾

و از تو خبری مهم درخواست می‌کنند (که): «آیا این (وعده) راست و پای برجاست؟»  
 بگو: «آری! سوگند به پروردگارم که آن به راستی و درستی راست و پای برجاست و شما  
 درمانده‌کنندگان (خدا) نیستید.» ﴿۵۳﴾ و اگر همواره برای هر کسی که ستم کرده، آنچه در  
 زمین است باشد، ناگزیر آن را برای (خلاصی و) باز خرید خود فدیة می‌دهد. و چون  
 عذاب را دیدند پشیمانی خود را پنهان داشتند. و میان آنان به قسط [عدالت و فضیلت]  
 داوری شود و ستم (هم) نشوند. ﴿۵۴﴾ هان! (که) به راستی آنچه در آسمان‌ها و زمین است  
 از آن خداست. هان! بی‌گمان وعده‌ی خدا حق است ولی بیشترشان نمی‌دانند. ﴿۵۵﴾ او زنده  
 می‌کند و می‌میراند و به سویش باز گردانیده می‌شوید. ﴿۵۶﴾ هان ای مردمان! به راستی  
 برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه (بیماری) در سینه‌ها(تان)  
 دارید، و رهنمود و رحمتی بزرگ برای مؤمنان آمده است. ﴿۵۷﴾

آیه ۵۷ - قرآن برای عموم مکلفان "موعظه و شفاء" و برای خصوص مؤمنان هدایت و  
 رحمت است.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۵۸﴾ قُلْ  
 أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلَالَ قُلْ أَلَا لِلَّهِ  
 أَدْنُ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿۵۹﴾

بگو: «فقط به فضل و رحمت خدا، پس تنها به همین (بزرگ) فضیلت رحمت ربانی) باید مؤمنان شادمان شوند.» (هم) او از هر چه گرد می‌آورند بهتر است. ﴿٥٨﴾ بگو: «آیا دیدید، آنچه از روزی که خدا برایتان فرود آورده پس بخشی از آن را حرام و (بخشی را) حلال گردانیده‌اید؟» بگو: «آیا خدا به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می‌بندید؟» ﴿٥٩﴾

آیه ٥٩- "اذن لکم" جعل شرعی رسالتی است و نه تشریعی که در انحصار خداست، و این جعل حلال و حرام در انحصار آن اذن شرعی رسالتی و یا افتراء علی الله است.

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾ وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْرُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾ وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمَعُونَ ﴿٦٧﴾

و کسانی که بر خدا افترا می‌بندند، به روز رستاخیز چه گمانی دارند؟ بی‌گمان، خدا بر مردمان کانون بخشش است، ولی بیشترشان سپاس نمی‌گزارند. ﴿٦٠﴾ و در هیچ حال و کاری نباشی و از او [خدا] هیچ (آیه‌ای) از قرآن نخوانی. و هیچ کاری نمی‌کنید، مگر اینکه ما



قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾ مَتَّعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ  
 إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾ وَآتَلَ  
 عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَنْقُومُ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذَكِيرِي  
 بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ  
 عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ  
 إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٧٢﴾ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ  
 وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلْفًا وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا  
 فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ ﴿٧٣﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ  
 فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ  
 عَلَى قُلُوبِ الْمُتَعَدِينَ ﴿٧٤﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ  
 وَمَلَائِيهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ  
 مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٦﴾

بگو: «کسانی که بر خدا همواره دروغ می‌بندند، رستگارکننده نیستند.» ﴿۶۹﴾ (این بهره‌ای  
 است اندک در دنیا؛ سپس بازگشتشان تنها به سوی ماست. پس آن‌گاه به (سزای) آنچه  
 کفر می‌ورزیده‌اند، عذابی سخت به آنان می‌چشانیم. ﴿۷۰﴾ و خبر بزرگ نوح را بر آنان  
 بخوان، چون به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر جایگاه (رسالتی) من (در میان شما) و  
 یادآوردنم با آیات خدا، بر شما گران آمده است، من تنها بر خدا توکل کرده‌ام. پس کارتان  
 را و (کار) شریکان (ساخته‌ی) خودتان را در جمع تان هم‌دست (و همداستان) کنید،  
 سپس کارتان بر شما پوشیده: مجهول و تحریبار نماند. پس آن‌گاه درباره‌ی من تصمیم  
 بگیرید و مهلتم (هم) ندهید.» ﴿۷۱﴾ «در نتیجه اگر روی گردانیدید، من مزدی از شما  
 نخواستم. پاداش من جز بر خدا نیست. و مأمور شده‌ام که از تسلیم‌کنندگان (خود و



دیگران در برابر خدا) باشم. ﴿۷۲﴾ پس او را تکذیب کردند. آن‌گاه وی را با کسانی که در کشتی همراه او بودند نجات دادیم، و اینان را جانشینان (آنان) ساختیم، و کسانی را که با آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند غرق کردیم. پس بنگر فرجام هشدار داده‌شدگان چگونه بود. ﴿۷۳﴾ سپس، بعد از وی رسولانی را به سوی قومشان برانگیختیم. پس آنان با دلایل آشکار سويشان آمدند، ولی ایشان بر آن نبودند به چیزی که پیشتر با آن (همان را) تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند. این‌گونه ما بر دل‌های تجاوزکاران مُهر می‌نهم. ﴿۷۴﴾ سپس، بعد از آنان موسی و هارون را با آیات خود، سوی فرعون و سرانش فرستادیم. پس گردنکشی کردند و گروهی تبهکار بوده‌اند. ﴿۷۵﴾ پس چون حق از نزد ما سويشان آمد گفتند: «بی‌گمان این سحری آشکارگر است.» ﴿۷۶﴾

آیه ۷۶ - «الحق» - که همان حق و حیانی قرآنی می‌باشد - به معنای حق صد در صد است، که در قرآن تا پایان جهان نمایان می‌باشد، و این خود مانند آیاتی بسیار دلیل بر خاتمیت قرآن است.

قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴿٧٧﴾  
 قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمًّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونُ لَكُمْ أَلِكِبْرِيَاءَ فِي  
 الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَنُؤْتُونِي بِكُلِّ سِحْرِ  
 عَلِيمٍ ﴿٧٩﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ مَا آنتُمْ مُلْقُونَ ﴿٨٠﴾ فَلَمَّا أَتَقُوا  
 قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ  
 الْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾

موسی گفت: «آیا هنگامی که حق سوی شما آمد، می‌گویید آیا این سحری است؟ حال آنکه جادوگران رستگار نمی‌کنند.» ﴿۷۷﴾ گفتند: «آیا سوی ما آمده‌ای تا ما را از شیوه‌ای که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم روی گردان کنی، و بزرگواری در این سرزمین تنها برای شما دو تن باشد؟ در حالی که ما برای شما دو تن ایمان (و اطمینان) آورنده نیستیم.» ﴿۷۸﴾ و فرعون

(به کارگردانش) گفت: «هر جادوگر دانایی را پیش من آورید.» ﴿۷۹﴾ پس چون جادوگران آمدند، موسی به آنان گفت: «آنچه را شما اندازنده‌اید بیندازید.» ﴿۸۰﴾ پس چون افکندند، موسی گفت: «آنچه را شما (به میان) آوردید سحر است. زودا (که) خدا آن را همواره باطل کند. بی‌گمان خدا کار مفسدان را اصلاح نمی‌کند.» ﴿۸۱﴾

آیه ۸۱ - «سبیطله» که پس از سحر آمده دلیلی است بر ابطال تمامی سحرها بخصوص آن سحرهایی که در برابر معجزاتست و بعنوان اعجاز وانمود می‌شود.

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْجَاهِلُونَ ﴿۸۱﴾

و خدا با کلمات خود، حق را پای‌برجا و راست می‌آورد؛ هر چند بزهکاران را هرگز خوش نیاید. ﴿۸۱﴾

آیه ۸۲ - «بکلما ته» هم کلمات حق است و هم کلمات الله که حق را بگونه‌ای مطلق باکل کلمات و دلالت‌های حقانی ثابت می‌کنند.

فَأَمَّا آمَنَ مُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّتَهُ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِم أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿۸۲﴾

پس (سرانجام) کسانی برای موسی ایمان نیاوردند مگر گروهی اندک از قوم وی [فرعون] در حالی که بیم داشتند از آنکه مبادا فرعون و سرانشان ایشان را عذاب‌ی آتش‌بار رسانند. حال آنکه فرعون در آن سرزمین بی‌چون بسی زبردست و (هم) او بی‌گمان از اسرافکاران است. ﴿۸۲﴾

آیه ۸۳ - "من قومه" بمعنای قوم خود، و قوم فرعون است که بخشی از آنان همان ساحرانند.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَلْقَوْمِ إِن كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُّسْلِمِينَ ﴿۸۳﴾

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۸۵﴾ وَنَجِّنَا  
 بِرَحْمَتِكَ مِّنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۸۶﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءْ لِقَوْمِكَ  
 مِمَّا مِصْرَ بِيُوتًا وَأَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ  
 الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۷﴾

و موسی گفت: «ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده بوده‌اید (و) اگر (در برابرش) مسلم بوده‌اید پس بر او توکل کنید.» ﴿۸۶﴾ پس گفتند: «تنها بر خدا توکل کردیم. پروردگاران! ما را برای گروه ستمگران (مورد) آزمایشی آتشبار قرار مده.» ﴿۸۵﴾ «و ما را به رحمت خویش، از گروه کافران نجات بخش.» ﴿۸۶﴾ و سوی موسی و برادرش وحی کردیم که: «شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه‌هایی آماده کنید و سراهایتان را رویارویشان و هم قبله گاه (و ملجأ و پیشوای) مردمان قرار دهید، و نماز را بر پا بدارید.» و مؤمنان را بشارت ده. ﴿۸۷﴾

آیه ۸۷ - "واجعلوا بیوتکم قبله" به دو معنی است، که اولاً موسی و برادرش خانه‌های خود را مقابل و برابر یکدیگر قرار دهند که از یکدیگر آگاهی مداوم داشته باشند، و در ثانی این هر دو خانه باید بگونه‌ای آزاد در برابر بنی اسرائیل باز باشد که استقبالشان بدون هیچ مانعی در رفع نیازهایشان و پرسشهایشان نسبت به این دو خانه رسالتی همیشگی باشد، چنانکه «تبوءا» جایگزین کردن آنان در خانه‌هایی در امان و برابرشان می‌باشد.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ  
 الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ  
 قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۸۸﴾

و موسی گفت: «پروردگاران! تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیوری و اموالی بسیار داده‌ای - پروردگاران! - تا (دیگران را) از راه تو به بیراهه کشند پروردگاران!

اموالشان را محو و نابود کن و آنان را سخت دل گردان (چنان) که ایمان نیاورند، تا هنگامی که آن عذاب دردناک را ببینند.» ﴿۸۸﴾

آیه ۸۸ - "لیضلوا عن سبیک" که اضلالی پیامد زینت و اموال زندگی دنیوی است، این خود نتیجه طبیعی برای این دنیا پرستان بوده و نه تنها غایتی ربانی، وانگهی ربانی بودن این نتیجه هم به حساب عذابی دنیوی عادلانه است.

قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۸۹﴾  
وَجَوْرًا نَا بِنِي إِسْرَائِيلَ الْأُبْحَرَ فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّىٰ  
إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمِنْتُ بِهِ بَنُو  
إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۹۰﴾

(پروردگار) فرمود: «درخواست شما (هر) دو (نفر) پذیرفته شد. پس همواره پایداری جوید و راه کسانی را که نمی‌دانند هرگز پیروی نکنید.» ﴿۸۹﴾ و فرزندان اسرائیل را از دریا گذرانندیم. پس فرعون و سپاهیانش - از روی ستم و تجاوز - به سرعت آنان را دنبال کردند. تا آن هنگام (و هنگامه‌ای) که غرق گریانش را فرو گرفت. گفت: «(اکنون) ایمان آوردم که هیچ معبودی - جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند - نیست، و من از تسلیم کنندگان (خود و دیگران به خدا) هستم.» ﴿۹۰﴾

آیه ۹۰ - «قال» اینجا دلیلی است بر ایمانی لفظی و منافقانه، وگرنه "انی تبت الان" برای توبه ایمانی کافی بود.

ءَاللَّنَّ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۹۱﴾

(بدو گفته شد): «اکنون (ایمان می‌آوری)؟! در حالی که پیش از این همواره نافرمانی می‌کردی و از افسادگران بوده‌ای؟» ﴿۹۱﴾

آیه ۹۱ - «ءَالنَّ وَقد عصیت» از جمله آیاتی است که ایمان در هنگامه عذاب را نابهنگام و مردود خوانده، زیرا این خود ایمان نیست، به ویژه افسادهای کفر و عنادی که در بر داشته، باستثنای ایمانی حقیقی مانند قوم یونس "لما آمنوا..." (۹۸:۱۰).

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبدنِكَ لِتَكُونَ لِمَن خَلَقَكَ آيَةً وَإِن كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ  
ءَايَاتِنَا أَغْفُلُونَ ﴿۹۲﴾

«پس امروز جسدت را (از این غرقاب) نجات می‌دهیم تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند

نشانه‌ای باشی، و بی‌گمان بسیاری از مردمان از نشانه‌های ما بسی غافل‌اند.» ﴿۹۲﴾

آیه ۹۲ - «ببدنك» دلیل است بر نجات مستمر و دائمی بدن فرعون، که دریا او را برون افکند، تا برای آیندگان نشانه‌ای ربانی برای تباهی فرعون و فرعونیان باشد، و من خودم در سفری به قاهره در موزه مومیائی بدن مومیائی شده فرعون را از نزدیک دیدم، و به شخص انگلیسی - که آنجا مشغول بازدید از موزه بود - گفتم: مگر این بدن فرعون نیست؟ و خدا در قرآن به جریان ماندن این بدن برای بینندگان پیام داده، گفت: این خود علم غیب و ویژه خداست، و دلیلی روشن است بر وحیانی بودن قرآن.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا  
حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَا كَانُوا فِيهِ  
يَخْتَلِفُونَ ﴿۹۳﴾ فَإِن كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ  
الْكِتَابَ مِن قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِن رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۹۴﴾

و به راستی و درستی ما فرزندان اسراییل را در جایگاه: پایگاه و آرامگاه نیکو پناهگاه و مأوای راست و درستی دادیم، و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم. پس اختلاف نکردند مگر پس از آنکه علم برایشان آمد. بی‌گمان پروردگارت روز قیامت درباره‌ی آنچه بر سر آن اختلاف می‌کرده‌اند میانشان داوری خواهد کرد. ﴿۹۳﴾ پس اگر از آنچه

سوی تو نازل کرده‌ایم در شکی بوده‌ای، از کسانی که پیش از تو کتاب (آسمانی) می‌خوانند پی‌رس. به‌راستی تمامی حق (شایسته و ممکن) به‌درستی از جانب پروردگارت سوی تو آمده. پس زنه‌ار از تردیدکنندگان مباش. ﴿۹۴﴾

آیه ۹۴ - «شک» در این آیه دارای دو بُعد است: عمومی و خصوصی، عموماً دربارۀ کسانی است که در و حیانی بودن قرآن دُچار شک هستند، که اینجا مأموریت دارند برای بر طرف شدن شکشان به آگاهان نسبت به سایر کتب و حیانی مراجعه کنند، و طبعاً پاسخ درستشان این است که و حیانی بودن قرآن نسبت به سایر کتب و وحی در اولییتی قطعی است، سپس شک خصوصی که مثلاً دربارۀ خود پیامبر حامل قرآن باشد، کلاً این هرگز بیانگر شک آن حضرت نیست، زیرا نزول قرآن بر حضرتش خود لازمه رسالت و علم به این وحی آخرین است، ولی اینجا که تعبیر از شک شده نسبت به خود حضرتش نیست، بلکه بعنوان مماشات در برابر کافران است، که اگر شکی دارید دست کم نظر منصفانه‌ای از اهل کتاب - در صورتیکه به درستی آنرا می‌خوانند و می‌فهمند - شک شما را بر طرف می‌کند.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بَيِّنَاتٍ اللَّهِ فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخٰسِرِينَ ﴿۹۵﴾ إِنَّ  
الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۹۶﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ  
يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۹۷﴾ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ  
يُونُسَ لَمَا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ

حِينَ ﴿۹۸﴾

و هرگز از کسانی مباش که با آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند، که از زیانکاران خواهی بود. ﴿۹۵﴾ بی‌گمان، کسانی که سخن پروردگارت (در عذابشان) بر آنان تحقق یافته ایمان نمی‌آورند، ﴿۹۶﴾ و هر چند تمامی نشانه‌های ربانی) برایشان بیاید؛ تا (هنگامه‌ای که) آن عذاب دردناک را ببینند. ﴿۹۷﴾ پس چرا هرگز هیچ گروهی نبوده است که (به هنگام عذاب) ایمان بیاورد، پس ایمانشان به حالشان سودی بخشد؛ مگر قوم یونس که

وقتی (در آخرین لحظات) ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان بر طرف

کردیم، و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم (چندان که توبه خود را نشکنند). ﴿۹۸﴾

آیه ۹۸ - برحسب آیاتی چند ایمان بهنگام بلای حتمی هرگز پذیرفته نیست، ولی در این آیه استثناء ایمان قوم یونس را - که گرچه در حال بلا بوده اند - چون همراه با حقیقت هم بوده است، مادامی که از آن برنگشته اند مورد پذیرش قرار داده است.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى  
يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۹۹﴾ وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ  
عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۰۰﴾

و اگر پروردگارت می خواست همواره هر که در زمین است، همگان یکسره ایمان می آوردند. آیا پس تو (هستی که) مردم را ناگزیر می کنی (از) ایمان آوردگان باشند؟ ﴿۹۹﴾  
و هیچ کس را چنان نبوده است که جز به اذن خدا ایمان بیاورد. و خدا بر (سر و سامان) کسانی که خردورزی نمی کنند، پلیدی قرار می دهد. ﴿۱۰۰﴾

آیات ۹۹ و ۱۰۰ - تحقق ایمان کل مکلفان را در اختصاص مشیت الهی دانسته، و ایمان مؤمنان را هم باذن الله دانسته بدین معنا که خواستاران ایمان را همواره یاری می دهد تا ایمانشان تحقق یابد و پلیدی کفر معاندان را افزون می کند.

قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن  
قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۱﴾

بگو: «بنگرید در آسمانها و زمین چیست؟» و (اما) نشانهها و هشداردهندگان گروهی را که ایمان نمی آورند بی نیاز نمی کنند. ﴿۱۰۱﴾

آیه ۱۰۱ - اینجا که کل مکلفان مأموریت دارند تا سرحد توانشان نگرشی در آسمانها و زمین افکنند، این جریان کل زمانهای تکلیف را در بر دارد، و چون نگرش هر چند

دقیقتر و نزدیکتر باشد، گزارش بهتری را نسبت به شناخت آفریدگار در بر دارد، روی این اصل در زمانهای ما نگرشهای کیهانی را نیز شامل است، که دیدن و بررسی کردن آسمانها و کُرات آسمانی پس از نگرشی راستا در زمین و آسمان تکاملی روز افزون در معرفت است.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ  
مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿١٠٢﴾ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ  
الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

پس آیا جز مانند روزهای کسانی را که پیش از آنان در گذشتند، انتظار می‌برند؟ بگو: «انتظار برید که من (نیز) با شما از منتظرانم.» ﴿١٠٢﴾ سپس فرستادگان خود را - و کسانی را که گرویدند - (از شکنجه) می‌رهانیم. این حقی است بر عهده‌ی ما که مؤمنان را نجات دهیم. ﴿١٠٣﴾

آیه ۱۰۳ - "ننجی رسلنا" که در برگیرنده نجات یافتن کل رسولان و مؤمنان به آنان است، مربوط به رجعت این بزرگواران در دولت جهانی ولی امر عجل الله تعالی فرجه است، که این خود بر حسب آیه (۱۰۲) مورد انتظار همگان می‌باشد، و در این رجعت شکوهمند کل ستمکاران تاریخ نیز رجعت می‌کنند، و از آنان در همین دنیا انتقامی گرفته می‌شود.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ  
دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ  
الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾ وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٥﴾  
وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ  
الظَّالِمِينَ ﴿١٠٦﴾ وَإِنْ يَسْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ



بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِّنْ عِبَادِي وَهُوَ الْغَفُورُ  
 الرَّحِيمُ ﴿١٠٧﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا  
 يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٨﴾  
 وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿١٠٩﴾

بگو: «هان ای مردمان! اگر در دین من تردید داشته‌اید، پس (من) کسانی را که به جز خدا می‌پرستید نمی‌پرستم. بلکه خدایی را می‌پرستم که شما را همی می‌میراند، و دستور یافته‌ام که از مؤمنان باشم.» ﴿۱۰۷﴾ و اینکه چهره (ی فطرت) ات را برای دین - در حال رویگردانی از هر باطلی - برآور، و زنهار از مشرکان مباش. ﴿۱۰۵﴾ و پس از خدا، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی‌رساند مخوان. پس اگر چنان کنی، در آن صورت بی‌گمان از ستمکارانی. ﴿۱۰۶﴾ و اگر خدا به تو زیانی رساند هیچ رهانده‌ای (از این زیان) جز او نیست، و اگر برای تو خیری بخواهد بخشش او را هیچ رد کننده‌ای نیست. آن را به هر کس از بندگانش بخواهد می‌رساند، و تنها او بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر بیژگان است. ﴿۱۰۷﴾ بگو: «هان ای مردمان! بی‌گمان تمامی حق (در حد امکان) از (جانب) پروردگارتان برایتان آمده است. پس هر کس هدایت یابد تنها به سود خویش هدایت می‌یابد، و هر کس گمراه گردد، تنها به زیان خود گمراه می‌گردد، و من بر (سر و سامان) تان کارسازی نیستم.» ﴿۱۰۸﴾ و آنچه را سوی تو وحی می‌شود پیروی کن و شکیبایی نمای، تا خدا (میان تو و آنان) حکم کند. و او بهترین حاکمان است. ﴿۱۰۹﴾

## سورة هود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّ كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

الر. (بگو: این) کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه،

مفصل و جداسازی شده است ﴿١﴾

آیه ۱ - «الر» از حروف رمزی است که در بیست و هشت سوره دیگر نیز هست. «کتاب» در اینجا به دو بخش تقسیم شده است: ۱- «أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» که مرحله نخستین فرود آمدن قرآن بر قلب رسول الله ﷺ است که آیاتی رمزی و احتمالاً بدون هیچ لفظی بر حضرتش نازل گشته، چنان‌که آیاتی مانند «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» آن را تبیین می‌کند که همه قرآن به گونه‌ای فشرده در یک شب بر قلب حضرتش فرود آمد. ۲- «ثُمَّ فُصِّلَتْ» که بیانگر مرحله تفصیل و باز شدن و گونه‌گون گردیدن قرآن است که مدت بیست و سه سال به طول انجامید.

شاید «مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ» اشاره به مرحله آغازین باشد که بر پایه حکمت و در هم

فشردن، پروردگار قرآن در نخستین بار به گونه‌ای فشرده بر قلب پیامبر فرود آمده و «خبیر» اشاره به دومین مرحله قرآن است که همان خدای حکیم با آگاهی کامل، قرآن را مفصل و به گونه‌ای مفهوم برای دیگران گردانید، و یا آن‌که هردوی "حکیم خبیر" مربوط به هر دو جهت است که حکمت دارای دو بخش احکام و تفصیل قرآن است چنان‌که خبیر هم این‌گونه است.

أَلَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ﴿۱﴾ وَأَنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُتَّعَمَّكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ ۗ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿۲﴾

« که جز خدا را نپرستید. به‌راستی من از جانب او برای شما هشدار دهنده و بشارت‌گری (شایسته) هستم. » ﴿۱﴾ « و اینکه از پروردگارتان پوشش بخواهید (و) سپس به او بازگشت کنید تا شما را با بهره‌ای نیکو تا فرصتی معین بهره‌مند سازد، و به هر صاحب فضیلتی، فضیلتش را بدهد. و اگر روی‌گردان شوید من به‌راستی از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم. » ﴿۲﴾

آیه ۳ - "استغفروا ربکم" مقدمه‌ای است برای "توبوا الیه" با فاصله «ثم» که نماینده زمان‌بندی میان آن دو است که در آغاز گنهکار از خدا پوشش می‌طلبد و سپس در زمانی شایسته به سوی او برمی‌گردد، و پس از این دو گام با شرایطی چند خدا درخواست او را می‌پذیرد.

"يُتَّعَمَّكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا" بدین معناست که به شما در طول زندگی تکلیف بهره‌زیبنده‌ای خواهد داد.

"كُلُّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ" که خدا فضیلت هر صاحب فضیلتی را به وی عطا می‌کند، یعنی فضیلت‌هایی که برای اشخاص به وجود می‌یابد از عطیه‌های شایسته ربانی است، که زمینه را مناسب می‌بیند، و به اندازه همان فضیلتی را عطا می‌کند.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾ أَلَا إِنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ  
لِيَسْتَنفِضُوا مِنْهُ أَلا حِينَ يَسْتَنفِضُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُمْ  
عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٥﴾

«بازگشت شما تنها سوی خداست و او بر هر چیزی تواناست.» ﴿٤﴾ هان! آنان همواره سینه‌هاشان را دو ته و پنهان می‌گردانند (و می‌کشند) تا (رازهای خود را) باکوشش از او نهفته دارند. هان! آگاه باشید آن‌گاه که آنان جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند، خدا آنچه را نهفته و آنچه را آشکار می‌دارند می‌داند. همانا او به ذات (و درون) سینه‌ها بسی داناست. ﴿٥﴾

آیه ۵ - "ذات الصدور" سینه‌ها را به دو بخش می‌کند: نخست ذات و اصل سینه‌ها، سپس عوارض غیر ذاتی که در سینه‌ها اصالت ندارند، و این‌که خدا "علیم بذات الصدور" است، یعنی حضرتش از ذوات حقایق سینه‌ها آگاه است، و این‌که ذات مفرد، اضافه بر «صدور» که جمع است شده، نشانگر این حقیقت است که صدور، گرچه گوناگونند لکن در ذاتشان که فطرت است وحدت دارند.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا  
كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر (اینکه) روزیش تنها بر عهده‌ی خداست و (همو) قرارگاه و تهی‌گاهشان را (در زمان و مکان) می‌داند. همه (ی این‌ها) در کتابی روشنگر است. ﴿٦﴾

آیه ۶ - «دابة» جنبنده را گویند که اینجا چون در برابر پروازکنندگان هوایی و شناکنندگان دریایی نیست، همگان را اعم از حیوانات زمینی، زیرزمینی، دریایی و هوایی را شامل است.

«الارض» هم ویژه زمین ما نیست، بلکه حداقل هر هفت زمین را شامل است که "و

مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ" (۱۲:۶۵) نشان می‌دهد همانگونه آسمان هفت عدد است، زمین نیز به همان تعداد می‌باشد.

و از جمله آیاتی که وجود جنبندگان را در آسمانها و زمین تأیید می‌کند آیه (۲۹:۴۲) می‌باشد.

"علی الله رزقها" که رزق همگان بر عهده خداست به این معنا نیست که بدون هیچ‌گونه کاوش و کوششی به کسی رزق دهد، بلکه مقصود از تو حرکت و از خدا برکت است؛ مگر موجوداتی که حرکت و اختیاری در یافتن رزقشان ندارند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۷﴾

و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید - حال آنکه عرش (آفرینش) او (پیش از این) بر آب [ماده‌ی نخستین جهان] بود - تا شما را بیازماید (که) کدام یک نیکوکارترید. و اگر بگویید: «شما پس از مرگ بی‌چون برانگیخته شونده‌اید» همواره کسانی که کافر شدند همی خواهند گفت: «این (انگیزگی و بازگرداندن) جز سحری آشکارگر نیست.» ﴿۷﴾

آیه ۷ - "ستة ایام" در این آیه و مانندش، شش زمان است و نه شش روز، به این دلیل که در قرآن لفظ «یوم» بیشتر در دوران و مطلق زمان بکار رفته است مانند "یوم الدین" و نیز آغاز خلقت جهان که بر اصل «ماء» بوده، این خود بجز «ماء» آسمانی و زمینی است که از آن خلق شده است. و چگونگی مراحل شش‌گانه خلقت آسمانها و زمین در سوره فصلت آمده است.

«الماء» اینجا ماده نخستین و مادر جهان هستی است که آسمان و زمین، فرزندان این مادر بزرگ نخستین می‌باشند و «عرشه» عرش قیمومیت و تدبیر است که پیش از آفرینش زمین و آسمان تنها بر ماده نخستین استوار بوده و پس از به‌وجود آمدن آسمان

و زمین، طبعاً عرش تدبیر برای این دو مقرر شده است. در پاسخ این پرسش که چرا «ماء» برخلاف ظاهرش به ماده نخستین تفسیر شده است باید گفت که ماء اصولاً ماده‌ای روان و همسان است، و اصلش بدون هیچ قرینه‌ای همان آب معمولی است، لکن با قرائنی، معانی و مصادیق دیگری هم برایش فهمیده می‌شود از جمله «ماءِ دافق» که منی است، اینجا هم «ماء» محور آغازین آفرینش زمین‌ها و آسمان‌هاست که خود دلیلی روشن بر اثبات این حقیقت است که مقصود از آن آب معمولی نیست، زیرا آب معمولی خود از اجزاء زمین و آسمان است، و اگر آب اولیه همین آب معمولی باشد آیا می‌توان گفت آب از آب افریده شده است؟ بنابراین تمامی آسمان‌ها و زمین‌ها که از «ماء» آفریده شده‌اند، غیر از آب معمولی است بلکه تعبیری است از ماده‌ای روان و همسان که مادر و ماده اولیه جهان است، و چون حقیقت این «ماء» برای هیچ‌کس روشن نیست لفظی هم که درست بیانگر آن حقیقت باشد در کار نیست، پس باید لفظی برای تبیین آن انتخاب گردد که دورنمایی از حقیقتش را نشان دهد و این جز لفظ «ماء» نیست.

وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولَنَّ مَا يَجِبُ سُهُؤُا الْآلَا يَوْمَ  
يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٨﴾  
وَلَئِنْ أَدْخْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكُفُورٌ ﴿٩﴾  
وَلَئِنْ أَدْخَلْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَّاءَ مَسَّتَهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ  
لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ  
وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١١﴾ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ  
يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ  
شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٢﴾

و اگر همواره عذاب را تا زمانی چند از آنان به تأخیر اندازیم، بی‌چون همی خواهند گفت: «چه چیزی آن را (از ما) باز می‌دارد؟» هان! روزی که (عذاب) به آنان در رسد، آن را بازگشتی نیست، و آنچه را که مسخره می‌کرده‌اند (همان) آنان را فراخواهد گرفت. ﴿۸﴾ و اگر همواره از خود رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او باز ستانیم، بی‌گمان بسی نومید و ناسپاس است. ﴿۹﴾ و همانا اگر - پس از زبانی که به او رسیده - نعمتی به او بچشانیم، بی‌چون همی خواهد گفت: «گرفتاری‌ها از من دور شد!» بی‌گمان او بسی شادمان و فخرکننده است. ﴿۱۰﴾ مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته‌ی ایمان کردند (که) برایشان پوشش و پاداشی بزرگ است. ﴿۱۱﴾ پس شاید تو برخی از آنچه را که سویت وحی می‌شود ترک‌کننده‌ای و سینه‌ات بدان تنگ است (از آن رو) که می‌گویند: «چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده، یا فرشته‌ای با او نیامده؟» تو فقط هشدار دهنده‌ای. و خدا بر هر چیزی وکیل (و) کارساز است. ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - «لعلک» - درباره ترک احتمالی برخی از وحی‌های ربانی دلیل بر تحقق آن نیست، بلکه بیانگر زمینه آن است که حضرتش در اثر انکارها و تکذیب‌های فراوان کافران تا اندازه‌ای دم فرو بنددد، لکن "أما انت نذیر" ریشه این «لعل» را برکنده و حتمیتی مطلق نسبت به کل آیات و حیانی را بر عهده حضرتش تثبیت نموده است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَةٍ وَادْعُوا مَنْ  
أَسْتَطْعَمُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳﴾

یا می‌گویند: «آن [قرآن] را به دروغ به خدا نسبت داده.» بگو: «اگر راستگو بوده‌اید، پس ده سوره‌ی افترا بسته همچون قرآن بیاورید، و غیر از خدا هر که را توانستید (در این فراگیری مقایسه‌ای) فراخوانید.» ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - «بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ» میانگین تهدید و تحدی کسانی است که گمان می‌برند قرآن کتاب و حیانی نیست و کمترش چنان‌که در سوره بقره گذشت "سورة من مثله" و بیشترش تحدی به کل قرآن است، و در جمع کمترینش یک سوره است، سوره هم تنها سوره اصطلاحی نیست، بلکه مجموعه کلماتی است که دلالتی مستقل بر مطلبی دارد،

گرچه در یک آیه باشد و منظور از آوردن آیاتی مثل قرآن این است که شما اگر ادعا می‌کنید قرآن از جانب خدا نیست یا اینکه نجات دهنده مکلفان نیست، شما مطلبی بیاورید که همانند قرآن در طول زمان خدشه‌ناپذیر و مطلق باشد.

«يقولون» که صیغه مضارع است حال و استقبال را تا پایان زمان تکلیف در بردارد، بنابراین و طبق آیه (۸۸) اگر کل مجتمع انس و جن در طول زمان و عرض زمین جمع گردند نخواهند توانست همانند قرآن مطلبی مطلق بیاورند که در طول زمان درست باشد.

و بالاخره در آیه (۱۴) این سبب و تقسیم منطقی درباره حیانی بودن یا نبودن قرآن بیان شده است که: اگر دیگران شما را در آوردن مثل قرآن اجابت نکردند، پس احتمال حتمی دیگر درباره قرآن و حیانی بودن آن است که شما و دیگران نتوانسته‌اید مثل آن را بیاورید.

فَالَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا أَنْزَلَ بَعَلْمِ اللَّهِ وَأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ  
 مُسْلِمُونَ ﴿١٤﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ  
 فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُخْسُونَ ﴿١٥﴾

«پس اگر به سود شما اجابت نکردند، بدانید که قرآن بی‌گمان تنها به (وسیله ی) علم خدا نازل شده و اینکه معبودی جز او نیست. پس آیا شما (در برابر حق) تسلیمید؟» ﴿۱۴﴾ کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را می‌خواسته‌اند (جزای) کارهایشان را در (همین) دنیا بی‌کم و کاست به آنان می‌دهیم؛ حال آنکه آنان در آن زیان‌بار نخواهند بود. ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - در این آیه کسانی را که در سراسر زندگی تکلیفشان بر مبنای «کان» هدفی جز زندگی دنیا و زینتش را نداشته و ندارند تمامی اجرشان را در همین دنیا مقرر کرده که هرگز نقصان و زیانی هم نمی‌بینند، اینجا جای این پرسش است که مخترعان و مکتشفانی بودند و هستند که در عین کفرشان پاداش خدماتشان در زندگی شان داده نشده است، پاسخ این است که کل اینان بدون استثناء از موحدان کتابی و یا غیر کتابی



بوده‌اند که با عدم عناد بر حسب آیاتی چند بالاخره اهل نجاتند و پاداش خدماتشان بیشتر پس از مرگشان خواهد بود، و اگر هم ملحد یا مشرکی یافتید که خدماتی مادی به بشریت کرده باشد تمامی پاداش خود را در این دنیا برده و می‌برد، و اگر هم اندکی از پاداش او مانده باشد در مقابل کفر و شرکش چندان نیست که باعث بخشودنش گردد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا  
و بَطِلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ  
مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن  
يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن  
رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۷﴾

ایشان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود، و آنچه در دنیا ساخته‌اند به هدر رفته و آنچه انجام می‌داده‌اند باطل است. ﴿۱۶﴾ آیا پس کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن استوار بوده، و شاهدی (هم) از خودش در پیش می‌آید و پیش از وی (نیز) کتاب موسی راهبر (موسویان و عیسویان به این حقیقت) و مایه‌ی رحمت است، ایشان به او ایمان می‌آورند؟ و هر کس از گروه‌ها (ی مخالف) به او کفر ورزد، آتش وعده‌گاه اوست. پس از آن هرگز در تردیدی مباش. همان به‌راستی از جانب پروردگارت حق است، ولی بیشتر مردمان ایمان نمی‌آورند. ﴿۱۷﴾

آیه ۱۷ - "بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّهِ" دلیل بر و حیانی بودن رسالت محمدی ﷺ است که دو بعد دلالتی بر رسالت آن حضرت دارد: بعد خودی و بعد وحی، که خودش از نظر گفتار و کردار - و قرآنش به خودی خود - دلیل بر رسالت و حیانی اوست، و سپس نخستین و بهترین تربیت شده رسالتی او به دنبال این دو دلیل، دلیل سومی است بر رسالتش و "یتلوه شاهدٌ منه" که مقصود تنها حضرت علی ﷺ است چنان‌که روایات بسیاری از شیعه و سنی شاهد آن است؛ در مرحله چهارم "و من قبله کتاب موسی" که تورات موسی را گواهی گذشته بر این رسالت بزرگ معرفی کرده که "اماماً و رحمة" پیشوای امت

موسی در دعوت آنان است و نوید دادنشان به این رسالت آخرین و نیز رحمتی و حیانی برای آنان است.

با نگرشی وسیع تر و دقیق تر در این آیه باید گفت که «بیتة» مفرد است ولی مفردی جنسی، و اگر هم مفرد و حدانی باشد باز هم همان وحدت جنسی است، و اینجا رسول بزرگوار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ "علی بیتة من ربه" معرفی شده است که دارای سلطه و احاطه بر بینه‌ای ربانی و حیانی است، می توان به گواهی آیاتی دیگر نصاً و گواهی همین "بیتة من ربه" عموماً هشت مرحله درونی و برونی از این بینه برای حضرتش وانمود کرد که «کان» گواهی بر این مراحل است؛ نخست در صلبهای پدران و رحم‌های مادران از آدم و حوا تا عبدالله و آمنه بر مبنای "تقلبک فی الساجدین" و ماندنش در کل این جایگاه‌های صلبی و رحمی و انتقال‌هایش یکی پس از دیگری پاکترین پاکان بوده است، و این بینه نخستین "من ربه" است که پایه‌ریزی از برای بیناتی دیگر در آینده بوده است، دوم بر حسب کلامی از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام از هنگامی که حضرتش از شیر گرفته شد تا هنگام چهل سالگی دارای عصمت درونی بشری بوده، و سوم عصمتی هم منفصل منهای نبوت و رسالت بوده که بر مبنای عصمت بشری، فرشته وحی در تمام حرکات و سکونات حضرتش دخالت داشت، عصمت چهارم عصمت و حیانی درونی حضرتش بوده و پنجم عصمت برونی قرآنی که درونش را نور علی نور ساخته، و ششم عصمت برونی و حیانی ربانی که "و لو ان تبنتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً"، هفتم و هشتم که همه عصمت‌ها و نگهبانان برونی هستند، نخست "شاهد منه" و سپس "کتاب موسی". شش مرحله نخستین این عصمت‌ها مربوط به شخص حضرت اقدس دسول است که مقام اول را در مثلث "بیتة من ربه" و "شاهد منه" و "کتاب موسی" دارد. مرحله دوم "شاهد منه" است که ساخته و پرداخته‌ای اش حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بوده و در آخر کار مقدمه و پیشتازی که بیانگر این رسالت و بینه آخرین است "کتاب موسی" است، چه اسفار پنج‌گانه تورات و چه کتاب‌های و حیانی کل انبیاء تورات که پیروان شریعت تورات بوده‌اند و حتی انجیل هم در عین استقلال ولایت عزمی اش از پیروان شریعت تورات است که این کتب آسمانی عهد عتیق و جدید برای پیروانشان امام و پیشوا بوده‌اند، و از برای مسلمانان، رحمت و بشارتی بر این رسالت می‌باشد.

حدود دو هزار کتاب از برادران سنی طبق حروف بیست و هشتگانه عربی در منقبت حضرت علی علیه السلام از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله برای این "شاهد منه" وارد شده که در تفسیر الفرقان آمده است.

«الحق» تمامی حق است که در قرآن محمد و محمد قرآن برای کل مکلفان تا انقراض جهان تبیین گشته است.

این "یؤمنون به" اخباری است ربانی از این حقیقت که کتابیان بایستی به این پیامبر آخرین و قرآنش ایمان بیاورند سپس "و من یکفر به من الاحزاب" تمام گروه‌های کافرند چه کتابیان و چه دیگران، جز آن‌که کفر کتابیان نفرت‌بارتر است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ  
وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى  
الظَّالِمِينَ ﴿١٨﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ  
بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿١٩﴾ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ  
لَهُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِن أَوْلِيَاءَ يُضَعَّفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ  
السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ﴿٢٠﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ  
عَنَّهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢١﴾

و چه کسی ستمکارتر از آن (نا) کس است که بر خدا دروغی را افترا بنده؟ ایشان بر پروردگارشان نمایش داده می‌شوند، و گواهان خواهند گفت: «ایشان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند. هان! لعنت خدا بر ستمگران.» ﴿۱۸﴾ «کسانی که (مردمان را) از راه خدا باز می‌دارند، و آن را به کثی می‌خواهند، و آنان، (هم) آنان به آخرت کافرند.» ﴿۱۹﴾ ایشان در زمین درمانده‌کنندگان (خدا) نبوده‌اند، و پس از خدا هرگز اولیایی برای آنان نبوده است. عذاب برایشان چندان می‌شود، زیرا آنان (: آن معاندان) توان شنیدن (حق را) نداشته‌اند، و (حق را) هرگز - به درستی - نمی‌دیده‌اند. ﴿۲۰﴾ ایشانند که

خویشتن را زیان کرده‌اند، و آنچه را به دروغ بر ساخته بودند از آنان گم گشته است. ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - "خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ" به معنای زیانی است کلی نسبت به ارواح و ابدان و اموال و کارهاشان که در هر چهار بعد، این کافران زیان بارند.

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ ﴿۲۱﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۲﴾ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۲۳﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۲۴﴾ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْاَلِيمِ ﴿۲۵﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا تَرَكْنَا إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا تَرَكْنَا إِلَّا نَفْسًا كَذِبِينَ ﴿۲۶﴾ قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُمْ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي وَءَاتَانِي رَحْمَةً مِّن عِنْدِهِ فَعَمِيتَ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَا مُكْوَهًا وَأَنْتُمْ لَهَا كَرِهُونَ ﴿۲۷﴾

به ناچار آنان در آخرت (هم) آنان زیانکارترین (مکلفان) اند. ﴿۲۱﴾ بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ایمان) کرده‌اند و سوی پروردگارشان بینی هاشان را به خاک ساییده‌اند (هم) اینان - جاودانه - همدمان بهشتند. ﴿۲۲﴾ مَثَلُ (این) دو گروه، چون نابینا و کر و (در مقایسه‌ی با) بینا و شنواست. آیا (اینان) در مثل یکسانند؟ پس آیا متذکر نمی‌شوید؟ ﴿۲۳﴾ و به راستی نوح را همی سوی قومش فرستادیم. (گفت): «من همواره برای شما هشداردهنده‌ای آشکارکننده‌ام،» ﴿۲۴﴾ «که جز خدا را نپرستید؛ همانا من از عذاب روزی دردناک بر شما بیمناکم.» ﴿۲۵﴾ پس، سران قومش - که کافر شدند - گفتند: «ما تو را جز بشری همانند خود نمی‌بینیم، و در نگرش آغازین نمی‌بینیم (که) کسی تو را پیروی

کرده باشد، جز فرومایه گانمان، و برایتان بر خودمان امتیازی نمی بینیم، بلکه شما را (از) دروغگویان می انگاریم.» ﴿۲۷﴾ گفت: «ای قوم من! آیا دیدید (که) اگر من از طرف پروردگارم بر حجتی روشن استوار بوده‌ام و مرا از نزد خود رحمتی داده، پس این بر شما (با کوریتان) بسی کور (و مهجور) خوانده شده است. آیا ما شما را - در حالی که برای (پذیرش) آن کراهت (و نفرت) دارید - به آن وادار کنیم؟» ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - اینجا «بینة» به معنای بیانگر رسالت و رحمت وحی رسالتی است و «عمیت» پنهان داشتن این هر دو است که شیطان‌های درونی و برونی آن‌ها را نادیده انگاشته‌اند، در این صورت که این پنهان داشتن شیطانی نابکاران را به کفر و تاریک دلی به گونه‌ای ملزم ساخته، که دیگر راه چاره‌ای جز الزام آنها بر هدایت نیست، خدا هم کسی را هیچ‌گاه نه بر هدایت الزام می‌کند و نه بر ضلالت، که مکلفان در این میان مختارند "إِذَا شَاكَرُوا وَ إِذَا كَفَرُوا" (۳:۷۶).

وَيَقَوْمٍ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلْتَقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿۲۹﴾ وَيَقَوْمٍ مِّنْ نَّبِئِي مَنِ اللَّهُ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۳۰﴾ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۱﴾ قَالُوا يٰنُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ ﴿۳۲﴾ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿۳۳﴾ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۳۴﴾ أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ قُلْ إِنْ أَفْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرُمُونَ ﴿۳۵﴾

«و ای قوم من! بر این (رسالت) هرگز مالی از شما درخواست نمی‌کنم. مزد من جز بر خدا نیست، و من کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد کننده نیستم. بی‌گمان آنان پروردگارش را (با معرفت و پاداشش) دیدارکننده‌اند. ولی شما را قومی می‌بینم که نادانی می‌کنید.» ﴿۳۱﴾

«و ای قوم من! اگر آنان را برانم، چه کسی مرا از (روی آوردن عذاب) خدا (بر این تخلف رسالتی) یاری خواهد کرد؟ آیا پس متذکر نمی‌شوید؟» ﴿۳۰﴾ «و برای شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است، و نه غیب می‌دانم و (نیز) نمی‌گویم (که) من همانا فرشته‌ام، و درباره‌ی کسانی که دیدگان شما به خواری و نقصان در آنان می‌نگرد، نمی‌گویم خدا هرگز خیرشان نمی‌دهد. خدا به آنچه در جان‌های آنان است داناتر است. (اگر جز این بگویم) من در این هنگام (و هنگامه)، بی‌گمان از ستمکاران خواهم بود.» ﴿۳۱﴾ گفتند:

«ای نوح! بی‌چون با ما جدل کردی، پس بسیار (هم) با ما جدل نمودی. پس اگر از راستان بوده‌ای آنچه را (از عذاب خدا) به ما وعده می‌دهی برایمان بیاور.» ﴿۳۲﴾ گفت: «(این) تنها خداست که اگر بخواهد آن را برایتان می‌آورد، و شما ناتوان کننده (ی او) نیستید.» ﴿۳۳﴾

«و اگر بخواهم شما را اندرز دهم - در صورتی که خدا خواسته باشد که شما را (از روی عنادتان) گمراه و گذارد - اندرز من شما را سودی نمی‌بخشد. او پروردگار شماست و تنها سوی او بازگردانیده می‌شوید.» ﴿۳۴﴾ یا (درباره‌ی قرآن) می‌گویند: او «آن را (بر خدا) افترا زده است.» بگو: «اگر آن را افترا زده‌ام جرمم بر عهده‌ی خود من است و من از آنچه شما جرم می‌کنید، (برکنار و) بیزارم.» ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵ - "فَعَلِيَٰ اِجْرَامِي" که اگر این قرآن را بر خدا افترا زده باشم ضررش بر خود من است، ولی اگر گفته شود ممکن است کسی بر خدا افترازند و زیر بار جرمش نیز برود، پاسخ این است که نتیجه افترای وحی بر خدا تنها جزای اخروی نیست، بلکه در همین دنیا بر مبنای عدالت ربانی و حفظ رسالت و حیوانی، جزای افترا در دنیا گریبان‌گیر مدعی دروغ‌گو می‌گردد چنان‌که "و لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْاَقْوَالِ لَا خِذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ بِالْوَتِينَ" (۴۳:۶۹).

وَأُوْحِيٰٓ اِلَىٰ نُوْحٍ اَنَّهُۥ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ اِلَّا مَنْ قَدَّ اٰمَنَ فَلَا تَبْتَسِٓسْ مِمَّا

### كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

و سوی نوح وحی شد: «از قوم تو بی چون، جز کسانی که (تاکنون) ایمان آورده‌اند هرگز (کسی) ایمان نخواهد آورد، پس به آنچه می‌کرده‌اند بد حال مباش.» ﴿۳۶﴾

آیه ۳۶- "لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ" بیانگر این است که پس از این احدی از قومت هرگز ایمان نخواهند آورد، بنابراین نفرین نوح علیه السلام که "رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيّٰرًا" (۲۶:۷۱) که به منظور جلوگیری از افساد آنان است، بر مبنای همان وحی است که پروردگار به او وحی فرمود.

### وَ اصْنَعُ الْفُلْكَ بِاعْتِنَانَا وَ وَحْيِنَا وَ لَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٣٧﴾

«و با نظرات ما و به وحی ما کشتی را بساز، و در (باره‌ی) کسانی که ستم کرده‌اند با من هم سخن مشو؛ بی‌گمان آنان غرق شده‌گاند.» ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷ - آیا در سازمان این کشتی دیده‌ها و وحی ربانی چه فرقی دارند؟ «اعین» دیده‌های علم و قدرت ربانی است که از روی دانش و بینش و حیانی پاسدار سازمان این کشتی است، و سپس وحی بدین معناست که مهندس این کشتی هم خداست و نه آن که تنها خدا با علم و قدرت به نوح توفیق داده بلکه اضافه بر این با وحی صریح سازمان این کشتی را نیز به عهده گرفته است.

### وَ يَضْنَعُ الْفُلْكَ وَ كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ اِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾

و [نوح] کشتی را (بدین گونه) می‌سازد، و هر بار که گروهی چشمگیر [اشرافی] از قومش بر او می‌گذشتند، او را مسخره کردند. گفت: «اگر ما را مسخره کنید، همان‌گونه که مسخره‌مان می‌کنید ما (هم) بی‌گمان (در امواج خروشان) مسخره‌تان خواهیم کرد.» ﴿۳۸﴾

آیه ۳۸ - این که نوح علیه السلام به آن مسخره کنندگان فرمود ما هم مثل شما را مسخره خواهیم کرد هرگز منافاتی با آیه (۶۲:۲) که مسخره کردن را از جهالت دانسته ندارد، زیرا مسخره‌ای جاهلانه و بی اساس است که مذموم است، ولی مسخره در مقابل مسخره بی جا، خود از باب اعتدای به مثل به ویژه در برابر معاندان نه تنها جایز است بلکه واجب نیز هست، و این کافران که به هنگام گذرشان بر کشتی سازی نوح او را به مسخره می گرفتند، که تو در جایی خشک کشتی بزرگ جهانی می سازی، پاسخ این است که هنگام طوفان آینده به وعده ربانی شما را عملاً مسخره خواهیم کرد.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّتِمِّمٌ ﴿۳۹﴾ حَتَّىٰ  
إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ آثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا  
مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿۴۰﴾

«پس در آینده‌ای دور خواهید دانست چه کسی را عذابی که خوار(ش) کند در می‌رسد، و بر [سر و سامان]ش عذابی پایدار حلول می‌کند.» ﴿۳۹﴾ تا هنگامی که فرمان ما در رسید و تنور (نار یا تنور نور خورشید یا تنور غضب الهی) فوران کرد، فرمودیم: «در آن کشتی از هر حیوانی (که نیاز به خشکی دارد) دو زوج [یک نر و یک ماده] با کسانت - مگر کسی که قبلاً درباره‌ی او سخن رفته است - و کسانی (از غیر کسانت) که ایمان آورده‌اند - برگیر.» و جز (عده‌ی) اندکی با او (به خدا) ایمان نیاوردند. ﴿۴۰﴾

آیه ۴۰ - "و فَاَرَاتِنُّور" تنور با وجود الف و لام عهدی، تنوری معهود و مخصوص است که به معنای جایگاه آتش زاست، چه به عنوان نشانه ربانی تنور آتشین مشخصی باشد، یا به گونه‌ای دیگر تنور طلوع خورشید و یا آتش غضب الهی باشد، و ظاهراً هر سه تنور مقصود است، چرا که با هم منافات ندارند، که در این هنگام یا هنگامه جریان سیل جهانگیر و آمادگی کشتی نجات آغاز شد.

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ جَمْعًا حَزَنًا أَلَمَ أَنْ نُرْسِلَهَا إِنَّا نَرَىٰ لِقَائِ رَبِّكَ لَغُفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۴۱﴾



و (نوح) گفت: «در آن (کشتی) سوار شوید، به نام خداست روان شدنش و (به نام خداست) لنگر انداختنش. بی‌گمان پروردگارم بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویزگان است.» ﴿۴۱﴾

آیه ۴۱- این "بسم الله" - که در جریان فرود آمدن کشتی است - آیا تنها به معنی اراده‌ی الهی است، یا بر همان مبنا "بسم الله" گفتن نوح است؟ ظاهراً اینجا هردو مرادند.

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنَى  
أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿۴۲﴾

حال آنکه آن (کشتی) ایشان را در میان موجی همانند کوه‌ها می‌برد، و نوح پسرش را - که در کناری جدا بود - بانگ در داد: «ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش.» ﴿۴۲﴾

آیه ۴۲- "و لا تکن مع الکافرین" که نوح به این فرزند ناخلفش فرمود که با کافران مباش و نه از کافران، خود دلیلی روشن است بر این که هنوز نوح نمی‌دانسته که فرزندش کافر است. بلکه همین اندازه که با کافران همنشین بود برایش معلوم بود، روی این اصل پرسش او درباره‌ی فرزندش به عنوان استفهام و روشن شدن حق در آیه (۴۵) نقصانی در رسالت برای او نیست، خصوصاً که خدا به او وعده داده بود که اهل و کسانش را نجات می‌دهد، مگر آنان که کافر باشند و تنها کفر زنش بر او نمایان بود و نه فرزندش، لذا پرسش او در آیه (۴۵) - آن هم پس از غرق شدن فرزندش - محذوری نداشته است.

قَالَ سَأُوَّىٰ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا  
مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿۴۳﴾ وَقِيلَ يَا رَجُلُ أَأَلْبَعَىٰ  
مَاءُكَ وَيَسْمَأُؤُا أَقْلَعَىٰ وَغِيضُ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَىٰ الْجُودِيِّ  
وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۴۴﴾ وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ

أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَنْفُحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ  
 أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْظُكَ  
 أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾

گفت: «به زودی به کوهی پناه می‌جویم که مرا از (سبیل) آب ننگه می‌دارد.» (نوح) گفت:  
 «امروز نگهدارنده‌ای از امر خدا نیست. جز هر که خدا (بر او) رحم کند.» و موج میان  
 آن دو حایل شد. پس (این پسر) از غرق شدگان بود. ﴿٤٥﴾ و گفته شد: «ای زمین! آب خود را  
 فرو بر؛ و ای آسمان! آبت را (از بیخ و بن) برکن.» و آب فرو کاست و فرمان (خدا) انجام  
 شد، و کشتی بر (کوه) جودی قرار گرفت. و گفته شد: «دورباشی است برای گروه  
 ستمکاران!» ﴿٤٦﴾ و نوح پروردگار خود را ندا در داد. پس گفت: «پروردگارم! پسرمان  
 از کسان من است. و به راستی وعده‌ی تو راست و پای برجاست. و تو حکیم‌ترین  
 حکم‌کنندگانی.» ﴿٤٥﴾ فرمود: «ای نوح! او (در حقیقت) از کسان تو نیست. او کرداری  
 ناشایسته (و از ناکسان) است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من نخواه. من به تو  
 بسی اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی.» ﴿٤٦﴾

آیه ۴۶- "إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ" اینجا موعظه‌ای ربانی است که مبادا در آینده  
 از نادانان شوی و سؤالی جاهلانه کنی، و این سؤالش نیز جاهلانه نبود بلکه پس از  
 جریان غرق شدن پسرش تنها پرسشی بر مبنای ایمان بود چنان‌که "إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ  
 أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ" در آیه (۴۵) این مبنا را استوار کرده است، به عبارتی دیگر  
 حضرتش به کفر واقعی و عناد فرزندش اطلاعی نداشت، و از طرفی هم وی از اهلش  
 بود که خدا آن‌ها را از غرق شدن استثناء کرده بود، و تنها زن او بود که به تصریح وحی  
 بایستی از غرق شدگان باشد، به همین خاطر "لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ" آمده و نه من  
 الکافرین.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي  
 وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٤٧﴾

گفت: «پروردگارم! من به راستی به تو پناه می‌برم (از این) که از تو چیزی از روی نادانی بخواهم، و اگر برایم پوشش نهنی و به من رحم نکنی بی‌گمان از زیانکاران هستم.» ﴿۴۷﴾

آیه ۴۷ - نوح به خدا پناه می‌برد که مبادا مبتلای به پرسشی جاهلانه گردد، و حتی از همان پرسش ایمانی و استفهامی هم که کرد پوزش می‌طلبد که "وَالْأَتَّغَرُّلِي وَ تَرَحَّمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ" و آنچه برای سؤال کننده از خدا معلوم نیست دو بُعد دارد؛ ۱- اینکه نوح در باره اش به خدا پناه برده که سؤالی است اعتراضی! و ۲- سؤالی که برای روشن شدن مجهول اوست، و این هم گرچه در شریعت الهی حرام نیست ولی چنان پرسشی از محضر اقدس ربانی از مقام عصمت گویی به دور است. که "لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ" که حتی پرسشی که از باب استفهام است و خدا موردش را تبیین نکرده چندان با ادب عبودیت تناسبی ندارد، و روی این اصل نوح برای این سؤال غیر محرم که چندان شایستگی نداشت طلب مغفرت و رحمت می‌کند. و احیاناً برخی پیامبران الهی منهای حالت وحی و توقفی در عصمت مطلقه شان مبتلای به چنان ابتلاآت می‌شوند، تا فقر الی الله در کل برای همگان روشن باشد، چنانکه در باره رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: "ولو ان ثبتناک لقد کدت ترکن الهم شیئناً فلیلاً"، ولی فاصله عصمت و معرفت میان نوح و حضرت اقدس خاتم النبیین ﷺ مقتضی این است که هم چون پرسش نوح برای حضرتش هرگز اتفاق نیافتاد. و بالاخره درست است که زن نوح از اهلش صریحاً مستثنا شده، و پسرش مستثنا نگردیده، ولی همین غرق شدنش خود دلیل است بر عدم استحقاق نجاتش و دیگر جای پرسش هم در هلاکتش باقی نیست و گرچه نا اهل بودنش مورد تصریح نیست.

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ أُمَّمٍ مِّنْ مَّعَكَ وَ أُمَّمٌ  
 سَمَّيْتُهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۴۸﴾ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ  
 مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ

لِلْمُتَّقِينَ ﴿۴۹﴾

گفته شد: «ای نوح! با درودی از ما و برکت‌هایی بر تو و بر گروه‌هایی از کسانی که با تو هستند، فرود آی. و گروه‌هایی (هم هستند) که از نعمت‌ها برخوردارشان خواهیم کرد، سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان خواهد رسید.» ﴿۴۸﴾ «این‌ها از خبرهای مهم غیبند که آنها را به تو وحی می‌کنیم. تو چنان نبودی که از پیش آنها را بدانی و نه قومت (چنان بودند که آن را بدانند). پس شکیبایی کن (که) بی‌گمان فرجام (نیک) از آن تقوایندگان است.» ﴿۴۹﴾

آیه ۴۹ - "ما کُنتَ تعلمها" کل خبرهای غیبی و حیانی را پیش از وحی قرآنی از حضرت رسول ﷺ سلب می‌کند که قبل از وحی قرآنی هرگز آگاهی از وحی نداشت، گرچه زمینه عصمت بشری برای فرود آمدن وحی قرآنی در موقع مقرر برای او آماده بود، و نیز توفیق وحی منفصل عملی را بوسیله جبرئیل علیه السلام از هنگام دو تا چهار سالگی داشت، ولی این مقتضی دانستن وحی‌های قرآنی در بُعد درونی نبوده است.

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَإِنِّ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿۵۰﴾ يَا قَوْمِ لَآ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنِّ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۵۱﴾

و به سوی عادیان، برادرشان هود را (فرستادیم که) گفت: «ای قوم من! خدا را پرستید (که) جز او هیچ معبودی برای شما نیست (و) شما (کسانی) به جز افسترازنندگان نیستید.» ﴿۵۰﴾ «ای قوم من! بر این (رسالت) هرگز پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم. پاداش من جز بر عهده‌ی کسی نیست مگر کسی که مرا بر فطرت (توحید) آفریده. پس آیا خردورزی نمی‌کنید؟» ﴿۵۱﴾

آیه ۵۱ - «فَطَرَنِي» در این آیه اشاره‌ای زیبا و دلرباست بر این حقیقت که خدا هود را با سایر انسانها بر فطرت توحید آفریده، و این «فَطَرَنِي» که ویژه مقام رسالت است، افزون بر فطرت توحیدی فطرت عاقلانه و عادلانه بشری، و سپس فطرت و حیانی رسالت است که مثلث وحی فطرت اصلی و فطرت عقلانی و فطرت رسالتی مشمول همین

«فطرنی» است.

وَيَقَوْمٍ أَسْتَعْفِرُوا رَبَّهُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا  
وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿۵۲﴾

«وای قوم من! از پروردگارتان پوشش بخواهید، و سپس به او برگردید تا از آسمان بر (سر) و سامان)تان باران فراوان فرو فرستد، و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید. و مجرمانه (از خدا) روی بر مگردانید.» ﴿۵۲﴾

آیه ۵۲ - اینجا که توبه پس از استغفار آمده اشاره به این حقیقت است که گناهکار نخست باید از پروردگار پوزش و پوشش بطلبد، سپس به سوی او راه یابد تا توبه اش را قبول فرماید، و در نتیجه نعمتهایی ویژه بر او ارزانی دارد.

قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي ءِالِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ  
بِمُؤْمِنِينَ ﴿۵۳﴾ اِنْ نَقُولُ اِلَّا اَعْتَرَكْ بَعْضُ ءِالِهَتِنَا بِسُوْءٍ قَالَ اِنِّي اُشْهَدُ اَللّٰهَ  
وَاشْهَدُوْا اِنِّي بَرِيْءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ ﴿۵۴﴾

گفتند: «ای هود! برای ما (دلیل) روشنی نیاوردی، و ما برای سخن تو از خدایانمان دست بردار نیستیم، و هرگز برایت ایمان آورنده (ی به خدایت) نیستیم.» ﴿۵۳﴾ «(با تو چیزی) نمی‌گوییم، جز اینکه بعضی از خدایان ما تو را به (گونه ی) بدی (و ناروایی از خرد) عریان کرده‌اند.» گفت: «به راستی من خدا را گواه می‌گیرم و (شما هم) شاهد باشید که من از آنچه (با او) شریک می‌گیرید به راستی بیزارم.» ﴿۵۴﴾

آیه ۵۴ - "أشهد الله وأشهدوا" با تأکید «انّی» شهادتی است دوگانه و دوگونه: نخست گواهی ربانی است، گرچه مورد انکار این بت پرستان بوده است، سپس گواهی اینان است که حضرتش از شرک برائت می‌جوید و این دو شهادت آن گونه پا بر جاست که در آیات (۵۷:۵۵) با کمال تأکید از این مشرکان همی خواسته که هرگونه کید و مکرری دارند بدون

مهلت علیه حضرتش انجام دهند، زیرا این رسول ربانی در انجام رسالتش تنها بر خدایش توکل کرده، همان خدایی که ناصیه و اصل وجود هر موجودی بدست قدرت اوست.

مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ﴿۵۵﴾ اِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي  
وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اَخَذُ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ رَبِّي عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۵۶﴾

«به جز او (خدایی نیست). پس همگان در کار من نیرنگ کنید، و سپس مرا مهلت (هم) ندهید.» ﴿۵۵﴾ «من همواره بر خدا - پروردگار خودم و پروردگار شما - توکل کردم. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه خدا گیرنده‌ی پیشانی (هستی) اوست. به راستی پروردگارم بر راهی بسی راست (و راهوار) محیط و استوار است.» ﴿۵۶﴾

آیه ۵۶ - "ان ربی علی صراط مستقیم" به معنای صراط مستقیم ربوبیت است که ربوبیت‌های پروردگار در انحصار خود اوست، و هیچ کس نمی‌تواند همانند او ربوبیت کند، و راه پروردگار را طی نماید مگر آن راهی را که خدا پیش پای بندگانش نهاده است که راه شایسته‌ی رهروان حقیقت است و نه راه ربوبیت که در انحصار رب العالمین می‌باشد.

فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ مَا اُرْسِلْتُ بِهِ اِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ  
وَلَا تَضُرُّوْهُ شَيْئًا اِنَّ رَبِّي عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿۵۷﴾

«پس اگر روی برگردانند، به راستی آنچه را که (برای آن) به سوی شما فرستاده شده بودم همواره به شما ابلاغ کردم، و پروردگارم قومی جز شما را جانشین (تان) خواهد کرد. حال آنکه به او هیچ زبانی نمی‌رسانید. به راستی، پروردگارم بر هر چیزی همواره نگهبان است.» ﴿۵۷﴾

آیه ۵۷ - «حفیظ» و نه (حافظ) به معنای نگهبانی عمقی است نسبت به هر چیزی که اگر آنی نظر تداوم ربوبیتش را از هر چیزی سلب کند آن چیز به طور کلی ناچیز خواهد شد و نه آنکه تنها کاستی‌ای در وجودش پدید آید، بلکه چنان که کل وجودش در ابتدا از حضرت اقدس الهی است، استمرار آن نیز بی‌کم و کاست چنین است.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿۵۸﴾ وَتِلْكَ ءَعَادُ جَحْدُوا بِبَايْتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ  
وَأَتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿۵۹﴾

و هنگامی که فرمان ما در رسید، هود و کسانی را که با او (به خدا) گرویده بودند، به رحمتی (بزرگ) از سوی خود، نجات بخشیدیم و آنان را از عذابی پرفشار (و خشونت‌بار) رها نمودیم. ﴿۵۸﴾ آنان عادیانند (که) آیات پروردگارشان را انکار (و انگار) کردند، و فرستادگانش را نافرمانی نمودند، و به دنبال فرمان هر زورگوی ستیزه‌جویی رفتند. ﴿۵۹﴾

آیه ۵۹- «رسله» که جمعی مضاف است از نظر ادبی دلیل استغراق است، و قوم عاد که در زمانی محدود فرستادگانی محدود را انکار کردند، چگونه می‌توان گفت که اینان منکر تمامی فرستادگان خدایند؟ پاسخ این است که حتی انکار یک رسول با داشتن حجت‌های قطعی ربانی - خود به معنی انکار کل رسالت‌های ربانی است، مانند آنکه کسانی امضای شخصی را که می‌شناسند انکار کنند، در کل تمامی امضاهای مشابه‌اش را در گذشته و آینده انکار کرده‌اند، چنانکه در آیاتی دیگر هم این جریان نمودار است. و این عاد، عاد دومین است، و بر حسب آیه‌ای دیگر که «عاد الاولی» آمده است، و هر جای قرآن که عاد بدون «اولی» باشد طبعاً دومین عاد مراد است، و همانند این کلیت تکذیب رسل، پیروی از هر جبار معاندی است در مثلث زمان، زیرا پیروی از شیطان با شناختش حاضرش با غایبش یکسان و یکسو است.

وَأَتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا إِنْ ءَعَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا بَعْدًا  
لِّعَادِ قَوْمِ هُودٍ ﴿۶۰﴾

و (سرانجام) در این دنیا و روز قیامت، لعنت، بدرقه‌ی (راه) آنان گردید. هان! عادیان به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان! (که) عادیان - قوم هود - از رحمت خدا دورند. ﴿۶۰﴾

آیه ٦٠ - لعنت و دورباش دوگانه بر سینه‌های این نابکاران خورده: نخست در دنیا به ویژه در دولت حضرت مهدی (عج) است، و سپس در قیامت، که فرعش برزخ و اصلش رستاخیز است.

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّي غَيْرُهُ  
هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي  
قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ﴿٦١﴾

و سوی تمودیان، برادرشان صالح را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین نشأت داد و در آن شما را به آبادانی برگماشت. پس از او پوشش بخواهید، سپس به او بازگردید. پروردگارم همواره اجابت‌کننده‌ای نزدیک است.» ﴿٦١﴾

آیه ٦١ - "أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا" استعمار دارای چهار بعد است: ظالمانه، عادلانه، فاضلانه و افضل.

اصولاً استعمار به معنای طلب عمران و آبادی است، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی، چه خودی و چه غیری.

ظالمانه‌اش بدین معنی است که کسانی را به کار بیگاری بکشند و نتیجه کار در انحصار گمارنده باشد، و یا بهره بیشترش بطور ظالمانه در انحصار اوست، این‌گونه استعمار کلاً از نظر شرع اقدس الهی حرام است، استعمار عادلانه آن است که کسی را به کاری وادار کنی که نتیجه‌اش به گونه‌ای عادلانه میان هر دو تقسیم گردد مانند کاری که نتیجه‌اش میان کارگر و کارفرما بر مبنای عدالت تقسیم شود، که این خود مبنای معنای صحیح استعمار است، استعمار فاضلانه این است که بهره بیشتر کار که بیش از میزان عدالت است مربوط به کارگر باشد، که این خود احسانانی در استعمار و استعماری شایسته رادمردان است.

بهترین نوع استعمار، نوع افضل و خالصانه است که کل منافع برای کارگر باشد و این



استعمار ربانی است که نخست خدا همگان را آفریده و سپس کل وسایل کار را در اختیارشان نهاده، و آنگاه با تأکید، آنان را تنها به سود خودشان و ادار به کار فرموده است که به گونه‌ای عادلانه و یا بهتر که فاضلانه است زمین و زمینی‌ها را آباد کنند، چه آبادی مادی و چه آبادی معنوی که خودشان را بدین وسیله آباد سازند، و تمام این آبادانی‌ها چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی به نفع خودشان می‌باشد، و هرگز سودی برای استعمار ربانی وجود ندارد.

پیام بزرگ اجتماعی که ما از آیه استعمار باید داشته باشیم، کوشش و کاوش خستگی‌ناپذیر به سود خود و دیگران است که باید از جهات برونی و درونی، فردی و اجتماعی، همواره کاربرد و سود ساز باشیم، چه عادلانه و چه بهتر فاضلانه‌اش. «گم» در «انشأکم» کل انسان‌های زمینی و آسمانی‌اند که از زمین و زمینی مناسب خودشان، انشاء و ایجاد گشته‌اند، و با قدمی فراتر باید گفت کل مکلفان - به استثنای فرشتگان‌اند - که شامل جنیان نیز می‌شود.

قَالُوا يَصْلِحْ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهِنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ

ءَابَاؤَنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿٦٢﴾

گفتند: «ای صالح! به‌راستی تو پیش از این میان ما مورد امیدی بودی. (که اینگونه به توحید دعوتان نمی‌کردی) آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز می‌داری؟ و بی‌چون، ما از آنچه تو ما را بدان می‌خوانی سخت در (ژرفای) شکی مستندیم!» ﴿۶۲﴾

آیه ۶۲- «شک» دو گونه است، شک مُرِيب یا مستند، و غیر مُرِيب و غیر مستند؛ در این آیه کافران به حضرت صالح گفتند که در عین مشاهده آیات بینات رسالتی‌اش به او شک مستند دارند، ولی چنان‌که اشاره شد در آیات (۶۳ و ۶۴) با اظهار بی‌ینه رسالتی‌اش و خود رسالتش این شک مستند و ادعای کافران ناچیز و بی‌استنادی درست شمرده شده است.

قَالَ يَلْقَوْمِ اَرَاءَ يَتْمُ اِنْ كُنْتُ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّيْ وَءَاتَسْنِي مِنْهُ رَحْمَةً فَن  
 يَنْصُرْنِي مِنَ اللّٰهِ اِنْ عَصَيْتُهُ فَا تَزِيدُوْنِي غَيْرَ تَخْسِيْرٍ ﴿٦٣﴾ وَيَلْقَوْمِ هٰذِهِ  
 نَاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ ءَايَةٌ فَذُرُوْهَا تَاْكُلْ فِيْ اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمْسُوْهَا بِسُوْءٍ  
 فَيَاْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيْبٌ ﴿٦٤﴾ فَعَقَرُوْهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِيْ دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ  
 وَعَدُّ غَيْرُ مَكْذُوْبٍ ﴿٦٥﴾ فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَحْيِنَا صٰلِحًا وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَهُ  
 بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَمِنْ خِزْيٍ يُؤَسِّدُ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيْزُ ﴿٦٦﴾ وَاَخَذَ الَّذِيْنَ  
 ظَلَمُوْا الصَّيْحَةَ فَاصْبَحُوْا فِيْ دِيَارِهِمْ جَثِيْمِيْنَ ﴿٦٧﴾ كَاْنَ لَمْ يَغْنَوْا فِيْهَا اَلَا اِنَّ  
 ثَمُوْدًا كَفَرُوْا رَبَّهُمْ اَلَا بُعْدًا لِّثَمُوْدٍ ﴿٦٨﴾

گفت: «ای قوم من! آیا دیدید، اگر (در این دعوا) بر حجّتی روشن از پروردگارم استوار  
 بوده‌ام، و او از جانب خود رحمتی به من داده باشد، پس اگر او را نافرمانی کنم، چه کسی  
 از (عذاب) خدا مرا یاری می‌کند؟ پس شما مرا جز زیانباری نمی‌افزایید.» ﴿۶۳﴾ «و ای  
 قوم من! این ماده شترِ خداست، حال آنکه برای شما نشانه‌ای (شگرف) است. پس  
 واگذاریدش (تا) در زمین خدا(بش) بخورد، و با او به بدی‌ای برخورد مکنید، پس عذابی  
 نزدیک گریبانگیرتان شود.» ﴿۶۴﴾ پس آن (ماده شتر) را پی کردند. آن‌گاه (صالح) گفت:  
 «سه روز در خانه‌هایتان برخوردار شوید، این (هشدار عذاب) وعده‌ای دروغین  
 نیست.» ﴿۶۵﴾ پس چون فرمان ما در رسید، صالح و کسانی را که با او (به خدا) ایمان آورده  
 بودند، به رحمتی (ویژه) از سوی خود، رهانیدیم و (هم) از رسوایی آن روزگار (دشوار،  
 نجاتشان دادیم). بی‌گمان پروردگار تو (هم) او پرتوان با عزت است. ﴿۶۶﴾ و کسانی را که  
 ستم کردند، (آن) بانگ (مرگبار) فرو گرفت. پس در خانه‌هایشان زمین‌گیر شده (و) از پا  
 در آمدند. ﴿۶۷﴾ گویا هرگز در آن خانه‌ها با اقامتی آرامش‌بخش سکونت نداشته‌اند. هان!  
 که ثمودیان پروردگارشان را (از خود و دیگران) پنهان داشتند. هان! دورباشی سخت برای  
 (سر و سامان) ثمودیان است. ﴿۶۸﴾

آیه ۶۸ - «أَلَا بُعِدَ لِثَمُودَ إِخْبَارُ دُورِبَاشٍ بِرِثْمُودِيَانِ نَسَبَتْ بِهِ حَضْرَتُ اِقْدَسِ اِلَهِيِّ اِسْتِ، وَ نَسَبَتْ بِهِ دِيْكَرَانِ نَفْرِيْنِ كِهْ اَيْنِ نَفْرِيْنِ بِرِ مَبْنَايِ اَنْ اِخْبَارِ تَدَاوُمِي نَسَبَتْ بِهِ اَيْنِ دُورِبَاشِ اِسْتِ.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا اِبْرٰهِيْمَ بِالْبَشْرٰى قَالُوْا سَلٰمًا قَالَ سَلٰمٌ فَا لِيْثَ اَنْ جَاَءَ

### بِعَجْلِ حَنِيْدٍ ﴿٦٩﴾

و به راستی، فرستادگانمان بی‌گمان برای ابراهیم مژده آوردند (و) سلام گفتند. گفت:

«سلام.» پس دیری نیابید که گوساله‌ی بریان شده‌ای را (پیش) آورد. ﴿٦٩﴾

آیه ۶۹ - «رُسُلَنَا» گرچه جمع مضاف است، ولی خود آمدن این بزرگواران با بشارتشان قرینه‌ای است قطعی که مقصود آوردن این پیام است، و چنان پیام شخصی بزرگی نیازی به آمدن فرشتگان دارد.

این «سلاماً» و «سلامٌ» هر دو اشاره‌ای است به این دو سلام که هر دو با الفاظی مناسب بوده است که سلامٌ علیک از رسولان و علیکم السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است.

«سلاماً» مفعول «قالوا» است که سلامی را گفتند، و این مرفوع بودن «سلام» بیانگر خبری محذوف همچون «علیکم» است که «سلاماً» را نیز تبیین می‌کند.

فَلَمَّا رَاَ اٰ اَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ اِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ اَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيْفَةً قَالُوْا لَا تَخَفْ  
 اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَيْ قَوْمِ لُوْطٍ ﴿٧٠﴾ وَ اَمْرًا تُهٗ قَائِمَةً فَضَحِكْتْ فَبَشَّرْنٰهَا  
 بِاِسْحٰقَ وَ مِنْ وَّرَآءِ اِسْحٰقَ يَعْقُوْبَ ﴿٧١﴾ قَالَتْ يٰوَيْلَتِيْ ؤَا لِدُ وَاَنَا عَجُوْزٌ  
 وَ هٰذَا بَعْلِيْ شَيْخًا اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيْبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوْا اَتَعْجَبِيْنَ مِنْ اَمْرِ اِلٰهِ  
 رَحْمٰتُ اِلٰهِ وَ بَرَكَتُهُ عَلٰىكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهٗ وَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ ﴿٧٣﴾ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ  
 اِبْرٰهِيْمَ الرَّوْعُ وَ جَاَءَتْهٗ الْبَشْرٰى يُجٰدِلُنَا فِي قَوْمِ لُوْطٍ ﴿٧٤﴾ اِنَّ اِبْرٰهِيْمَ لَحَلِيْمٌ

أَوَهُ مُنِيبٌ ﴿۷۵﴾ يَأْبُرْهِمُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ  
 عَاتِبَهُمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿۷۶﴾ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ  
 بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿۷۷﴾ وَجَاءَهُ وَقَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ  
 قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَتَقَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا  
 اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِ أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿۷۸﴾ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا  
 لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ﴿۷۹﴾

پس چون دست‌هایشان را دید (که) بدان نمی‌رسد، انکار (و انکار)شان کرد، و از ایشان به پنهانی ترسی (به دل) برگرفت. گفتند: «مترس، ما به‌راستی سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.» ﴿۷۵﴾ در حالی‌که زن او ایستاده بود، خندید. پس وی را به اسحاق و بعد از اسحاق به یعقوب مزده دادیم. ﴿۷۶﴾ (همسر ابراهیم) گفت: «وای بر من! آیا فرزند آورم، با آنکه من پیرزنی بسیار عاجزم، و این شوهرم در حالت پیری (و سالخورده‌گی) است؟ به‌راستی این چیزی بسی شگفت‌انگیز است.» ﴿۷۷﴾ گفتند: «آیا از کار خدا تعجب می‌کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) است. بی‌گمان او ستوده‌ای بزرگوار [بزرگ‌منش و بزرگ‌بیش] است.» ﴿۷۸﴾ پس هنگامی که (هنگامه‌ی) ترس از ابراهیم برفت، و مزده (ی فرزنددار شدن) برایش آمد، درباره‌ی قوم لوط با ما (به قصد شفاعت به امید بازگشتشان سوی خدا) در حال چون و چرا بود. ﴿۷۹﴾ همواره ابراهیم، بسی بردبار و آه‌کننده‌ای (گریبان) و بازگشت‌کننده‌ای (سوی خدا) است. ﴿۷۵﴾ (گفتیم: «ای ابراهیم! از این (چون و چرا) روی برتاب. بی‌گمان فرمان پروردگارت به‌راستی آمده، و بی‌چون عذابی بازناگشتنی بر آنان آمدنی است.» ﴿۷۶﴾ و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، آمدنشان برای او بدآمد شد، و توانش از حمایت ایشان (در برابر لوطیان) به تنگ آمد و گفت: «امروز، روزی سخت (و) پرماجر است.» ﴿۷۷﴾ و قوم او ناگزیر شتابان و ترسان سویس روانه شدند و پیش از آن همه‌گونه کارهای زشت را مرتکب می‌شده‌اند. (لوط) گفت: «ای قوم من! اینان دختران من‌اند. ایشان برایتان پاکیزه‌ترند. پس از خدا پروا کنید و مرا نزد میهمانانم خوار و بی‌مقدار مکنید. آیا از (میان) شما رادمردی رشید نیست؟» ﴿۷۸﴾

گفتند: «تو بی چون همی دانسته‌ای که ما را در دخترانت هیچ حقی نیست، و بی‌گمان

هم چنان می‌دانی که ما چه می‌خواهیم.» ﴿۷۹﴾

آیات ۷۸ و ۷۹ - "هِنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ" پیشنهاد لوط به هجوم کنندگان مشرک است که نظر ناروایی نسبت به میهمانان وی داشتند که "هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هِنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ" شاید پیشنهاد اضطراری است که به جای هرزه درآیی و آمیزش با مردان با دختران وی ازدواج کنند، و یا آنکه اصولاً ازدواج زن مؤمنه با کافر در شریعت تورات حلال بوده است، در هر صورت این پیشنهاد برای جلوگیری از انحراف جنسی بسی ناهنجار این منحرفان بوده است که به جای آمیزش ناپاک با مردان، با زنانی چند آن هم دختران لوط، آمیزش پاک داشته باشند، ولی در پاسخ شنید که "مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ" ما هیچ حقی در دختران تو نداریم و تنها مردانند که نظر ما را می‌توانند تأمین کنند.

اینجا توضیحاً باید گفت که ازدواج ناهمسان به ویژه ازدواج زن مؤمن با مرد کافر در شرایع مقدسه الهیه مورد احتمالات زیرین است:

۱- این ازدواج در هر دو بُعدش پیش از اسلام کلاً حلال بوده، ولی دلیلی قرآنی بر این حلیت عمومی وجود ندارد.

۲- مشرک بودن زن نوح و لوط و ملحد بودن شوهر آسیه تنها دلیل بر حلیت این ازدواج‌های خصوصی است که هرگز انحرافی از برای زن یا مرد مؤمن ایجاد نمی‌کرده بلکه به عکس خود دعوت الی الله بوده است، چنانکه آسیه خود موجب نجات موسی از غرقاب گردید. ۳- بعد سومش مواردی ضروری است که در دوران امر بین اہم و مهم، اہم ترجیح داده می‌شود. و این احتمال در پیشنهاد لوط نسبت به ازدواج دخترانش به جاست که این ازدواج احیاناً حرام از حرمت لواط محضورش کمتر است. در پاسخ این سؤال که در هر صورت آیا دختران لوط با این لوطیان مهاجم در عدد یکسان بوده‌اند که این پیشنهاد ولو به عنوان اضطرار حلال باشد؟ جواب این است که یا در عدد یکسان بوده‌اند و یا در صورت تعداد بیشتر لوطیان، مقصود تبادل در ازدواج بوده است که با عدد دختران کمتر ازدواج‌هایی متعدد با حفظ شرایط شرعی انجام گردد. و یا آنکه این پیشنهاد بر مبنای همان تعداد برابر بوده است. و در هر صورت این خود نه پیشنهاد به زناکاری بوده و نه تعدد شوهران برای یک زن.

در پاسخ این سؤال که آیا موافقت این دختران با پیشنهاد لوط، شرط بوده است یا نه؟ پاسخ این است که نخست بر مبنای ایمان این دختران، چنان پیشنهادی را از پدر می‌پذیرفتند، و در ثانی بر مبنای ولایت شرعیه پیامبر، روی مصلحتی الزامی، این پذیرش واجب است.

”رجلٌ رشیدٌ“ به معنای جوانمردی است که انسان دارای رشدی در رجولیت باشد، گرچه بی ایمان بوده ولی هجوم به خانه‌های دیگران برای این گونه اعمال ناجوان مردانه برخلاف رشد است.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿۸۰﴾

(لوط) گفت: «کاش برای مقابله‌ی با شما قدرتی می‌داشتم، یا به تکیه گاهی استوار [خدا]

پناه می‌بردم.» ﴿۸۰﴾

آیه ۸۰ - مقصود از قوت نیروی خودی است که با به کار بستن آن جلوی این هجوم ناجوان مردانه را بگیرد، وگرنه تنها به رکن و پایه پرمایه‌ای شدید که همان رکن ربوبیت است پناهنده شود، و این خود تربیتی است ایمانی که مؤمن نخست در خطرات بایستی کل نیروهای خودی را مصرف کند، پس آنکه - و همه گاه - به رکن شدید ربوبیت پناهنده شود.

قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ إِلَيْكَ بِقَطْعِ مِّنَ اللَّيْلِ  
وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتِكَ إِنَّهُ مَصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ

الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿۸۱﴾

(فرشتگان) گفتند: «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توایم. (اینان) هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس در پاسی از شب خانواده‌ات را حرکت ده - و هیچ کس از شما مبادا (که) واپس بنگرد - مگر زنت، که آنچه بدیشان رسید به او (نیز) رسنده است. بی‌گمان،

وعده‌گاه‌شان صبح است. آیا صبح نزدیک نیست؟» ﴿۸۱﴾

آیه ۸۱ - «امراتک» که اینجا مفعول «لا یلتفت» است بیانگر این حقیقت است که التفات حیثاً دارای مفعول بی واسطه می باشد و اینجا بدین معنی است که هیچ یک از شما به پشت سرش توجه نکند مگر زنت که بایستی همگی به بازگردانیدنش کوشا باشند، روی این اصل «لا یلتفت» نسبت به خودشان لازم است، ولی نسبت به زن لوط متعدی می باشد.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ

مَنْضُودٍ ﴿۸۲﴾

پس چون فرمان ما در رسید، بلندایش را (به) زیرینش نهادیم، و باران سنگ پاره‌هایی از (نوع) سنگ گلی لایه لایه و منظم بر آن باریدیم. ﴿۸۲﴾

آیه ۸۲ - نخستین مرحله عذاب فروریختن تمامی بلندی‌ها و سقف‌ها بوده که ساکنان زیر آن‌ها را نابود ساخته، سپس سنگ‌هایی نشاندار بر همگان - چه اینان و چه دیگران - فرود آمد تا یکسره نابود گشتند.

مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿۸۳﴾ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ  
شُعَيْبًا قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَتَّبِعُوا الْكَيْفَالَ  
وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَانُكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ﴿۸۴﴾  
وَيَقَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ  
وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۸۵﴾ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ  
وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿۸۶﴾

(حال آنکه آن سنگ‌ها) نزد پروردگارت نشان زده‌ی عذاب) بودند، و آن از ستمگران دور نیست. ﴿۸۳﴾ و به سوی (اهل) مَدْيَن، برادرشان - شعیب - را فرستادیم. گفت: «ای

قوم من! خدا را پرستید (که) برای شما جز او معبودی نیست، و پیمانانه و ترازوی حال و مالتان) را کم نکنید. به راستی شما را در خیری می بینم، و همواره از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم. ﴿۸۴﴾ «و ای قوم من! پیمانانه و ترازو را به گونه‌ی وافی و همسان بدهید، و به چیزهای (: حقوق) مردمان (در جان و مالشان) زیان نرسانید، و تبهکارانه در زمین سرکشی نکنید. ﴿۸۵﴾ «اگر مؤمن بوده‌اید، باقیمانده‌ی (حجت) خدا برای شما بهتر است، و من بر شما نگاهبان نیستم. ﴿۸۶﴾

آیه ۸۶ - "بقیة الله" اینجا به معنای "ما عندالله" است که باقی است، و آنکه و آنچه در رابطه ربوبیت الهی نیست فانی است، و از جمله‌اش بقیة رسالتی شعیب و سایر رسولان و در آخر کار حضرت بقیة الله (عج) است که آخرین معصومان است.

قَالُوا يَشْعِيبُ أَصْلُوتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿۸۷﴾

گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستند رها کنیم، یا در اموال خود آنچه می خواهیم انجام دهیم؟ به راستی تو، بی چون (همین) تو، بردبار رشد یافته‌ای!» ﴿۸۷﴾

آیه ۸۷ - کافران شعیبی، صلاة حضرتش را نمونه و بهانه‌ای به عنوان مسخره قرار دادند که آیا همین صلاة توست که ما را از پرستش معبودان پدرانمان منع می کند و از تصرفات دلخواهمان در اموالمان باز می دارد؟

اینجا صلاة به دو معنای خصوصی و عمومی است؛ خصوصیش همان نماز معمولی است که بر حسب آیات و روایاتی عمود الدین و عماد الیقین است که مکلف را از پرستش دیگران باز می دارد، و عمومی‌ش از اصل صلوه و گیرانه است که نخست همین نماز بوده و سپس تمامی گیرانه‌های نور، که تاریکی‌های بین عابد و معبود را می شکافد، در هر صورت پرسش مسخره آمیزشان بر همین مبناست که آیا ارتباط نورانی تو ما را از ارتباط باخدایان دیگر باز می دارد؟

در آخر آیه - با تأکید - حضرتش را مخاطب قرار دادند که تو بسیار بردبار و رشد



یافته‌ای که این چنین بر دعوت خویش پایداری می‌کنی!

قَالَ يَتَقَوْمِ آرَاءِ يُؤْمِنُ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَنكُم عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۸۸﴾

گفت: «ای قوم من! آیا دیدید [اندیشیدید] اگر از جانب پروردگارم بر (دلیل) روشنی استوار باشم، و او از سوی خود روزی (معنوی) نیکویی به من داده باشد (آیا باز هم از پرستش او دست بردارم)؟ و من نمی‌خواهم سوی آنچه شما را از آن باز می‌دارم با شما مخالفت کنم. من قصدی جز اصلاح (شما) - تا آنجا که توانستم - ندارم. و توفیق من جز به (یاری) خدا نیست. تنها بر او توکل کرده‌ام، و تنها سوی او پیاپی باز می‌گردم.» ﴿۸۸﴾

آیه ۸۸ - "وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَنكُم عَنْهُ" دلیلی روشن است بر این که لازمه نهي از منکر این است که خود نهي کننده، همان منکر را ترک کرده باشد و الا نهي از آن منکری که خود ناهمی آلوده به آن است خود منکری بیش نیست، مگر کسانی که به نص قرآن در حال تناهي از منکرند که هم نهي کننده و هم نهي شونده آلوده به منکر مورد نهي اند، به شرطی که این تناهي یکدیگر را از آن منکر نهي کردن زمینه‌ای برای اصلاح آنان باشد، و نه آنکه همچنان بر کار منکرشان پایدار باشند که این پایداری از موارد حرمت نهي از منکر است که اگر کسی با اصرار و پی‌گیری منکری را انجام می‌دهد، حق ندارد در این حال دیگری را از همان منکر نهي کند، زیرا خود به مسخره گرفتن شریعت ربانی است و چنانکه "أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ" (۲: ۴۴) و آیاتی مشابه که مؤکد نهي است از امر به کار شایسته‌ای که خود آن را در بوته فراموشی نهاده و بر ترک آن اصرار دارد.

وَيَقَوْمٍ لَا يُجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنكُمْ بِبَعِيدٍ ﴿۸۹﴾ وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ

تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿۹۰﴾ قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ  
وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ﴿۹۱﴾

«و ای قوم من! زنهار تا جدایی (از) من، شما را مجرمانه بدانجا کشاند که (بلایی) مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما (نیز) در رسد. و قوم لوط (هم) از شما دور نیستند.» ﴿۸۹﴾ «و از پروردگار خود پوشش بخواهید. سپس سوی او بازگردید (که) بی‌گمان پروردگارم رحمت‌گر بر ویزگان و بسی دوستدار (آنان) است.» ﴿۹۰﴾ گفتند: «ای شعیب! ما بسیاری از آنچه را که می‌گویی نمی‌توانیم بفهمیم، و همواره ما تو را در میان خودمان بسیار ناتوان می‌بینیم، و اگر کسانت نبودند بی‌چون سنگسارت می‌کردیم، و تو بر (سر و سامان)مان عزتی (و موقعیتی) نداری.» ﴿۹۱﴾

آیه ۹۱ - "مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ" که بسیاری از آنچه را می‌گویید ما نمی‌توانیم بفهمیم، خود عذری بدتر از گناه است، گناه ترک پیروی از رسالت شعیب، و گناه بدتر اینکه ما چون نمی‌توانیم گفته‌های تو را بفهمیم از تو پیروی نمی‌کنیم، در حالی که گفته‌های رسالت‌های ربانی مانند خورشید درخشان است، و هیچ خفایی ندارد، زیرا اگر در گفته رسالتی حتی درصد کمی گنگی و نامفهومی باشد، خود نقصان در حجت ربانی و زبان برای دعوت رسالتی است، همان‌گونه که نشانه‌ها و معجزات رسالتی نیز بایستی برای همه مکلفان زمان رسالت هم چون خورشید نمایان باشد.

روی این اصل، قرآن که وحی آخرین ربانی است و برای تمامی مکلفان در بودن و نبودن معصومان حجت یگانه ربانی است، حتماً بیانش نیز روشن‌ترین بیان‌های ربانی است، و هرگز ظن و گمان در آن راه ندارد، بلکه با روشن‌گری، کامل‌تر از کل روشن‌گری‌ها، مکلفان را به کل حقایق رهبری می‌کند و اضافه بر سایر کتاب‌های آسمانی از لحاظ معانی و روشن‌گری لفظی عهده دار بهترین بیان است که هیچ تفسیری جز خود قرآن برای آیات آن هرگز وجود ندارد که آفتاب آمد دلیل آفتاب، و همان‌گونه که خدا خود کفاست و هرگز در الوهیت و ربوبیت خود نیازی به دیگران ندارد، سخنانش به ویژه سخنان قرآنیش برای بیان مقصودش هرگز نیازی به دیگران ندارد، بلکه خود خویشتن را معنا می‌کند، و مفسر قرآن در حقیقت مستفسر آن است و نه

مفسر، یعنی توضیح بعضی از معانی پنهانی قرآن را از خود قرآن می‌جوید و نه از فکر خود و دیگران، و این همان اعجاز بی‌نظیر قرآن است که حتی خدا هم بیانی بهتر و روشن‌تر از بیان قرآن هرگز نداشته و نخواهد داشت، و همان‌گونه که خدایی با او نبوده و نخواهد بود، کتابی هم به روشنی قرآن نبوده و نخواهد بود.

مانند این عذر بدتر از گناه کافرانِ شعیبی کفرانِ علمی و معنوی کفران‌کنندگان مسلمان‌اند که همی‌گویند ما بسیاری از آیات قرآن را نمی‌فهمیم، چون ظنی الدلالة است، و این کفر اسلامی، بسی بدتر از کفرانِ شعیبی است و نیز سخن دوم شعیبیان که ما تو را در میان خودمان ضعیف می‌بینیم و تعداد شما اندک است، بدین ترتیب کمبود را در وحی شعیبی وانمود ساختند، چنانکه گروهی از مسلمانان نسبت به قرآن نیز چنین‌اند.

قَالَ يٰ قَوْمِ اَرَهْطِيْ اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاتَّخَذْتُمُوْهُ وَّرَآءَ كُمْ ظَهْرِيًّا اِنَّ رَبِّيْ  
بِمَا تَعْمَلُوْنَ مُحِيْطٌ ﴿٩٢﴾ وَيٰ قَوْمِ اَعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَمِلٌ سَوْفٌ  
تَعْلَمُوْنَ مَنْ يَّاتِيْهِ عَذَابٌ يُخْزِيْهِ وَ مَنْ هُوَ كٰذِبٌ وَّ اُرْتَقِبُوْا اِنِّيْ مَعَكُمْ  
رَقِيْبٌ ﴿٩٣﴾ وَاَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجِيًّا شُعَيْبًا وَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا  
وَ اَخَذَتِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا الصّٰحٰةَ فَاَصْبَحُوْا فِيْ دِيْرِهِمْ جٰثِمِيْنَ ﴿٩٤﴾ كٰنَ لَمْ  
يَعْنُوْا فِيْهَا اِلَّا بُعْدًا لِّمَدِيْنَةٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُوْدُ ﴿٩٥﴾ وَاَلْقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى بِآيٰتِنَا  
وَ سُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ ﴿٩٦﴾

گفت: «ای قوم من! آیا کسان من نزدیکان از خدا عزیزترند، حال آنکه او را پشت سر خود برگرفته‌اید (و فراموش کرده‌اید)؟ به‌راستی، پروردگارم به آنچه انجام می‌دهید محیط است.» ﴿۹۲﴾ «و ای قوم من! شما بر حسب امکان و توانتان عمل کنید، من (نیز) همانا (همان‌طور) عمل می‌کنم. در آینده‌ای دور خواهید دانست که عذاب رسواکننده چه کسی را در می‌رسد، و چه کسی (هم) او دروغ‌گوست. و بسیار دیده‌بانی (و نظاره) کنید که من

(هم) با شما بی‌گمان بسیار نظاره گرم. ﴿۹۳﴾ و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی ویژه از جانب خویش نجات دادیم، و کسانی را که ستم کرده بودند، فریاد (مرگبار) برگرفت. پس در خانه‌هایشان زمین‌گیر شده از پای در آمدند. ﴿۹۴﴾ گویی در آن (خانه) هرگز اقامتی گوارا (و خوشایند) و دیرپا نداشته‌اند. هان! که مردمان مدین از رحمت خدا بدورند؛ همان‌گونه که ثمود (یان) دور شدند. ﴿۹۵﴾ و به راستی موسی را با آیات خود و حجتی روشنگر، همی فرستادیم: ﴿۹۶﴾

آیه ۹۶ - «آیاتنا» که نشانه‌های رسالتی موسوی است، تنها نشانه‌های رسالتی موقت اوست نه کل نشانه‌ها که در طول زمان تکلیف برای راهنمایی مکلفان لازم است، زیرا نشانه‌های صد در صد آخرین و رسالت آخرین در انحصار قرآن است، و این «سلطان مبین» پس از «آیاتنا» برگزیده‌ترین آیات رسالتی دیگران به جز رسول آخرین می‌باشد که همان اژدها شدن عصای موسی علیه السلام است.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَآئِهِۦ فَاتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿۹۷﴾

به سوی فرعون و سران چشمگیر قومش. پس (این سران) از کار و فرمان فرعون پیروی کردند، حال آنکه فرمان و کار فرعون هرگز رشد و راهواری‌ای ندارد. ﴿۹۷﴾

آیه ۹۷ - «امر فرعون» کل فرعونیت هایش را در بردارد که همگی از نظر معنوی بی‌معنایش و حتی از نظر مادی‌اش از هر رشد نتیجه بخشی تهی بوده است.

يَتَدُمُّ قَوْمُهُ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُورَدَهُمُ النَّارَ وَ بئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ﴿۹۸﴾  
وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بئْسَ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ ﴿۹۹﴾

(فرعون) روز قیامت پیشاپیش قومش می‌آید، پس آنان را (از پیش) به آتش در آورده (بود) و چه بد ورودگاه و آبخوری است برای واردان. ﴿۹۸﴾ و در این دنیا و روز قیامت به لعنت بدرقه شدند (و) چه بد (خیر مقدم و) کمک و بخشوده‌ای نصیب آنان است. ﴿۹۹﴾

آیات ۹۸ و ۹۹ - "فاوردهم النار" که ماضی است اشاره‌ای بس لطیف است به اینکه آتش کنونی رستاخیز از پیش در عالم تکلیف برای این دوزخیان آماده بوده، که نتیجه‌اش و ظهور ملکوتش اکنون در رستاخیز هویدا گشته است که «یقدم» مضارع بیانگر این نتیجه است، و «فاوردهم» منشأش را تبیین کرده است. چنانکه آیه (۹۹) لعنت فرعون را در دو جهان برقرار دانسته.

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْقُرٰى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قٰٓئِمٌ وَّ حَصِيْدٌ ﴿١٠٠﴾ وَّمَا ظَلَمْنٰهُمْ  
وَلٰكِنْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ فَمَا اَغْنَتْ عَنْهُمْ اٰلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ  
مِنْ شَيْءٍ لَّمَّا جَآءَ اَمْرٌ رَّبِّكَ وَّمَا زَادُوْهُمْ غَيْرَ تَتٰبٍ ﴿١٠١﴾ وَكَذٰلِكَ اَخَذَ رَبُّكَ  
اِذَا اَخَذَ الْقُرٰى وَهِيَ ظٰلِمَةٌ اِنْ اَخَذَهَا اَلِيْمٌ شَدِيْدٌ ﴿١٠٢﴾ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِّمَنْ  
خَافَ عَذَابَ الْاٰخِرَةِ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوْعٌ لِّهٖ النَّاسُ وَذٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُوْدٌ ﴿١٠٣﴾  
وَمَا تُوَخَّرُوْهُ وَاِلَّا لِاجَلٍ مَّعْدُوْدٍ ﴿١٠٤﴾

این، از خبرهای بزرگ مجتمع‌هاست. آن را بر تو برگزیده (و روایت می‌کنیم) و پیاپی گزارش می‌دهیم. بعضی از آنها (هنوز) بر سر پا هستند، و (بعضی هم) درو شده‌اند (و از پا درآمده‌اند). ﴿۱۰۰﴾ و ما به آنان ستم نکردیم، ولی آنان به خودشان ستم کردند. پس چون فرمان پروردگارت آمد، خدایانی که به جای خدا (حقیقی) می‌خواندند هرگز بی‌نیازشان نکردند، و ایشان را جز هلاکت و دور کردن (از خدا) نیفزودند. ﴿۱۰۱﴾ و این‌گونه است برگرفتن پروردگارت، وقتی جمعیت‌ها را در حالی که ستمگرند (به عذاب) برگیرد. آری، (به قهر) گرفتن او بسی دردناک و سخت است. ﴿۱۰۲﴾ به‌راستی در این (یادآوری‌ها) برای کسی که از عذاب آخرت هراسید نشانه‌ای است (و) این، روزی است که مردمان برای آن گرد آورده می‌شوند، و همین (روز) مشهود (همگان) است. ﴿۱۰۳﴾ و ما آن را جز تا زمانی شمارش یافته واپس نمی‌اندازیم. ﴿۱۰۴﴾

آیه ۱۰۴ - "أجل معدود" افزون بر رستاخیز «أجل» برزخ را نیز شامل است. که «یوم» در

آیه (١٠٥) هر دو را بیان می‌کند.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا  
فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾

روزی (که) هیچ کس جز به اذن خدا سخن نگوید، پس بعضی از آنان شقاوتمند و (برخی هم) سعادت‌مندند. ﴿١٠٥﴾ پس اما کسانی که شقاوت کرده‌اند، برایشان در آتش، فریادی نفس‌گیر مرگبار و ناله‌ای بسیار سهمگین و پربار است. ﴿١٠٦﴾

آیه ١٠٦ - «شقاوت» شقاوت را تنها کار این نابکاران دانسته که خدا هرگز سهمی در شقاوتشان ندارد، جز این که یا آنان را به حال خود وامی‌گذارد، و یا به عقوبت گناهان، شیاطین را در تداوم گمراهی شان آزاد می‌کند، که در هر صورت شقاوت‌هاشان از خودشان و پیامد عنادشان می‌باشد، ولی در آیه (١٠٨) درباره بهشتیان «سعدوا» فرموده که سعادت اینان در انحصار فعالیت خودشان نیست، بلکه آیاتی مانند «والذین اهتدوا زادهم هدی» گامهای هدایت ربانی با هدایت خودی اینان همراه و برتر است.

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ  
فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ  
السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ ﴿١٠٨﴾

تا آسمان‌ها و زمین بر جاست در آن مانده گارند؛ مگر آنچه پروردگارت خواسته بی‌گمان پروردگارت همان را که بخواهد، بی‌چون انجام‌دهنده است. ﴿١٠٧﴾ و اما کسانی که سعادت‌مند شدند، تا آسمان‌ها و زمین بر جاست، جاودانه در بهشتند؛ مگر آنچه پروردگارت خواسته. حال آنکه (این) بخششی است ناگسستنی. ﴿١٠٨﴾

آیات ١٠٧ و ١٠٨ - «مادامت السموات و الأرض» مربوط به عذاب برزخی است، زیرا آسمانها و زمین پیش از قیامت از میان می‌روند چنان که همین «ما دامت السموت و

الأرض" در آیه (۱۰۸) همان برزخی است که اهل بهشت برزخی پس از مرگ تا انقراض عالم در آن خواهند بود و "الآما شاء ربك" شاید نظر به جریان آغازین بهشت بعضی از آنان است که احیاناً در آغاز زمان برزخی شان مبتلای به عذاب‌هایی هستند که مشمول عذاب "شاء ربك" باشند و سپس منتقل به بهشت برزخی گردند که تا آسمان‌ها و زمین پابرجاست در آن بمانند و سپس به بهشت اخروی منتقل شوند و دلیل روشنش "عطاء غیر مجذوذ" است که هرگز از بهشت برون نخواهند رفت، و در فاصله برزخ و قیامت که حالت بیهوشی و صعقه به آنان دست دهد به معنای انقطاع رحمت نیست، بلکه این خود فاصله‌ای است ناگزیر از برای کل مکلفان "الآما شاء ربك" مگر که خدا خواسته، که در این بین هرگز نمیرند و صعقه شامل آنها نشود که "عطاء غیر مجذوذ" برای اینها بی فاصله است.

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِّن قَبْلُ  
وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ ﴿١٠٩﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ  
فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَفَضَىٰ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكِّ مِّنْهُ  
مُريبٍ ﴿١١٠﴾ وَإِن كَلَّمَآ لَلْيُؤَقِّبَهُمُ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١١﴾  
فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٢﴾

پس در (باره‌ی) آنچه آنان [مشرکان] می‌پرستند، غرق در ژرفای (شک و) تردید مباش. آنان جز همان گونه که از پیش پدرانشان پرستیدند، نمی‌پرستند. و ما بی‌گمان بهره‌ی ایشان را به‌راستی ناکاسته (جز در غیر ستم هاشان) خواهیم داد. ﴿١٠٩﴾ به‌درستی، ما به موسی همانا کتاب (آسمانی) دادیم. پس در آن اختلاف شد، و اگر از جانب پروردگارت کلمه‌ای پیشی نگرفته بود، بی‌گمان میان آنان داوری شده بود. و همواره آنان درباره‌ی آن بی‌چون در شکّی (با) مستندی (باطل) می‌باشند. ﴿١١٠﴾ همانا پروردگارت (نتیجه‌ی) اعمال هر یک را به‌راستی بی‌کم و کاست در آن هنگام (و هنگامه) به آنان خواهد داد. به‌راستی او به آنچه انجام می‌دهند بسی آگاه است. ﴿١١١﴾ پس، همان‌گونه که دستور یافته‌ای

ایستادگی کن، و (نیز) هر که با تو سوی خدا بازگشته (استقامت کند)، و طغیان مکنید. او به راستی به آنچه عمل می‌کنید بیناست. ﴿۱۱۲﴾

آیه ۱۱۲ - "و من تاب معک" پس از "فأستقم كما أمرت" نور علی نور است، یعنی تکلیفی است دو چندان در استقامت بر شریعت برای صاحب شریعت، که هم خود چنان که مأموریت یافته‌ای بر آن استقامت کن، و هم کسانی را که با تو پیمان بسته‌اند به استقامت وادار، گرچه استقامت رسولی با استقامت رسالتی فرق‌ها دارد، که استقامت رسولی اش در بالاترین درجه عصمت و سپس استقامت معصومان محمدی (علیه السلام) بوده و استقامت رسالتی مؤمنان مادون عصمت است، و این همان آیه است که رسول گرامی ﷺ درباره اش فرمود: "شیبتنی سورة هود" که این جا "من تاب معک" تکلیفی دو بُعدی است، به ویژه بعد دومش که پیروانت را وادار به استقامت کن، و استقامت طلب مقاومت و قیام است در برابر تمامی انحرافات درونی و برونی، فردی و اجتماعی که پایه گذارش حضرت اقدس رسول گرامی ﷺ بوده و نتیجه و نمود جهانش در دولت جهان شمول حضرت مهدی ﷺ است، و در این میان - به ویژه در زمان غیبت کبرا - حضرتش در این استقامت بایستی نقشی استوار و مداوم داشته باشد. «معک» در «تاب» دارای دو بعد است؛ نخست بعد خودی رسولی که انتقال از غیر وحی به وحی است، سپس رسالتی که انتقال کفر مکلفان به ایمان است.

وَلَا تَرْكُؤُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن  
أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ﴿۱۱۳﴾

و سوی کسانی که ستم کرده‌اند تکیه نکنید، تا (مبادا) آتش به شما (در پی آنان) در رسد، و از غیر خدا برای شما اولیایی نباشد، (که) سپس یاری (هم) نشوید. ﴿۱۱۳﴾

آیه ۱۱۳ - رکون و اعتماد به ستم‌کاران به ویژه در ستم‌شان اعتمادی آتشین است، که در مربع زندگی دنیا و رجعتش، برزخ و قیامتش، چنان رکونی آتش افروز است. آری این تنها رکون به ستم‌کاران است، و نه معاملات مادی و یا معنوی با احتیاط کامل و بدون اعتماد بر آنان، بلکه بر مبنای عقل و ایمان و اعتماد بر خدا، و از جمله این رکون مذموم



به ظالمان، انجام درخواست‌های شایسته آنان است که در نتیجه به آن‌ها آبرویی می‌دهد که ظلم‌شان وجهه عقلانی و شرعی پیدا کند که از باب (معونة الظالمین فی ظلمهم) از پیامدهای همین رکون است.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ  
ذَلِكَ ذِكْرٌ لِّلَّذِينَ كَرِهُوا

و در دو طرف روز [اول و آخرش] و بخش‌هایی از شب نماز را بر پا مدار. بی‌گمان (این‌گونه) خوبی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برد. این برای یادکنندگان (حق) یادواره‌ای است. ﴿۱۱۴﴾

آیه ۱۱۴ - "طَرَفِي النَّهَارِ" صبح و عصر و "زُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ" نماز مغرب و عشاء است، شاید هم "طَرَفِي النَّهَارِ" چنانکه صبح و عصر را شامل است، شامل ظهر نیز باشد، زیرا روز دارای دوگونه طرفین است؛ اول طرفین اصلی آغاز و پایانش که همان صبح و عصر است، و دوم طرف نخستین و طرف پایانی نسبی است که ظهر و زوال شمس باشد و در نتیجه مقصود از آن، این هر دو معناست. وانگهی، نماز ظهر فرد دوم از دو فرد "الصَّلَاةَ الْوَسْطَى" است که نماز وسطای روز می‌باشد.

"ان الحسنات يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ" در این آیه کل حسنات را شامل نیست، بلکه مقصود حسنات بزرگ مانند نماز است، و الف و لام «الحسنات» به اصطلاح عهد ذکر است که خود اشاره‌ای به نماز و مانند آن است، روی این اصل آیه نشان‌گر این حقیقت کلی است که واجبات بزرگ، گناهان کوچک را از میان می‌برد، چه گناهان کوچک انجام شده را که ناپدید می‌سازد، و یا بهتر و والاتر که از پدید آمدن گناهان کوچک جلوگیری می‌کند، که «یذْهِبْنَ» اعم است از برطرف کردن و رفع گناهان در بعد نخست و جلوگیری و دفع آن در بعد دوم که این‌ها بعد ایجابی است.

بُعد سلبی اش "إِنَّ تَجْتَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا" (۳۱:۴) است. که اگر از گناهان بزرگ اجتناب ورزید گناهان کوچک‌تان را می‌بخشاییم، البته در صورتی که به آن‌ها اصرار نورزید، زیرا اصرار بر گناهان کوچک

خود از گناهان بزرگ است، چنانکه اصرار بر ترک واجبات کوچک، با انجام واجبات بزرگ مورد عفو نیست.

وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۱۵﴾ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ  
قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ  
وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿۱۱۶﴾

و شکیبایی کن. پس خدا بی چون پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند. ﴿۱۱۵﴾ پس چرا از نسل‌های پیش از شما نگهدارانی نبودند که (مکلفان را) از فساد در زمین باز دارند؟ جز اندکی از کسانی از میان آنان که نجاتشان دادیم. و کسانی که ستم کردند از آنچه ناز و نعمت - که در ژرفای آن غرق بودند - پیروی کردند، در حالی که (از) بزهکاران بوده‌اند. ﴿۱۱۶﴾

آیه ۱۱۶ - "اولوا بقیة" که از فساد در زمین و زمینه تکلیف نهی می‌کنند بدین معناست که برای بقای مصلحت و پیشبرد آن همت می‌گمارند، و نه آن‌که نهی شان بر فساد بیافزاید، یا هیچ اثر مثبتی - حتی تکرار حجت ربانی بر مفسدان - نداشته باشد.

"لولا کان" توبیخی شدید نسبت به تارکان نهی از منکر است، که بدین وسیله حق و حجت حق را ابقاء نمی‌کرده‌اند، به همین دلیل، در جو فساد و افساد زندگی می‌کرده‌اند. که اگر "اولوا بقیة" به تکلیف خود به گونه شایسته عمل کنند جو فردی و اجتماعی نیز جوی روشن و شایسته خواهد بود. چنان که در دولت ولی امر (عج) چنان خواهد شد، و ما نیز در زمان غیبت کبری این وظیفه سنگین را به هر حال بر عهده داریم که راه وصول آن حضرت را به گونه‌ای آشکار در اجتماع مکلفان پدیدار کنیم، و الا "فغیبتة منا" تأخیر در ظهور حضرتش در اثر تساهل و تکاهل مسلمانان است که در عین توانشان یا امکان ایجاد آن، نهی از منکر را هم چنان ترک می‌کنند.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ ﴿۱۱۷﴾ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ

### لَجَعَلِ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿۱۱۸﴾

و پروردگارت (هرگز) بر آن نبوده است که مجتمع‌ها را که مردمش اصلاح گراند، به اندک ستمی هلاک (شان) کند. ﴿۱۱۷﴾ و اگر پروردگارت می‌خواست، همه‌ی مردمان را همواره امت یگانه‌ای، یکسان (در تشریح و تکوین و عقاید و اعمالشان) قرار می‌داد؛ حال آنکه پیوسته در اختلافند. ﴿۱۱۸﴾

آیه ۱۱۸ - برمبنای "لو شاء ربک" اجبار مکلفان بر وحدت از نظر حکمت ربوبیت محال است، بنابراین اختلافشان در دین الهی همیشگی است، مگر کسانی که بر مبنای آیه (۱۱۹) مورد رحم ربانی باشند، که در حق اختلاف نکنند "و لذلک خلقهم" نیز نمایانگر این حقیقت است که خدا مکلفان را برای هدف وحدت در دین آفریده، و نه اختلاف در آن، و مذکر بودن «ذلک» هم به دو جهت است؛ اول این که مرجعش «رحم» است که مصدر «رَحِمَ» است، دوم اگر هم مرجع مانند «رحمة» مؤنث مجازی بود. برمبنای استعمالات قرآنی ضمیر و اشاره، مذکر به مرجعی که مؤنث مجازی است معمول بوده، و بلکه احیاناً فاعل مؤنث حقیقی است و فعل قبل یا بعد، مذکر می‌باشد، مانند "وقال نسوة فی المدینة" که فعل قال مذکر است، و به هر حال «ذلک» در این جا هم لفظاً و هم معنأ نمی‌تواند اختلاف داشته باشد، زیرا اولاً «مختلفین» دورتر از «رحم» است، و در ثانی با ادله زیاد قرآنی و عقل و عدل، مقصود از خلقت اختلاف نبوده است، بلکه وحدت در دین بوده و اختلاف در دین در ده‌ها آیه مورد مذمت است، پس چگونه می‌تواند هدف از آفرینش باشد، آیا آفرینش که خود رحمت است بر هدف زحمت و اختلاف قرار می‌گیرد؟

بالاخره «ذلک» اشاره به جریان مهمی است و آیا این مهم، همان "امة واحدة" که وحدت تکوینی است، از نظر حکمت محال دانسته شده، و یا اختلاف مکلفان در حقیقت است که از نظر شرعی ممنوع است؟! یا همین رحم ممتاز ربانی است که وحدت مکلفان را در حقیقت با اختیارشان و لطف ویژه ربانی در برخی از آنان تحقق می‌یابد.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ  
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۱۹﴾

مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده، و برای همین (رحم هم) آنان را آفریده. و کلمه‌ی پروردگارت (این‌گونه) تمامیت یافته است (که): «همواره جهنم را از همه‌ی جن و انس بی‌چون‌پُر خواهم کرد.» ﴿۱۱۹﴾

آیه ۱۱۹ - "لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ" در همین آیه که به معنای پرکردن است از کل جنیان و آدمیان، تنها برای عذاب نیست، بلکه برحسب نص آیه "و ان منکم الاّ واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً. ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیاً" (۷۱:۱۹) بسیج عمومی مکلفان در ورود جهنم تنها برای عذاب نیست، بلکه برای ستمکاران عذاب، و برای سایرین رحمتی پیش از ورود به بهشت است که با ورود در جهنم، نه تنها هرگز عذاب نمی‌شوند بلکه با نگرستن عذاب ستمکاران حظّ و بهره بیشتری از رحمت الهی در بهشت است، زیرا مظلومان هنگامی که ظالمان را در عذاب بنگرند برای‌شان استشفای قبلی است.

وَکَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ  
الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَذِکْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۰﴾

و از هر یک، از اخبار مهم پیامبران (خود) را بر تو حکایت می‌کنیم - آنچه که دل فروزانت را بدان استوار می‌گردانیم - و در این (جهان همه‌ی) حقیقت برای تو آمده، و برای مؤمنان اندرز و یادواره‌ای بزرگ است. ﴿۱۲۰﴾

آیه ۱۲۰ - این جا فرازهای بسیار مهم تاریخ رسولان - در رسالت‌هایشان - خود موجب دل‌گرمی فؤاد رسول بزرگوار اسلام ﷺ است که از کاوش‌ها و کوشش‌های رسولان تشویق شود، و از معارضات تکذیب‌کنندگان رنجور نگردد و «الحق» این شریعت آخرین، تمامی حق است.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ ﴿۱۲۱﴾ وَانْتَظِرُوا إِنَّا  
مُنتَظِرُونَ ﴿۱۲۲﴾ وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ  
فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۳﴾

و به کسانی که ایمان نمی‌آورند بگو: «بر حسب امکان و توانتان عمل کنید، که ما (هم بر حسب امکان و توانمان) بی‌گمان عمل‌کننده‌ایم.» ﴿۱۲۱﴾ «و منتظر باشید که ما (نیز) حتماً منتظریم.» ﴿۱۲۲﴾ و نهان آسمان‌ها و زمین تنها از آن خداست، و همه چیز و همه کار و هر فرمانی تنها سوی او بازگردانده می‌شود؛ پس او را پرستش کن و بر او توکل نمای. و پروردگارت از آنچه می‌کنید غافل نیست. ﴿۱۲۳﴾

## سورة يوسف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

الر. آن‌ها آیات (آن) کتاب روشنگر است. ﴿١﴾

آیه ۱ - "الکتاب المبین" دارای سه بعد است: بعد ربانی که "انّه فی ام‌الکتاب لدینا لعلی حکیم" که اینجا بیانگری است شأنی، نخست برای رسول‌گرامی در شب قدر، و سپس برای دیگران در تفضیل‌الکتاب. پس «آنها» همان قرآن که در شب قدر نازل گردیده مبین بالفعل است برای رسول‌گرامی و شأناً مبین است در آینده تفضیلی‌اش برای کل مکلفان، مرحله سوم همین تفضیل‌الکتاب است که قرآن مفصل می‌باشد که بالفعل از برای کل مکلفان می‌باشد با شرایطش بیانگر است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

ما بی‌گمان آن را قرآنی روشن‌بین نازل کردیم، شاید شما (آن را) دریابید. ﴿۲﴾

آیه ۲ - "قراناً عربياً" به معنای خواندنی روشن است و نه تنها به لغت عربی، درست است که لغت عربی روشن‌ترین لغات است، ولی عربی قرآن در همین لغت عربی نیز در درجه اول و بی‌مانند روشنی و روشنگری است

«انزلناه» - که بمعنی فرود آوردن دفعی و یکجا است - نخست نزول روشن محکم و فشرده‌ای است در شب قدر بر رسول گرامی که اینجا لعلکم تعقلون شأنی است. بدین معنی که در آینده‌ای نزدیک تبدیل به تفضیل الکتاب می‌شود که برای دریافت مکلفان امکان‌پذیر است. و در مرحله دوم نظر به فرود آمدن تمامی قرآن مفصل است که اینجا منظور شده بدین معنی که تمامی بیست و سه سال نزول تدریجی قرآن منظور گردیده و بالاخره "لعلکم تعقلون" شاید اینجا به معنی باید است، زیرا کسانی هستند که باید آنرا دریافت کنند ولی دریافتی از آن به بهانه هائی ندارند، مگر دریافتهائی تحمیلی، یا می‌گویند قرآن چندان مفهوم نیست که ظنی الدلاله است، و یا اینکه آنرا بخوبی دریافت می‌کنند که گام نخستین در انجام تکلیفی قرآنی است، و لکن در بعد عقلی به آنچه دریافت کرده‌اند و یا عمل به آن لیت و لعل دارند، روی این اصل "لعلکم تعقلون" بمعنای شایستگی و بایستگی تعقل و دریافت قرآنی است در این مثلث، و این "لعلکم تعقلون" پیامدی است برای عربی بودن یعنی آشکار بودن لغت قرآنی از نظر فصاحت و بلاغت که هر کس لغتش عربی است عربی قرآنی را بهتر می‌فهمد، و کسانی که لغاتشان عربی نیست کلید فهم قرآن از نظر تکلیف سطحی برای تمامی اینان آموختن عربی قرآنی است، روی این اصل این "لعلکم تعقلون" تنها عرب زبانان نیستند بلکه کل عربی دانان را شامل است، و اگر هم عربی نمی‌دانند ترجمان صحیح قرآن برای آنان بعد دوم عربیت و آشارگری قرآن است

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقُصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ

مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿۳﴾

ما نیکوترین برش‌های پیگیر تاریخی را به موجب این قرآن - که به توحی کردیم - بر تو حکایت می‌کنیم؛ و گرچه پیش از آن همانا از غافلان (از آن) بوده‌ای. ﴿۳﴾

آیه ۳ - «نخن» به معنای جمعیت ذات نیست، بلکه جمعیت صفات ربانی در بُعد تعلیم و حیانی خداست. "أحسن القصص" قصص جمع قصه است و مقصود بُریده‌های تاریخی است که بهترینش را قرآن گزارش می‌دهد. در این سوره أحسن القصص ویژه حکایت یوسف است و "بما أوحينا اليك هذا القرآن" أحسن القصص را شامل کل قرآن می‌کند، و چنانکه "الله نزل أحسن الحديث كتاباً متشابهاً" (۲۳:۳۹) کل قرآن را بعنوان "أحسن الحديث" معرفی کرده که بهترین سخنان و حیانی ربانی است، و بهتر از آن و یا برابر آن در هیچ یک از جهاتش برای مکلفان امکان‌پذیر نیست، زیرا قرآن خود را در بالاترین درجات و حیانی برای کل مکلفان در طول زمان و عرض مکان خوانده است، که از نظر بالاترین حکمت ربانی در توان دریافت و پذیرش مکلفان تار ستاخیز جهان، بهتر و یا برابر از آن محال است.

"و ان كنت من قبله لمن الغافلين" بدین معنی است که قبل از نزول قرآن آن را نمی‌دانستی، چون ضمیر "من قبله" برگشت به قرآن دارد و نه تنها قصه یوسف و حتی قصه‌هایی مانند آن پیش از نزول قرآن بگونه درستش بر همه گان پوشیده بود، زیرا تورات که نخستین کتاب محوری ربانی است با ابتلائی به تحریقاتی این قصه‌ها را نیز نابسامان و وارونه آورده است، و حتی اگر پیامبر بزرگوار می‌خواست و می‌توانست تورات را مطالعه کند باز هم این مطالعه بیانگری درست از برای این مطالب قرآنی نبوده است.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ  
رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿۴﴾

هنگامی که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! (در خواب) یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. آنان را دیدم (که) برای من (به محضر خدا) در حال سجده‌اند.» ﴿۴﴾



آیه ۴- «ساجدین» که مربوط به ذوی العقول راجع به "واحد عشر کوكباً والشمس والقمر" می باشد و با اینکه اینها عاقل نمی باشد دارای دو بُعد عقلانی اند: ۱- اینکه حرکتشان عاقلانه و بلکه از هر عاقلی منظم تر است، چنانکه در "وکل فی فلك یسبحون" (۳۶: ۴۰) هم بدین جهت ضمیر عاقل در «یسبحون» به زمین و خورشید و ماه برگشته ۲- اینکه مقصود از بازده ستاره، یازده برادران یوسف و مقصود از خورشید و ماه پدر و مادر او هستند.

ولی این سجده برای شکر الهی جهت احترام یوسف بوده است و نه برای عبودیت بلکه همچون سجود ملائکه برای آدم بوده است، سجده شکر هم که بمنظور تشکر از ساحت اقدس ربوبیت است نیز منحصرأً سجده برای عبودیت خداست و نه غیر او. و اینکه برادران یازده گانه یوسف در خواب همچون ستارگان درخشان شدند که با خورشید و ماه یعنی پدر و مادرش به سجده شکر افتادند جای این پرسش است که این برادران با آنکه از شدت حسد قصد کشتن یوسف را داشتند و بالاخره او را تار و مار کردند باز هم ستاره اند؟ پاسخ اینست که نخست بنیامین از اینان بود که بگونه ای مستمر ستاره ای درخشان از بیت نبوت یعقوبی بود، و آن ده نفر دیگر در آغاز پیش از این حالت درخشانی ایمانی همچون ستاره داشتند، و سپس به کم رنگی گرائیدند. ولی در هنگامه جریان سلطه یوسف، وی آنها را بخشید و هم یعقوب برایشان تقاضای بخشش کرد. روی این اصل بحالت درخشش ایمان نخستین برگشتند، و این خواب هم ناظر به پایان این داستان است.

قَالَ يَبْنِي لَا تَقْضُ رُءْيَاكَ عَلَيَّ اِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا اِنَّ الشَّيْطَانَ

لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾

(یعقوب) گفت: «ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن، پس (از این گزارش) برای تو نیرنگی می اندیشند. شیطان بی امان برای انسان دشمنی آشکارگر

است.» ﴿٥﴾

آیه ۵- "عدو مبین" بدین معنی است که شیطنتِ شیطان خواه ناخواه آشکارگر است، و هر اندازه شیطان شیطنتش را پنهان کند، بر مبنای رسولانِ درونی که فطرت و عقل هستند، و نیز رسالتِ برونی که شریعت ربانی است - اضافه بر سایر نشانه‌های ربانی آفرینش - کل عداوتهای شیطان - گرچه هر قدر پنهان دارد - آشکار است. «کیداً» مفعول مطلق نوعی است و تأکیدی از برای این کید است.

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

«و این چنین، پروردگارت تو را بر می‌گزیند، و برخی از تعبیر حوادث و خواب‌ها را به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب به اتمام می‌رساند، همان‌گونه که از پیش بر پدرانت: ابراهیم و اسحاق، به اتمام رسانید. به‌راستی، پروردگارت بسیار دانایی حکیم است.» ﴿۶﴾

آیه ۶- "يجتبيك ربك" گزینش و حیانی ربانی است که لازمه‌اش نخست عصمت و حیانی و رسالت است.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّالِينَ ﴿٧﴾ إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٨﴾

به‌راستی و درستی در (سرگذشت) یوسف و برادرانش برای پرسندگان نشانه‌هایی بوده است. ﴿۷﴾ چون (برادران او) گفتند: «همواره یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما - حال آنکه جمعی نیرومندیم - دوست داشتنی‌ترند. بی‌امان پدرمان غرق در (ژرفای) گمراهی آشکارگری است.» ﴿۸﴾

آیه ۸- "و نحن عصبه": که ما گروهی بسیار نیرومند و متحد هستیم، و یوسف کوچک و

تنهاست، و این خود تأکیدی نسبت به حفاظت یوسف بوده و در عین حال رفتار یعقوب با یوسف رفتاری بسیار ممتاز و برجسته‌تر نسبت به آنها بوده است، و همین عقده‌ای شدید در دل آنان بود که در صدد جبرانش بر آمدند، و در آخر کار چاره‌ای جز تصمیم گشتن و یا ناپدید کردن یوسف نبود.

این دومین برخورد است با یوسف که پیش از آن برخورد و حیانی ربانی و عطف‌پدیری بر همین مبنا بوده است. اینها گمان کردند اگر یوسف را بکشند و یا ناپدید سازند چهره واقعی یوسف نیز در این میان پنهان خواهد شد، و توجه ویژه پدر به آنان معطوف خواهد گشت، و شایسته توجه اختصاصی پدر خواهند بود که "و تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ" نتیجه این نفی و اثبات است، و نه بدین معنی که بعداً توجه خواهید کرد، زیرا «تکونوا» مجزوم و جزای شرط است، بنابراین «قوماً صالحین» بمعنای شایستگی ظاهری است در زندگی با یعقوب که با وجود یوسف و توجه خاص یعقوب به او و در نتیجه کم اعتنایی به ما این زندگی هرگز شایسته نیست.

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ

قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غَيْبَتِ

الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿١٠﴾

(گفتند: «یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید، تا توجه پدرتان تنها برایتان گردد، و تا پس از او گروهی شایسته (ی دوستی پدرمان) باشید.» ﴿۹﴾ گوینده‌ای از میان آنان گفت: «یوسف را مکشید و اگر انجام‌دهنده‌ی کاری هستید، او را در نماندگی (آن) چاه بیفکنید، تا برخی از مسافران او را دریابند.» ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - «غَيْبَتِ الْجُبِّ» چاه، معروفی بود و نه هر چاهی، زیرا «ال» در اینجا برای عهد است، و انگهی هر چاهی دارای غیابت و جایگاهی میانه چاه نیست که در آن می‌توان نشست و یا پنهان شد. «الْقَوْهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ» افکندن در همین جایگاه پنهان چاه است و نه در میان چاه - چنانکه «يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ» گواهی می‌دهد که بعضی از مسافران او

را بیابند و اگر در میان آب می افتاد یافتنی هم در کار نبود.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَصِحُونَ ﴿۱۱﴾

گفتند: «ای پدر ما! تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی داری، حال آنکه ما

به درستی به سود او به راستی نصیحت گریم.» ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - از "مَالِكَ لَا تَأْمَنَّا" می فهمیم که یعقوب حسد عمیق برادران یوسف را فهمیده بود، و لذا درباره او به برادران اطمینانی نداشت، و این جریان بی اطمینانی بگونه ای آشکار بود. ولی برادران عصبه و نیرومند می گویند ما بر دو مینا نگهبان او هستیم؛ یکی اینکه نیرومند هستیم و در ثانی برادران بزرگ اوئیم، پس چرا به ما اطمینان نداری؟!

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ﴿۱۲﴾ قَالَ إِنِّي لَيخْزُنُنِي أَنَّ

تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿۱۳﴾ قَالُوا لَئِن

أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَسِرُونَ ﴿۱۴﴾

«فردا او را با ما بفرست تا در چمنزارها بگردد و بازی کند، و ما به راستی نگهبان ویژه

(بایسته و شایسته‌ی) اوئیم.» ﴿۱۲﴾ گفت: «اینکه او را ببرید همواره سخت مرا اندوهگین

می کند، و می ترسم - در حالی که از او در غفلتید - گرگ او را بخورد.» ﴿۱۳﴾ گفتند: «اگر

به راستی گرگ او را بخورد - حال آنکه ما گروهی نیرومند و متحدیم - در آن صورت ما

بی چون گروهی بس زیانکار (و بی بندوبار) خواهیم بود.» ﴿۱۴﴾

آیات ۱۳ و ۱۴ - پاسخ یعقوب با کمال ملایمت این بود که من از دوری یوسف غمگین

می شوم و نیز می ترسم - در صورت غفلت شما - گرگ او را بخورد، خُزن او که مسلّم بود

ولی معمولاً گرگ آدم را بکلی نمی خورد و اگر هم بخورد پیراهنش را سالم نمی گذارد.

روی این اصل گرگ خواره گی خود راهنمایی بود برای برادران یوسف که اگر

می خواهید عذری بیاورید به همین عنوان باشد، که در آخر کار رسوا گردند، ولی اینان

با شتاب زدگی و ناآگاهی در پاسخ یعقوب گفتند: اگر او را گرگ بخورد - در حالیکه ما

گروهی نیرومند هستیم - زیانبار خواهیم بود، و آیا ای پدر ما را اینگونه ناچیز و ناتوان گرفته‌ای که با وجود ما ده تن نیرومند گرگ برادر کوچکمان را بخورد.  
و "انا اذا لخاسرون" بدین معنی است که اگر در عین نیرومندی، در حفاظت برادرمان گرگ او را بدردد، در داشتن نیرو و برادری خیلی زیانکاریم، که هیچ نیستیم، و این خود تهدیدی است نسبت به یعقوب که گویی ما را به هیچ گرفته که درباره برادرمان بما اطمینان ندارد.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهَا وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ  
بَأْمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

پس هنگامی که او را بردند و همداستان شدند تا او را در نهان‌خانه‌ی (آن) چاه بیفکنند، و سوی او وحی کردیم که به‌راستی آنان را همانا از این کارشان - در حالی که باریک‌بینی نمی‌کنند - با خبری مهم آگاه خواهی کرد. ﴿١٥﴾

آیه ۱۵ - "و اوحینا الیه" دومین دلیل بر نبوت یوسف است که در همان هنگام طفولیت دارای مقام نبوت و وحی شد. گرچه هنوز وحی اش رسالتی نیست، بلکه خودی است و وحی احکامی هم نیست، بلکه بیانگر موضوعی از موضوعات پنهان است، و این خود مقدمه و آستانه وحی حکمی رسالتی است چنانکه در آیه (۲۲) خواهد آمد.

وَ جَاءَ وَ آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا  
يُوسُفَ عِنْدَ مَتْلَعِنَا فَابْكُلْهُ أَلْذُبُّبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

و شامگاهان، گریان نزد پدرشان (باز) آمدند. ﴿١٦﴾ گفتند: «ای پدر! به‌راستی ما رفتیم مسابقه بدهیم، و یوسف را پیش کالای خود نهادیم، پس گرگ او را خورد، ولی تو ما را - هر چند راستگو (هم) باشیم - باورکننده نیستی.» ﴿١٧﴾

آیه ۱۷ - "ولوکنا صادقین" - که صدقشان را در ظاهر از نظر یعقوب محال فرض کرده‌اند - نهایت جدیتشان را در تبرئه خودشان نسبت به یوسف ابراز داشته‌اند.

وَجَاءُوا عَلَىٰ قَيْصِيهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿۱۸﴾

و (پرچم‌وار) با پیراهنش که آغشته به خونی دروغین بود آمدند. (یعقوب) گفت: «(نه!) بلکه نفوس اماره‌ی شما کاری (دروغین) را برایتان آراسته است. پس (اینک جای) صبری زیباست. و بر آنچه توصیف می‌کنید، تنها مورد یاری خداست.» ﴿۱۸﴾

آیه ۱۸ - "و جاءوا... بدم کذب" در سه بُعد کذبش معلوم بود، یکی اینکه خون انسان با خون حیوان فرق دارد، و خون پیراهن یوسف خون انسان نبود، دیگر آنکه گرگ انسان خوار نیست گرچه او را بدرد، سوم آنکه اگر هم یوسف را خورده پس چرا پیراهن آلوده به خون یوسف سالم است، چنانکه در آیه اشاره‌ای به پاره بودن پیراهن نیز نشده، بلکه این همان پیراهن سالم یوسف است، در هر صورت یعقوب این جریانات آشکار را و نیز وحی را بگونه‌ای پنهان دانست، که یوسف هنوز زنده است، و برادران در این جریان خود را فریفته‌اند، چنان "صبر جمیل" در پیامد این ناگواری و اینکه اینان خود را گول زده‌اند معلوم است که یوسف زنده است، زیرا صبر برآمده معنای دُرستی ندارد.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرَىٰ هَذَا غُلْمٌ وَأَسْرُوهُ بَضْعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿۲۰﴾

و کاروانی رهسپار آمد. پس (کارگر) آب‌آور خود را فرو فرستادند (و) او دلوش را (به آن چاه) انداخت. گفت: «مژده! این یک پسری است!» و او را چون کالایی پنهان داشتند، حال آنکه خدابه‌آنچه می‌کردند بسی داناست. ﴿۱۹﴾ و او را به بهایی ناچیز - چند درهم کم شمار - فروختند، و در آن از زاهدان [بی‌اعتنایان و کم‌جویان] بودند. ﴿۲۰﴾

آیات ۱۹ و ۲۰ - بر خورد سوم بار یوسف: کسانی که یوسف را از جایگاه پنهانی چاه یافتند او را بعنوان مالی در نظر گرفتند که یوسف با حالتی و حیوانی اکنون بعنوان بضاعت

و مال یافته، و نه مال عادی، بلکه بر مبنای آیه (۲۰) مالی کم ارزش: "دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ" و در همین چند در هم هم "کانوا فیه من الزاهدین"، در فروش یوسف دقت و اهمیت قائل نبودند، بلکه به همان بهائی که خریدار می خواست او را فروختند. و اینان هرگز برادران یوسف نبوده‌اند، زیرا آیه (۱۹) آمدن سیرکنندگانی دیگر را به میان آورده، که این آمدن پس از جریان برادران یوسف علیه السلام بوده است، و اگر اینان همان برادران بوده‌اند قاعده فصاحت و صحت این است که بجای "جاءت سیارة" همان «جاءوا» تکرار شود، که و بالاخره هر لفظی معنای خود را در بر دارد که در گذشته برادران و اکنون رهگذران مقصودند، وانگهی "یا بئسری هذا غلام" بشارتش از کسانی است که سابقه‌ای از این پسر نداشته‌اند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا مِرَاتِهِ اَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ  
تَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَاْوِيلِ  
الْاَحَادِيثِ وَاللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰى اَمْرِهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿۲۱﴾

و آن کس از مصریان که او را خرید به همسرش گفت: «جایگاه و آرامشگاهش را نیکو بدار، شاید به حال ما سود بخشد، یا او را به فرزندی بگیریم.» و بدین‌گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانت بخشیدیم و برای اینکه به او تأویل حوادث و خواب‌ها را بیاموزیم. و خدا بر کار خویش چیره است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - برخوردار چهارم: یوسف پس از آنکه بعنوان کالایی برای فروش قرار گرفت اکنون در دست زن عزیز مصر برای بهره برداری جنسی منظور نظر است، گر چه از نظر عزیز بعنوان شخصی نافع یا فرزند خوانده آنان است، و چون فرزندی نداشتند عزیز او را به حساب فرزند می‌آورد، و کل این جریانات بر مبنای همین آیه امتحانات و فراز و نشیب‌های سختی است که خدای تعالی به یوسف تمکین رسالتی و سیاسی دهد و او را از تأویل صحیح، چه خواب و چه بیدار، آگاهی می‌بخشد، در اینجا بین "مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ" و "وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَاْوِيلِ الْاَحَادِيثِ" بر مبنای عطف بدون معطوف علیه جریاناتی

دیگر برای یوسف است.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ رَزَقْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۲۲﴾

و چون به رشدهایش رسید، او را حاکمیتی و علمی (بسیار) دادیم. و نیکوکاران را این

چنین پاداش می‌دهیم. ﴿۲۲﴾

آیه ۲۲ - "وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ" حداقل بمعنای رسائی به سه نیروی محکم است که جسم، عقل و رشدش که زمینه‌های رسالتی است کامل شده که "آتیناه حکماً و علماً" حکم و علم هر دو رسالتی است، گر چه قبلاً «أوحینا» دلیل بروحی بوده جز آنکه وحی دارای مراحل نبوت، رسالت، نبوت، ولایت عزم و امامت بر انبیا است، اکنون یوسف در دومین مرحله وحی که رسالت است قرار گرفته و «يجتبيك» در آغاز اشاره به نبوت است.

نبوت مانند لقمان که به او وحی می‌شده و لکن رسالتی درباره وحی نداشته، بلکه خود تابع رسالت توراتی بوده است، چنانکه "وَكذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ" رسالت و حیانی را در زمینه احسان در کل جهات معرفی کرده و نه آنکه هر محسنی رسول گردد، بلکه رسالت در زمینه احسان کاری ویژه است.

وَرَوْدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳﴾

و آن (بانو) که یوسف در خانه‌اش بود با او (برای کام‌گیری از او) رفت و آمدهایی (شهوتمز و محبت‌افزا) کرد، و همه‌ی درهای (عذر و بهانه) را به رویش بست و گفت: «وای بر تو (که به من تن نمی‌دهی یوسف) گفت: «پناه بر خدا! او پروردگار من است که به من جایگاهی نیکو داده است. بی‌گمان ستمکاران رستگار نمی‌کنند.» ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - "هو فی بیتها" از جمله جریاناتی است که یوسف را بیشتر به عمل جنسی با زلیخا وادار می‌کند، زیرا از بیرون نیامده، بلکه در قصر پادشاهی و تحت مراقبت زلیخا



است، و کس دیگری هم در خانه نیست. و "عن نفسه" این مرآده را بگونه‌ای تبیین می‌کند که یوسف را در این جریان از خود بی خود کند، این از نظر درونی زلیخا و یوسف، و از نظر برونی هم "و غلقت الابواب" تمام دربهای عذر ظاهری و باطنی را هم بر او بست که نخست در بهای ورودی قصر است و دوم ابواب عذر، که حضرتش هر گونه عذری که آورد همه درها در این عذرها را به روی یوسف بست و گفت "هیت لك" وای بر تو.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِيَ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ  
السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿٢٤﴾

(این زن) با اصرار و تکرار، همواره آهنگ وی کرد و (یوسف نیز) - اگر برهان پروردگارش را ندیده بود - آهنگ او می‌کرد. چنین (کردیم) تا بدی و زشتکاری تجاوزگر را از او بازگردانیم. به راستی او از بندگان پاک‌شده‌ی (ویژه‌ی) ماست. ﴿٢٤﴾

آیه ۲۴ - «لقد» در اینجا دو تأکید است بر اهتمام جنسی زلیخا، و در مقابل "و هم بها" یوسف بدون و هیچ تأکیدی هیچ اهمیتی را در بر ندارد، بلکه اهتمام متقابل یوسف نسبت به زلیخا با بودن کل شرایط شهوانی هرگز محقق نشده، زیرا "لولا أن رأى ربّه" برهان جلوگیری چنان تصمیمی بود، البته زمینه‌ی اهتمام شهوانی یوسف در کل جهات بشری صد در صد فراهم بود؛ جوانی و زیبایی و تنهائی یوسف باضافه جوانی و زیبایی و تنهائی زلیخا افزون بر بودن این دو در کاخ شاهنشاهی، و نیز اهتمامهای مختلف زلیخا بگونه‌ای که بدنبال یوسف دوان دوان رهسپار شد؛ همه اینها "لولا أن رأى برهان ربّه" حیثاً کنترل را تا این اندازه از دست یوسف می‌گرفت، که دست‌کم خیال شهوانی درباره زلیخا کند، اما این خیال با این عصمت برونی بر پایه عصمت درونی منتفی شد، و حداقل «كذلك» اینگونه بر مبنای عصمت یوسف را نگهبانیم که "لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ" هرگونه بدی را و حتی اهتمام برگناه را از او بزدانیم تا چه رسه به «الفحشاء» که در اینجا مقصود تجاوزی جنسی است، و چرا اینگونه خدای او را منزّه گردانید؟ پاسخش "انه من عبادنا المخلصين" می‌باشد، زیرا گاه انسان مخلص است که کل نیروهای بازدارنده از

سوء و فحشاء را بسیج می‌کند. ولی باز هم مطلق نیست که سیطره گناه بگونه‌ای او را فلج کرده که دست‌کم خیال گناه در او راه دارد، در اینجا باید خدا به فریاد او برسد که با عصمت برونی عصمت درونی‌اش را دریابد و تکمیل کند، و این سومین تعبیر است از مقام شامخ یوسف که خدا بگونه‌ای ویژه او را خالص کرده، و روی این مبنا شائبه گناه و حتی کمتر از گناه که خیال گناه باشد در ساحت مقدس او راه ندارد.

و از جمله نظایر این جریان راجع به پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ است که "لولا أن ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئاً قليلاً" (۷۴:۱۷) اگر بفرض محال ما تو را بر کل جریانات توحیدی تثبیت نمی‌کردیم محققاً نزدیک بود که کمی به مشرکان اعتمادی کنی، این اعتماد کم به مشرکان کوچکترین نمایشگاه گناه است که عصمت درونی قادر به جلوگیری از آن نیست، و عصمت برونی با معصومان این است که برای پیامبر بحساب عصمت درونی «کدت» و «قلیلاً» آمده که نزدیک شد کمی بر آنها تکیه کنی، ولی دیگران که در جمع مشرکان بوده‌اند و با ترغیبا و تشویقها و وعده و وعیده‌های آنان شبانه روز دست و پنجه نرم می‌کند هم «کدت» به تحقق می‌رسید که در اعتمادی بر مشرکان به وقوع می‌پیوست و هم بجای "شیئاً قليلاً" "شیئاً کثیراً" می‌باشد.

وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَيْصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۲۵﴾

و آن دو، سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند، و آن زن پیراهن او را از پشت بدرید. و در آستانه‌ی در ناگهان سرور زن را یافتند. زن گفت: «کیفر کسی که قصد بدی به خانواده‌ی تو کرده چیست؟ جز اینکه زندانی شود یا (مبتلا به) عذابی دردناک (گردد).» ﴿۲۵﴾

آیه ۲۵ - اینکه زلیخا پیراهن یوسف را از پشت درید شاهد دیگری است بر آنکه اهتمام عملی نسبت به یوسف داشت، ولی یوسف حتی اهتمام غیر عملی هم نداشت زیرا از این جریان در حال فرار بود، و کسی که تنها اهتمام کاری را دارد ولی دست به عمل نزده گر چه اهتمام عملی نداشته باشد از جریان فرار نمی‌کند.

«لداالباب» که عزیز در این هنگام بدانجا رسید منقعاتی با "غلقت الابواب" که همه در

بهار زلیخا بسته بود ندارد، زیرا عزیز مصر برای ورود در قصرش بویژه از درب اصلی نیازی به کوبیدن درب ندارد، بلکه خود آنرا گشوده.

قَالَ هِيَ رَوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٦﴾

(یوسف) گفت: «او با من (برای کام‌گیری) مراوده‌ای (شہوت‌انگیز) داشت.» و شاهی از خانواده‌ی آن زن شهادت داد: «اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته، و او از دروغ پردازان است.» ﴿٢٦﴾

آیه ۲۶ - جریان ملاقات نابهنگام عزیز نزدیک درب خروجی بگونه‌ای بود که همه چیز را فراموش داد، حتی پیراهن یوسف را که از پشت درید شده - و خود دلیل بر محکومیت زلیخا بود - در اینجا دو هشدار عزیز را هوشیار کرد: ۱- سخن یوسف که زلیخا مرا به خود خوانده ۲- گواهی شاهی از اهل زلیخا که جریان مشهود را گواهی داد.

در پاسخ این پرسش که این "شاهد من اهلها" در حین خلوت بودن قصر کجا بود؟ باید گفت: این شاهد از همراهان عزیز مصر بود، و گواهی‌اش بر اصل این جریان نبوده بلکه بر مبنای پاره شدن پیراهن یوسف را از پشت بوده که خود دلیل است بر اینکه دنبال روی و تعدی از یوسف نبوده، بلکه این زلیخا بوده است که با شتاب یوسف را دنبال کرده و بالاخره پیراهنش را از پشت پاره کرده است، و "من اهلها" نیز که این شاهد را از کسان زلیخا معرفی کرده این شهادت را بیشتر تشبیت نموده است.

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ وَمِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

«و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، پس زن دروغ گفته و او از راستان است.» ﴿٢٧﴾  
پس چون (شوهرش) دید پیراهنش از پشت چاک خورده گفت: «بی‌گمان، این همواره از

نیرنگ شما (زنان) است، بی چون نیرنگ شما (زنان) بزرگ است.» ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - اینجا که عزیز مکر زنان را بزرگ دانسته و آیه ای دیگر که شیطان را ضعیف شمرده منافاتی در این میان نیست، زیرا سخن اول از عزیز است که کید زنان را از کید مردان بزرگتر شمرده، ولی سخن دوم از خداست که حتی کید شیطان را چون دارای هیچگونه برهانی نیست در برابر برهانهای درونی و برونی مکلفان ناچیز دانسته است.

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿۲۹﴾

«یوسف! از این (جریان) روی گردان، و تو (ای زن) برای این گناه بدپایانت پوششی بخواه

که بی گمان تو از خطا کاران بوده ای.» ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - "و استغفری لذنبک" به این معنی نیست که عزیز از زلیخا استغفار از گناهش را در برابر خدا خواسته باشد، زیرا مشرک بوده اند، بلکه مقصود پنهان داشتن این گناه از دیگران است چون ذنب گناهی دنباله دار است و دنباله این جریان رسوائی عمومی قصر عزیز مصر است که از نظر ناموس اینگونه ناهنجار بوده. بنابراین بس است که گناهت را ما دانستیم ولی از دیگران آنرا بپوشان، و چرا اینجا عزیز، زلیخا را "من الخاطئین" دانسته که مقصود مردان خطا کار است و "من الخاطئات" نگفته؟ نخست باید گفت که «خاطئین» هر دوی زنان و مردان خطا کار را در بر دارد، و در ثانی این خطای زلیخا اضافه بر زنانه بودنش مردانه هم بوده است، چون زنان نوعاً بدنبال مردان برای اطفاء شهوت با آنان گلاویز نمی شوند.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرْوَدُ فَتَلْهَىٰ عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا

حُبًّا إِنَّا لَنَرَنَّهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۳۰﴾

و زنانی در شهر گفتند: «زن عزیز با (غلام) جوان خود مراوده هایی شهوت زای می کند: از او کام می خواهد] و سخت دلباخته ی او شده. به راستی ما او را همواره در گمراهی

آشکارگری می بینیم.» ﴿۳۰﴾

آیة ۳۰ - "و قال نسوةٌ" برحسب ادبیات عربی اگر فاعل مؤنث حقیقی باشد فعلش نیز چنان است، چه قبل از فاعل باشد و چه بعد از آن، و «نسوة» هم مؤنث حقیقی است و هم مؤنث لفظی مجازی که جمع مکسر است. و فعل این مؤنث دوگانه مذکر یگانه آمده است. بنابراین باید گفت اولاً این قاعده ادبی عرب در صورت مقدم بودن فعل کلیت ندارد، و انگهی این زنان با چنان سخنی آشکار علیه زن عزیز مردانگی کرده‌اند. و از این جهت «قال» آمده نه «قالت».

"قد شغفها حباً" شغف نهایت دلباختگی است که گوئی محبوب تمامی دل محب را تصرف کرده است.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكِنًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

پس چون (همسر عزیز) مکر زنان را شنید، نزد آنان (کسی را) فرستاد، و محفلی با تکیه گاهی (فرح بخش) برایشان آماده ساخت، و به هریک از آنان کاردی داد و (به یوسف) گفت: «بر (دیدار) آنان (از نهان گاهت) برون آی.» پس چون (زنان) او را دیدند، وی را بسی بزرگ یافتند و (از شدت هیجان) دست‌های خود را (به جای میوه‌ها) همی بریدند و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نیست! این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست!» ﴿٣١﴾

آیة ۳۱ - "اعتدت لهن متکناً" به معنای آماده ساختن یک تکیه گاه برای همه این زنان است که یکجا تنگاتنگ با هم بنشینند تا امکان وحدت عمل برایشان آماده شود. "و قالت اخرج علیهن" - که دستور خروج یوسف است بر زنان و نه ورود بر آنان - خود گواهی است بر اینکه یوسف در حالت پنهانی سر می برده که اولاً پنهان از زلیخا و ثانیاً پنهان از زنان بود زیرا آگاه شده بود برای جریان یوسف دعوت شده‌اند.

اینجا «متکناً» احیاناً «متکناً» که به معنای ترنج است قرائت شده، ولی نخست باید گفت که اگر هم ترنج بوده، آیا یک ترنج در میان این زنان اشرافی بوده، و انگهی ترنج

تناسبی با مهمانی‌های عادی هم ندارد، تا چه رسد به قصر عزیز مصر. اینجا تنها زنان و تکیه گاهشان و چاقوها و بُریدن دستشان به میان آمده، و البته این چاقو و کارد برای بُریدن دستشان نبوده بلکه برای پوست کندن میوه‌هایی بوده که در دستهایشان قرار گرفته، و زیبایی یوسف به اندازه‌ای این زنان را از خود بی خود کرده بود که بجای میوه‌ها دستهایشان را بریدند.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِي فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّٰغِرِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٣﴾

(زلیخا) گفت: «این همان (فرشته‌ی بزرگوار) است که درباره‌ی او سرزنش می‌کردید. بی‌چون، من همواره با او رفت و آمدهایی شهوت‌زا (برای کام‌گیری از او) داشتم، ولی او بسی جویا و پویای نگاهیانی خود بود. و اگر آنچه را که به آن دستورش می‌دهم عمل نکند به‌راستی زندانی شود، و بی‌چون و بی‌امان از خوارشدگان گردد.» ﴿۳۲﴾ (یوسف) گفت: «پروردگرم! زندان (تن) برای من از آنچه مرا به آن می‌خوانند دوست‌داشتنی‌تر است، و اگر نیرنگ آنان را از من بازگردانی، کودکانه سوی آنان خواهم گرایید، و از (جمله‌ی نادانان خواهم بود.» ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - در "السجن أحبّ الیّ" گواهی است آشکار بر شدت پرهیز و پرهیزگاری یوسف از این جریان جنسی که زندان تن را بر زندان روح ترجیح می‌دهد، و آنرا از محضر پروردگار به اصرار تقاضا دارد، روی این اصل درخواست آینده او از رفیق زندانی اش که مرا نزد پادشاه یادکن، این یاد کردن تنها برای خلاصی از زندان تن نبود، بلکه بمنظور خلاصی از زندان روح بود که تهمت انحراف جنسی را از خود بزداید. «یَدْعُونَنِي» و «کیدهن» گواه این جریان است که این زنان هم با مکرشان یوسف را مانند زلیخا به خودت دعوت کردند.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ وَفَصَّرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

پس، پروردگارش خواسته‌اش را برایش اجابت کرد، و نیرنگ زنان را از او بازگردانید.  
بی‌گمان او (هم) او بسیار شنوای داناست. ﴿۳۴﴾

آیه ۳۴- این "فصرف عنه کیدهن" عنایتی ربانی است که کید و درخواست منحرف زنان را از ساحت مقدس یوسف بزدود و از جمله استجابت درخواست زندان شدن یوسف بود، که یوسف را از زندان هوس زنان نجات داده، و این زندانی شدن یوسف دارای مصالحتی بود. که بعداً محقق گردید، و از جمله دعوت آن دو زندانی به توحید و تعبیر خواب پادشاه که یوسف را به مقام والای وزرات اقتصاد مصر رسانید.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُمْ وَحَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾

سپس پس از دیدن آن نشانه‌ها، به نظرشان آمد که او را بی‌چون تا چندی بی‌امان به زندان افکنند. ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵- "حتی حین" بدین معناست که تا زمانیکه این فضاحت‌ها علیه دربار عزیز فرو نشینند.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ  
إِنِّي أَرَانِي أَهْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ  
مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾

و دو جوان با او به زندان در آمدند. یکی از آن دو گفت: «من خویشتن را (به خواب) دیدم که (انگور برای) شرابی می‌فشارم.» و دیگری گفت: «من خود را (به خواب) دیدم که بر روی سرم نانی می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند. ما را از تعبیرش خبری مهم ده، که ما تو را به‌راستی از نیکوکاران می‌بینیم.» ﴿۳۶﴾

آیه ۳۶ - فاعل «آرانی» خواب است که برای این دو این جریان رانمودار ساخته. در دو آیه (۳۶ - ۳۷). تأویل تکرار شده و این هرگز در اختصاص لفظ نیست، تا بر خلاف آنچه گفته می‌شود، تأویل به معنای خلاف ظاهر لفظ باشد، بلکه کلاً تأویل به معنای ارجاع و بازگرداندن حقیقتی است به مبدء یا فعلیت پنهان و یامنتهایش، و اینجا از برای طعام که معلوم نبوده به دلیل "قبل أن یأتیکها" سه تأویل وجود دارد: نخست کیفیت این طعام که هرگز نه از ظاهر لفظ طعام پیداست و نه از باطنش، درثانی مبدء این طعام که از چه درست شده و که آنرا می‌آورد و در آخر کار نتیجه‌اش که آیا زیان آور است یا نه؟! این هر سه ارتباطی به لفظ طعام ندارد، بلکه حقایقی است برون از لفظ که از آنها تعبیر به تأویل شده.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِيهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا  
مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ  
كَافِرُونَ ﴿۳۷﴾

گفت: «غذایی را که روزی شما می‌گردد برای شما نمی‌آید مگر آنکه من از واقعیت و پیامدش به شما خبری مهم می‌دهم. پیش از آنکه آن غذا برایتان بیاید، این برای شما دو تن از همان چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند - و همانانند که به روز بازپسین کافراند - رها کردم» ﴿۳۷﴾

آیه ۳۷ - "قبل أن یأتیکما" دلیل بر این است که یوسف در چند بُعد نسبت به خوراکی‌های این زندانیان آگاهی داشت؛ اول مبدء آن، و سپس کیفیت طعام و سوم اثر مطلوب یا نامطلوب آن، و این آگاهی و حیاین ربانی را معلول نفی شرک و اعتقاد به توحید کامل رسالتی دانسته است.

اینجا پیامی درخشان از سخنان یوسف با زندانیان آشکار است که اگر شخصی یا اشخاصی گمراه گرفتاری داشتند که بدست شخصی مؤمن حل می‌شود - پیش از آنکه گرفتاریشان را حل کند - بر مبنای اینکه آنان به او نیاز دارند و طبعاً به سخنانش گوش



می‌دهند، این زمینه را مغتنم شمرده و درصد راهنمایی آنان باشد که در آیات (۳۷ تا ۴۰) حضرت یوسف علیه السلام با کمال بلاغت و اخلاص این جریان را به خوبی عمل کرد و آنان را با برهان و بند و اندرز بسوی عقیده توحیدی سوق داد.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ  
 مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ  
 لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾ يَصْحَبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ أَلَوْ حِذُّ  
 الْقَهَّارِ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ  
 اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ  
 الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾

«و آیین پدرانم - ابراهیم و اسحاق و یعقوب - را پیروی نمودم. برای ما هرگز سزاوار نبوده که هیچ چیزی را شریک خدا کنیم. این (فضیلت) از فضل خداست بر ما و بر مردم؛ ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.» ﴿٣٨﴾ «ای دو همراه زندانیم! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه‌ی بسی برومند و چیره؟» ﴿٣٩﴾ «شما به جز او، جز نام‌هایی (بی‌نشان) را نمی‌پرستید، که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید (و) خدا دلیلی سلطه‌گر بر (حقانیت) آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست (که) فرمان داده جز او را نپرستید. این است دین درست پای‌برجا و راستا و پر بها؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» ﴿٤٠﴾

آیه ۴۰ - این «أَسْمَاءً» الفاظی است بی‌معنا که تنها برای معبوداتی خیالی است. «حکم» که اینجا در انحصار خداست حکمهای ویژه ربانی را در تکوین و تشریح در بردارد، و چنانکه آیاتی از قبیل "ولایشرك في حكمه احداً" دلیل بر این انحصار است.

يَصْحَبِي السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ حَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ

### الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾

«ای دو همراه زندانیم! اما یکی از شما به سرور خود باده می‌نوشاند، (و) اما دیگری به دار آویخته می‌شود، سپس پرندگان از سرش می‌خورند. امری که شما دو تن از من جویا می‌شوید تحقق یافته است.» ﴿۴۱﴾

آیه ۴۱ - "قضي الامر" اینجاست قضا و حقیقت علمی است و نه اجبار عملی.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَلَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾ قَالُوا أَضْغَتْ أَحْلَمٌ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَمِ بِعَلَمِينَ ﴿٤٤﴾ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾

و (یوسف) به آن کس از آن دو که گمان می‌کرد نجات یافتنی است، گفت: «مرا نزد آقای خود به یاد آور.» و (اما) شیطان، یادآوری به آفایش را از یادش برد (و) در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان بماند. ﴿۴۲﴾ و پادشاه (مصر) گفت: «من (در خواب) می‌بینم هفت گاو فربه را که هفت (گاو) لاغر آنها را می‌خوردند، و هفت خوشه‌ی سبز، و (نیز) هفت خوشه‌ی دیگر خشکیده را، ای سران قوم! اگر خواب تعبیر می‌کرده‌اید، درباره‌ی خواب من، به من رأی تازه‌ای بدهید.» ﴿۴۳﴾ گفتند: «(این‌ها) پاره‌هایی است پراکنده از خواب‌هایی پریشان، و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم.» ﴿۴۴﴾ و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته و پس از چندی (سخن یوسف را) به یاد آورده بود گفت: «مرا (به زندان) بفرستید تا شما را از تعبیر این (خواب) خبری مهم بدهم.» ﴿۴۵﴾

آیات ۴۲ و ۴۵ - «ظن» اینجا که دون علم است برای مراعات مقام علم و حکمت ربانی

است که باطنش مورد احتمال محو می‌باشد. و "أذکرنی عند ربک" پس از جریان تعبیر خواب آن دو زندانی بود که با آن زندانی رهایی یافته آنرا بمیان گذاشت که مرا نزد پادشاه یاد کن که چنان جریان درخشانی از زندانی شما یوسف دیده‌ام و نه یاد کن که مرا از زندان خلاص کند، تا تنها میانجیگری باشد، زیرا اصولاً میانجیگری شخصی زندانی نقشی ندارد، بلکه احیاناً تهمت رایبشتر می‌کند، چون خودش هم به جرمی زندانی بوده است، وانگهی یوسف پس از مدت‌ها که در زندان بوده و اکنون تعبیر خواب را بعنوانی و حیانی و خارق العاده بیان نموده، در این زمینه بر او واجب است که خود را از این زندان - که زندان استمرار تهمت است - نجات دهد، نه نجات با صرف درخواست آنهم بوسیله یک زندانی، بلکه به دلیل آگاهی و حیانی بر تعبیر خوابها.

"فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ" هم بدین معنی نیست که شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف برد، زیرا اگر چنین بود «فَأَنسَاهُ» بر «أذکرنی» پیش می‌افتاد، بدین معنی که چون شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف بُرد یوسف نیز به رفیق زندانی مشرکش متوسل شد تا درخواست او را با پادشاه مشرک در میان گذارد! ولی درست قضیه به عکس است که اولاً "أذکرنی عند ربک" و سپس "فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ" و در نتیجه "فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بضع سنين" که این سه جریان پیوند و در پی یکدیگر بوده است، و نیز یوسف که در چهار آیه گذشته این مشرکان را به خدا توجه داده چگونه می‌شود خود خدا را فراموش کند، وانگهی اصل زندان رفتن یوسف برای فرار از گناه و بخاطر یاد خدا بوده، پس چگونه ممکن است که حال خدای را فراموش کند.

در پایان نیز "وَأذکر بعد أمة" در آیه (۴۵) خود دلیلی است روشن بر اینکه این نسیان در «فانساه» نسیان آن زندانی رها یافته بوده که تذکر یوسف را فراموش کرد، و نه آنکه شیطان در یوسف چنان نسیانی را ایجاد کرده باشد که بر خلاف کل این جریانات بوسیله مشرکی به مشرکی دیگر توسل جوید.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ  
سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا  
تَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾

«یوسف! ای مرد بسی راستگوی راست کردار! درباره‌ی (این خواب که) هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه‌ی سبز و هفت (خوشه‌ی) دیگر خشکیده، به ما نظری نو بده. شاید سوی مردم برگردم (و) شاید آنان (تعبیر آنها را و صداقت تو را) بدانند.» ﴿۴۶﴾ یوسف گفت: «هفت سال پی‌درپی بویا و کوشا بارنجی مداوم می‌کارید، پس آنچه را درویدید - جز اندکی را که می‌خورید - در خوشه‌اش واگذارید.» ﴿۴۷﴾

آیه ۴۷ - "گذروه فی سنبله" که زیاده از مصرف را در ساقه‌هایش واگذارید، هم به منظور نگرهبانی از فساد آن در گذشت زمان است، و هم برای اینکه در دسترس مصرفشان نباشد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا  
تُخْصِنُونَ ﴿٤٨﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاتُّ الْنَّاسُ وَفِيهِ  
يَعْصِرُونَ ﴿٤٩﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُوتَنِي بِهِ فَمَا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ  
رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾

«سپس بعد از آن، هفت سال سخت در می‌رسد (که) آنچه در آن سال (های سبز) از پیش نهاده‌اید - جز اندکی را که می‌اندوزید - (آن سال‌ها) همه را خواهند خورد.» ﴿۴۸﴾ «سپس، سالی در می‌رسد که مردم در آن (سال) از بی‌آبی نجات یافته (و) با باران کمک می‌شوند و در آن (میوه) می‌فشارند.» ﴿۴۹﴾ و پادشاه گفت: «او را نزد من آورید.» پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد (یوسف) گفت: «نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حالت مهم آن زنانی که دست‌های خود را به شدت بریدند چگونه (بوده) است؟ بی‌گمان پروردگار من به نیرنگ آنان بسی آگاه است.» ﴿۵۰﴾

آیة ۵۰ - "و قال الملك ائتونی به" دلیل است بر اینکه خود پادشاه درخواست کرد که یوسف را بیاورید، ولی یوسف این تقاضا را نپذیرفت و به فرستاده گفت "ارجع الی ربك" بسوی مرئیت برگرد، یعنی اولاً دست خالی برگرد، و ثانیاً درباره جریان آن زنان، از او بپرس، اینها خود دلیل دیگری است که "اذکرنی عند ربك" توسل به مشرک برای بیرون شدن از زندان تن نبوده است، بلکه همانگونه که ورودش در زندان برای فرار از زندان روح بوده که مبادا به انحراف جنسی وادار شود، و او را به همین اتهام ظالمانه زندانی کردند، اکنون که مدتی از زندانی اش گذشته و دلیلی هم بر پاکی خود آورده در صدد است که آن تهمت که باعث زندانی شدنش شده برطرف گردد که با سربلندی تمام دو جریان نفی و اثبات را طی کند؛ نخست نفی اتهام و سپس رسیدن به مقام بزرگ در سلطه فرعونى که در حقیقت بخشی مهم از "لا اله الا الله" را در اینجا پیاده کرد، «لا اله» که نفی کل نسبتهای ناروا بود و «الا الله» شایستگی مقام عزیزی مصر که همانگونه که از آیات بعد می فهمیم عزیز مصر برکنار شد و یوسف جای او را گرفت. و از باب آیاتی مانند "وابتغوا الیه الوسیله" وسیله این نفی و اثبات "اذکرنی عند ربك" بود که در حقیقت یوسف نه تنها کار مرجوح و یا حرامی انجام نداده، بلکه کارش از واجبات رسالتی بوده است، که اولاً این تهمت بزرگ که برخلاف عدالت است - تا چه رسد به رسالت - از او زدوده گردد، پس آنگاه در دستگاه فرعونى این رسول آسمانی شاغل شغلی بس و حیانی مهم گردد.

در اینجا این پیام مهم از برای کل شایستگان و مؤمنان تاریخ وجود دارد که در کل جریانها باید این نفی و اثبات را رعایت کنند، نفی ناشایستگی و اثبات شایستگی که حتی المقدور رهبری های مردم را بدست گیرند، گرچه در میان مردمی مشرک باشند، چنانکه یوسف و زبیر اقتصاد در دولت فرعون گردید تا چه رسد به اینکه رهبری شایستگان را بدست گیرد که اگر چنان نکنند رهبری آنان بدست ناکسان خواهد افتاد.

قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا

عَلَيْهِ مِن سُوءٍ قَالَتْ أُمَّرَأَتُ الْعَزِيزِ أَلَسْنَا بِحُصْحُصٍ أَلَمْ نَكُنْ نَاقِسَاتٍ لِّهٰذَا بِلَدِنَا

نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۵۱﴾ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿۵۲﴾ وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۵۳﴾

(پادشاه به آن زنان) گفت: «چون از یوسف کام خواستید شما را چه مهمی روی داده بود؟» (زنان) گفتند: «منزه است خدا! ما هیچ بدی بر یوسف ندانستیم.» همسر عزیز گفت: «اکنون حقیقت به روشنی آشکار شد. من بودم که با او مراوده‌ی شهوت‌زاداشتم (و از او کام خواستم) و بی‌گمان او به‌راستی از راستان است.» ﴿۵۱﴾ (یوسف گفت: «این (درخواست اعاده‌ی حیثیت) برای آن بود تا (عزیز) بداند که من بی‌گمان در نهان به او خیانت نکردم. و خدا بی‌امان نیرنگ خائنان را راهنمایی نمی‌کند.» ﴿۵۲﴾ «و من نفس خود را تبریه نمی‌کنم (که) همواره نفس (اماره) همی امرکننده‌ی به بدی است، مگر آنچه را که خدای من رحم کند. به‌راستی پروردگار من پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویزگان است.» ﴿۵۳﴾

آیه ۵۳ - نفس یوسف که نفس معصوم بود پیش از عصمت برونی ربانی آنچنان مطلق نبود که حتی خیال گناه هم نکند، و روی همین جهت می‌گوید "و ما ابری نفسی" که این نفس غیر مطلق به لطف الهی مطلق گردید.

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُوتَنِي بِهِ؟ اسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿۵۴﴾ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ﴿۵۵﴾ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾ وَلَا جُرْأَلَاءُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۵۷﴾ وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿۵۸﴾ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُوتَنِي بِأَخٍ لَكُمْ مِّنْ أَيْكُمُ

أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٩﴾ فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِى فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾ قَالُوا سَنُرْوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضْعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا أُنْقَلِبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتُلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾ قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنُتُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ ﴿٦٤﴾ وَمَا فَتَحُوا مَتَعَهُمْ وَجَدُوا بِبِضْعَتِهِمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِى بِبِضْعَتِنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانًا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلُ يَسِيرٍ ﴿٦٥﴾ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِي بِهِى إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾ وَقَالَ يَبْنَى لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَحِدٍ وَأَدْخُلُوا مِن أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِّنَ اللَّهِ مِن شَىْءٍ إِنِ الْحُكْمُ لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

و پادشاه گفت: «او را نزد من آورید، تا وی را برای خود برگزینم.» پس چون (شاه) با او سخن به میان آورد گفت: «تو امروز به راستی نزد ما دارای منزلت و مکانت و امانتی بزرگ هستی.» ﴿٥٩﴾ (یوسف) گفت: «مرا به خزانه‌داری (این) سرزمین برگمار. بی‌گمان من نگهبانی بسی نیرومند و دانا هستم.» ﴿٥٥﴾ و بدین‌گونه یوسف را در سرزمین (مصر) مقام و منزلت دادیم، که از آن - هر جا که بخواهد - سکونتی هموار و راهوار کند. (این‌گونه) هر که را بخواهیم رحمت خود را به او می‌رسانیم، و اجر نیکوکاران را تباه نمی‌سازیم. ﴿٥٤﴾ و به راستی اجر آخرت - برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌نموده‌اند - بهتر است. ﴿٥٧﴾ و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند. پس (او) آنان را

شناخت حال آنکه آنان انکار (و انگار) کننده‌ی اویند. ﴿۵۸﴾ و چون آنان را به خواروبار (دلخواه زندگی ساز) شان مجهز کرد گفت: «برادر پدری خود را نزد من آرید، مگر نمی‌بینید که من پیمانہ را تمام می‌دهم، و من (از) بهترین میزبانانم؟» ﴿۵۹﴾ پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما نزد من هرگز پیمانہ‌ای نیست، و به من نزدیک (هم) نشوید. ﴿۶۰﴾ گفتند: «او را با نیرنگ و رفت و آمدی مکرر از پدرش خواهیم ربود، و به راستی ما همی‌کننده (ی این کار) می‌باشیم.» ﴿۶۱﴾ و (یوسف) به جوانان خود گفت: «سرمایه‌های آنان را در بارهایشان بگذارید، شاید هنگامی که سوی خانواده‌ی خود برگشتند آن را بازیابند، شاید بازگردند.» ﴿۶۲﴾ پس هنگامی که سوی پدرشان بازگشتند، گفتند: «ای پدرمان! پیمانہ (ی گندم) از ما منع شد، پس برادرمان را با ما بفرست تا پیمانہ بگیریم، و ما بی‌گمان برای او نگهبانان ویژه‌ایم.» ﴿۶۳﴾ (یعقوب) گفت: «آیا جز همان‌گونه که شما را پیش از این بر برادرش امینتان داشتم، بر او (نیز اکنون هم) امینتان بدارم؟! پس خدا بهترین نگهبان است، و اوست رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.» ﴿۶۴﴾ و هنگامی که بار خود را گشودند، دریافتند که سرمایه‌شان بدان‌ها بازگردانیده شده. گفتند: «ای پدرمان! ما (دیگر) چه می‌جوییم؟ این سرمایه‌ی ماست که به ما بازگردانیده شده، و قوت خانواده‌ی خود را (هم) می‌افزاییم، و برادرمان را (هم) حفظ می‌کنیم، و پیمانہ‌ی شتری (هم) می‌افزاییم؛ این (پیمانہ‌ی گذشته‌ی عزیز) پیمانہ‌ای ناچیز است.» ﴿۶۵﴾ گفت: «هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا پیمانی برایم از خدا بیاورید، که به راستی او را بی‌چون نزد من باز آورید، مگر آنکه ناخودآگاه گرفتار شوید.» پس چون پیمان خود را برای او آوردند (یعقوب) گفت: «خدا بر آنچه می‌گوییم وکیل است.» ﴿۶۶﴾ و گفت: «ای پسران من! (همه) از یک در و راه در نیابید و از راه‌ها و درهای جداگانه‌ای درآید، و من (با این سفارش) چیزی از (قضای) خدا را از شما دور نمی‌توانم داشت. فرمان جز برای خدا نیست. تنها بر او توکل کردم، پس توکل‌کنندگان باید تنها بر او توکل کنند.» ﴿۶۷﴾

آیة ۶۷ - "من باب واحد" تنها بدین معنی نیست که از یک درب ورودی وارد نشوید، بلکه مهم این است که از یک راه وارد نشوید، بلکه از راههای گوناگون به مقصد برسید، و این خود پیامی کلی است که اگر انسان می‌خواهد کار مهمی انجام دهد، تنها از یک راه وارد نشود، بلکه از راههای گوناگون وارد شود، با بوسیله بعضی از آنها به مقصد برسد.



وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَىٰ إِلِيهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾ فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أُخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتَمَّا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾

و چون - همان‌گونه که پدرشان به آنان امر کرده بود - وارد شدند (این کار) چیزی را در برابر خدا از آنان بی‌نیاز نکرده بود؛ جز اینکه یعقوب نیازی را که در دلش بود بر آورد. و بی‌گمان، او به آنچه بدو آموخته بودیم به‌راستی دارای دانشی (فراوان) بود؛ ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند. ﴿۶۸﴾ و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، برادرش [بنیامین] را سوی خود جای داد و گفت: «به‌راستی من، (همین) من، برادر تو هستم. پس، از آنچه (برادران) می‌کرده‌اند، غمگین مباش.» ﴿۶۹﴾ پس هنگامی که آنان را به خواروبارشان مجهز کرد، پیمان‌ه را در بار برادرش نهاد. سپس (به دستور او) نداکننده‌ای ندا در داد: «بی‌گمان شما همانا دزدید.» ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰- "جعل السقاية في رحل أخيه" که ظرف زرین آب را دربار انداز برادرش نهاد، خود حيله‌ای است شرعی برای بدست آوردن جریانی بس مهمتر، زیرا یوسف هرگز نمی‌توانست بگونه‌ای عادی به برادرش دست یابد، و دست یابی به این برادر که نسخه دوم اوست حتی بعضی از محرمات را نیز حلال می‌کند تا چه رسد به جریان توریه، بویژه آن‌گونه که یوسف انجام داد، مثلاً "انکم لسارقون" ظاهرش سرقت ظرف است و لکن مقصود سرقت یوسف است از پدرش که این خود مصداق اعلای سرقت می‌باشد، و این توریه‌ای است بس لطیف که گام به گام بسوی دست یابی به برادرش بوده است، اینجا تنها یوسف عامل گزاردن ظرف طلاست دربار انداز برادرش، و این خود چنانکه اشاره شد، مکرری است ربانی که برابر مکر شیطان پاسخ می‌عادلانه است، و از جمله «کدنا لیسف» در آیه (۷۶) همین مکر ربانی مستفاد می‌گردد، در هر صورت هم گذارنده این ظرف زرین و هم بردارنده آن خود شخص یوسف ﷺ بوده که "ثم

استخرجها من وعاء أخيه" ولی فریادگر جریان دزدی برادران یوسف علیه السلام نبوده بلکه "أذن مؤذّن" که بلندگوی تشکیلات یوسف بوده است، و از «تفقّدون» می فهمیم که گروه کارساز یوسف در جمع نمی دانستند که این ظرف زرین کجاست، زیرا گفتند "تفقّد صواع المملک" و طبعاً این نسخه به دستور یوسف بوده است، و هرگز کذبی هم در این میان نبوده که دست کم توریه و مکرری عادلانه است در برابر مکر شیطانی برادران.

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ﴿۷۱﴾ قَالُوا نَقَدْنَا صُوعَ الْمَلِكِ وَلَمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿۷۲﴾ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتَنَا لِنُنْفِذَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿۷۳﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿۷۴﴾ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۷۵﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿۷۶﴾

(برادران) در حالی که به آنان روی کردند، گفتند: «در پی چه اید؟» ﴿۷۱﴾ گفتند: «در پی پیمانهای شاهیم، و برای هر که آن را بیاورد یک بار شتر است.» و (ندا کننده ای گفت): «و من سخت ضامن آنم.» ﴿۷۲﴾ گفتند: «به خدا سوگند، شما به راستی و درستی دانستید که ما نیامده ایم تا در این سرزمین افساد کنیم، و ما هیچ گاه دزد نبوده ایم.» ﴿۷۳﴾ گفتند: «پس اگر دروغگو بوده اید کیفرش چیست؟» ﴿۷۴﴾ گفتند: «کیفرش کسی است که پیمانها در بارش پیدا شود، پس کیفرش خود اوست. ما ستمکاران را این گونه کیفر می دهیم.» ﴿۷۵﴾ پس (یوسف) به (بازرسی) بارهای آنان - پیش از بار برادرش - آغاز کرد. سپس (در پایان کار) آن را از بار برادرش [بنیامین] به پویایی (ظاهری) در آورد. این گونه به یوسف شیوه (ای شرعی) آموختیم (چرا که) او در آیین پادشاه نمی توانست برادرش را بگیرد؛ مگر اینکه خدا بخواهد (و چنین راهی بدو بنماید). کسانی را که بخواهیم درجاتی بالا می بریم و

برتر از هر صاحب دانشی دانشوری است. ﴿۷۶﴾

آیه ۷۶ - "فبدأ بأوعيتهم" و چرا در آغاز بار اندازه‌های برادران را جستجو کرد و سپس برادر مقصودش را؟ این نیز توریه‌ای عملی بوده که هرگز گمان نشود یوسف خود این ظرف را دربار انداز برادرش نهاده، و از اینجا نیز پیامی عمومی داریم که در نظیر این جریان بایستی اینگونه احتیاط کرد تا گمانهای طرف مقابل بکلی زوده‌گردد. "الا ان یشاء الله" دلیل است بر اینکه نگهداشتن برادرش مورد مشیت الهی بوده و خود این توریه نیز باذن الله بوده است.

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَّانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿۷۷﴾

گفتند: «اگر او دزدی می‌کند، همانا پیش از این برادرش (یوسف هم) دزدی کرده است.» پس یوسف این (سخن) را در دل خود پنهان داشت. و آن را برایشان آشکار نکرد (ولی) گفت: «موقعیت شما بدتر (از او) است، و خدا به آنچه وصف می‌کنید دانانتر است.» ﴿۷۷﴾

آیه ۷۷ - "فقد سرق اخ له من قبل" مراد یوسف است، و این سرقت عبارتست از اینکه یوسف در گذشته بیتی زرین یا نقره خام را که مربوط به جد مادریش بوده به ناچار شکست و آنرا در راه افکند و برادرانش او را توبیخ نمودند و اینرا به حساب سرقت آوردند که اکنون پاسخ سرقت را به سرقت می‌دهند.

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۷۸﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعْنَا عَنْدَهُ إِنَّا إِذَا نَظَلِمُونَ ﴿۷۹﴾ فَلَمَّا أَسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا قَرَّطُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿۸۰﴾

أَرْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا  
وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿۸۱﴾ وَ سَأَلَ الْقُرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْغَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا  
فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۸۲﴾ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى  
اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۸۳﴾ وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ  
يَأْسَقُ عَلَىٰ يَوْسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿۸۴﴾

گفتند: «هان ای عزیز! او را به راستی پدری پیر (و) سالخورده است؛ پس یکی از ما را به  
جای او برگیر. بی‌گمان ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.» ﴿۷۸﴾ گفت: «پناه بر خدا که جز آن  
کس را که کالای خود را نزد وی یافته‌ایم برگیریم، زیرا در آن صورت بی‌امان ما (از)  
ستمکارانیم.» ﴿۷۹﴾ پس هنگامی که از او نومید شدند، رازگویان (هم‌چون فراریان خستند  
(و) رستند. بزرگشان گفت: «مگر نمی‌دانید که پدرتان بی‌امان بر شما پیمانی استوار از  
خدا برگرفت؟ و از پیش (هم) درباره‌ی یوسف آنچه تفریط و کوتاهی کردید (یاد کنید).  
پس هرگز از این سرزمین بر نخواهم خاست تا پدرم برایم اجازه دهد، یا خدا در حق من  
داوری کند، و او بهترین داوران است.» ﴿۸۰﴾ «سوی پدرتان بازگردید. پس (به او) بگویید:  
پدرمان! پسرت دزدی کرد، و ما جز به آنچه می‌دانستیم گواهی نمی‌دهیم. و ما نگهبان  
غیب (هم) نبوده‌ایم.» ﴿۸۱﴾ «و از (مردم) مجتمعی که در آن بودیم و (از) کاروانی که از  
میانشان آمدیم جویا شو و ما به راستی راستگوایم.» ﴿۸۲﴾ (یعقوب) گفت: «(چنین نیست!)  
بلکه نفس‌های (اماره‌ی) شما کاری (نادرست) را برایتان آراسته است. پس صبری زیبا و  
دل‌ریا (باید). امید که خدا همه‌ی آنان را سوی من (باز) آورد، که او (هم) او بسی دانای  
حکیم است.» ﴿۸۳﴾ و از آنان روی گردانید و گفت: «اسفا بر یوسف!» و دو چشمانش از  
اندوه سپید شد. پس او بسی فرو نشاننده‌ی خشم است. ﴿۸۴﴾

آیه ۸۴ - «حُزْن» دارای مراتبی است: گاه با گریه عادی توأم است، و گاه با گریه‌ای بسیار  
شدید و مداوم که احیاناً پیامدش نابینائی است، و اینجا اندوه بسیار شدید یعقوب با  
گریه زیادش توأمان پیامد سفیدی دو چشمش را داشت، که این نابینائی در اثر بیماری  
نیست بلکه پیامد این حُزْن بسیار قوی یعقوب بوده است، و در پاسخ این پرسش که

اضرار به نفس در حوادث حرام است؟ باید گفت: این حزن و گریه شدید ناخود آگاه بوده و طبیعت مماس علاقه شدید یعقوب به این دو فرزند دلبنده این حزن و همین گریه بوده است مانند زینب علیها السلام که با مشاهده سر بریده برادرش ناخود آگاه سرش به چوبه محل خورد که اختیاری نبوده بلکه این خود به ناچاری و اندوهی شدید بوده است.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُونَ تَذَكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ  
 الْهَالِكِينَ ﴿٨٥﴾ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزِّي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا  
 لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾ يَبْنِي أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْيِسُوا مِنْ  
 رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٧﴾

(پسران) گفتند: «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا به پرتگاه هلاکت افتی یا (در پایان) از هلاک‌شدگان باشی.» ﴿۸۵﴾ گفت: «من شکایت غم و اندوه خود را تنها سوی خدا می‌برم، و از خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» ﴿۸۶﴾ «ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش با احساسی اکید کاوش و پویش کنید. و از آسایش روح افزا و نسیم فریاد رسی و شادی و مهربانی و بخشایش ربانی نومید نشوید. بی‌گمان جز گروه کافران (کسانی) از رحمت خدا نومید نشوند.» ﴿۸۷﴾

آیه ۸۷ - «فَتَحَسَّسُوا» فرق بین تَحَسُّس و تَجَسُّس این است که تَجَسُّس شر است و تَحَسُّس خیر، زیرا تَجَسُّس کنجکاوی از اسراری است که نباید فاش گردد، و در مقابل تَحَسُّس بر مبنای حس رحمت است و به معنای جو یابی از خیری است پنهان، و یوسف که خیری پنهان شده است و یعقوب هم به زنده بودنش با اشاره و حیانی آگاه است فرزندانش را امر می‌کند که بر مبنای حس ایمان و اخوت از یوسف و برادرش پی جوئی کنید و از رحمت خدا مأیوس نباشد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ

مُزَجَبَةً فَأَوْفٍ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿۸۸﴾

پس هنگامی که (برادران) بر یوسف وارد شدند، گفتند: «ای عزیز! به ما و خانواده‌ی ما زیان (مرگبار) رسیده و (اکنون) با سرمایه‌ای کم (نزد تو) آمده‌ایم. پس برای ما پیمانۀ را وفا و کامل گردان، و بر ما تصدّق فرمای. به‌راستی خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد.» ﴿۸۸﴾

آیه ۸۸ - اینجا و در آیه (۷۸) "ایها الغریز" بیانگر تحول این مقام است از عزیز همسر زلیخا به به حضرت یوسف علیه السلام، و خود لفظ عزیز بیانگر دومین مقام عزت در کشور مصر است پس از پادشاه.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿۸۹﴾ قَالُوا أَأِنتَ يَا يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۹۰﴾

گفت: «آیا دانستید با یوسف و برادرش به هنگام (و هنگامه‌ی) نادانی، چه (ها) کردید؟» ﴿۸۹﴾ گفتند: «آیا تو بی‌گمان خودت به‌راستی یوسفی؟» گفت: «(آری) من (همین) من یوسفم، و این برادر من است. به‌راستی خدا بر ما مَنّت نهاده است. هر که همواره تقوا و صبر پیشه کند بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.» ﴿۹۰﴾

آیه ۹۰ - اینجا یوسف خودش و بنیامین را به این برادران معرفی می‌کند که در طول این مدت رفت و آمد شان یوسف را نمی‌شناختند، چون چهره یوسف دگرگون گشته یا بزرگسال شده و یا با چاه افکندن او احتمال نجات و تداوم زندگی اش را نمی‌دادند، وانگهی در صورت زنده بودن یوسف، رسیدن به مقام دوم کشور فراعنه برای این موحد یگانه از محالات عادی است، روی این اصول اگر هم یوسف تغییر چهره نداده بود خود این ابعاد موجب نشناختن او بوده است، و اینکه خدا پاداش محسنان را ضایع نمی‌کند دلیل است بر اینکه جزای بدکاران خود بخود ضایع است، بدین معنی که این شروران پاداش خیری هرگز ندارند، بلکه پاداششان ظهور ملکوت اعمال بدشان

می‌باشد، و روی این اصل این خود ترضیع حقیقی نیست، و اینجا «محسن» بگونه‌ای مطلق در برابر «مسی» بگونه‌ای مطلق آمده و میانگین مقصود نیست، که اگر کسی هم محسن باشد و هم میسئی در برابر احسانش پاداش خیر است و در برابر بدکاریش شر.

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَاِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ ﴿٩١﴾ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمْ  
 الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّحْمِيْنَ ﴿٩٢﴾

گفتند: «به خدا سوگند، (که) بی‌چون خدا تو را به‌راستی بر ما برتری داده است، و گر چه ما بی‌شک خطا کار بوده‌ایم.» ﴿٩١﴾ (یوسف) گفت: «امروز بر شما سرزنش و رسوایی نیست. خدا برایتان گناهتان را می‌پوشد، و او رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان است.» ﴿٩٢﴾

آیه ۹۲- "يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ" این دعای مغفرت بدون درخواست برادران - با آنهمه ستمی که بر او روا داشتند - خود دلیل است بر نهایت و محبت یوسف و این "يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ" بعد از بخشش خود یوسف است، زیرا این گناه دو بعدی بوده، بُعد خلقی و خالق‌ی، و تقاضای مغفرت ربانی دلیل است بر اینکه یوسف قبلاً از حق خود گذشته است، با آنکه "يَغْفِرُ اللَّهُ" اخباری است از مغفرت آینده ربانی پس از آنکه یوسف از حق خودش گذشت، زیرا اگر دعا بود "غفرالله" بود، ولی "يَغْفِرُ اللَّهُ" اخبار است.

اَذْهَبُوا بِقَمِيصِيْ هٰذَا فَاَلْقُوْهُ عَلٰى وَجْهِ اَبِيْ يٰٓاْتِ بِصِيْرًا وَاَتُوْنِيْ بِاَهْلِيْكُمْ  
 اٰجْمَعِيْنَ ﴿٩٣﴾ وَاَمَّا فَصَلَتِ الْعَيْرِ قَالِ اَبُوْهُمْ اِنِّيْ لَاجِدُ رِيْحَ يُوْسُفَ لَوْلَا اَنْ  
 تُفْنِدُوْنَ ﴿٩٤﴾ قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لِنِيْ ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ ﴿٩٥﴾ فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيْرُ  
 اَلْقَنَهُ عَلٰى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصِيْرًا قَالِ اَلْمُ اَقْلُ لَكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا  
 لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٩٦﴾ قَالُوا يٰٓاَبَانَا اَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوْبَنَا اِنَّا كُنَّا خٰطِئِيْنَ ﴿٩٧﴾ قَالَ  
 سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيْ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ ﴿٩٨﴾

«این پیراهن مرا ببرید. پس آن را بر چهره‌ی پدرم بیفکنید تا بینا بیاید، و همه‌ی کسان خود را نزد من آورید.» ﴿۹۳﴾ و هنگامی که کاروان جدا شد، پدرشان گفت: «اگر مرا به کم فهمی نسبت ندهید من به راستی بوی یوسف را می‌یابم.» ﴿۹۴﴾ گفتند: «به خدا سوگند تو بی‌گمان (هم‌چنان) فرو رفته‌ی در ژرفای گمراهی دیرینت هستی.» ﴿۹۵﴾ پس هنگامی که مژده‌رسان آمد، آن (پیراهن) را بر چهره‌اش انداخت (و یعقوب) به بینایش برگشت. گفت: «آیا به شما نگفتم (که) بی‌شک من از (عنایت) خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟» ﴿۹۶﴾ گفتند: «پدرمان! برای گناهانمان (از خدا) پوشش (و پوشش) بخواه (که) ما بی‌گمان از خطا کاران بوده‌ایم.» ﴿۹۷﴾ گفت: «در آینده‌ای دور از پروردگرم برای شما پوشش می‌خواهم. او، همانا (هم) او بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است.» ﴿۹۸﴾

آیه ۹۸ - "سوف استغفر لکم ربی" که در آینده برای شما استغفار می‌کنم، این آینده از آن جهت است که استغفار برادران یوسف باید جلوتر از استغفار یعقوب محقق گردد، پس این تأخیر استغفار ظاهراً علتی جز این جریان نداشته است، "یغفر الله لحکم" یوسف هم که مضارع است بر این مبنی است که در این غفران چنانکه بخشش یوسف شرط است یعقوب هم باید گذشت کند، تا برابند و مبنی با استغفار برادران مغفرت الهی تحقق یابد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَىٰ أَبِيهِ ءَبُوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ  
ءَامِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَرَفَعَ أَبُوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا بَنَاتِ هَذَا  
تَأْوِيلُ رُءُوسَيْيَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا لِرَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ  
السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي  
إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

پس هنگامی که (برادران) بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش جای داد و گفت: «ان شاء الله، با امن و امان داخل مصر شوید.» ﴿۹۹﴾ و پدر و مادرش را بر تخت به بالا (و بلندا) برد، و برای او (به شکرانه‌ی این نعمت برای خدا) به سجده در افتادند و



گفت: «پدرم! (هم) این است تعبیر خواب پیشینم، به‌راستی پروردگارم آن را راست و پای‌برجا گردانید، و بی‌گمان به من احسان کرد، چون مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان (کنعان به مصر) باز آورد، پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم دخالتی افسادگر نمود. بی‌چون پروردگارم نسبت به آنچه بخواهد دقیق و ریزه کار است. به‌راستی او بسی دانای حکیم است.» ﴿۱۰۱﴾

آیه ۱۰۰ - "وَرَفَعَ ابُوِيهٖ عَلِي الْعَرْشِ" دلیل است بر اینکه یوسف از تخت فرود آمد و پدر و مادرش را بر تخت به جای خود نشانند و "و خَرَّوَالِهٖ سُجْدًا" به معنای آن نیست که آنان برای یوسف سجده کردند، بلکه این سجده، سجده شکر بود برای خدا که یوسف را پس از مدتی طولانی با این چهره درخشان برای پدر و مادرش در این مقام بزرگ نمودار کرد، مانند "اسجدوا لآدم" که توضیحش گذشت.

رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِمَّا تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ  
وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي  
بِالصَّالِحِينَ ﴿۱۰۱﴾

«پروردگارم! تو به‌راستی بخشی از پادشاهی را به من دادی. و برخی از تعبیر حوادث و خواب‌ها را به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین بر فطرت (توحید)! تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا به حالت تسلیم بمیران، و مرا به شایستگان (برتر) ملحق فرمای.» ﴿۱۰۱﴾

آیه ۱۰۱ - "تأويل الأحاديث" تمام حوادث بیداری و خواب را که نیازمند به تأویل است در بر دارد، سپس این "توفنی مسلماً" تقاضای استمرار تسلیم یوسف است در برابر حضرت اقدس الهی که نکند در آینده لغزش بیابد "والحقني بالصلحين" به معنای پیوستن حضرتش پس از وفات است به شایستگانی برتر از خودش که طبعاً انبیای اولوالعزم هستند.

"إذ أخرجني من السجن" دلیلی دیگر است بر براءت یوسف که بر خلاف آنچه به او

تهمت زده‌اند "اذکرنی عند ربک" درخواست ناروایی برای خروج از زندان نبود، و "قد أحسن بی" از جانب رب العالمین بود که با بیرون آوردن یوسف به او احسان کرد و آیا احسان خدا بر مبنای تقاضای بی‌جای یوسف از مشرکان بود؟!

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ ﴿۱۰۲﴾ وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾ وَ مَا تَسَاءَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿۱۰۴﴾ وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿۱۰۵﴾

این (ماجرا) از خبرهای مهم غیب است. آن را به تو وحی می‌کنیم و تو - چون آنان در کارشان هم‌داستان شدند در حالی که مکر می‌کردند - نزدشان نبود. ﴿۱۰۲﴾ و بیشتر مردمان - هر چند (برای ایمان آوردنشان) حرص ورزی - (از) ایمان‌آوردندگان نیستند. ﴿۱۰۳﴾

آیه ۱۰۵ - "یمرُّون علیها" در این آیه اخباری است نسبت به گروهی که بر نشانه‌های آسمانها و زمین مرور می‌کنند، نشانه‌های زمین معمولی است، ولی نشانه‌های هفت آسمان که بشر حتی به عمق آسمان نخستین هم نرسیده است، خود دلیل بر آینده‌ای است درخشان که بشر یا از دور و یا از نزدیک در آسمانها عبور خواهد کرد، از دور فعلاً بوسیلهٔ اکسپرسکوپهای قوی که ستاره‌های دور را با آن می‌بینند و بر جریاناتی از آنها اطلاع پیدا می‌کنند، و همچنین کیهان پیمایی که از نزدیک دیدارهایی از ستارگان دارند، این خود آغازگر "یمرُّون علیها" است و ما در انتظار مرور بیشتری بر آسمانها و ستارگان می‌باشیم و اینجا "هم عنها معرضون" بیانگر اعراض گروهی از فضاپیماسهاست که به هنگام ورود بر بعضی از ستارگان می‌گویند: خدا کجاست، مانند کمونیست‌ها که هنگام ورود به کرهٔ ماه چنین سخن یاوه‌ای را گفتند.

وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ ﴿۱۰۶﴾

و تو بر این (کار) پاداشی از آنان نخواهی. این (قرآن و پیامبران) جز یادواره‌ای برای جهانیان نیست. ﴿۱۰۴﴾ و چه بسیار از نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین است که بر آنها می‌گذرند، در حالی که از آنها رویگردانند. ﴿۱۰۵﴾ و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آنکه هم‌چنان مشرک اند. ﴿۱۰۶﴾

آیه ۱۰۶ - وجه ویژه و نخستین این «هم» در «اکثرهم» «همان» معروضون در آیه (۱۰۵) اند، که بیشترشان در ایمان به خدا هم مشرکند، که ایمانشان از روی نفاق است، گرچه بعضی از همین معروضان ایمان واقعی می‌آورند، و اصولاً اعراض‌کننده‌گان از نشانه‌های ربانی که با حق و حقیقت عناد می‌ورزند، اگر هم ایمان بیاورند ظاهری و قشری است بر حسب ترس و یا مصالحی دنیوی، بجز اندکی از آنان که عنادشان کم بوده و ایمانشان خالی از شرک است.

و وجه عمومیش این است که «هم» تمامی ایمان‌آوردگان را اعم از ایمان واقعی و غیر واقعی را بردارد

و چگونه ایمان به خدا با شرک سازش دارد، و حال آنکه در این آیه اکثریت مؤمنین بالله را مشرک خوانده؟ پاسخ این است که مشرک دارای مراحل می‌است، مشرک به معنای بت پرست که شرک رسمی است، با توحید هرگز سازگار نیست، و لکن سایر مراحل شرک با توحید سازگاری دارد، چه شرک حرام مانند ثنویت یا تثلیث و ریا و چه شرک حلال و مرجوح مانند تو جهاتی احمیانی به غیر خدا که این خود همگانی است مجز برای معصومان که با درجات مختلفشان یکجا و سراسر توجه به خدا دارند، قلبهایشان فؤاد است که شعله نور توحید نسبت به آنها فراگیر می‌باشد و بر این مبنا فطرتها، عقلها، فکرها، تدبیرها، عقاید، اخلاق و اعمالشان یکسره و یکجا متوجه خداست:

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۰۷﴾ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي  
وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۸﴾

پس آیا از اینکه عذابی فراگیر از خدا آنان را در رسد در امانند؟ یا (از) ساعت [قیامت] - درحالی که بی خبرند - ناگهان آنان را فرا رسد (ایمنند)؟ ﴿۱۰۷﴾ بگو: «این راه (راهوار) من است و هر کس را (که) پیروم کرد از روی بصیرتی (شایسته) به راه خدا دعوت می‌کنم. و منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم.» ﴿۱۰۸﴾

آیه ۱۰۸ - "علی بصیرة" که بعد از "أدعوا الی الله" احاطه بینش و حیانی داعی الی الله را شرط اصلی دعوت دانسته، که نه هر کسی شایسته دعوت الی الله است، بلکه تنها بر محور وحی خالص ربانی دعوت الی الله مجاز است، و در امت آخرین که امت اسلام است بصیرت محوری همان بصیرت قرآنی است که با نگرش درست به ویژه با شورای قرآن شناسان شایسته چنان بصیرتی حاصل است، و چنانکه اشاره شد "علی بصیرة" و نه «ببصیرة» دلیل است بر اینکه داعی الی الله باید بر بصیرت و حیانی سیطره‌ای کامل داشته باشد، معصومش در بُعد عصمت و غیر معصومش در ابعاد علمی و معنوی در حد توانشان.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا  
فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ  
لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۰۹﴾

و پیش از تو (نیز) به جز مردانی از اهل مجتمع‌ها - که به آنان وحی می‌کردیم - (برای) مکلفان نفرستادیم. آیا پس (از این وحی) در زمین نگردیدند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند؟ و به درستی سرای آخرت - برای کسانی که پرهیزگاری کرده‌اند - بهتر است. پس آیا خردورزی نمی‌کنید؟ ﴿۱۰۹﴾

آیه ۱۰۹ - "اهل القرى" اینجا و در آیاتی دیگر پیامبران را برخواسته از کل مجتمعات انسانی دانسته، چه روستهاها و چه شهرها، و این بزرگان نوعاً روستائی بوده‌اند.

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ

### تَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسَنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۱۰﴾

تا هنگامی که فرستادگان (ما از ایمان کافران) نومید شدند، و پنداشتند که به آنان (از جانب مردمان) بی‌گمان دروغ گفته شده، یاریمان آنان را در رسید. پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند. و برخورد شدیدمان از گروه مجرمان برگشت ندارد. ﴿۱۱۰﴾

آیه ۱۱۰ - "وَلَا يُرَدُّ بَأْسَنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ" بیانگر این است که به گمان فرستادگان خدا به اینکه مورد تکذیب مکلفانی واقع شده و تا اندازه‌ای از نتیجه رسالت خود مایوس شده بودند، و در این هنگامه نصرت ربانی فرار رسید.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّلْقَوْمِ  
يُؤْمِنُونَ ﴿۱۱۱﴾

بی‌گمان در سرگذشت آنان، برای خردمندان همواره عبرتی بوده است. این سخنی نبوده که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق‌کننده‌ی آنچه از کتاب‌هایی است که در برابرش می‌باشند (و پیش از آن گذشته) و جداسازی همه چیز است، و گروهی را که ایمان می‌آورند رهنمودی و رحمتی (بزرگ) است. ﴿۱۱۱﴾